

الحمد لله الذي جعل في كتابه كل شيء
قل ما رآه من كتاب

الحمد لله والمنة الكتاب مطابعت
اشهد ان لا اله الا الله محمد
مشتاقا لآدمي منزهة وتكفل خيرات صور ومعنوي



دربیان سوانح عمری علی بن ابی طالب
دام اقباله و افاضه و توفیق
عشر متعلقه حکومت اسلام

لنف الخ
از قلم

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس مرخاوندی را که گنبد چرخ برین را بانوار کواکب گوناگون
زینت شباروزی داده : و بساط زمین زیرین را باظهار تبدیلات بقلمون
حکمت ذلت و فیروزی نهاده : و خیریکه ادراکات عقول علوی و سفلیه قطره
از بحار علوم اوست : و قدیریکه تفرز بین و آسمان شمه از شیون قدرت او : و کرمیکه
گدای مینوار بملکت جهان بنوازد : منتقمی که غرض شناس ناسپاس
از تخت شاهی بخاکستر بانی بندازد :

نظم

از ره عبرت چون بنگری	قدرت بی چون بدل پروری
در مددش حاجت انبار نیست	در بیشش غایت دساز نیست
در دمک چشم زدن بیگمان	در هم و بر هم کند این آسمان
ساده و دیوانه فلاطون کند	عاقل و فرزانه چون مچون کند
مسجد ابرار زبشت خانه	محم اسرار ز بیگانه
از پس درویره کند یک زمان	قیصر و غفور و چو شایه جان
نیست کسی را ز چنین ماجرا	در دوسه از هره چون و چرا
به که نهی پیش سرانقیاد	بر ره تسلیم سپاری مراد

و در دنیا محدود و بر محمودیکه ظلمت فساد و عناد عالمیان را از انوار مشکوه الله نور السموات
و الارض روشنائی داده : و کدورت بمراد چهره ادمیان را به اسرار تهذیب اخلاق :
وَ اِنَّكَ لَعَلَّیْ خَلِیْقٌ عَظِیْمٌ ۝ سقیده صفائی و زیبائی نهاده صلی الله علیه و سلم کلام ذکره
الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون اما بعد میگوید بنده ناتوان خادم الحرمين الشريفین قاضی
محمد حرمان بن صدیق نب حنفی مذنب قادری مشرب صواتی بخیلی تجاؤالد عن ذنبه الضفی و
الجللی که چونکه خالق کن فیکون برای عبرت بنی نوع انسان تفاوت عزت و ذلت را جلوه داده و
خیلی از افراد بشر را برای هدایت خلق الله بخلعت بابرکت نبوت و رسالت فرستاده :
و برخی از اجناس را دادم را برینیت علم و معرفت آراسته و بسیاری را بسبب شامت اعمال خود
در بادیه غوایت و ضلالت رفته ناکامی و محرومی در گردن انداخته تخمین اندکی را از بندگان خود تاج
عزت و ریاست دینوی بر سر نهاده و تازیانه امارت در دست داده دیگران را مانند گله بهائیم در دست
ایشان سپرده و بموجب خبر خیر البشر اعمالکم الله که گوشمالی و سرکوبی آخرین را در پنجه اقتدار
اولین نهاده : و صحیفه انصاف و اعتداف و امتیاز خدا پرستی و هوا پرستی را در دست اولین حواله نموده
تا که نظام پروردگار کن فیکون بانجام رسانند و بتقدیر تبدل فرائض منصبی خود انقلاب دیگرگون بظهور آید :
چنانکه درین حدود افغانستان که از عمره^{۹۱۹} سه صد و نوزده سال از دست کفار بدینجا بهمت بادشاه دین
پرور و دیانت پناه جامع ذخائر صوری و معنوی سلطان محمود غزنوی در قبضه اقتدار اهل اسلام آمده
و چند گروه اهل اسلام برین محدود و محروم که مقتود ماست و عنقریب حدود آن بیان کرده خواهد شد

نوبت نبوت حکم رانی کرده مخصوصاً از نسل افغانان یوسف زنی بدعای زاهدان خدا پرست و اولیاء
کاملین و واصلین علی الخصوص بتوجه حضرت شیخ آدم بنوری علیه رحمة الباری ریاست خاندان دیر
بنام مورث اعلی این خاندان حضرت اخون الیاس حنا که مرید خاص و معتقد باخلاص حضرت شیخ آدم مذکور
بود منعقد و مرتب گردید و رفته رفته ترقی گرفته حتی که در زمانه مغفرت مآب رحمت مآب حاتم زمان
مرغوب جهان نواب محمد شریف خان حنا بسبب کرم پروری و خلائق حسنه او این ریاست نامی باقطار
جهان مانند آفتاب تابان و درخشان گردیده و خلائق نزدیک و دور منت بار و احسان برداران نواب
مرحوم دمغفور گردیده و موافق و مخالف بر تعریف و توصیف آن یگانه روزگار یک زبان گشته و علاوه بر استحقاق
خود از جانب سرکار برطانیه و اراستخاری محاب و خطاب بالقاب نواب و بیروصوات حاصل شده حتی که
بوجه علمیت و فرط سخاوت و شهرت شجاعت ادرار از جانب سلطان المعظم سلطان محمد شاهی صاحب روم
لقب و خطاب معین الاسلام به امتیاز تام و اخفاص خوش فجام رسیده و چونکه آن در مکنون
مسافر دار البقا گردیده خلف کلان او نواب محمد اورنگزیب ^{رحمته} که باعث تسطیر این کتاب است
شبهت و رفعت این خاندان مضاعف کرده بلکه ماده چند ساینده که صفت شبهت او سکان بیع مکنون
گوش گذار گردیده و بسبب کثرت مآربات و بیانی رسیدن فتوحات این ریاست فخر ضرب المثل
اهل جهان گردیده و بجهت رونمایی حوادث گوناگون و انقلابات بوقلمون و ظهور تلون احوال جرح
گردون این ریاست محدود بادول عظمای جهان دعوای هم کرده و با حکومت های معتبره زمان
لاف برابری زده البته نزد ارباب خبرت و بصیرت ضروری بود که شمه از احوال این ریاست و ذره از
انقلابات این دولت قلم بند شده ندر اهل جهان گردد بنابر آن والی فرخ فال و فرخند اقبال همایون

رکاب نواب محمد اورنگزیب خاقان و البریاست دیر و صوات و جندول و خدا مار تپه بالعدل الانصاف
 و عصمه عن التعصب الاعترف تفویض این نظم و نسق به این خاکسار کرده که از قدیم الایام متکفل خدمات
 علیه این خاندان گرامی هستم و بسبب کمال خیر اندیشی صدق دیانت و وفاداری معنی حقیر این فقیر
 چیزی عظیم و کثیر شمرده خطاب با صواب شمس العلماء این کترین انام عطا فرموده و چونکه طاعت ابر اینچنین
 والی معتمد و دادای چنین نخست خشم که خالی از عبرت گیری و نصیحت پذیری و منفعت خلق الله نخواهد بود
 بیت : مرد باید که لیر اندر گوش : و زبشتت پسند بر دیوار
 از لوازم عرفیه است و حال آنکه درین ایام چیزی از تصنیف و تالیف متعلقه تدریس علوم عقلیه و نقلیه
 دامن گیر عالم هم نبود بنا بران به امثالین امر بمایون دست اطاعت بر چنین اجابت نهادم و در
 تحریر و تظیر این حالات به نیت صحیحه بملاحظه انما الاعمال بالنیات قلم فرسائی کردم و به عبارت
 ساده عام فهم اغاز نمودم که خود والی ریاست و دیگر ناظرین با انصاف زیادهای چرخ گردون را ملاحظه
 نموده اعتماد کلی بر نعمت دنیای یونا و دولت که او لشرو و آخر شملت بنظر آید : سلیقه و شعار
 خود ساز و اسباب ترقی و تنزل مندرجه این صحیفه را آینه عبرت خود انگارد : بدیست
 خوشتر آن باشد که در دلیبران : گفته آید در حدیث دیگران
 و چون شروع تظیر این اوراق در احیان فتح عظیم و تسخیر است جندول و انقیاد اکثر حاسدان
 والی ریاست بود لهذا بملاحظه تاریخ بحری حالی عنوانش امواج ظفر مندی شده و به اسم بدر
 میر در احوال دولت دیر موسوم گردانیده و برای یادگاری والی ریاست بنام او تذکره محمد اورنگزیب
 خانی معروف گردانیده شده امید که سنی این احقر را بغرض خیرخواهی و خیر اندیشی نصیحت دینی

و دینوی ملحوظ و منظور فرموده در اصلاح اعمال خود و دفع مظالم ملت اسلامیة فرموده تا کامیابی
 مرد و جهان میسر این والی بیست خاندان بلکه هزار سال افغان خواهد شد و نظم خود ساخته مؤلف این
 مرادات مصنف و دعوات خود مد نظر باید داشت نظم منکد چندین اگرچه بر خراب و منبر میگویم
 هست تقسیم خط و خال دلبر میگویم در بد میگویم و جویم نشان و دیار پای بوسی کسریان هر دو میگویم
 یوسف گم گشت را جویم نشان از پیرین این دل یعقوب را برگشته دیگر میگویم و فرزند بد دشمن او یوسف
 بپایاده کی علاج مات لشکر میانه بگوئی عالم سپهر در دست شد اسیر زیر چو گمانم کجا چو گمانی از سر میگویم
 مرده سمد سال خود را گریه و افغان کنم کی بود یار بکه من تدبیر دیگر این بخان نواب و ملک در خال و خوشا غلغله
 کی شکایت بعد ازین از جو چاکر میگویم ای باقبال و شجاعت درجه امثالید : آنکه شد خال این پات زینت سر میگویم
 در ریاست کامران باشی غلغله و عدل داد غلغله بحالت فخر و ناز و غم مکر میگویم در اماران باشی از قهر گردش گردان و نشان
 این و عاشق هم و خرم و دگر میگویم هر دو نور دید گشت باد در دنیا و دنیا و سرفراز و ایام تمام از او را و میگویم
 یاد گارت این محبت یاد تادوران بود : التماس استکباری روز خورشید میگویم

بیان فهرست اجمال این کتاب

و بنظر ملا حظة مقاصد مطلوبه این کتاب را یک مقدمه و چهار منزل و یک نامه مرتب ساخته ام
 مقدمه در بیان جغرافیه و تحدید این ریاست مع قریب و جوار او و شرح احوال ابتدای و انتهای
 و اسباب ترقی و تنزاع او و جمله دوسای اهل اسلام و تشیع افغانستان با اعتبار وسعت
 و آبادی گذشته و موجوده مندرج در بیان مختصر احوال نواب محمد شریف خان و احمد حرم که والد بنر
 گوار این والی همایون فالاح است منزل دوم در بیان احوال نواب محمد اورنگزیب خان از سن و ده

تازمانه ولیعهد او و تازمانه وفات والی مرحوم او معه انتخاب شجره نسب این خاندان گرامی تامل
 اعلی این خاندان که به اخوندالیاستقل ششم داشت منزه سوم در بیان بغاوت رعایا و ارکین
 ریاست و جنگهای این والی میمون تازمانه برخاستن از مسند دیر منزه چهارم در بیان فتح
 مسند دیر و توجه مقدمات و بغاوت اقوام و فتوحات این والی همایون فال بر سید عبدالحج رشاد
 که بادشاه اول ملکت حیات بود و میان گل صاحب گل شهنشاده نیر صاحب سید و نفیث که
 بادشاه دوم صواتیان بود و تسخیر ریاست جندول و شکست اقوام باجوڑ و مهندکلان خاتمه
 در بیان اخلاق ذاتیه و عادات این والی میمون و روش و احوال موجوده این ریاست و کیفیت
 و احوال هر دو بر خورداران والی میمون و دیگر ارکین مشهوره این ریاست و قوانین عیشیه و رسمیه جاریه
 درین ریاست خداداد :

مقدمه در بیان جغرافیه و تحدید این ریاست

بدانکه احوال مندرجه درین کتاب دو قسم اند قدیمه : و جدیده : قدیمه مندرج اند درین مقدمه
 که اخذ آنها کرده شده از این اکبری و تواریخ بیت المقدس و تواریخ افغانه و تفسیر کامل و تذکره
 الابرار و الاشرار مصنفه اخوند درویره علیه الرحمته و مختصر تواریخ هند و تاریخ قدیم قلمی کاتب بوریجان
 بیرونی منسوب است و جموده افغانی و روضه الصنا و جغرافیای عربیه و فارسیه و تاریخ ابن
 خلکان و ابن اثیر و کتاب اسرار الصوفیه و کتاب نکات الاسرار مصنفه شیخ آدم بنوری
 و کتاب سینه الاولیای مصنفه شاهزاده داراشکوه تیموری و کتاب ظواهر الاسرار مصنفه میرزا
 عمر صاحب چمکنی و از کتب تواریخ خلفای راشدین و بنی امیه و مروانیه و از کتب عیشیه

متعلقه امامت و اجزیه عشیره و احوال جمیده این ریاست اگر از منشا بدیه خود و بعضی از استماع
متواتره و تبلی از اطلاع مشاهدین که مندرج منازل و خاتمه این کتاب است لهذا اگر در انشائی
البحاث حواله صریحی بمنقول عنه نشده باشد جای طعن الزام نخواهد بود البته در بیان احوال
فیمیه و گذشته سابقه اگر بعضی مضامین مخالف مشهور با جمهور باشد مثل شتاب و تعجب باد که در کتب
تواریخ اتفاق بر یک سخن کمتر نظری آید خصوصاً در بن نواحی و اقوام که نصب العین در تحریر است
چرا که صنعت تاریخ نویسی در اقوام افغانستان پس پشت انداخته شده است حتی که خیلی از معتبرین
ایشان را علاوه از اسانی اب جد خود کسی نامه خود هم معلوم نباشد بلکه نمیگویند که کلاههای باجهین
و چنان ها میگردند و اقوام دیگر که در ایشان مخلوط شده اند چنانچه بسیاری سادات حسنی ولاد
سید علی هدائی رحمه الله علیه معروف به پیر بابا بنویر یا خاندان این فقیر مولف کتاب که از نسل حضرت ابی
بکر الصدیق رضی الله عنه و نسل شریف هستیم یا آوار حضرت مجدد الف ثانی علیه السلام که فاروق هستند اگر
درجه در ایشان خصوصاً در خاندان ما علما و فضلا و قفا فوقا بسیار باجهان کمال گذشته اند مگر ایشان
هم طبیعت افغان گرفته اند و چینی بدین امر توجه ننموده اند مثل شهاب و رستم هر که در کان نمک فتنه نکند
لذا این امر در تاریخ ما ندر پس این مقدمه چند اباحت است بحال او و در جغرافیه و تحدید این او
طمان در تاریخ قدیم قلم منسوب به ابی ریحان بیرونی که سیاح مشهور است مرقوم است که
سی صد سال قبل ازین حضرت عیسی مسیح یک سیاح ملک چین به چینیه و دوره کرده این قطعه را
از جهت سبزی و شادابی بنظر رغبت ملاحظه کرده حدود و اربعه این اقلیمه معروف باجهین نوشته
که جانب شرق او کثرت و کجور و فلول که محاذات گلگت در کنار ابا سند آباد هستند شاید

که نوز این ناهب بدل شده باشد مقرر کرده و حد غربی او کوههای شتر ملک بل و محاذی آنها
 و حد جنوبی آن دریای انک و حد شمالی کوههای جنوبی شغنان و بدشان و محاذی آنها و
 این قطعه محدوده را که باعتبار حالت موجوده اوطان پشاور و پشنگر و ستمه و صوات و
 بنیر و کانرا و غور بند و چغری و ملیری و باجوڑ و مهند و اتمان خیل و که اوطان رحالیش
 افغانان یوسف زی هستند بلکه علاقه چترال و کوهستانهای صوات و ملیری و اباسند
 کوهستان هم داخل این تحدید آمدند این جمله را در آن وقت و دیانه گفتندی و قابضین و باشندگان
 این محدوده در آنوقت اقوام یهودیان بودند و حکومت این محدوده در آنوقت در دست حاکم
 یهودی بود که مسکن و دار الخلاف او در ملک صوات بر مقام منگاله بود که اکنون در آنجا بلده
 منگوره آباد است و این امر نهایت قرن قیاس است چرا که در حدود این سنه مذکوره اکثر
 حصص دنیا در قبضه یهود بود بنا برین تقدیر لفظ و دیانه که درین تاریخ قدیم دیده شده در اصل
 یهودیانه خواهد بود چرا که عادت اقوام یهود چنین است که زمین مقبوضه یا مسکنه خود را بنام
 خود موسوم کنند چنانچه زمین شام خصوصاً زمین بیت المقدس را که از قدیم الایام منبع یهودیان
 یهودیه گفتندی و لفظ منگوره که در زمانه حال معروف است همان لفظ منگاله خواهد بود بسبب درازی
 مدتی تغییر یافته بمنگوره رسیده باشد و نمودن این معنی است آنچه در این اکبری در احوال سوار
 سواد نوشته که در ملک سواد مقام منگوره موضعی است حاکم نشین آه و این حاکم یهودی
 منگاله از جانب خود یک نائب سلطنت خود بر مقام تالاش مقرر کرده بود درین اثنا سلطان
 اسکندر رومی بذات خود در حالتیکه سیروس یاحق دنیا از شرق تا مغرب و از شمال تا جنوب

میکردند چنانکه کلام الهی هم ازین سیاحت بر تقدیریکه ذوالقرنین تبعیر ازین اسکندر رومی کرده شده
 باشد بنا بر قول اکثر مورخین خبر صحیح داده و نظام الدین گنجوی که نام ذوالقرنین یغیازین
 اسکندر رومی اطلاق نکنند در کتاب اسکندرنامه خود هم ازین سیاحت نمایان اطلاع داده
 می نگارد سه صلیبی خطی در جهان بکشید : از آن پیش که به صلیبی بدید : یعنی اسکندر رومی
 از سیر و سیاحت خود که از شرق تا مغرب و از شمال تا جنوب بود خط صلیبی در دنیا نه
 کشید برین صورت X چنانچه چلیپای نصاری باشد و این خط صلیبی کشیدن در آنوقت
 بود که صلیبی یعنی قوم عیسایان در دنیا بدید نبود چرا که حضرت عیسی مسیح بود و نیز فاضل
 گنجوی برین سخن الطمینان کرده که ذوالقرنین مذکور در قرآن و اسکندر رومی مشهور
 و بانی شهر سمرقند شخص واحدست چنانچه در حالات او در کتاب خود می نگارد سه
 بنا که در شهر سمرقند را : قسمی در نی کا پچان چند را : و چونکه تحقیق ذی القرنین و اسکندر درین
 میدان تنگ نگنجی لهذا فرود گذاشته بمقصد خود اشتغال نمایم که چون اسکندر اعظم
 بذات خود برین حدود گذر میکردند نائب سلطنت حاکم مذکوره با او معارض شده و در جنگهای
 خفیف در میان آمده ناچار شد حاکم ملکه را چون معلوم شد که این پادشاه عظیم الشان
 صاحب اقبال ست دست تسلیم بر جبین نیار نهاده انقیاد او کردند و چون که عادت اسکندر
 اعظم این بود که هر ولایت نو که مسخر کردی بعد از گرفتن نفایس آن وطن بجای کم قدیم
 آن وطن حواله کردی درین علاقه با حاکم مذکوره چند روز آسایش کرده عجائب غرائب
 موجوده ایخده و در قبول نموده حکومت را بدستور قدیم به ارشاد عدل و انصاف حواله نمودند

و بهندوستان تشریف فرمودند و آنچه در این اکبری مرقوم است در احوال بادشاهان آینده گان
 هندوستان اسناد اعظم بود که بعد از فراغت تسخیر ایران و توران و آباد کردن سمرقند و مرو
 از راه غزنین به هندوستان آمدند. مخالف مضمون تاریخ قدیم نمی شود چه می تواند که از راه غزنین
 چکر خورده بدینجهد و آمده باشد. چرا که غرض از شاه مذکور سیاحت و سیاحت دنیا بود و عالمگیری آفاق و
 غالباً برای غریبه و اولاد غیر مشهوره گذر فرمودی و یا این نوبت دیگر باشد و از راه غزنین نوبت
 دیگر برین حدود بذات خود گذر نموده باشد و لشکرش بر راه غزنین چنانچه از رفتن لشکرش بر راه
 گلگت بر سرک اسکندری رفتن اسکندری تعبیر کنند. و چون که این قطعه محدوده که ریاست دیردان
 مانند جسم انسان یا انسان چشم روشن است با قریب و جوار آن باعتبار حدود اربعه قدری ممتاز
 و معلوم گردید اکنون باید که قدری از احوال کل افغانستان که این محدوده مذکوره از ابعاض یا توابع
 آن خواهد بود مبصرین و هویدا کرده شود تا که ناظرین را در ملاحظه احوال افغانان بصیرتی پیدا شود
 بدان ای غریبه که اقالیم و اوطان و بلدان را باعتبار تبدل از زمان یا السنه یا باشندگان یا فرمان
 روایان نامها بدل میشود چنانچه این امر را در ملاحظه تواریخ نهایت واضح است پس این اوطان
 افغانستان که تاج شر سمرزمین کابل است در زمانه فریدون ایرانی و ما بعد او بنام زابلستان
 مشهور و معروف بود که کابل و زابل در آنوقت شهرها و قصبه های آن بودند پس یکه اوطان متعلقه را
 تابع او ساخته به لقب زابلستان نامور ساختند که سام نریمان و محراب تازی از جانشینان این
 بران حکمرانی میکردند بعد از آن رستم بن زال که پهلوان و بهادر شجره جهان بود برین حصه
 نامیه زابلستان که کابل و بلخ و بخاری در آن معا و طان مشموله افغانستان موجود

منصرف و حاکم نامدار و سه دار با وقار مستقل گردیده و از پنج پسرش زبانی شهرت یافتند و این ولایت
 سامی از بن حاکم نامی شهرت و امتیاز نام حاصل نموده و در زمانه پسین این ولایت را غور هم
 گفتندی شهاب الدین غوری و غیره ازین سبب میگویند بعد از آن به انقلاب زمان و تبدل
 فرمان روایان اگرچه نامهای دیگر به عارض شده لکن نام زابلستان محو و منسی نبود تا بعدیکه در
 زمانه نوشیروان پارسسی ایرانی که دارالخلافه او شهر مدائن گردیده و زمانه دراز این اوطان را
 قابض و فرمان روا گردیده این ولایت نامی بنام خراسان شهرت یافت و در بعض تواریخ قدیمه
 و لغات و رسالههای معتربات دیده شده که خراسان در اصل آخو اسپان بود چرا که نوشیروان
 پارسسی در غیر دوران جنگ اسپان فوجی مملکت خود را برای پرورشش بن ولایت میفرستاد
 بعد از آن از آخو اسپان قصر و تحفیه شده بخراسان رسید علمای کاملین و فضیلهای متبحرین
 که درین اوطان تصانیف معبره در علوم متفرقه کرده اند بلفظ خراسان تعبیر شایع کرده اند و در زمانه
 خلفای راشدین و بنی امیه و خلفای عباسیه همین نام یادگار بود چنانچه از تواریخ بنی عباس و فتن
 که در وقت وفات خلیفه هارون الرشید پسرش مأمون الرشید بر ملک خراسان گوزر بود :
 و چونکه اقوام افغانه و یا افغانان که احوال ایشان مقصود اصلی این اوراق است باعتبار رها
 ییش و بود و باش برین اوطان غلبه کرده خصوصاً در زمانه سلطان محمود غزنوی که از فتح هندوستان
 چند بار محروم شده بود بعد گارتی این اقوام بهادر افغانان ملک هند را فتح کرده مسخر گردانید
 بعد از آن در زمانه حکومت غوریان این اقوام را وقاری و اعتباری زیاده گشت و از نسل
 ایشان سرداران نامی ظهور آمدند خصوصاً افغانان سمره و صوات و باجوڑ یعنی مندر و بوسفزی را

در زمانه تیموریان وقت زیاده گشت تا بحدیکه ظهیر الدین بابر بادشاه با ایشان پیوند خویشی کرده
 و دختر شاه منصور افغان یوسف زئی را بنکاح گرفته چنانچه عنقریب بیان خواهد شد حتی و متافوتاً
 سلطنت را هم بر ایشان تقریر می آمدند خصوصاً نادر شاه و احمد شاه دورانی که از نسل افغانان
 بودند و در اقطار جهان شهرت حاصل کرده ازین ولایت معجز حکمرانی میکردند پس این ولایت
 بنام افغانستان شهرت یافت پس سیاحان مردم شمار و مساحان قطعات گدار حد بشمار
 و آبادی افغانستان مشهور را بدین میزان تقریر داده که حد شرقی او انکست : و حد
 غربی او ^۱حیدر ابرار : و حد جنوبی ابلوچستان و شمالی کوه هندو کش که طولش شصت میل است
 و عرضش پنجاه میل است و کل مربع سه لاک میل است بحساب اوسط آبادی یک میل و ببت و شصت
 برین اندازه کل آبادی افغانستان مذکور هشتاد و چهار هزار گردید که چهل و چهار هزار خاص و کابل و علاقه او
 خواهد بود باقی در غیر از کابل : مگر تقنین است که این حساب اگر چه گفته متاخرین است مگر در وقت
 کمی تحدید افغانستان وقت آبادی افغانان خواهد بود تا اگر درین حالت که تحدید افغانستان
 بسبب وسعت سلطنت کابل و تفرق اقوام افغانان در قرب و جوار خود بود تا حد و دراز که
 قبل ازین در تحدید معموره متعلقه ریاست والی محدوح خود تحریر نموده ایم و کثرت آبادی ایشان
 اگر حساب خانه شماری مردم شماری گرفته شود انشاء الله تعالی از لکها متجاوز شده بکروڑها انجامد
 بلکه قبل ازین که در سلطنت تموری بلکه افغانستان زیر سایه حکومت ایشان بود یک قوم افغان
 نستان را که نامش یوسف زئی است و ریاست والی محدوح مادران است و نصب العین تصیف
 مات در محاسبه اقوام به نهم لاکه حساب میکردند و یوسف زئی را قوم نه لکمی گفتند و این مقوله به

تا هنوز در میان افغانان صوات و بونیر و یلیری و باجوڑ مشهورست که این کار مثلادرنه
 لاک یوسف زری نشده یا مثل فلان شخص یا فلان زن در نه لکه یوزی نیست پس نمیدانم که حساب کردن
 مورخ مذکور یا مساحان سابقین کل افغانستان را بشمارد و چهار هزار بکدام خیال و کدام تا
 ویلست. و در سلطنت جلال الدین اکبر بادشاه تیموری علاقهای افغانستان را جدا جدا
 کرده پس باعتبار آبادی و باشندگان آنرا تومان گفتندی و باعتبار حاکم و فوج مقرره آنجا
 بیکار تبیر کردند چنانچه صوات و بهنیر و باجوڑ را یک تومان و یکس کار مقرر نموده و بعد
 از بیان حدود این اوطان در آئین اکبری در باب صوات که آن را سواد بسین می نویسند
 شاید که این نام از بود و باش عرب مانده باشد که سواد د بات کو چاک باند د بات را در عربی خوانند
 که از مضافات شهر کلان باشد چنانچه سواد کوفه و سواد بغداد پس این لفظ هم از اطلاعات عرب
 مانده باشد از بخت در آئین اکبری بسین مینویسند و اخوند درویش علیه الرحمته در تذکره خود لفظ صوات را
 بعد از قرار داد که ما خود هست از صوات بمعنی اواز و اورا غوغا و ملا غوغا تعبیر نموده برین تقدیر هم این
 لفظ عربی ست از بود و باش عرب باز همان قوم یهود که سابق در لفظ و دیان و یهودیان اشاره بدان
 رفته شاید که زبان ایشان عربی بوده باشد که گریا و سواد برین اوطان بسیار نشود و بر فشار
 لکن در دشت زیاده از سه چهار روز نماند و در گهستانش همه سالستان باشد و در هنگام بهار از پنج
 هندوستان بارش می آید خزان و بهارش بگلشن گشته آورگلهای توران و هندوستان در و بخت
 و نگرش خود در صحرا گوناگون میوه های خود رسته در ناشپاتی و شفتالو خوب می شود جیره و باز
 و شاهین گیرند به هم رسد و کان آمین دارد و در سواد در بای فراوان ست و از مقام دامغان

وره ایت که بکاشغریونند و در میان این وطن قبیله منگلو حاکم نشین ست و همگی این سرکار
 سواد مردم یوسف زری را بنگاه ست و نیز در این اکبری نوشته که این اوطان را در زمانه مرزا
 ارنج بیک کابلی گرفته بودند لشکرش از سرزمین کابل سیده از ان سلطانان که خود را دختری
 نژاد اسکندر ذوالقرنین گفتندی گرفته بودند و گویند که سلطان برخی از خزان خود با بعض
 خوشیان درین بلاد گذشته که هنوز چندین ازین گروه درین کوهستان این حدود
 بسر میزند و نسبت به اسکندری در دست گرفته خود هارا از اولاد او می شمارند و نیز در
 انین اکبری در تعداد افواج این حدود نوشته که تو بگرام را پشاور خوانند که امروز پشاور معروفست
 بهارش نشاط انگیز و درینجا مبدیت بزرگ گور کهنتری نام که امروز گور گثری خوانده شود مردم
 خاصه جوگیان از دور دست به نیایش آیند افواج این علاقجات بدینموا اند : و خلیل پانصد
 سوار و شش هزار و پانصد پیاده : و ههمنده هزار کس پانصد از ان پیاده : و داود ذری سه هزار
 سوار و سی و هفت هزار پیاده : و اما تخمین بخواه سوار و هشتصد و پنجاه پیاده تا آخر تعداد علاقجات
 افغانان داخل الحکومت بخت اویم در میان دورهای سلطنت و تبدل حکومات برین زمین
 محدوده که اقوام یوسف زری بران بود باش میکنند بدان ای عزیز که برای کوری و نامعلومی
 احوال صحیح این اوطان قبل ازین هم اعتنا را پیش کرده ام که تواریخ دیگر اقوام درین اوطان
 گم شده باشد و از وقتی که در تصرف افغانان آمده پس صنعت تاریخ نویسی در زعم ایشان و قعقی
 و وقاری ندارد و ازینجهت این احوال پوشیده مانده مگر آنچه از تاریخ قدیم بنظر آمده اینقدر معلوم
 می شود که دو هزار و دوصد سال پیش ازین وقت این زمین مسکونه افغانان یوسف زری

در قبضه اقتدار و حکومت یهودیان بود؛ که حاکم ایشان بر بلده منگور در صوات مقیم بود
و این حکومت زمانه دراز بود از نجات قبور یهودیان که در آن اوند های گلی باشند یافته میشود
و بجانب بیت المقدس کشیده شده باشد و یک سنگ کلان بقدر اندازه قبر دراز و تا یک بلشت سطر
باشد بر آن قبر افتاده باشد و این قسم قبور که از کتاب ایشان تورا و اناجیل هم ظهور میرسد
در ملک صوات خصوصاً در بلده ٹخیله مسکن این فقیر در مقبره گیلی بسیار پیدا میشود و این
دستار های سفید کلان و خلقه های فراخ آستین که افغانی اقوام می پوشند و نامهای
بعقوب یحیی ایوب عیسی داؤد سلیمان زکریا که اکثر آنها را افغانان به نسبت دیگر
اقوام زیاده می نهند این همه امور از آثار باقیه یهودیان است درین نواحی؛ و قتیکه به
حکومت یهودیان بعد از گذشتن زمانه حضرت عیسیح علیه السلام در اکثر حصص دنیا رفته رفته
منقطع شده خصوصاً از زمانه بخت نضر بادشاه بابل که بر آورنده و مسخ کننده اقوام یهودیان
بود در دنیا تا زمانه طیطش شهنشاه پس ازین اوطان هم حکومت ایشان قطع شده سه صد
سال بعد از حضرت مسیح این اوطان در قبضه اقتدار اهل یهود مذہب که دین بت پرستی
میکردند در آمده محکوم ایشان شد و چونکه ذکر استیصال یهود در میان آمد باید که قدری
از احوال ایشان از تواریخ قدیمه درج این صحیفه گردد و ناظر در اشتباه نماید؛ بدان ای
غریز که یهود از اقوام بنی اسرائیل اند که مؤمنین کتاب توریت و تسلیم کنندگان حضرت موسی
علیه السلام بودند و حضرت موصو از جناب حضرت عیسی علیه السلام بفاصله یک هزار و شصت و
سال مقدم گذشته بودند بنا بر قول اکثر مؤرخین چنانچه در تفسیر مدارک بر آن تصریح کرده که میان

عمران یعنی عمران پدر موسی علیه السلام و عمران پدر مریم جد مادری عیسی علیه السلام یکپاره و
 هشتصد سال فاصله بود درین اثنا این اقوام بنی اسرائیل که بر دین موسی علیه السلام متعصبانه
 تمسک میکردند در اکثر حصص نیابارهای میکردند مگر پای تخت و دار السلطنت ایشان زمین شام
 بود که آنرا یهودیه گفتند و شهر یروشلم یعنی بیت المقدس که آنرا بیت ایل یعنی خانه خدا گفتند
 و در آنجا یک پیکل یعنی عبادت خانه بجای خیمه حضرت موسی علیه السلام که برای نزول کتاب تورات
 در آن منتظر درگاه خداوند تعالی می بود که امروز در آنجا مسجد فاروقی در بیت المقدس آبادست
 بنا کرده بودند چون نوبت شاهی بحضرت سلیمان رسید پیکل مذکور را از سنگ مرمر آباد کرده و در
 نش غنایا و کرسیها و دیگ و منابر و محاریب از زرخالص که در آن جواهر قیمتی نهاده بودند بحمال
 زینت و آرایش مرتب فرمودند چنانچه قرآن کریم از آن آبادی که بدست دیو و پری شده بودند
 خبر میدهد که یاعادیه و یاعادیه و یاعادیه و یاعادیه و یاعادیه و یاعادیه و یاعادیه و یاعادیه
 اعلموا ان داود لما اوتی بالنبوة و اصابته الشکوة یعنی آباد میکردند جنات برای
 سلیمان علیه السلام آنچه میخواست از ساجده و تصویرهایی ملائکه انبیاء سابقین تا مردمان بمنزل
 ایشان خداپرستی شعار خود سازند و از کاسهای بزرگ مانند حوضها و از دیگهای کلان محکم
 عمل کنیای اولاد داود و حاصل شکر بر نعمتها و کم انداز بندگان من شکر کنندگان حاصل نفسیر این
 عباس اگر چه این شهر از دست پدرش حضرت داود علیه السلام آباد شده بود لیکن بفرمان
 حضرت سلیمان علیه السلام شهر و قلعه اش و پیکل از سر نو تعمیر شده یکتای زمانه گردید این
 زمانه بقول یوسف مؤرخ که در فن تاریخ مسلم ابن همان است در سال چهارم تحت نشین حضرت

سلیمان بود که از زمانه حضرت موسی علیه السلام پنجصد و نود و دو سال گذشته بود و از آمدن حضرت
 ابراهیم کبکان یک هزار و بیست سال و از طوفان نوح علیه السلام یک هزار و چهارصد و چهل سال و از
 پیدایش آدم علیه السلام ستر هزار و یک صد و ده سال گذشته بود و الله اعلم بحقیقت الحال
 و چونکه شهر بیت المقدس و بیکل در عرصه هفت سال تمام شد و حضرت سلیمان علیه السلام
 چهل سال سلطنت کرده بمعرنود و چهار سال وفات یافته پشتر رجعام تخت نشین شد
 اقوام یهود درین ازمان بدین خود برای نام برقرار بودند چرا که حضرت داود و سلیمان علیهما
 السلام دین موسوی را تغییر نداده بودند چرا که در کتاب زبور احکام و شرائع عملی جدا گانه
 نبود بلکه کل ادعیه و مناجات و تسبیحات و از کار بود حضرت داود و سلیمان علیهما السلام
 عمل با حکوم توریت میکردند رجعام فرزند حضرت سلیمان بنشین او باش و یهو پرستان شده
 سلطنت از دست وی بیرون شده اقوام و کل بنی اسرائیل جدا جدا حکومت با ساختند
 و خطه زمین را در میان خود تقسیم کرده برای نام یربعام نام اسرائیلی را بادشاه کردند بعد
 از چند روز سیاق شاه مصر با چهار لاکه فوج بیت المقدس حمله کرده در قبضه خود آورد
 و قدری سامان زر سلیمانی از بغارت برد و درین انا چهار صد سال اقوام یهود بنی
 اسرائیل که در حصص دنیا حکومت میکردند بر ملک شام و شهر بیت المقدس قری تنزل ایشان بود
 و چون بعد از چهار صد سال از تاریخ سلیمانی و قریب هزار سال از تاریخ موسوی بیک شخص یهو
 نام بادشاه شد این بادشاه دیندار و وفادار و در دین خود محتاط بود و شهر بیت المقدس
 و بیکل سلیمانی را مرمت کرده و تعمیر آن صرف از کثیر فرمود مگر شاه مصر فرعون نیکو نام بر و تاخت

کرده یوحیا زخمی شده وفات یافت فرزندش یهواخذ با شاه یهودیان شده بر تخت بیت
 المقدس نمایان شد مگر مقابله توانست کرد بلکه شکست خورده قتل گردید و بیت المقدس در دست
 شاه مصر آمده باز تاراج شد این زمانه حضرت یرمیا علیه السلام بود که اقوام یهود را از دین
 بت پرستی منع کردی و بر دین صحیح موسوی قرار دادی و تعلیم اختراع و تحریف تورات را
 از یهود برداشتی و از آمدن حضرت خلیج بر دادی بعد از چند سال تحت نصر با شاه بابل
 بر شهر بیت المقدس حمله کرده چندان یهود قتل کرده که از تعداد بیرون بود با شاه یهود در
 نوقت یهولقیم فرزند آخری یوحیا با شاه بود او را با جگر از خود مقرر کرد و خیلی از یهود را به
 اسیری برد که حضرت دانیال علیه السلام هم در آن اسیران بود بعد از دو سال تحت نصر
 چون قدری استقلال یهود را ملاحظه کرد با فوج کثیر حصار بر بیت المقدس حمله دویم کرد و آن مقام
 مقدس را خراب و تاراج کرده یهود را متفرق و در بدر کردند و شهر را از پنج و بن برکنده
 میدان کردند و کتاب تورات نقلی که در دست ایشان برای نام بود با دیگر سامان آتش
 زدگی کرده خاکستر گردانید و این حادثه عبرت خیز از حضرت عیسی علیه السلام بقول اکثر مؤرخین
 پانصد و هشتاد و شش سال مقدم بود و حال آنکه حضرت یرمیا علیه السلام این بدبختان را
 از این حادثه عظیم بذریعه الهام ربانی پیشنگوئی کرده ایشان را از بسیدنی بت پرستی
 و دین اختراعی تحریف تورات منع فرمودی حتی که بوجه مبالغه نصیحت حضرت یرمیا علیه
 السلام را یکی از سرداران یهود صدقیاه نام در قید سخت فستاده که از دست شاه
 بابل ازادی یافت چنانکه این شیوه در بنی اسرائیل از قدیم آمده که خیلی از گروان نبیاء

علیهم السلام را بوجه دعوت دین حق بقید و قتل رسانیدند که قرآن کریم از آن جا بجای خبر میدهند
 غرض اینکه این شهر مقدس زمانه دراز خراب و برباد افتاده بود و یهود جا بجای بی سر
 و سامان بود و باش میگردند تا آنکه از طرف خسرو شاه ایران امداد یهود شده چهل و دو
 هزار یهودی^{۲۰۴۰} بجانب کعبه ویران خود روانه شده بیت المقدس و سبیل را از سر نو تعمیر کردند و
 دارا شاه ایران هم برقرار گذاشتند درین اثنا در میان یهود اختلاف دینی سخت افتاد
 و فرقه سامریه از یهود در دین جدا شدند و بایکدیگر الزام تحریف تورات پیش کردند حتی که
 فرقه سامریه از قبله شدن بیت المقدس انکار نمودند و برای عبادت قبله کوه جرزین مقرر
 نموده در آنجا مکتب جدید اباد کردند و مخالفت دینی ایشان بشیخ و شمشیر انجامیده تا قرون
 کثیره باقیماند درین کشمکش چند سال بعد حضرت غزیر علیه السلام پیداشد در میان ایشان
 کوشش استقامت دین حق کرده کتاب تورات را از یاد خود تخریر کرده دین نشین ایشان
 گردانید که این اصل کتاب تورات موسوی است درین ایام در حصص دنیا بعض
 از حکومت های یهود جاری بود تا آنکه اسکندر رومی عالمگیر جهان شد یوسف مؤرخ
 مینویس که این اسکندر^{۳۳۰} سیصد و سی سال از حضرت مسیح مقدم بود حکومت های یهود در زیر
 فرمان خود محفوظ داشته بیت المقدس و شام هم در دست ایشان بود این همان تاریخ^{ست}
 که سابقاً از کتاب تاریخ قدیم قلمی نقل گردیده که سیاح چین در دوره سفرنامه خود حد و این
 زمین و دیانه یا یهودیانه که هنوز مستقر اقوام یوسف زری هست محدود کرده و حکومت این
 زمین محدود در دست یهودیان و پای تخت ایشان مقام منگال نوشته که هنوز در آنجا

در انجا بلده منگلو را با دست درین زمانه محذوره باز گیشین یهود سببر شده در اطراف وکناف
 حکومتهای جهان در دست ایشان آمده چرا که در کتاب یوسفس مرقوم است که از اسکندر رومی
 کل مالک ی که محیط خط جهان بود در میان چهار سدران وی منقسم شده ناهای آن سدران
 موافق تعبیر آنوقت از تاریخ مذکور معین مقام حکومت چنین مرقوم است آنخی کنس
 بر ملک ایشان فرمان گشته و سلوکش بر ملک بابل و تسلی بخش سرحدهای متفرقه و ثولی ابن
 لاکس بر ملک مصر و این چهار سدر اقوم یهود را زیر فرمان کرده با ایشان خوش سلوکی
 ظاهر نمودند خصوصاً آخر الذکر ثولی بر بیت المقدس حکمران شده اقوم یهود را بنظر
 رغبت نگهداشته و اخلاق و ایمان داری ایشان را پسند کرده عهد ها و حکومت های
 لایقه برایشان حواله کردند و اقوم یهود بکمال اعزاز از شام تا مصر و اسکندریه هزار ها
 تالکوک آباد شدند و این بادشاه مصری را شوق دین موسوی در دل آمده بر رغبت خود
 قبول نمود و هفتاد نفر اجبار یعنی علمای یهود را از فرق متفرقه منتخب کرده که دین و شریعت
 موسوی از زبان عبرانی ترجمه کنند و این ترجمه را سپوا جنت گویند یعنی بهتر کتاب ؛
 و در تاریخ کلیسیا مرقوم است که این ترجمه بزبان پیدایش حضرت مسیح نهایت قریب
 بود و بر جاشیه این تاریخ نوشته که دو سال از مسیح دم بود و در زمان پیدایش
 حضرت مسیح حاکم شام و روم هیرودس بن بادشاه بود چنانچه در اناجیل نوشته که در وقت
 صلیب کردن حضرت عیسی از جانب هیرودیس بن بادشاه بر روم بر ملک شام و شهر بیت المقدس
 قیافا نام سدر معتبر بود و افعه مخالفت حضرت مسیح و یهود و گرفتاری آن معصوم

از دست آن یهودان بد بخت همه در محکمه قیافه سردار هرودیس بود که پلاطوس نام
از جانب وی حاکم روم بود و این پادشاه و سردارانش همه بر دین یهودیت بودند
و در تاریخ بیت المقدس مرقوم است که میان هرودیس و می اوّل میان کاهنان
یهود درابتدا سخت مخالفت بود حتی که هرودیس اوّل رومی از روم فوج
کشیده بیت المقدس را مدّه سه سال محاصره کرده بیت المقدس را فتح کرد بعد
از آن با کاهنان بیت المقدس و یهود شام دلداری کرده بیت المقدس را از سر
نومرمت شروع نموده تا که عمر حضرت مسیح سی سال بود این مرمت ختم نمود
این هرودیس در شهر یروشلم وفات شده پیش هرودیس ثانی بجایش تخت
نشین شد که ظالم سخت و جفا کار بسیار بود و این همان هرودیس بود که حضرت
مسیح و مادرش مریم از جور او بملک مضرت فرموده بودند که قرآن کریم از آن
خبر میدهند و آوینا هم اِلٰی دَبُوۡةِ ذٰلِكَ قَرَأَ وَ سَمِعَیْنِ ه یعنی جای
قیام و بود و باشد اِیْم حضرت عیسی و مادرش سوسنی مین بلند که خداوند
قراری چشمهای آب بسیار بود و این همان هرودیس است که سربارک
حضرت یحیی علیه السلام بکرم ظالمانه او بریده شده در طشتی پیش او حاضر کرده
شده بود و نیز در دوره حکومت و فرمان روائی او پلاطوس حاکم روم
از جانب وی و سرداری قیافه کاهن بر بیت المقدس واقع حلیب حضرت
مسیح بنظهور آمده بود بعد از گذشتن زمانه حضرت مسیح در اکناف و اطراف

تائید

سپهر روز

بتاثیر و غلط حواریان دین عیسوی شیوع گرفته چسب دینی و دینوی یهودیان بسبب زار
و بدعای حضرت مسیح روز و اوان پرمردگی آورده چند سال بعد سپاسین رومی عیانی فوج
کثیر بر بیت المقدس حمله کرده فرزندش شهباده طیطش نام ذمه داری کرده بیت المقدس را محاصره
نموده و یوسفس مورخ هم درین وقت از متعلقان شهباده طیطش بود مورخ مذکور چند بار در پس
یهودستانه که از بغاوت باز آئید و این شهر را حواله شهباده مذکور کنید لکن ایشان قدم
جمائی کرده سختی فاقه را چندان کشیده که نوبت بمردان خوری رسانیدند مگر لشکر رومی بکمال بیادری
درون شهر شده کل شهر را آتش زدگی کرده قتل عام مرد و زن و خورد و کلان شروع نمودند
در مفتاح الکتاب مرقوم است که درین حادثه یازده لاک یهودی قتل شده یک لاک به غلامی زنده
اسیر بردند و این حادثه نزد مؤرخین در مفتاح عیسو بطهور آمده بود که از حواریان حضرت
عیسی یک نفر یوحنا جامع الخلیل یوحنا درین وقت در شهر فستس زنده بود و درین سال خیلی از
عجائبات آسمانی و علامات مخوفه قدرتی بطهور آمده بود بعد ازین حادثه بجاگاه چند
سال گذشته متفرقه جای اجتماعیت کرده کیش یهودیت و امداد یکدیگر در میان خود شروع نمودند و
ریان نام قیصر روم دشمن ایشان شده بلکه کیش عیسو را هم ناگوار شمرده حکم عام داد که ختنه
کنندگان را حکم قتل دهند درین ایام عیسائیان بحکم پولوس معلم رستم ختنه را در میان خود
ترک کرده تا که در شباه یهود قتل شوند این قیصر ظالم هم پیروی نمیکندی یهود کرده بر
بیت المقدس حکم جلالتی و بربادی کرده زیر و زبر نمود و نام او را بدل کرده بنام خاندان
خود ایلین نامزد کردند این قیصر در سه^{۱۳} یک صد و سی و هفت عیسو انتقال نموده یک سال

تاریخ کلیسایندی

تفسیر
در کتاب

بعد قسطنطین قیصر روم که ظالم پسنگدل بود برای استحکام مملکت خود بمشاقوم و رعایا عیسائی
 شده استیصال نمودند بعد از وی فرزندش قسطنطین ثانی بران فریدی انصافی
 کرده مردمان خاصه یهودیان را بزور عیسائی نمودند بعد از و بشیر قسطنطین ثالث حوالین
 نام از دین عیسوی هم منحرف شده اناجیل موجوده را تکذیب میکرد و دیگر دشمنی اقوام یهود و
 دین ایشان بقرار سابقه میکرد و استیصال ایشان در اطراف نزدیک و دور میکرد این ماجرا
 در شصت و چهار صد عیسوی رسید که استیصال حکومتهای یهود از شام و روم و جمله اطراف
 دنیا مرقوع گردید و درین ازمان دوره حکومت بت پرستان در اقلیم هندوستان
 و قرب و جوار او جاری شده که اهلایان یهود مذنب هم شاخی از ایشان بود برین سر
 زمین محدوده که مسکن اقوام یوسف زری است تسلط کرده و رگ ریشه یهود را ازین خود برکنده
 بودند این سگ گذشت هم مصدق مضمون تاریخ قدیم است که صد سال بعد از
 حضرت مسیح این محدوده مذکوره از قبضه اقتدار یهودیان بدر شده در حکومت اهلایان
 یهود مذنب درآمد از بعض قداما مورخین بسجماع رسیده که بادشاه اول ایشان
 اگر نام داشت اگر چه پای تخت او مقام تخت بهائی قیصر هوتی و مردان است که دران
 جای یک تخت سنگین مع کرسیهای شاهی و اماکن شاهی و بتان سنگین بکثرت تا
 حال موجود اند و در کوه دیگر میان صوات و وٹوئی قلعه کلان و بنحانه بلند مکان موجود اند
 و نیز در کوههای بخیله و نهانه و جلالة و بریکوٹ مکانهای جنگی و قلعه سنگین چون کچ بکثرت
 موجود هستند مگر بر کوه گرهه یهود دیگر در صوات در وقت گرمی تابستانی اوقات

ب
 غانا بدقه بت
 در تات خطاب آید
 بت بدقه بت

برده

گذاری میکردند ، در انجا بر سر کوه نیز یک تخت سنگین و یک قلعه شاهی موجود است که آنرا گیرا
 سائری میگویند غرض اینکه حکومت اهل یهود مذہب برین اوطان زمانه دراز جاری بود و آمد و
 رفت افواج ایشان بلا خطر درین حدود می شد و بر کوتل ملکند سنگها را تراشیده برای آمد و رفت
 افواج سکر شاهی ساخته بودند که انگریزان در محاوره عا خود او را یهود و مٹ میگویند یعنی
 راه قوم یهود مذہب تا آنکه بادشاه دیانت پناه اسلام پرور عدل گستر حضرت سلطان محمود
 غزنوی ملک هندوستان را از آذناس کفر و شرکالی کرده برای استیصال یهود مذہب
 کمر بستہ تیغ و بنیاد ایشانرا ازین دیار قطع کردند الحمد لله علی ذلک چونکه ذکر این بادشاهین
 پرور باعتبار دوره حکومت او برین خطه محدوده هم ضروری بود باعتبار اینکه اول
 بادشاه اسلام همین بود که این سرزمین را از اوساخ کفار بدینجا پاک نموده و از حکمرانی مشر
 کین ازاد فرموده تا زمانه حال در دست اهل اسلام برقرار مانده ذکر او را زیاده و قسقی درین
 اوراق افتاد لهذا در بحث جدا گانه تحریر گردید بحث سویم در بیان احوال سلطان محمود
 غزنوی و کیفیت استیصال و کفار بدینجا را از میخندود و درین بحث دو فصل است
 فصل اول در بیان احوال ائمه سلطان محمود غزنوی بدان ایغیر که مؤرخین هندو
 ستان را که اکثر از اقوام کفار و هندو آنحد و دانند در باب سلطان مذکور گونه گونه
 الحاقات و الزامات هستند اکثر ایشان تهمت نسبت غلامی کرده چنانچه در کتب قصص
 بر ملا مذکور است که در دربار البتگین بادشاه یک غلام آورده نام او را سبکتگین نهادند
 تا آخر سرگذشت سلطان محمود غزنوی : و خیلی از شیان الزام تهمت عاشقی زرومال

بقلم آورده : و جلال الدین اکبر بادشاه تیموری هم پیروی تواریخ آن کفار بدکار کرده در باب
 سلاطین آیندگان بهندوستان در باره سلطان محمود غزنوی در کتاب آئین اکبری چنین
 نوشته : امیر سلطان محمود غزنوی دوازده بار بهند آمد و نخستین در سال ^{۳۹۰} سصد و نود و پسین در
 سال چهارصد و هشتاد و هفتم تعصب پیشگان هند را دار الحرب و انموده آن ساده لوح را بر یختن آب
 ناموس و خون بیگناهان و گرفتار مال نیکوان برانگخت انتهی : هزار توبت از چنین بادشاه
 نامی مسلمان که چنین بادشاه و سلطان اسلام پرور را ساده لوح گفته و فاضلان بتمیزین و حق
 پرستان و زاهدین را تعصب پیشگان گفته و چنین جهاد فرض عینی را از جهت طاقت سلطان
 مذکور ریختن آب ناموس قرار داده و کفار و مشرکان بت پرستان و آتش پرستان هندستان را
 نیکوان شمرده مگر چونکه اکثر احوال بادشاه مذکور از دین پیروی جدا بود پس درین گفتار چه جایی
 تعجب است لهذا ضرورتیست که قدر از احوال صحیح سلطان مذکور تحقیق رسانم : در تاریخ ابن
 خلکان عربی مؤلفه شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر ابن خلکان
 شافعی مرقوم است ابوالقاسم محمود بن ناصر الدوله ابی منصور سبکتگین که اولاً به سیف الدوله
 ملقب بود بعد از ان ارام قادر بالله بعد از وفات والدش یمن الدوله و امین المله ملقب
 گردانید و والد او سبکتگین بنشهر بخاری در زمانه نوح بن منصور که یکی از ملوک سامانیه بود
 در آمده بود در مجلس ابی اسحاق بن بلکتن حاجب و همشین بادشاه مذکور شده بود
 پس جمیع ارکان دولت او را بلیاقت و جشمت بشناختند و عنان سلطنت در دست او
 دادند و چونکه ابی اسحاق را ولا غزنین سپرده سبکتگین را همه امور سلطنت بوجه لیاقت

و امانت داری او سپرده بغیر از خوراک پوشاک خود در چیزی غرضداری نداشت مگر ابو
 اسحاق خیلدی رنگ کرده جان بحق تسلیم نمود پس هم خوش و بیگانه و نزدیک دور با سبکتگین
 مباحیه و معاهده کرده فرمان او را بکمال شوق قبول کردند و بعد از قدری استحکام مملکت در
 غزوات و قلعه کفار بدکار شروع نموده و بر بعضی از سرحدات حمله کرده قلعه های کثیره از کفایت نزدیک
 و دور فتح کرده و میان او و کفره هند محاربات کثیره بوقوع آمده که شرح آن در اینجا گنج اگر چه
 سلطنت و عمر او وسعت نگرفت لکن بیت و حشمت او زهرهای مردم را از قوالب برگندی
 و از جمله فتوحات او ناحیه نسبت است که ابی الفتح نسبتی شاعر از فتوحات او است آخر الامر
 چون امیر سبکتگین بشهر بلخ رسیده در اینجا بشوق غنیمت روانه شده در میان راه وفات یافت
 و تابوت او را بدار الخلافت غنیمت نقل شد در ماه شعبان ^{۳۸۷} صد و هشتاد و هفت در اینجا
 دفن گردید اگر چه این امیر مرحوم فرزند دیگر اسمعیل نام در حین حیات خود و بعد ساخته بود لکن
 از جهت لیاقت سلطنت محمود و مسلم شده همه خویش و بیگانه منقاد او شدند و میان او و میان نوا
 بان ملوک سامانی که در علاقه بعضی بلاد خراسان از جانب ملوک ماوراءالنهر بودند مقابلات و مجادلات
 واقع شده که در همه نصرت بجانب سلطان محمود و غزنوی بود تا آنکه سلطنت سامانی از پنج و بن
 بالکل منقطع شده گنم گردید و بعد از دو سال سلطان مستقل مکمل گردیده از جانب
 خلیفه قادر بالله خلعت سلطنت بدو معه القاب مذکوره رسیده همه امر او سلاطین
 خراسان و ماوراءالنهر دست اطاعت بر حسین نیانهاوند و فاضل لاثانی ابوالنصر محمد بن
 عبد الحیار العتبی در کتاب یثیه خود در باب سلطان مذکور نوشته که وقتیکه از مهد پانزین

در اینجا

بجای

زده و دهن از شیرستان دایه پاک کرده و از اشارت دستان بنطق لسان پرداخته
 زبان پاک او بذكر سبحان و تلاوت قرآن مشغول بود و دل او بخوف خدا در رعایت رعیت
 و منافع خلق الله مشغوف بود و همت او به اعلاء کلمه الحق و قلع و قطع اعداء الله متوجه بود
 و دست او بسیف الله و حقانی مخلوبود و لیل و نهار روی مانند زاهدان خلوت نشین بخواب
 فرائض و نوافل و اوراد منقسم و سنی حنفی بر طریق حق مسم بود و آنچه امام الحرمین ابوالمعالی
 عبدالملک الجونی در باب انتقال و از مذهب ابو حنیفه رحمت الله علیه بزمیثافعی قصه طویل نقل کرده
 اصلی ندارد چنانکه سلطان مذکور چنین بی علم و ناواقف نبود و حال آنکه از اسلاف و اخلاف
 سلطان مذکور شافعی مذهب سلوم نشد و نه در یار سکونه سلطان مذکور شافعی مروج بود و بر
 تقدیر تسلیم این نقل غیر معقول این امر مقام الزام و شران مذکور نخواهد شد چنانکه مذکور
 چهارگانه این سنت حقه و ولادت سلطان مذکور شبعا شوره ۲۶۱ هجری و شصت و یک هجری
 بود و وفات در ماه ربیع الآخر در سنه چهارصد و بیست و دو هجری بود بغزنین و زیارت
 تبرک ی همانجا در روضه شاهی است و بعد از انتقال و بموجب وصیت او فرزند شمس را
 بسلطنت مقرر نمودند لکن بعد از چند کشمکش سلطان مسعود تاج شاهی را دست یاب
 کرده میان او و شاهان سلجوقیه مبارکات بی شمار بظهور آمده تا آنکه از دست سلجوقیه شکست
 چهارصد و بیست و یک قتل شده سلطنت بطرف ایشان رجوع نمود و در دویم در میان توجه سلطان
 محمود غزنوی بجانب هند و ستان فستج کردن او ان منبع کفار را و رسیدن این فتح
 نمایان تا اینخود و بدان ای عزیز که توجه این سلطان فرخنده نشان را بجانب هند و ستان

اسباب شرعی و عرفیه جمع شده بود شرعیه اینکه با دین پرور راقوت و طاقت خدا داد
قابل تسخیر هندوستان حاصل شده و خصوصا بعد از فتح سبستان در نزدیکی و در قابل
مقابله او شخصی ناند پس بجب شرع شریف ضروری بود که این جهاد را برپا کردی و هندوستان
که از قرون و اعصار از ادناس کفر و شرک لالمان بود چه پاک صاف نمودی و دوم اینکه در کتب
قدیم مرقوم است که وجود ذیحود حضرت آدم علیه السلام را که از خاک سفید اقلیم زمین درست کرده
و اعضا های هفتگانه را از اقالیم و اوطان متفرقه مرتب کرده بود پس خاک دل و جگر و سینه را
از خاک هندوستان ساخته بموجب آن هر فرد بشر را بهند میل قلبی نهاده باشد سلطان مذکور
آن اراده را بفعلیت رسانید نویسم اینکه در بعضی سیر نظر آمده که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم را در حین حیات فیض کلمات خود اراده مراسلت هندوستان و اشاعت دین پاک و
ازالۀ ظلمات کفر ازین دیار بنا بر تبلیغ مامور و او در دل افتاد بموحمی ربانی برو منکشف گردید
که این وقت هدایت پذیر فی ایشان نیست در تذکره الابرار مسطور است که هشت نفر از انبیا
علیهم السلام بهندوستان مبعوث شده مگر هندوان هر همه را قبول نکردند بعضی اگشته شهید
ساختند و بعضی را راندند و چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و السلام هند را یاد کردی خطر
عظیمه و محاربه هندوان در ضمیر منیر گردانیدی جبریل آمین در رسید و آنحضرت را منع فرمود
و فتح آن بلاد بدست یکی از سلاطین امت تو باشد محمود نام و قتی سدر کش نفی
از امت تو این ظلمت کفر را به انوار اسلام پاک منور سازد همان شخص نبود مگر این سلطان
خوش نصیب بود چهارم اینکه در تذکره اخوند درویش علیه الرحمه مرقوم است که یکی از مسلمانان

هندوستان انگشت خورا در جغزات زن کافره درون کرده بود برای چسپیدن و خریدن
 باز خرید آن کافره استغاثه بجا کم کافر برد که فلان مسلمان جغزات مرا با انگشت خود پلید و مردار کرد
 حاکم کافرانصاف کافرانه چنین مقرر کرد که انگشت او را در آنجا که در جغزات درون شده بود تیشه
 قلم کرده با خود برده در پیش سلطان مذکور حاضر کرد از بیخمت سلطان اسلام پرور رازن اراده
 فعلن یاده تر مصمم گشت و اسباب عرقیه اینکه قبل ازین والدش چند بار این اراده بظهور آورده
 باز پس گرفته بود و حدود حکومت او هم بقرب وجوای هندوستان چسپید و مانند هندوستان
 ملوک باد و معمور را در دست آن بیدینان و مشکان ناگوار دانست از بیخمت کمر همت بر میان بسته
 متوجه این امر مستحسن گردید و تقوا ریح هند مذکور است که سلطان مذکور بر هندوستان هفده
 بار حمله کرده که دوازده از آن بسیار شهر هستند در حمله آخری بر قسم اتمام بجا آورده در تذکره
 الاابرار و الاشرار مذکور است که سلطان موصوف در نوبت آخری چند امور ضروری بکار برد اول
 فوج خود را به آئین همین مرتب کرد و دویم از اقوام افغانان همت و استمداد خواست حتی که
 در خانها و دروازه های کلان های این قوم شیر خصلتان بطور منت و زاری گردیده چهار
 ده هزار سوار و چهار ده هزار پیاده بهادران از اقوام افغانان باز نا نهایی خود هم کاب
 سلطان مذکور شد چرا که عادت افغانان همین است که هر یک اراده گرفتن وطن کنند زنا نهایی
 خود با خود ببرند تا از شرم ایشان گیریز نکنند و اگر کامیاب شوند در آنجا وطن گیرند سویم
 اینکه یک گروه علماء جمیده زبان هم مکلف کرده تا در اقوام افواج اسلام و عظم و تعلیم چپا و حقانی
 مسکنند بجام اینکه از زاهدان صاحبین و عابدین خلوت نشین خصوصاً عابد ربانی و عارف

و عارف حقانی حضرت شیخ ابوالحسن برقانی دعوات اخلاص و توجهات خاصه خواستند از بخت کمال
 نیرازی کامیاب شدند و خیلی از شرکین آن دیار را ته تیغ کردند و برخی را بشرف اسلام مشرف
 کردند و بعضی را حلقه غلامی در گوشه انداختند و بتانرا شکسته بتخانها را ویران کرده مساجد بمکانهای
 آن آباد فرمودند و خیلی از زر و نقره و امتعه و نفایس به غنیمت بردند و در بتخانه سوننات بتی شکسته
 که از آن کلان تر در کیش نبود بود و او در عقیده ایشان حیا و امانت هم میکرد و قضای حاجات و شفای
 ذوی العاهات و فعل مایشا و ما میرید در قدرت او بلا اشتباه انگاشتند از بخت هندوان
 اطشرا و بر همه اکناف بزیارت و طواف اشعب و قبال و افواج و قوافل شب و روز می آمدند و اموال
 و خزان او از حد متجاوز شد و حتی که دهات و بلاد و قضیه او بده هزار قریه رسیده و هزار کس از بر همه
 خدمت شبار و زری او بجا آوردی و شصت نفر حجامان سرا و ریشهای زارترین او تراشیدگی
 و سه صد مردان و پنصد زنانه در محفل او رقص و سرود کردند و رزق همه این گروه از خزان این
 بت کلان بودی و این بتخانه از آبادی بمسافت یکماه دور بود که در راهش آب و ذائقه خوراک
 نبود در ریگستانی که آمد و رفت آن از مرگ ورن بودی پس سلطان نیک اندیش بانی هزار سواران
 بهادر و چابک با خزان و توشه و افره بجانب او روانه شده قلعه او را پنجه و سنگین یافته درون
 قلعه شدند و گرداگرد آن بت کلان مذموم بتان مرمره از زر و نقره و جواهر قیمتی یافتند که
 آنها را ملائکه آن خدای کلان مقرر داشتند و چون مجاهدین سلطان مذکور آن سنگ بیتی
 شکسته خاکستر گردانیده در گوشه ای حلقه اوقد^{۳۰۰} زیاده از آن یافتند از بر همان موجود
 از معنی آن حلقه پرستش کرده گفتند که این یک یک حلقه نشانه عبادت هزار ساله است چرا که زعم

ایشان بقدیم عالم بود پس هر گاه که عبادت او هزار ساله پوری حلقه را در گوش او انداخته و این
آخر در تاریخ خود نوشته که بعضی از ملوک کفره هندوستان در جمله هدایا و تحایف آن سنگ بی قوف
صورت پرنده بشکل قمری ساخته فرستاده بود و از خاصیت آن پرنده تصویری این بود
که اگر کسی پیش از یگیری طعام حاضر کردی که در آن زهر انداختی چشم آن پرنده از اشک پر شدی و چون
آن اشکها را تراشیدی مرهم و پرنده زخمهای شدید شدی و این امور را هم از جمله تاثیرات
آن سنگ پلید شمردی غرض این اینکه چون سلطان خیر اندیش جمله اوطان هندوستان را
از این ظلمات کفره پاک صاف نموده و بکمال کامیابی و سربازی مراجعت فرموده لشکر مشهورش
با چند لشکر گردکان نامی پیش روی سردار فرخنده از محمدایا برین حد و حدی که حالا مسکن و ساکن
یوسف زری هستند عروج نمودند چرا که این اوطان در آن وقت در قبضه و حکومت کفار یهود
مذهب بودند که بادشاه ایشان بر مقام تخت بهائی بود و افواج و کارپردازان او بر اوطان
صوات و بنهیر و ملیزی و باجوڑ متفرق بودند چند جنگهای خونریز بر مقام بهائی و ملکان و جابجا
در مقامات صوات کردند آخر الامر شکست کامل خورد اکثر بقتل رسیدند و از اجهنم شدند و بقیه
ایشان رو بفرار بجانب کوهستانهای ابا سند و صوات و ملیزی و کوههای کاشغر و آسمار
متفرق شدند که اکثر از اینها بشف اسلام میشوند و بعضی از ایشان تا حال در کوههای کاشغر
و آسمار و کفر خود باقی هستند و ایشانرا بزبان حال کافر سرخ میگویند این از آنار باقیه اهلایان
کفره یهود مذهب هستند و شهیدان این محاربه عظیمه درین بلاد بکثرت موجود اند چنانچه پیر
خشب غازی در موضع او دگرگرم صوات و چینوبابا یا زیارت چنین نوشته داده در مقام علیگرامه

در علاقه نیک بی خیل صوات و این سخن هم از شاه پست که این شهزاده از بزرگان همان سلطان فرخ
 فال است چرا که بعضی از شاهزادگان سلطان حسن موصوف درین محاربه عظیم با افواج منصور و خود بدید و
 تشریف آورده بودند و نیز زیارت پیر خشاب غازی و خونه بابا در موضع پنجاه از شهدهای این محاربه
 هستند چونکه سلطان حسن موصوف این حدود را از ان کفار بدان اوصاف گردانید پس از جانب آن
 فیاض مجید این اوطان را بطور خوراک انعامی حواله اقوام تاجک کردند که در لشکر سلطان محمود بطور
 ملازمت شاهی یا امداد قومی یا مجاهد سلامی آمده بودند بعد از چندین مدت که سلطنت محمود
 یان از دست سلاطین سلجوقه و غوریان منقطع گردیده ترتیب محمدیان چنانچه در این اکبری نقل
 کرده بدین طور است که بعد از سلطان محمود فرزندش سلطان مسعود بود و بعد از سلطان ابراهیم
 بن مسعود بعد از و کجول بن سلطان محمود بعد از و مودود بن مسعود بعدش مسعود
 بن مودود پیش سلطان علی بن مسود بن محمود بعدش سلطان عبدالرشید بن محمود
 پیش سلطان فرخ زاد بن مسعود بود و چون تاج شاهی بزرگوار بر ابراهیم بن مسعود بن محمود نهادند
 با سلجوقیان آشتی کرده بپسند آمد و چون نوبت بنشیند و شاه بن بهرام شاه بن مسعود رسید
 سلطان علاءالدین حسین غوری ملک غزنین را خراب کرده بپسند آمد و برادرزاده گان او
 که غیاث الدین سام و شهاب الدین غوری است بفرز نیرنگ سازی خسرو شاه را گرفتار کردند
 و در زندان بستادند و دولت با عزت محمدیان درین منقطع گردیده این نواحی که حال
 مسکن یوسفزی است هم خود مختاری بدست آورده اقوام موجود در میان خود مقابلات و
 مجادلات شروع نمودند اول قومی که از علاقه غیر بدین سرزمین رسیده اقوام دلاک

بودند ایشان با اقوام تاجیک ویرشی کرده جنگها شروع نمودند و چونکه تاجک از بنی عمان ترکان
 هستند و دین نواحی ایشانرا امدادشاهی یا قومی نبود از بخت این قوم دله زاک این اوطانرا
 از ایشان بزور شمشیر گرفته ایشانرا واکردند بعد از آن اقوام صواتی که نه که اکنون در ملک پکلی
 والائی و غیر حدودات آن نواحی آباد هستند و با این اقوام دله زاک مشتعل فحشا اباد بودند
 با اقوام دله زاک مخالفت و منازعات شروع کرده فرقه بشی خود کرده جنگها شروع نمودند جنگ عظیم که
 میان این اقوام بطور آمده بود جنگ وادی که حمز آخان قریب هواتی مردان بود که اخون
 در ویزه علیه الرحمة در کتاب خود ذکر این جنگ کرده که سواتیان بر دله زاک غالب آمد و یوسف زری
 بر همه ایشان یعنی صواتی شلمانی و دله زاک غالب آمد این اوطان را قبض کرده و تصرف خود آورده
 و دله زاک را تمام جلجلی آوار کردند و جلجلی از ایشان زیر فرمان کرده بسایه خود نمودند و بر وطن هشتگر
 قسم در میان ایشان جنگهای وافر برپا شد و جلوانم شلمانی در آن قتل شده و این جنگها بعد
 از تسلط اقوام یوسف زری بود که اخون در ویزه علیه الرحمة فرموده که شاید این مشاهدات و مقامات
 چشم خود مشاهده کرده ام چنانکه در تذکره خود نوشته اند که از دلوچغری شنیده ام که من قتل
 شلمانی را در موضع هشتگر حاضر شدم سر او را بریده دیدم و در بیان انساب اجزاب
 افغانان از ابتدا و تعیین اقوام و شاخهای یوسف زری و الحاق ایشان بدین سزین
 محدود بدان اعزیز که افغانان از نسل بنی اسرائیل اند یعنی از اولاد حضرت یعقوب بن
 اسحاق بن ابراهیم خلیل الله و حضرت یعقوب را اسرائیل بمعنی عبد بن زبان عبرانی گفتند
 و حضرت یعقوب را دوازده پسر بودند نام یکی لونی بود نبوت درخاندان او و دیگر یهودان

بود که شاهی و ملکی در خاندان وی و ایر بودی و تا عده مستمره در بنی اسرائیل عی بود
 که کارش رافع و خدا پرستی در دست خاندان نبوت بودی و کار قنای مجادلات در دست
 خاندان حکومت و بنی ایشان فرمان الهی بدیشان رسانید و این بنی اسرائیل در آن
 وقت تابوت بود که در آن تبرکات انبیاء سابقین بود آن تابوت را در وقت جنگ با خود
 بردند و فستیا شدند و قتلک فسق و فجور در میان ایشان زیاده گشت و گردنهای از فرمان خدا
 تعالی کشیدند و هدایت آن نبی خود را قبول نکردند دشمنی صعب بر ایشان مقرر شد جالوت
 نام کافر بت پرست قوی بکل مغفروی ستمگر طبل بود و مقصد هزار لشکر سواران داشت
 بنی اسرائیل را شکست داد و خود و کلمان ایشان را کشته مالهای ایشان بغارت برده تابوت
 سکینه یعنی تسلیه و قرار یل نعمات تبرکات را هم از ایشان گرفت بعد از چند مدت که سختی آوارگی شدند
 بسوی بنی خود رجوع کرده گفتند که برای ما دعا کرده یکی از ما ملک کرده که با دشمنان خدا جنگ کنیم
 و انتقام خود از ایشان بگیریم آن نبی گفت که فی دعا کنم والله تعالی انرا اجابت کرده شما باز مخالفت
 کنید و محل قهر ربانی شوید گفتند برگز مخالفت نکنیم بنی مذکور دعا کرده الله تعالی عصائی فرستاد
 که هر که این عصا بر قد وی راست آمد او را بادشاه کرده فتمیاب شوید چون تجسس کردند بر قد
 یحیی یکی راست نیامد مگر شخصیکه نام او طالوت بود از فرزندان بنیامین برادر مادری و پدری
 حضرت یوسف علیه السلام برابر این عصا آمد او را پیش آن نبی خود که شمعون یا شمویل
 علیه السلام بود بنا بر اختلاف بنی مذکور چون ملاحظه کرده گفتند اینک ملک شماست ایشان
 این چه طور بادشاه ما شود که وی را طاقت مالی و خاندان شاهی نیست چرا که در نسل بنیامین

تا این زمان سلطنت نبوده بود و ما از وسع ذرات یم و با وجود این اگر پادشاهی ویرا قبول
کنیم علامه نصرت وی چه باشد بنی علیه السلام فرمود که باز آر و بشما آن تابوت سکنه را که سیرکت
آن نصرت کردید چون طالوت را بشما پس قبول کردند بنی در دُعا و طالوت در ندبیر و
بنی اسرائیل در تعمیل کوشیدن گرفتن و قتی که جالوت این تابوت را از ایشان برده بود بر سر
بتخانه های خود نهاده بود گاه گاهی تبان را ز برکت وی نگویند دیدندی و آفات و بلیات
آسمانی هم بدیشان متوجه شده کار ایشان به تنزل و کار بنی اسرائیل رو به ترقی بود دانستند
که تنزل از شرعی تخفیف این تابوت است پس آنرا برگردون بسته پیش بنی اسرائیل
را نند و در تاریخ بنی اسرائیل دیدیم شده که درازی این تابوت نمی گز و پهنهای دو گز
بود در آن عصای حضرت موسی و عمامه مهتر بارون و غیره سیرکات انبیاء علیهم السلام بودند
ایشان چون تابوت باز پس دیدند اطاعت او را با اتفاق بشوق دلی بهمدردی قبول کردند
طالوت ترتیب لشکر نمودند و تمیز مطیع و عاصی بر خوردن آبجوی فلسطین نمودند چنانچه در قرآن
کریم از آن حکایت کرده شده از لشکر شاهی و اقوام سه صد و سیزده تن مطیعان معلوم شدند
که حضرت داود علیه السلام در جمله این گروه مطیعان بود که درین وقت و حوالی سمانی بر دژ نزل
نیافته بود چون هر دو لشکر او بر مقابله و آوردند اول کسیکه میدان بمبارت برای قتال بیرون
آمد پادشاه جالوت بود از میظرف حضرت داود علیه السلام بمقابله او پیش شد و طالوت را بعد
از مقابله دراز بقتل رسانید بنی اسرائیل حمله کرده لشکر دشمنان خدا را هزیمت کرده مالهای
ایشان را به غنیمت بردند ملک طالوت از حضرت داود نهایت خوششده دختر خود او را بکنکاح

داد بعد از مرگ طالوت بادشاهی بر حضرت داود مقرر شد بعد از وفات حضرت داود و
چون نوبت سلطنت بر حضرت سلیمان مقرر شد و فرمان وی بر بحر و برستولی شد از فرزندان
ملک طالوت دو نفر ماند یک اصف نام و دویم افغان نام اصف چون اراسته علم ظاهر
و باطنی و دیانت و امانت و تقوی بود او را بعهده وزارت مقرر کردند و این همان نبیست
که تحت بلقیس همت و برکت وی در طرفه العین پیش حضرت سلیمان حاضر گردیده بود
و افغان چون مردی پر قوت و همت باصلت و همت بود سبناش گردانید یعنی حاکم جلخانه
مقرر فرمود تا دلها آعدای دین و دینا از همت بگذازند و هم ازین سبب افغانان را تا
این زمان لطافت و رافت کم میباشد بلکه هر که از ایشان دیانت و لطافت دینی ورزد او را
باستهزا پیش آید پس سل افغانان ازینجا شروع شده شاخ ایشان از دیگر اقوام نبی سر ایل
درینجا جدا گردیده چون این نسل بعد از گذشتن نوبت حضرت سلیمان و فرزندش رجوام
مکثر گرفت ایشان در میان خود این قاعده جاری گردانید که اگر چه کم بودندی کلان و
مصرف خود را ملک گفتند گاهی در یک قوم یا یک علاقه یا یک ده چند متعدد ملکان برگزیدندی
یعنی پسلی و شاخی از ایشان دیگری را گفتندی که پاسروی ملک شما نمیکند ما را ملک خود کافیست
گاهی برین گفتگو در میان خود بجدا و قتال برآمدندی چنانچه این قاعده در میان ایشان
تا حال جاریست که در یک قوم و یک ده چند ملکان باشند که تصرف آن قوم یا ده بدست
مای ایشان باشد گویا لفظ ملک بفتح لام همان لفظ ملک بکسر لام است که در حق طالوت
در قرآن کریم در سرگذشت ایشان مذکور است که إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ

مَلِكًا یعنی هر آینه الله تعالی تحقق فرستاده و مقرر کرده است بروی شما طالوت
 بادشاه و چونکه افغانان از نسل طالوت اند چنانکه استی پس این خطاب را نمیکند از
 اگر چه کم حیثیت دارد پس این جماعت یعنی افغانان در کوه سلیمان متوطن بودند
 و از آن است که ایشان را در عربستان تا حال سلیمانی گویند تا زمانی که نوبت خلافت
 نبوت بمرکز دایره کوه و مکان حضرت محمد رسول الله آخر الزمان رسید اقوام عالم از
 نزدیک دور از عرب عجم درین دایره پاک رون شدند گروهی کلان از افغانان بکسوف
 قیاس آن وقت که مورث اعلی این اقوام افغان است از کوه سلیمان به اراده
 شیبایی بمدینه الرسول رسید دین پاک سلام را قبول کردند آنحضرت نام او را به عبد الرشید
 بدل کرده بنظر رغبت منظور داشتند و چونکه شجاعت و مردانگی میراث اصلی افغانان است پس
 عبد الرشید در پیش آنحضرت در بعض غزوات جانشانی بسیار کرده خصوصاً در غزوه فتح
 مکه مکرمه با حضرت خالد بن ولید همدم و همقدم و همکام بود و از قتل و مقاتله دشمنان خدا
 هیچ قدر روگردان نبود حضرت خالد را با وی حب ایمانی نهایت زیاده شده همیشه بنمود
 ستم بی بی سارده او را بنکاح داد پس اینکه افغانان میگویند که ما از اولاد حضرت خالد
 بن ولید هستیم یا بمعنی است که همیشه ازادگان حضرت خالد بودند نه که حضرت خالد جد صحیح
 ایشان بود چرا که حضرت خالد قریشی بود بلکه او را ریحانه قریش گفتندی و قریش از عرب اند
 و عرب از نسل حضرت اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن هستند و افغانان از نسل طالوت
 از بنی اسرائیل هستند که سلسله ایشان بحضرت اسحاق بن ابراهیم پیوست است و چونکه

قتیس الرشید بمهرشتاد و چهار سال رسیده چهل و یک بحری وفات یافت اورا از بن
 بی بی ساره اول غور غشت پیدا شده بود که افغانان غور خشتی از نسل او هستند اول
 بن که نسل او در میان افغانان جا بجای فرقی شده و در دیگر شاخها منسلک شده سویم
 ابراهیم که اورا در میان افغانان سترن گفتندی سترن را دو پسر بودند اول خربوون
 که اورا خیرالدین گفتندی و اولاد هم در دیگر اوطان متفرق شده ایشانرا افغانان خربوونی
 یا خربوونی گویند و دویم شیربون که جد اعلی قوام قره افغانان ست و چونکه در
 ایام اوارگی در وطن بخارا توطن کرده بود لهذا اورا در بشارت و کمرسی نامها شیربون
 بخاری بنویسند باز از انجا بوطن قندمار آمده اورا قندماری هم گویند و چونکه اولاد او
 از انجا متفرق شده لهذا افغانان را بوطن قندمار خصوصا بمقام غوره مرغنه که اکنون
 نام آن مقام بدل شده یا باقی مانده باشد زیاده تر نسبت میکنند و افغانان خصوصا قوام
 یوسف زری هم بمهاجرت از ان زیاده و فخر میکنند و این شیربون را دو پسر بودند که گند
 و جمند و گند را نیز دو پسر بودند شیخی و غوری و غوری را چهار پسر بودند یکی دولت یازم
 که مردم همتند و داؤزی از نسل اویند و دویم جلیل جبه قوم خلیل دویم زیران چهارم چمکنی
 که قوام زیرانی و چمکنی که سفید کوه و دیگر در کوها بود و باش میکنند از اولاد ایشان هستند
 و از کار اسلام و انسانیت چندان واقفیت ندارند و از نظام و خشیانه هم باک ندارند و مردمان
 قرب و جوار را تاراج میکنند لهذا ایشان را کافر گوئی میگویند مگر آنکه از ایشان جدا نشده
 در شهرها سکونت پذیر شده اند البته اخلاق اسلام و مسلمانی را آموخته اند شیخی را سه پسر

بودند تنگ و مندی از یک مادر که مر جان نامه داشت و منکوحه شیخی بود سویم ترک از بطن
 بسونام که خواهر مر جان بود و در خانه شیخی بدلا نکاح نشسته بود اما چونکه بی باکان افغانان
 ازین قسم زنان احقر از نکلند بلکه مانند منکوحات خود با ایشان اختلاط و استعمال میکنند و درین
 قسم مثلا سرو مال خود بر باد میکنند و اولاد ایشانرا اولاد خود میگویند لهذا ترک از اولاد او شمار شده
 که مردم ترک لانی یا ترک کافی از اولاد او هستند و چونکه مردم ترک لانی بوجه بی عملی و جهالت متابعت پسر
 تاریک زیاده کرده اند لهذا خود در ویژه علیه الرحمته که حاجی رسوم بدعت این دیار از ایشان نه
 شکایت بی نهایت کرده و تنگ را پس نبود بلکه دختری داشت کاکای نامه در نکاح چوبان
 خود آورده که زبیر کی نام داشت نسل او را گلپانری گویند که در اصل کاکایانی هستند یعنی اولاد
 کاکای دختر تنگ بعضی گویند که اولاد مک از جانب پسر هم موجود اند لکن از جهت کمی ایشان را هم
 بطریق تنلیک کاکای میگویند و مندی را دو پسر بودند یوسف و عمر عمر را یک پسر بود مند
 نام چونکه عمر هندوستان رفته در آنجا وفات یافت یوسف در پسن رفته برادر زاده خود
 مند را از آنجا آورده دختر خود او را بنکاح داده یوسف و مند مشهور شدند اولاد مند را مند
 یا مند زنی گویند که اکنون از جمله آن اقوام کمال زری و امازی و رجروا باخیل و غیره اقوام
 در ملک سمنه و قرب و جوار آن آباد هستند و اولاد یوسف را یوسف زنی گویند چرا که یوسف را
 پنج پسر بودند یکی او را که او را از جهت کثرت تکبر و خود بینی بادی گفتندی چنانکه این رسم افغانان است
 الحال اولاد او را بادی خیل گویند که در میان چغتری بود و باش میکنند و عیسی که اولاد او
 عیسی زنی گویند و برکنار از باسندا باد هستند و موسی پدر الیاس که اولادش نام قزندش

ترک لانی

الیاس شهوراند یعنی الیاسی که بروطن بهیر اباد هستند چهارم ملکی که اولاد او را
 ملینزی میگویند بر قرب وجوار بنیر و برکنار اباد هستند که در محاوره افغانان
 الیاسی ملینزی یکجا ذکر کرده میشود این ست همان ملینزی که شایسته از یوغ
 که از شاخهای آینده ایشان هویدا گردد و نه این ملینزی که ریاست ویر دران نمایان است
 و والی مدوح ما از نسل ایشان است چرا که این شایسته از اولاد خواجو پسر اکو و درینجا
 بسیار مغالطه واقع میشود ^{۱۰} اکو که اقوام اکوزی متوطنان ملک صوات و ملینزی
 و پورن و چکیس و گانا و غور بند از اولاد او هستند و الیاس را چهار پسر بودند اول نتو
 و دین تاجی پدر گدانی و ده سال از چهارم ممی شوهر عایشه اقوام دیگر برنامهای این فرزندان
 مذکورین شهوراند مگر اولاد ممی برنام زن او شهوراند که ایشانرا عایشه زری میگویند
 و این همه در ملک بهیر و قرب جوار آن بود و باش میکنند و ملکی را چهار خلیف مانند یکی دولت
 دومیم چنجر که اولادش را چغری میگویند و این هر دو زن و قتی نام او ^{دو تنه اند} سومیم ابا و چهارم الیسور
 از دیگر زن که نوری نام داشت و این هر دو برنام مادر یادگار بستند که ایشانرا نوری زری
 گویند و این همه در بنیر و در کوهها قشیر بهیر و برکنار اباد هستند و عیس را
 یازده پسر بودند مگر اولاد حسن و یعقوب و اکازان برکنار اباد هستند و عیس را
 یازده پسر بودند مگر اولاد حسن و یعقوب و اکازان برکنار اباد هستند و باقی
 ایشان یادگاری نیست و اکور پنج پسر بودند اول شادک که اولاد او را شادکزی
 یا خادکزی گویند و فی الحال در دهات بزرگنوله صوات اباد اند فقط دویم ابا که اولادش را

که اولادش را دولت زری گویند

بازی گویند و برد هات باز و آنها بادهستند سویم خواجو که اولادش را بازی گویند
 و از مقام چکدر برکناره شمالی دریای صوات تا مقام تیرات و شاگرام و تا مقام کوه لاهوت
 آباد هستند و ریاست دیر هسمن معصومست و والی مدوح ما هم از نسل ایشان است
 چهارم بازید که اولادش را بازیدزی یا بازی گویند و از مقام تهابه صوات برکناره
 جنوبی دریای صوات تا مقام پورن چکیر و کانرا و غور بند آباد هستند و
 این هر چهار برادر از یک مادر بودند که گوهره نام داشت وزن دویم اکو بود که برای
 اولاد بنگاح آورده بود خشم جمیم و ششم حمان از بطن بانوی دیگر سابقه که رانری
 نام داشت و خاتون خاندانی بود از نجات اولادش بنام او یادگار هستند که
 ایشان را رانری گویند و درین دو برادر اولاد حتمان بر یکدست بخند که مسکن
 این فقیر است آباد هستند که ایشان را حتمانری گویند و باقی دها رانری
 همه از اولاد جمیم هستند و چونکه حتمان را سپهر بودند حسین و ابراهیم و مدی
 همزاده بخند را سه جانت کیم کرده تا حال کنشده می شمارند حسین خیل
 و ابراهیم خیل و مدی خیل این بود اقوام و احزاب افغانان از قیس بن عبد الرشید
 تا اینجا و آنچه سلسله ایشان است از قیس بن لاجین نوشته اند که قیس بن عقیص
 بن صلول بن عقیص بن نعیم بن مره بن خالد بن سکندر بن زمان بن یحیی
 بن بهلول بن سلیم بن صلاح بن قار و بن اسلم بن بهلول بن کرم بن عمال
 بن خدیجه بن مهلال بن فیض بن علیم بن اشمویل بن هاردن بن قمرود

بن آلی بن مهلب بن طلیل بن لوی بن عامل بن تلحج بن اردزند بن مندول بن
سلیم بن افغان بن برخیا بن طالوت الملک بن قیس بن ضرار بن النّس بن
تخرف بن میانین بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بن آذر بن ناخور بن ساروع بن
هتود بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح بن لکک بن متوشلح بن ادریس بن برز
بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم علیه السلام از قیس بن العریضه بن
علیه السلام شصت و دو پشت و پند انبیا علیهم السلام هم درین سلسله گذشته اند چنانچه از
نامهای ایشان در سلسله گذشته معلوم میشود چون اشمویل علیه السلام طالوت را برای مقابله و قتل جا
لوت بادشاه کرد پنجاه و دو سال حکمرانی کرده رحلت نمود بعد از آن داود علیه السلام سی و پنج سال
بادشاهی کرده بعد از آن سلیمان علیه السلام پنجاه سال بر یک و ایت بادشاهی بحر و بر کرده بعد
از آن سگزشت سابقه برسد و دشام ملاحظه باید کرد و چونکه قرار و توطن این افغانان
بعد از آوری از وطن قندهار و در وطن کابل و حوالی او بود یا همین کابل و قندهار غالباً مملکت
واحد بود و بست لهذا ضرورت است که قدر از فرمان روان او شرح دهیم و آن دو را یقین کنیم
که ایشان جنبش و انتقال ازین اوطان به اوطان مسکونه حالیه این اقوام بوسف نری کرده اند
پس در توارخ بنی امیه مرقوم است که عب اللک بن مردان بادشاه مصر که تاجدار اول ملوک مر
وانیه بود در وقت مملکت خود در شش هفتاد و هفت هجری امیه بن عبداللّه را از حکومت
خراسان باز داشته بجاج بن یوسف ثقفی داد و عب اللّه بن ابی رابعه سیستان فرستاده
وزیر تاجشکر را مقرر کرده برای کابل فرمان داد و در آن وقت مرزبان کابل رن تحصیل نام

بود لشکر اقوام خود را جمع کرده مقابل نمودند لکن لشکر عرب از سر و نفاقه تنگ شده به مبلغ
 بیست لاکه روپیه صلح کرده ازین تهیل گرفته واپس شدند پس از آن شریح بن هانی از سر خود
 که سردار باوقار و صاحب لشکر جبار بود برای این مقابله میان بسته لکن حجاج بن یوسف
 از و ناراض شده برین چیردستی از امارت معزول ساخت و در سنه هشتاد و هجری عبدالرحمن
 بن محمد اشعث را برای مقابله رن تحصیل نامزد فرموده حکومت سیستان و متعلقات آن
 بدو سپرد او هم بعد از کوشش بسیار از تسخیر کابل ناچار شده آشتی کرد و غنایم و نفایس را
 از آنجا گرفته واپس گردیده در میان راه فرمان عزل بدو رسیده اسحاق بن محمد را سردار لشکر
 مقرب موده برای این مقابله او را حکم داد لکن عبدالرحمان معزول به غصه عزل خود و طمع
 اموال مرزبان کابل از اطاعت حجاج روی بر تافته با مرزبان کابل طرفدار شده لشکر
 حجاج باز بنا کامی واپس گردید و این آویرش جاری بود تا آنکه در سنه یکصد و هفت و هجری در
 مملکت هشام بن عبدالملک امین بن عبدالرشید قشیر حاکم خراسان و غور و غرجنان
 و نیمروز شده ملک کابل را بدست آورده حاکم نشین خود ساخت و همبرین نمط و در عصر بنی
 امیه و بنی عباس ملک بلخ بر فرمان و داخل دایره حکومت عرب و آن فرمان روایان اسلام
 بود تا عهد حکومت این سمرزمین سبکتگین و فرزندش محمود تا آخر سرگذشت سابقه محمود
 یان و چونکه عنان حکومت این سمرزمین سلجوقیان و غوریان گردید اقوام افغانان
 که در امداد و جهاد سلطان محمود غزنوی بهند آمده بودند بعضی در آن ممالک جای اباد شده
 چنانچه در شهر ارام پور و غیره شهرهای هندوستان تا حال موجود اند و شجرهای افغانیه خود

خود را نگه داشته خود را با پستانان گویند و بقایای ایشان در ملکند بار مانده نسل
ایشان تکثر گرفت و در میان اقوام غویر خیل مردم شیخی خیل بر علفزار با مخالفت و عداوت
افتاد نوبت جنگ جدل شدید رسید مردم شیخی را از اینجا فرار کرده آواره نموده بحد و کابل
رسیدند و مردم حتما خیل از حد و تنگ مل این مردم شیخی خیل که اقوام یوسف زئی شاخی
از ایشان است همراه مددگار و یکجا فرار شدند چنانچه تا زمانه حال امداد و حمایت ایشان شرک
میشد و چون چند سالی بعد بغاوت در کابل بلندند از اغنیاء روزگار و اقوای آن دیار
شدند اموال و مواشی ایشان وافر شدند و افراد بشریه ایشان هم بکثرت رسیدند برآینه
بموجب آیه کریمه وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَّوْا فِي الْأَرْضِ یعنی اگر
الله تعالی رزق بر بندگان خود فراخ کرده بودی برآینه ایشان کثرت و بغاوت در زمین
کردندی باین اقوام دست سطاو و ایند رسانی بر باشندگان آن دیار آغاز کردند
خصوصاً اقوام مندر و یوسف زئی که از دیگر مردم شیخی مال و افراد زیاده بودند بسیار نمایان تجاوز
خود ها کرده مال و مواشی رعایای شهنشاهه سرزاقلی بیگ که حاکم و فرمان فرمائی آنحد و بود
بغاوت می برد و از حکومت حاکم سرزاقلی بیگ هیچ قدر اندیشه نداشتند آخر الامر سرزاقلی بیگ
با ایشان جنگ و جدل شروع کرده بعضی را کشته و خیلی را به اسیر برده و دیگران را تاخت
و تاراج کرده از رعایت خود برانند و چندین مدد از کوههای کابل و ننگرهار بر رعای مرزا
قلی بیگ حملها کردند و رعایای او و مواشی ایشان را بغارت بردند آخر مرزای مذکور بغیر
از آشتی و احسان و الطاف چاره دیگر برای معلومیت ایشان ندیده سرداران و

مرزای قلی بیگ در زمان الفی که بود احوال قمار بخ او را بشماردند

و ملکان ایشان را خوانده انعامهای وافره و خلعتهای متکاثره به ایشان بخشیدند و روز
 بروز آمد و رفت اقوام افغانان بشماراده مرز اقلی یک زیاده گشت تا آنکه روزی نه صد نفر از
 ملکان ایشان حاضر شدند بنگلی بی اسلمه اما محمود بن محمد نام شخص از قوم چغیزی کاروی
 در کفش نوعی زیر پا آورده بود و سوارانرا پرسید اگر مصلحت شما باشد که من مرزارا بکشم حما
 نعت فرمودند که حق ترک احترام نباید کرد و سماع است که شهنشاده مذکور هم قصد بدی نداشت
 مگر جنگی نام کاکبانی سعایت کرده و جعلی نموده که ازین قوم بد معاشران بغیر قتل کردن
 فراغت نخواهی یافت و زیاده ازین یکجا دست یاب هم نخواهند شد باید که وقت را غنیمت شما
 رید و همه را بکشید پس بنانی او همه را بسته یگان یگانرا بقتل رسانیدند یکی از سرگروهان ایشان
 ملک سلطان شاه را بنحمت شهنشاده مذکور عرض نیاز مندی رسانید که اول عورات و اطفال
 مارا سازید بلکه رها کرده هر جا که برود بگذارید و دوم اینکه برادرزاده ما ملک حمد را ازین
 ازین بندیان خلاص فرموده از سرخون در گذار شوید تا که وقتی پسرانندگان مارا
 بستی خواهند چو آنکه ملک سلطان شاه در ناصیه ملک حمد انار کمال لیاقت دیده بودند
 لهذا نتیجه آن همین شد که در زمان بلوغت ملک حمد مجد کمال کل قوام یوسف زری
 و مندر را مملکت صوات و بونیر و باجوڑ همواری گردانید چنانچه پیشتر خواهد آمد
 قبر ملک حمد در ملک صوات رانری زری بالای ده الوند بقدر یک میل نزدیک
 گهڑی کل نرگس تا حال نمایان است بعد ازین خونریزی بقایای این اقوام کشته
 شده یوسف زری معه توابع و لواحق خود به ننگها را آمدند و مردم ترکلافی در

لغمان متوطن شدند مدتی برین برآمد که میان مردم یوسفزی و مردم مهندزی عداوت
 افتاد و در موضع حصارک مجاریه عظیم شده آخر الامر فتح یوسفزی را شد و چونکه رسم
 و روش لغمانان برین رفته که هرگاه که قومی قوم دیگر را بکشند و بر باد سازند آن موضع را بکشگان
 بگذارند بنا بران ملک ننگر بار را بر مردم مهندزی گذاشتند و مردم ککیانی در باسول بماند
 و مردم یوسفزی روی ببا جوز آوردند اما چون وطن با جوز را خوش نکرده و یا تاب ندیدند
 از آنجا واپس شدند و ملکان ایشان سرداران اقوام دلزاک را که برین حدود اباد بودند و عوت
 و در موضع سفیدنگ قریب مجلس ساختند و از مردم دلزاک بین رهایش خواستند در میان با
 ندک گفتگو در میان ایشان مجاریه عظیم افتاد مردم یوسفزی بسیار مردند و گریخت بنام ایشان
 از آنجا واپس ایشان گریخته در کوههای تیره و شلمان جمعیت کرده و با مردم دلزاک آشتی کرده
 بحد و پرشور پیشاور درآمدند و بعضی بر آنند که اولس یوسفزی از راه خیر در آمده جوی
 بر بر را میخواستند که ابادان کنند مردم شلمانی مانع آمدند بقوت دلزاک بدین سبب در میان ایشان
 مقابلات و مجادلات شروع گشت مردم یوسفزی بر ایشان بر ایشان غالب آمده بحد و
 پرشور پیشاور رسیدند بعد از آن توجه بوطن دوآبه کرده با اقوام شلمانی که متوطن هشتنگ
 بودند و مردم دلزاک مقابلات روزمره میکردند چنانچه قبل ازین نوشته که جلنوم شلمانی
 که از سرداران آن قوم بود درین واقعه کشته شده باقی را فرار نمودند و جمله شلمانی
 به پیش پادشاه صوات آمده سلطان صوات ایشان را موضع الدنڈ انعام فرمودند
 و چون مردم یوسفزی در ملک شنگر متوطن شدند اقوام دلزاک باز با ایشان طریق

غناد و خلاف پیش گرفتند و بجای یوزی را کشتی و تاراج کردند و اگر مواشی ایشان رو بصره نهادند
 و زردان و لوندان و لکرک آن مواشی بغارت بردند چون اولس یوسفی ازین ماهماری
 بتنگ آمدند از مردم شیخی استمداد و حمایت خواستند اگر چه میان ایشان عداوت و کشت و خون
 گذشته بود لکن در گذر کرد و اتفاق امداد نمودند بطشیکه ملک هشنگ مردم مهندزی را باشد و
 وطن دو آبه مردم کاهانی به گلیانتری را باشد اما مردم ترکلا فی موافقت نمودند هم ازین
 سبب است اگر مردم یوزی را با مردم ترکلا فی اتفاق نمی آید بعدالجماع عساکر این اقوام ملک
 احمد مع اهل و عیال با جمیع عساکر کوچ کرده در رود مقام گذر فرود آمدند روز دیگر لشکر دله زاک
 از موضع لنگر کوٹ روان شدند و میدان محاربه هر دو لشکر مقابل شدند اقوام یوسفی
 معه امداد یان خود هر یک از سه خون خود گذشته بود خصوصاً مردم حتماخیل درین مقابلیه نهایت
 جان فشانی میکردند از استبداد جنگ تیر با شروع شد مگر یوسفی هرگز منع نشده دم بدم پیش
 قدمی میکردند اول سیکه از رود گذر در جنت نزد و پس از نگی دکرک که سردار ایشان بود بقتل
 رسانید بشیر بن علی اسماعیل زری بود بعد از آن همگی جوانان یوسفی از اطراف جنوب
 استیلا نمودند لشکر دله زاک شکست خورده تا مقام جلبنی فرار نمودند و این اقوام در تعاقب شدند
 تا آنکه این مملکت را از ایشان فارغ کرده دله زاک بجانب هزاره رفته آن ولایت را خراب و
 ویران کردند بعد از آن مردم یوسفی را قصد گرفتن مملکت صوات آمد بعد از روز
 گار بسیار و اندیشه های بیشتر ملک احمد و ملک شیخ ملی مصلحت بران دیدند که کوچ کرده مع
 اهل و عیال در زیر کوتل شاه کوٹ فرود آمدند روزی چند در آنجا بودند مردم صواتی روز شب

روز و شب این کوتل چون نگاه میداشتند و کوتل های دیگر را بی اتمام مانند تابشی مردم
 یوسفزی مصلحت بر آن دیدند که زنا را جمع کرده رزمه آغاز کردند و بیشه های افغانیه باد ف
 و طبل بلند کردند و لاف زده مردم صواتی را دشنام دادن گرفتند که آگاه باشید فردا میا و شما
 جنگ مردانه ظاهر خواهد شد تا آنکه ازین واهمه مردم صواتی با تمام این کوتل مشغول شدند
 و با بقی لشکر خود را نیز بهمین جای خواندند اما جوانان این مردم شب روی کرده بکوتل ملکنڈ
 بصوات برآمدند و بجانب صوات را گرفتند بعد از آن هر روز پیش میرفتند تا آنکه در دوازده سال
 تمام صوات را گرفتند بعد از آن در جنگ تالاش و با جو مشغول شدند و آنرا نیز فتح کردند پس
 حد و مملکت یوسفزی از ناوگی تا بموضع هند تصرف ایشان آمده سالهای بسیار و قریب
 بشمار بفرغت و لطافت آبادان بودند و دین حق را جوایان به در تذکره الابرار مرقوم است
 که این مردم یوسفزی از اول تا آخر مردم بهادر و جنگی و بادیانت و سنی و مخفی مذہب بودند
 در اکثر محاربات فتح بنام ایشان بود و اهل و عیال ایشان هرگز به بند نبوده شده زیرا که دو کار را
 از دست نداده اند اول آنکه هر چند فسق و فجور میکردند اما رفض الحاد و زندقه و بدعت نمودی
 بکفر در میان ایشان نبوده و نه رافضی ملحد و زندقه را جای میدادند تا بکبر اتباع سنت
 الله تعالی ایشان را نگاه میداشتند و دویم آنکه سرداران و ملکان ایشان از آمد و رفت
 با دشاهان وقت خود منع نموده اند تا آنکه ملک احمد از صوات بکابل رفتی در وقتیکه این
 وطن از جانب سلاطین دہلی از مضافات کابل شده بود به چهره که از انوقت که سلطان
 جلال الدین میران شاه فرزند بلند امیر تیمور صاحب قران و جد سلاطین هندوستان

که سندنشین تخت دهللی بودند از آنوقت در تسخیر اوطان شرقیه و غربیه هندوستان
 و ممالک شمالیه آن دست دراز کرده بودند بعضی از آنها بدست آورد و بعضی فرزندش محمد میرزا
 اضافه کرد و چونوبت بفرزند فرزندش ابو سعید میرزا رسید پس مالک ترکستان و ماوراء
 النهر و بخشان و خراسان و کابل و قندهار و تمامها بدست آوردند از آنوقت یعنی از سنه
 هشت صد و پنجاه و پنج هجری که تاریخ نشین ابو سعید میرزا است تعلق این اقوام بدهللی
 که مستقر فرمان فرمای حاکم کابل بودند پیدا شد تا آنکه ظفر الدین محمد بابر بادشاه جداگانه بادشاه
 دهللی که در سنه هشت صد و هشتاد و هشت هجری از بطن نگار خانم در بلده قسمنده پیدا شد
 و در سنه هشت صد و نود و نه هجری در اندو جان که تخت گاه فرغانه است سندنشین
 بعد از آن بدهللی تشییع آورده و بعد از چهل و نه سال در سنه هشت صد و بیست و یک هجری
 پس ازین بادشاه در وقت عالمگیری خود با اقوام افغانان تعلق آمد و رفت و اختلاط
 پیدا کرده بر سرحد های ایشان در موسم گرما و تبدیلی هوای کابل و دره هم میگردند و او هم در
 میان جمله اقوام افغانان مردم یوسف زئی را از جهت بهادری و همان نوازی و لیاقت
 و فاداری بنظر رغبت ملاحظه کرده با ایشان برای دلداری و استیلا پیوند خویش و رشته
 داری کرده دختر نیک ختر ملک شاه منصور یوسف زئی را بنگاح در آورد بانویی خود ساخت
 و شاه منصور را از امیران و معتمدان خود شمرده هم کاب خود می بردند و چون آن بادشاه
 جهان پناه انتقال کرده بموجب وصیت او خاتون مذکوره با معتمدان خود بر مقام شهر خراباجو
 نشاند و خراج و مالیه این وطن را حواله نمودند و چونکه آن بی بی هم لا ولد بود و بعد از آن

وبعد از وفات بابر پادشاه فرزندش جمیون پادشاه از هندوستان جلاوطن شده بملک ایران
 بغربت گذاره میکردند لهذا از ملک شاه منصور و دخترش بیچ نشانه باقی نمانده گنم شدند و اقوام
 افغانان باز خود مختاری کرده متفرق شدند و چون نوبت سلطنت بجلال الدین اکبر پادشاه
 رسید این پادشاه منتظم و مدبر همه ممالک هندوستان و خراسان را بحکمت و تسخیر کرده
 اقوام افغانان را که همیشه بغاوت و کشتی پیشه ایشان است پایمال و زیر و زبر کرده اقوام
 یوسف زی گردن از اطاعت نافته بغاوت اختیار کردند و عاملان سلطانی را قتل و تاراج
 کرده از اوطان خود راندند چون خبر بغاوت ایشان بجلال الدین اکبر پادشاه رسید برای
 سه کوبی و گوشمالی ایشان حکم فوج کشی کرده افواج قاهره او برین اوطان صوات
 و بهمنیر توجیه نمودند در آن زمان برین اوطان و اقوام علاوه از هیبت شاهای قهرتانی هم
 مسلط گشته که قحط شدید نمودار شد و مرض عالم تباه آغاز نمود حضرت اخوند درویزه
 علیه الرحمته در کتاب خود می نویسد که من درین واقعه سخت بخود حاضر می بودم که اقوام
 حسدات و بهمنیر از غایت جوع و شدت مرض از خاک زمین خود آواره شده همگی بملک صوات
 آمدند و در حسدات صوات چندان مردگان را پیشم خود معاینه میکردم که طاقت دفن و کفن
 آنها نبود و هرگاهیکه مردار می یافتند از غایت جوع چون حلال میخوردند بل بعضی گوشت مر
 دگان میخوردند و چون گوشت مردار نمی یافتند از گرسنگی مملک میشدند و چون لشکر اکبر پادشاه
 بمیان صوات رسیدند قلعه دامنار را آباد کردند و از هر جانب مردم یوسف زی را تاراج
 می بردند و آل و عیال و اطفال ایشان را به اسیر می بردند و این تاراج لشکر فعل در میان

اقوام یوسف زری ماحال شهروز ضرب المثل است که هرگاه جای را خراب و برباد بیند میگویند که
 این مقام بتاراج منحل تاراج شده است آخر الامر ناچار شدند سر برآوردند و مقادش شدند
 حکم سلطانی بران شد که مردم یوسف زری ازین اوطان رانند و در هشتاد و شش سال مردم هفتاد و شش
 و گلیانی متفرق سازند اما مهمات سلطنت روی آورده فرصت نیافتند و این اقوام بجای
 خود ماندند و خراج مؤلف بسنی مالیه سلطانی که در آنوقت یک هزار روپیه مقرر شده بود بحساب
 قلبها و خانهها پنج تنگه هندوستان بقتبت میرسید و انمودند مگر چونکه خیلی ازیشان بر خطر فانی
 مرده بوده و برخی بقحط قهرمانی از گرسنگی هلاک شده بودند و بقیه ایشان بقید و تاراج لشکر منحل
 اگر شای گزاف شده بودند اقوام صواتی و دلازا که از دست ایشان بیچکلی و هزاره اداره
 شده بودند باز جمعیت آورده وطن را خالی یافته حمله کردند و جمله ولایت مندر و یوسف زری
 بدست مردم اصاف و اشتات افتاد چنانچه زمین هموار که بربابا بسندست بدست مردم
 دلازا افتاد و صوات بدست مردم صواتی قدیم و بهنیر و جمله بدست مردم جمله وال بهنیر و افتاد
 و باجور بدست مردم سنگر بار افتاد مگر چونکه مردم یوسف زری مانند شیران شکار خود بدگیران
 نمیگذارند چند سال بعد باز اتفاق خود ساخته امداد و حمایت خود را مرتب کرده در واپس اوطان
 رفته خود شروع نمودند و دلازا بزرگان و زاهدان زمانه و امداد از برادران و خویشان و ا
 ستغفار بادشاهان و صدقات برب المنان پیش کردند اول با مردم دلازا که مقابله شروع
 نمودند و ایشان را شکست داده از دریای اباسند گزرا نمیده در هزاره اقامت گیر شدند
 و چون در اینجا هم خلل انداختند شاهزاده شاه سلیم از فرزندان جلال الدین اکبر بادشاه که بدان

نواحی از جانب پدر خود حکمران بودند از آنجا خارج کرده بوطن و حکم فرستادند لهذا پنج و بنیاد
 ایشان ازین اوطان منقطع شده مگر یک یک خاندان که در ملک صوات پیدایشی دارند ایشان
 بطور فقری و همسایگی گذار خود میکنند باز اقوام یوسف زئی در واپس ملک صوات متفکر بودند
 اما در ملک صوات مردم صواتی و لغمانی بر ملک با جوژ مردم ننگر پارا بودند و امداد و حمایت ایشان
 یک بود طاقت مقابله ایشان نداشتند و زمین صواتی و لغمانی مخالفت اقتاد و نوبت جنگ و جدل
 رسید اقوام یوسف زئی برای غرض خود طغیاری لغمانی کردند و مردم صوات هر میت داده مردم
 لغمانی هفتم که بتقدیر مخالفت مقابله توانیم کرد بطوع و رغبت انقیاد نمودند و تسلیم کردند که
 ملک شاست اگر ما را بطور رعیت بگذارید بهتر خواهد بود ورنه اختیار بدست شما هست درین
 هنگام اقوام یوسف زئی اتفاق خود را خوب درست کرده به علی اصغر نام شخص بر خود امیر و
 بادشاه و متصرف مقرر کرده که فراهی لشکر و اصلاح اقوام و مقابله دشمن کند و عسور مردعات
 خود بدو تسلیم کنند چنانچه این قاعده در اقوام یوسف زئی تا حال جاری است که وقتی که از دشمن صعب
 ناچار شوند شخص را بدادن عسور بادشاه گیرند باز در وقت استغفار و گردانی کرده او را مغفول سازند
 علی اصغر ترتیب اقوام و فراهی عساکر بدست آورد و اقوام صواتی را فرار نموده رفته رفته در پس
 ایشان پیش قدمی کرده چند نفر از معتبران یوسف زئی هم متفق الزامی بودند چون ملک ندال
 اکوری و ملک با ملی زری و ملک سته خان و ملا ابراهیم الیاس زری و ملک گندرو غیر هم تا آنکه تکی
 وطن صوات و بونیر و چله و کانه و غور بند و کناره ابا سند که آنرا در عرف سیند
 کری گویند و کوه تنول از ایشان خالی کردند و با جوژ را نیز از مردم ننگر پارا خالی کرده باز اوطان

مورد تقسیم سابقه ملک حمد و شیخ ملک در فتح سابقه کرده بودند عمل نمودند و هر یک از اقوام بطن
 مالوف خود فراهم شده اباد شدند و اگر حصه و فریت قومی از ایشان بنسبت دیگری کم رسیده
 آنرا برآور گرفته نمیدادند و همچنین اگر وطن یک قوم بنسبت دیگر قوم خسار و بی حاصل بود با
 ایشان مشارکت و معاوضت نمیکردند چنانچه الی یومنا این قاعده در میان این اقوام
 جاریست و چونکه مردم اکوزی اولاد همان شش فرزند آن کور ملک صوات و تلمیزی و پورن و
 چکی و کائرا و غور بند متفرق شدند چنانکه تا حال بر آن منوال اباد هستند در میان ایشان
 کم و بیش حصص و دفتر ظایع است لکن درین باره هیچ تجسس و تحقیق نتوانست کرد و
 این تفاوت از قدما که بر سالان اکوزی و بعضی تواریخ ایشان وجهی مشهورست و آن اینست
 که کور از زوجه اولیه خود که رانی نامست اولاد نمی شد پس آن کور برای پیدایش اولاد ستم گویه و
 که زنی خادمه فقیره بود بنکاح گرفت و چون فرزند اول و شادک نام پیشد رانی از جانداد و دفتر اکو
 حصه اندک که بمقدار دما شادگزی (خادگزی) بنسبت همگی صوات او را جدا کرده که فرزند
 مزدور و در این قسم کافیست بعد از مدتی فرزند دیگر گویه را متولد شد با نام او را هم همان
 قد جدا کرده چنانکه دما ت ابازی بنسبت جمله صوات و چون فرزند سوم او خواجو متولد شد
 رانی گفت شوهر خود اکو را که من با گویه تقسیم مناصفه میکنم یعنی نصفی جانید شما اولاد گویه را مقرر
 شد هر چند فرزندان که از او پیدا میشود و نصفی مرا هست اگر مرا یک پیشد همان طور کردند
 و این تقسیم را در میان افغانان تقسیم برونی و تقسیم مورثی میگویند یعنی اگر از یک در یک فرزند
 باشد و از دیگر هفت یا هشت جانداد پدر را نصف نصف تقسیم میکنند و در عداقه پیشد و روشنگر

این قسم تقسیم تا حال جاریست و در دفترهای سده کاری برطانیه هم داخل قانون و معمول است
 بعد از چند مدت که بی بی رانی از اولاد بحالت مامیدی رسید گوهره رافند و دیگر متولد شد باز
 نام رانی او را بنفرزندی گرفته حصه کلان از نصف جان داد خود بدو بخشید پس اقوام بازیدری
 ۵ بانی زری که از مقام بهانه صوات تاحد و صوات بالا و پورن و چکس و غنبد
 و کانه که این دفترها درین کناره صوات در حصه بی بی رانی میخورند بدین سبب است و چونکه
 در آخر عمر الله تعالی او را دو فرزند نر بخشید و حتمان و در دست جایدا و اندک مانده بود
 مانند دفتر رانی زری به نسبت برد و کناره صوات و اگر در آن حالت سفید ریش شده بنفرزندان
 گوهره که همگی جوانان گم گمش بودند و دسترس نمیشد پس حصه اولاد رانی همین قدر شد لکن چون گم گشت
 مذکوره اگر چه قریب قیاس حالت افغانان است مگر به ثبوت نرسیده لهذا قابل اطمینان و اعتماد
 و اهل کمال و دانایان نخواهد شد بلکه وجه تفاوت حصص این اقوام همین است که در میان کل اقوام
 افغانان قاعده ستم چنین است که چنین زمین و دفتر که بغلبه جنگ و جدال از اقوام دیگر بگیرند آنرا
 بنفری جوانان گم گمش و بهادران اسلمه دار تقسیم نمایند پس هر قوم را که نفری و مقاتلین زیاد باشد
 حصهای دفتر ایشان زیاد و کم را حصها کم میباشد و بهر تقدیر کناره جنوبی در میان صوات میان
 فرزندانشان اکتوا تقسیم شد بدینطور که اولاد جیلیم و حتمان را دفتر رانی زری از چشمه عمر ویر تها صوات
 حد غربی صوات یعنی ده فلنگی قریب دهاط طوطکان و حصار و اولاد بازید را از چشمه عمر ویر بالا
 تا مقام چورثی که حد شرقی صوات است و تا وطان پورن و چکس و غنبد و کانه مقرر شد
 و کناره شمالی صوات میان فرزندانشان دیگر مقرر و تقسیم شد بدینطور که اولاد شادک را دهاط

بزرگوار و مقرب جوار آن داده شد و اولاد ابا باراد با دوان پادارده و اولاد خواجورا
 بالای چکرده تا مقام شاگرام که حدود شرق و شمالی صوات است و دفتر تالاش و ملیزی
 تاکو دلاهوری که حدود شمالی این اقوام است داده شد و کناره جنوبی صوات را رانیز
 و بازیدری و بایزی و گویند و کناره شمالی را خواجوزی و خواروزی و گویند و
 دفتر خواجوزی بخصری ادری بر شش حصه تقسیم شده است علاءالدین زی و شامی زی اولاد
 و برادران از یک مادر سیت و جونا اولاد و برادران از یک مادر بموسم مکه راسی بوجنی میگویند
 نیک خلیل اولاد برادر دیگر از جدا اما در ملیزی اولاد ملی ثانی از جدا مادر که از حد کاشکله برعلاقه
 بای تالاش و سیند ملیزی تا مقام لاهوری آباد هستند اما قوم شموزی که درین کناره برعلاقه
 شموزی ایاد هستند ایشان از خواجوزی نیستند بلکه از کناره جنوبی بازیدری خصوصاً
 از قوم بابوزی بکدام حادثه عظیمه جاسده بعلاقه خواجوزی پناه گزین آمده بودند و چونکه
 در آن حالت دفتر برایشان نهایت فراخ بود و خواجوزی بطحافظ عزیز دلی و برادری این علاقہ
 شموزی بایشان داده متمکن بر شده تا زمانه حال آباد هستند این بود سرگذشت انساب
 و اتراب یوسفزی که بدین غایت رسید زیاده در شاخهای اخیر ایشان و احوال پسینه
 ایشان قلم نسائی نمیکند تا کتاب الطوالت و ملالت بنجامد اما چونکه نصب العین مادرین کتاب
 شرح خاندان ریاست دیرست که در قوم ملیزی قائم شده است لهذا احوال ملیزی و
 شرح این خاندان گرامی در بحث جدا گانه تحریر میکنم و میگویم این شرح احوال
 ملیه ای و تونیسیه خاندان و فیض شاه و الیان و برادران ای عزیز که یلی را که جدا اعلی اقوام

بلیری است دوز و جه بودند یکی اوسه که ملای از بطن او و فرزند اول شیخی دویم
 نورک که اولاد ایشان شیخیک در اصل شیخی خیل اند و نوره خیل که در اصل نورک خیل اند میگویند
 بر وطن تالاش و سیند اباد هستند و روجه دویم که سنجد نام داشت ملای از برصن او سه فرزند
 بودند اول نصرالدین که اولاد او را نصر دین خیل گویند که نامقام خیل بهر دو کناره سیند و
 حوالی کوههایی این مقامات اباد هستند دویم سلطان که اولاد او را سلطان خیل گویند
 و جمله شاخهای ایشان از دهنه خیل و ابک خیل از مقام خیل کوههای جنوبی و شمالی دره های آن
 مقامات تا محاذات جغتایج اباد هستند اخوندان گان خیل که ایشان را تدبیران و مدارالمهام
 و منتظمان این ریاست باید خواند درین شاخ سلطان خیل اند بر مقام خیل که چشم این اوطان است
 اباد هستند فرزند سویم بابا پند خان است که خاندان والی مدوح مازین شاخ است خصوصاً
 از فرقه ابراهیم خیل چونکه رسم قدیم در افغانان برین رفته که تصرف حکومت ایشان قومی جمهور
 باشند و کلانان و معتبران قوم خود را ملکان میگویند چنانچه سابقاً گذشته است و اگر شخصی در
 ایشان از جهت اموال اسلحه و ملازمان زیاده ممتاز شود آن را خان گویند رفته رفته این
 خاندان خاندان خانی شود و اخلاف آن خاندان بر سند اسلاف خود با بمدا و اتفاق
 اقوام نشین میکنند و چونکه بی اتفاقی در نسل افغانان مورثه قدیمی است غالباً فرزندان
 یک خان بعد از انتقال خود بر سند نشینی بخمال خود یا بترغیب اقوام قتل یکدیگر میکنند
 و این قسم خاندان ها در یوسف زری و مندر فزراوان اند چنانچه خوانین هند و زبده و
 طور و بهوتی و مردان و آمازی و غیره در اقوام مندر و خوانین الوند و تهانه و مویله

و آب خیل و بابوزی و عزتی خیل و شامیزی و سیمونینی و نیک بیخیل در صوآ و خوانین سرانی و شمشخان
 و شاهزادی و رباط در ملیزی که هر یکی ازین خاندانها بقدر حیثیت خود در قوم خود ممتاز اند و بعضی
 ازین خاندانها را با سلاطین کابل و هستان تعلق آمد و رفت و مقرری عزاز و موجب هم گذشته
 چنانچه جد خوانین الدند مسمی عبداللہ خان را از جانب احمد شاه بادشاہ اعزاز و امتیاز فراوان بود
 اکثر مشورهای فوج کشی از وی میگرفتند و یک قبضه انعامی در ملک پنجاب در علاقہ شورکت ہم بدو عطا
 فرموده که تا حال ولاد برادرش محمد ظریف خان بران آباد هستند و همچنین هر دو حمز خان یعنی
 جد خوانین شاهزادی و جد خوانین تہانہ را در وقت خود تعلق آمد و رفت بہ تخت نشینان دہلی
 جاری بود کہ محمد بیگ خان شاعر و نو شہر کہ در آن وقت بود در دیوان خود در باب غورسانی
 اقوام و ترغیب دادن مغل ازین حمز خان نہایت شکایت کرده و یک غزل در داگیر و حرمت نیر
 در دیوان خود درین باب گفته : مگر خاندان امیری و نوابی در افغانان بوسفزی بغیر از
 خاندان والی محمود با پیدا شدہ کہ بکرت اولیا اکرام خصوصاً حضرت بنور صاحب کہ مرشد
 مشفق جد علی ابن خاندان گرامی بود از جد خانی گذشته بنوابی و امیری انجامیدہ و چونکہ
 نام این والی نامی در اینجا ذکر شد پس ضروری و ناچار است کہ شئمہ از احوال و درج این
 صحیفہ شود و برای تحسین و تبرک این کتاب بدان ای عزیز کہ حضرت شیخ آدم بنوری
 حنفی نقشبندی از نسل سادات سنیہ بود و از مدین کاملین و خلفائے واصلین
 حضرت شیخ احمد فاروقی ہمدانی مجد الف ثانی بود در وقت مرجع خلایق بود و در باب
 ارشاد در سوی شب روز با مہتر جاری بود حتی کہ از بہت کثرت مسترشدان نشود و خلایق

وسلاطین زمان گردید و صاحب قران شاه جهان بادشاه دہلی با وی حد قوی تر گردید و وزیر سعد الدخان را برای برخواست کردن وی چند بار فرستادند و برای جد طینی و بیانه معمولی را میطلبیدند آخر الامر ظاهر نمودند که دعوی سیادت شما بدروغ است گواه یارید حضرت ایشان بکمال رنجیده شد قصد مهاجرت از وطن دارا دره محمود حج بیت العتیق و سفر حرمین الشریفین فرمودند و گروه عظیم خلفا کمالین که نامهای مشهورین از ایشان درج این صحیفه خواهد شد با وی بن سفر با ظفر همراه بودند بعد از غسرت حج بیت العتیق بدین طبع شریف فرمودند و بکمال شوق و ذوق و غایت جہت و جد صبح و شام ملازم روضه منوره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گردید و ناز و اشتیاق مالا یطاق او بجوار دائمی محبوب رب العالمین زیاد تر گردید و مریدان خود را در جہ بدرجه دعوات مستجاب دعوات قضا حاجات فرموده در آن مسکن فرین انتقال مینمیت قال فرموده وصال خوش منوال گزید : ^{بسم الله الرحمن الرحیم} اِنَّ اللهَ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ هـ مرقد مطهر او در مقبره جنة البقیع بجنبه قبره حضرت عثمان مطهر انوار است و صاحب ممدوح در بحر تصوف و عرفان غلوص انگشت نمای جهان بود : کتابهای خلاصه المعارف و نکات الاسرار و نظم النکات و تفسیر سوره فاتحه از تصنیفات آن نافع الخلائق اند خلفا مشهورین و مشرکان کمالین که اکثر ایشان در سفر با ظفر حج با و هم کاب بودند از کتاب مناقب الحفتر تصنیف محمد امین بدخشی که از خلفا حضرت ایشان است و در سفر مذکور نعل بر دار آنحضرت بود و نیز از کتاب اسرار الصوفیه چنین مرقوم است شیخ ابو الفتح شیخ نور محمد شیخ نسعود شیخ محمد شریف شاه ابادی شیخ عبدالحق شیخ اسعد پنجابی شیخ امان الله شیخ بازید قصوی شیخ عبدالحق ابنای شیخ ابو الفتح

و سلاطین زمان گردید و صاحب قران شاه جهان بادشاه دلی را با وی حد قوی تر گردید و وزیر سعد الله خان را برای درخواست کردن وی چند بار فرستادند و برای جسد وطنی او بهانه معمولی میطلبیدند آخر الامر ظاهر نمودند که دعوه سیادت شما بدو رخ است گواه بسیارید حضرت ایشان بکمال رنجیده شده قصد مهاجرت از وطن دارا داده محمود حج بیت العتیق و سفر حرمین الشرفین فرمودند و گروه عظیم خلفا اکاملین که نامهای مشهورین از ایشان درج این صحیفه خواهد شد با وی بن سفر با ظفر همراه بودند بعد از غسخت حج بیت العتیق بدین طریقه شریف فرمودند و بکمال شوق و ذوق و غایت جهمه وجد صبح و شام ملازم روضه نموده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گردید و ناز و اشتیاق مالا یطاق او بجوار دائمی محبوب رب العالمین زیاد تر گردید و مریدان خود را درجه بدرجه دعوات مستجاب الدعوات قضا حاجات فرموده در آن مسکن فرین انتقال میمنت قال فرموده وصال خوش منوال گزید : **اِنَّ اللهَ وَاَنَا الیه راجعون** و مرقد مطهر او در مقبره جنة البقیع بجنب قبة حضرت عثمان مظہر انوار است و صاحب ممدوح در بحر تصوف و عرفان غلوص انگشت نمای جهان بود : **کتبهای خلاصه المعارف و نکات الاسرار و نظم النکات و تفسیر سوره فاتحه از تصنیفات آن نافع الخلائق اند خلفا مشهورین و مشرکان کاملین که اکثر ایشان در سفر با ظفر حج با و هم کاب بودند از کتاب مناقب الحفتر تصنیف محمد امین بخشی که از خلفا حضرت ایشان است و در سفر مذکور نعل بر دار آنحضرت بود و نیز از کتاب اسرار الصوفیه چنین مرقوم شیخ ابوالفتح شیخ نور محمد شیخ نسعود شیخ محمد شریف شاه ابادی شیخ عبدالحق شیخ اسعد پنجابی شیخ امان الله شیخ بازید قصوی شیخ عبدالحق انبائی شیخ ابو نصر**

انبائی شیخ عثمان پشاور شیخ بہا الدین منہ شیخ جمال منہ شیخ یار محمد لاہوری
شیخ قاسم سہارنپوری شیخ عبدالسلام منہ شیخ دریامنہ شیخ فرید منہ شیخ یاقچہ
غازی پوری شیخ الہداد بلادل شیخ حبیب پشاور کی منہ زار تبرکی درین ایام در پشاور
مرجع خواص و عوام بجانب جنوبی شہر پشاور کامران بیگ بخشی میر منصور بخشی محمد امین بخش
مصنف کتاب مناقب الحفرت شیخ ہاشم منہ عبدالسلام ہنگالی حاجی شاہ محمد امانی حافظ
نظام الدین ملتانی شیخ ایوب یوسف زری شیخ داؤد یوسف زری ملا عبد لکرم یوسف زری
برخوردار نجابی یار محمد سرور غایت اللہ سروری خلیل سروری عبدالرحمانی محمود
جلال پوری علی ملتانی حافظ محمد لاہور فتح خان قصور شاہ محمد نجابی سلطان پوری
حافظ نور محمد سامانی شیخ بلال پلوی حاجی بہادر کوہاٹی رحمۃ اللہ سکنہ شیخ میان نور پور
این شخص از اولاد حضرت اخوند درویش علیہ الرحمۃ است از اولیاء وقت خود بود فرار پرانوار او
در مقام سلام پور صوات است شیخ عبدالغنی گوالیاری ملا الیاس باجوڑی این همان شخص
مبارک فاضل است کہ خاندان زینت نشان والیان دیر از دستہ شدہ و چونکہ صنایع موصوف از دولت علم
بی بہرہ نبود لہذا بموجب محاورہ آنوقت از وہلما تعبیر کردہ شدہ و چونکہ در زمانہ ما بعد مرجع خلائق
و منبع مسٹر شد ان گروید و انچنین شخص را در عرف اقوام افساغنے اخوند صاحب میگویند لہذا
بہ اخون الیاس صاحب شہرت یافتہ و اولادش را تا زمانہ حال اخون خیل میگویند و نیز چون مردمان
بعید در میان باجوڑ و ملتان فرق نمیکند و باجوڑ قدری مشہور است لہذا باجوڑی
یاد کردہ است شیخ عبداللہ سندی عبدالحمید بنوری شیخ قطب نجابی شیخ احمد سنوری شیخ یازید

[illegible]

انبائی شیخ عثمان پشاور شیخ بہا الدین منہ شیخ جمال منہ شیخ یار محمد لاہوری
 شیخ قاسم سہارنپوری شیخ عبدالسلام منہ شیخ دریا منہ شیخ فرید منہ شیخ یار محمد
 غازی پوری شیخ الہداد بلادل شیخ حبیب پوری کہ منار تبرکی درین ایام درپشاور
 مرجع خواص و عوام بجانب جنوبی شہر پشاور کامران بیک خشی میر منصور خدشی محمد امین بدخشی
 مصنف کتاب مناقب الحضرات شیخ ہاشم منغل عبدالسلام ہنگالی حاجی شاہ محمدامانی حافظ
 نظام الدین ملتانی شیخ ایوب یوسف زری شیخ داؤد یوسف زری ملا عبدلکریم یوسف زری
 برخوردار جانی یار محمد سرور غیاث اللہ سروری خلیل سروری عبدالرحمانی محمود
 جلال پوری علی ملتانی حافظ محمد لاہور فتح خان قصور شاہ محمد پنجابی سلطان پوری
 حافظ نور محمد سامانی شیخ بلال پلوی حاجی بہادر کوہاٹی رحمۃ اللہ سکند شیخ میان نور یوسف
 این شخص از اولاد حضرت اخوند درویزہ علیہ الرحمۃ ست از اولیاء وقت خود بود و فرار پرانوار او
 در مقام سلام پورصوات ست شیخ عسکری گولیاری ملا الیاس باجوڑی این همان شخص
 مبارک فاست کہ خاندان زینت نشان والیان دیراز و متعہ شدہ و چونکہ صداموصوف از دولت علم
 بی بہرہ بود لہذا بموجب مجاورہ آنوقت از وہ بلا تعبیر کہ شدہ و چونکہ در زمانہ ما بعد مرجع خلائق
 و منبع مسرتان گردید و اینچنین شخص را در عرف اقوام افاغنه اخوند صاحب میگویند لہذا
 بہ اخون الیاس صاحب ہمت یافتہ و اولادش را تا زمانہ حال اخون خلیل میگویند و نیز چون مردمان
 بعید در میان باجوڑ و میانہی چندان فرق نمیکند و باجوڑ قدری شہورست لہذا باجوڑی
 یاد کردہ ست شیخ عبداللہ سندی عبدالحمد بنوری شیخ قطب پنجابی شیخ احمد سنوری شیخ یازید

افغان شیخ سعدی لاهوری این شیخ در وقت خودش شهره آفاق بود چون تعلق آمد
 و رفت افغانان با او زیاده بود لهذا به پیرپان صاحب مشهور بود جدا خونزادگان بهیچ که
 ملا روت نام داشت از مریدان او بود و جد خوانین الوند و دیگر ملکان و معبران یوسفی
 از مریدان او هستند سید سکندر ظهیر آبادی شیخ ابوالحسن میوالی رحمة الله تعالی رحمة
 واسعة و چونکه احصای متعلین آن فیاض زمان متعسر است لهذا باین قدر کفایت کرده
 الغرض چون حضرت بنور صاحب در وقت خود مرجع خلایق نزدیک دور گردید و این طنطنه بشارت
 نمودر گوش حق نبوش از خوند الیاس صاحب عمت نگارید و این شخص را نام فیم از قوم ابراهیم خیل که
 شاخی معبر است از قوم پانید خیل همیشه طالب تجسس کامل و هر شایع بود پس برای جابت آن و نحو
 الهامی بیک گفته آشفته حال طالب صال آن صاحب کمال گردید صاحب موصوف هم بموجب شوق
 صادق و محبت و اتق بنظر رغبت و عنایت ملاحظه فرموده خاصیت مقفاطیس بآن قلب آتین
 منوال ظاهر نمود و ارشاد مجانه طریقت خود بدو شروع نمود و در سفر و حضر نعل بر دار آن سایه کردگار بود
 و چون آن حضار اراده سفر حرمین الشریفین مضمون نمود از خوند صاحب موصوف بکمال محبت و اخلاص
 هدم و بمقدم مرشد مهربان خود بود و جمله فیوضات حج و استفادة فیوضات بیت الله شریف
 حاصل نمود و بروضه منوره خیر البشر جان نشان چندین از فیوضات مرقد مطهر و انقاس
 فیض اساس شد خود در اینجا ضایفه نمود و در وقت ترخیص از مرشد خود توجیهات مشفقانه و
 دعوات مخلصانه بدو عنایت فرمود خصوصاً در حق کامیابی و سهرازی و دینوی و دینی او
 لاده زیاده تر تاکید می نمودند و برای تبرک یمن از دست مبارک خود یک جفت کفش مستعمل

خود و یک جفت تسبیح خود که آن تسبیح که با سفید که از سر هند صاحب بحضرت بنورصنا و ازو به
 اخون الیاس صاحب عطا شده بود تا حال در دست والی ممدوح نشانه بترک جدی موجود است
 بدو عطا فرموده است گو یا که درین دو قسم تبرک اشارت بملازمت خاکساری که از لوازم پائیز است
 و دیانت داری که از لوازم تسبیح است از جانب انصاف کمال بود و نیز در باب کفش این رمز
 مخفی بود که از هر جا که مری من در وطن خود این کفش را بپاکند اولاد او بشتر لیاقت تا آنجا
 حکومت خواهند کرد اینقدر بود سرگذشت صحیح حضرت بنور صاحب استفاده اخون الیاس
 صاحب ازو و آنچه در بعضی مآبها و کتب حیه و تواریخ غیر معتبره مرقوم است که حضرت بنور صاحب
 در وقت رسیدن روضه منوریه الشریفه استغاثه سخت بلفظ *یا بیکر یا بیکر* می نمودند
 یعنی ای جد مبارک من دست بدمت پاک خود بگیر و از روضه قدسه آنحضرت اواز برنواز یا
سبطی یا ولدی بسماعت حاضرین رسیده و دست مبارک آنحضرت از غلافها بیرون شده
 مصافحه صاحب صوف نمود و این صفا بعضی از مریدان خود را خوانده نوبت نبوت مصافحه نمودند
 و بعضی از مریدان پیش قدمی و چهره دوستی درینجا نموده خطاب بهمادری یافت این خرق عادت
 اگر چه دشمنان آن برگزیده با رب العزت چندان دشواریست لکن با وجود اینکه از قوا اعتداع
 برخلاف است چرا که اظهرا معجزه و کرامت برای ضرورت باشد و درینجا هیچ ضرورت نبود دیگر آنکه اولیا و
 مکمل و افضل از جنس سادات بدینطور مقتبس انواران مشکوٰۃ الاسرار گردیده اند و با کسی مصافقه
 نشده مانند شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله سره بنبوت و تحقیق نرسیده چنانکه در تصنیف شیخ
 محمد امین بدشی که از جمله دوستان مخلصان این سفر بود درین باب هیچ رمز نرفته و همچنین

در کتاب ظواهر الابرار تصنیف میان عمر صبا چکنی که سفر حرمین الشرفین آنحضرت را بکمال
تفصیل ذکر کرده درین باب هیچ گفته البته این مبالغه مدحیه را منشاء نیست و آن اینست
که در کتاب مناقب الحضرات مرقوم است که حضرت سید مرشد ماجیه داشت که چارده سال آن
گذاره میکردی و این جبه بسیار کهنه شده و کوتاه هم بود اگر بر سر میگرفتند پاره نمیشد ناگاه
در واقعه سرور عالم صلی الله علیه و سلم در خواب گاه خود یکجا دیدند و آنحضرت دست شفقت در گردن
ایشان انداختند مهر بانی کردند و میفرمودند یا ولد ی این جبه مثل گلیم است که از برای من از عرش
آمده بود اول از باب ابوبکر رسید بخاطر آن رسید که این گلیم از دنیا بود درین گفتن جبه مدعا بوده باشد
بمجرد این خطره حضرت ابوبکر صدیق از جانب راست آن سرور ظاهر شده گفتند شرفا میفرمایند یعنی
شرف این گلیم که از عرش آمده بوده اول آن شرف بمن رسیده بعد از آن بدیگران که آورد
جبه فی صدر ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یعنی نه انداخته است الله تعالی در سینه من
از انوار و اسرار مکرر انداخته ام آنرا در سینه ابی بکر رضی الله عنه محمد بن خدیج میگویی که آنجبه
بنایت برکت و حرمین شرفین داخل شده و بعضی از یاران در آن پیوند کرده اند خصوصاً این
فقیه بام ایشان خرقهای تبر که در مدینه منوره بران دوخته است بالای سینه پیوند سفید سلیم
و رنگین آخرین پیوند است که ختم بفقیر شده است و تبر کهای مخصوص ایشان بفقیر ماندست
و از آن جبه تبر که پیوندی باین فقیر نیز رسیده است که صاحب زاده سعیدی حضرت سید
رحمت فرموده اند و حضرت فقیر نظامی بارها از فضایل این جبه تبر که اظهار میکردندی
که درین جبه ظهور حضرت سرور کائنات مخاطب شده اند که یا ولد ی هر که مصافحه تو کردست

گویا مصافحه من کرده است و هر که در سایه تو آمده است در سایه مرحمت من آمده است و هر که در
 طریقه تو آمده است او را بخشیده ام و غیره آن پس ازین سرگذشت صحیح بظهور میرسد که لفظ یا
 ولدی گفتن سرور کائنات ولی مذکور را و مصافحه فرمودن با او همین بود که در خواب فیضیات
 و رویانی صادقانه او شده و زیاده تجاسر کردن درین باب از حد ادب تجاوز خواهد بود و اینست
 نظامی چون با اسکندر خوری و ادب را نگه دار تا بر خوری و این سخن اخون الیاس بابا
 صاحب بعد از تکمیل دعوات مرشد خود خصوصاً در باب تمول و اعتبار و ریاست اولاد خود با
 جمعی از مریدان دیگر رخصت گرفته مراجعت بوطن خود فرمودند بشهر دہلی آمدند واقعه مقابلۀ عا
 لگیر بادشاه با داراشکوه و دیگر اولاد شاه جهان عنقریب گذشته بود و عالمگیر بر تخت سلطنت دہلی
 بکمال حشمت و شوکت و رونق افروز بودند بامریدان بنور صاحب موصوف ازین جهت که حاج
 بیت الله شریف بودند و نیز در ایام شادگی خود با بنور صاحب تعلق آمد و رفت هم داشته بودند
 کمال محبت و اخلاص نظر نمودند و هر یکی را حسب حشمت خود و عہدہ امداد هم دادند چنانچه میان نور رضا
 سلام پوری صواتی را و عہدہ امداد و کوسپان و حاجی بہادر صاحب کوهائی و عہدہ امداد
 امر معروف و نہی منکر فرمودند و اخون الیاس صاحب هم و عہدہ امداد پنجه که در حاجتہای خود مرا
 اطلاع دہیدند چون مریدان بنور رضا از انجا رخصت شدہ ہر یکی بوطن اصلی خود متوجہ شد
 اخون الیاس صاحب چون بوطن صوات آمدہ و از دریائی صوات بگذر شاملی مقام چکدرہ عبور
 کردہ کفش متبرکہ مرشد خود را زیب پاکردہ بمسکن اصلی خود توجہ نمود و ہمہ ازینجا بہت کہ حکومت
 در ریاست اولادش تا زمانہ حال غالباً از کنارہ شمالی صوات بکنارہ جنوبی او متجاوز نشدہ گویا کہ

گویند که اراده دعوات قرن الاجابت چنین بود که هر جا که در وطن خود اخون الیاس با این کفشترا
 زیر پا کند تا آنجا بفضل خدا حکومت در یاست اولادش خواهند شد این بود اسباب باطنیه ترقی این خا
 ندان گرامی از جانب خداوند معز و مدلل بکوشش اخون الیاس با صاحب جوم و اسباب ظاهری
 که مرتب اند برین فیوضات باطنی رجوع خلایق بود بطرف اخون صاحب موصوف و منصف
 کرده ایشان ویرادر فصل خصومات خود و چونکه رسم ستمه افغانان چنین است که این چنین
 شخص خداپرست و اهل الله را فتوحات و صدقات و سیرهای دفتری و آسیاها بطور شکرانه میدهند
 مردمان ملیزمی و میدان علاوه از دفتر موروثی خود در مقامات مشتت به اخون الیاس
 بابا عطا نمودند و خیلی از خلایق نزدیک دور بمردی و درخواست دعوات و قضا حاجات
 دینی و منقاداوشند و این امر که موجب کثرت مال و رجوع خلایق است قوی تر در اسباب
 ظاهره گردید بعد از چند مدت اخون الیاس صاحب داعیه اجل فرارسیده شربت وفات چشیده
 در قریه لاجهوک دفن گردید مزار فیض ناروی در انجام کز آمد و رفت زائرین است اگر چه
 در زمانه سابقه بدستور فقرانه و خاکی بطور معمولی بود اما درین ایام والی مدوح ماقبر نور و روضه
 عالیّه او نهایت مزین و خوش نما با کرده جانی و هست ناظرین است امید که این والی خیر
 اندیش از قدما خود در جمله امور چنانکه ترقی کرده زیاده ازین گوی سبقت خواهد برد بعد از وفات
 آن مرحوم پسرش ملا اسمعیل بابا در موضع بیسور که بلده مشهور است از دہات اخون خیلان
 جای سکونت و بود و با شرفی مقرر کرده بقاعده والد خود در اصلاح اقوام و منصف مردمان
 کوشش می نمود و جاهت او زیاده تر گردیده موقوف علیه فصل مقدمات گردید و در اینجا

وفات یافته در مقبره میوز دفن گردید با فرزندش غلام خان را اسباب ظاهره اعتبار و دولت
 بشمار میسر گردید و تمهید امور خانی شروع نمود و قدری لوازم خانی را از اسپان و ملازمان ایجاد
 کرده در آنجا وفات یافت بجنب والد خود در مقبره میوز دفن گردید بعد از آن فرزندش ظفر خان
 اقتدار خود را بران مزید کرده چار و ناچار خانی خود را بر اقوام مسلم میداشت و برای اظهار غلبه و استقلال
 خود دار الحکومت مقام دیر خوشنوسیر مقرر فرموده در میوز وفات یافته در مقبره میوز دفن گردید
 این ظفر خان را چند پسر دیگر غیر از قاسم خان بودند که خوانین او نخیلان سنگوٹ و بائیل کیر وره
 و روخان و غیره مواضع از نسل الشیان هستند مگر فرزند لائق و بجای نشین او قاسم خان بود
 معروف خان شهید که بر منصب خانی او شسته حکمرانی میکردند بعد از چند سال از دست پسرش
 از خان بمصلحت برادر خود سید محمد خان کشته شده در مقبره دیر دفن گردید و چونکه طیفطنه حکومت
 و ریاست این خان شهید با طرف بعیده صوات و پتال رسیده بود - شاه کشور بادشا چرال
 با او پیوند خویشی کرد و همیشه خود او را بنکاح داده بود و از آن وقت میان این هر دو خان و آن
 سلسله دوستی پیوند خویشی تا زمان حال جاریست و چونکه قاسم خان شهادت چشید فرزندش
 غزن خانرا والد او و خونزای پتال با خود پتال برده و آنجا پرورش میداد و چون به عمر پانزده سال
 انجامید معتمدان این وطن خصوصا قابل خونزاده خمل و غیره ملکان قوم و معتبران وطن
 بطلب او رفته بمسند خانی دار الحکومت دیر متکین گردید و برادران بدکاران خود را بعضی تقبل
 و برخی را بجلا وطنی گنام گردانید و قاعده لشکر کشی از زمانه او با طرف بعیده صوات و باجو
 و آسمار و کادیش و قاشقار و تخت بهائی ازین خان والا نشان جاری گردید و بزرگان

اهل زمان نام خانان دیرجاری گردید چرا که هر کسی از خوانین و افغانان صوات و باجوڑ و غیره
 اوطان که در وطن خود مغلوب گشتی به دارالحکومت دیربند و این خاندان والا نشان به
 استغاثه آمدی و مدد و ایزگری و فریاد کردی و بامداد و لشکر کشی این دولت بنصب خود
 رسیدی و بدین سبب این اوطان زیر فرمان این خاندان گشتی بلکه ریاست خاندان پسرال
 هم پس و بعد از این خاندان اقبال نشان شدند گویا که اثر حکومت ایشان از حد ستر
 و شمالی جزایر علاقه اسمار و سحر عربی باجوڑ و مهند گشته و در کل علاقهای یوسف زری جاری
 گردید چرا که چون لشکر دیر تیار شدی این همه رؤسا با اقوام و عساکر خود به کرب نقتدی و اگر کسی
 مخالف شدی یا قومی سر از اطاعت کشید سزای قتل و آتش زدگی و جلا وطنی یافتی و هر خان و ملک
 که دامن تابعداری این خاندان گرفتی در وطن خود غالب و رئیس بودی خصوصاً در وطن
 صوات و خوانین الله دند و تهبانه این اثر نهایت زیاده تر بود حتی که در مقابله سید اکبر بادشاه
 صوات که تجویر اخوند صاحب سید شریف بر ملک صوات بادشاه شده حکمرانی میکردند همه بوجه مخالفت
 صواتیان امداد از غران خان حنا خواسته لشکر کشی کرده بود درین نوبت لشکر مهتر حنا پسرال
 پسر ف و هم کرب خانصاحب صوف بود جنگهای مشهوره که میان این خان طغر نشان و باد
 شاه صوات آمده بود در میدان جنگ مان دره و آله و نڈیا و گار اهل زمان اند چنانچه دران
 مقدمه برادر سید اکبر بادشاه شاه مدار بادشاه از دست او چون خان متوطن به شکر ملازم
 خان دیر بسر کردگی عالیجاه رحمت الله خالصا فرزند و ولیعهدیست قتل گردید و این واقعه مشهور
 در حدود ششم یک هزار و دویست و هفتاد و هجری بمطهر آمده بود و این خان طغر نشان مقدار شش

سال خانی و حکمرانی کرده در دارالحکومت دیر و فانی یافته در مقبره‌نشاهی دیر دفن گردید
 پس از انتقال وی فرزندش رحمت‌الله خان والد ماجد نواب محمد شریف خان مرحوم وجد
 بزرگوار دالی مدوح مازنیت بخش حکومت دارالحکومت دیر گردید و بر قواعد و اصول الد
 مرحوم خود حکمرانی و لشکر کشی میگردید بلکه بحسن تربیه از والد خود ترقی شهرت حکومت دست یاب
 کرده مقدمات و فتوحات وی در اوطان باجوڑ و صوات و غیره اوطان یادگار اهل جهان است
 وجود و کرم خلقی که جلالت موروثی این خاندان است باین یکی در وقت خود از لوازم غیر منفک
 و نعمت خدا داد است و اکثر مقدمات و فتوحات این خان مرحوم بس کردگی نواب مقف
 مآب محمد شریف خان صاحب بود که فرزند کلان و ولیعهد و سپاه‌سالار فوج مذکور بود و از وقت
 طفولیت و جوانی در گسترش بهادری و فوج‌داری مرد میدان و یگانه روزگار بود و در خشم والد
 بزرگوار خود او را زیاده و قار و اعتبار بود و باید که مقدمه کتاب را بدین قدر که موجب
 قدری بصیرت گردید ختم کنم و بمقاصد کتاب رجوع نمایم و بعضی از امور ضروریه را که در ماسبق
 مجمل مانده فیصل کنم چه که اکثر مقدمات و مقابلات رحمت‌الله خان مرحوم بس کردگی
 فرزندش نواب محمد شریف خان مرحوم بود که در ضمن بیان احوال ذکر کرده خواهد شد لایزال
 تطویل در اینجا ضروری نیست فقط همین مد نظر باید داشت که خانصفا رحمت‌الله خان در این
 دوران بغاوت اقوام و توطئه مقدمات در وطن او و دست اندازی عمر اخان جندولی
 بر رعایت او بقول جان‌گنوزی و عجب الحسن جمعه در این ست که شش سال نواب صاحب مرحوم
 بعد از وفات قبله گاه خود خانی کرده و شش سال جلا وطنی کرده در صوات و بعد از آن

تا حال اینست پنجم سال حکومت دیر از آمدن سرکار انگلیز نشد و کم بران حساب^۲ و هفت سال
شده است بران حساب رحمت خان حصار^۳ سنه هجری وفات یافته در مقبره و شاهی
دارالخلافه دیر دفن گردید

[illegible]

بدان ای عزیز که جناب نواب حسنا محمد شریف خان مرحوم فرزند ارجمند علیجاه رحمت الله خان صاحب
فرزند جناب والا شان غزن خان حسنا فرزند جناب شهید خان قاسم خان فرزند خان
بلند مکان ظفر خان فرزند حشمت عنوان غلام خان : فرزند خان شوکت بیان اسمعیل خان
یا ملا اسمعیل بابا خلف رشید شیخ اخون الیاس صاحب رحمة الله علیه که قدر از سر گذشت او
نذر رحمت ناظرین گردیده است و خان صاحب رحمت الله خان را در پسر بودند محمد شریف و حمزه خان
و اشرف خان و شیر محمد خان اتق و امیر خان خان بیوژ این پنج نفر برادر از یک مادر که بی بی
صاحبه رباط از خاندان خوانین رباط بوده و حیات الله خان و دو دهم از بطن بی بی خوزرا
بی بی صاحبه چترال و روشم خان و نعت الله خان و سردار خان از یک مادر که از قوم آنگر بود
و سکندر خان ابکنڈ از جدا مادر از قوم عشریت مگر کلان از همه برادران همین نواب محمد شریف
خان صاحب بود این مرد میک فال و خوشال قبایل^{۱۲} سینه بکهنار و دوصد و شصت و هفت هجری
پیدا شده بود در زمانه طفولیت تربیت و تعلیم ضروری حاصل کرده در قرب شباب معفت
کمر کشی و فنون حرب و مردانگی علی الکمال آموخته در حرفت نیزه بازی و سپاه گری و توفنگ

زنی انگشت نمای روزگار بود و شجاعت و بهادری او قابل تعریف بود و بدین لیاقت در چشم
 والد خود عزیزترین فرزندان بود بنصب لیعهد و سپه سالاری افواج خود او را ممتاز ساخته در
 خدمات مشکله و فوج کشی صوات و بآجور فتوحات و کام یابیهای نمایان حاصل کرده که تا زمانه حال
 یادگار این جهان هستند مگر چونکه دولت گردون دون پرست بوعده خود گاهی وفا نکرده و رباط
 میوفانی و سهاط عهد شکنی بر جاگسترانیده حتی که میان مادر و دختر و پدر و پسر هم این روشن رابجا
 آورده چنانکه خواجه حافظ شیرازی فرموده بیت بسا که قصار مل سخت سست بنیادست بیار باده
 که ایام عمر بر بادست بخود رستی عهد از جهان سست نهاد بکراین عجزه عروس هزار دامادست
 خصوصاً در ماده استحقاق حکومت دینوی اینچنین نظائر در خطه ربع مسکون بسیار گذشته چنانچه
 والده هارون الرشید ستم خیز روان پسرش مادی خلیفه را بغضه شرکت دخل حکومت بنوشانید
 زهر قتل کرده بود هر آینه میان نواب محمد شریف خان حسنا و والدش رحمت الله خان رنجش و خلش پیدا
 گردیده فرزند دیگر جمی وز خان را نزد خود خوانده بجای او ولیعهد خویش مقرر نمود و محمد شریف
 خان صاحب را از خود جدا کرده بمقام شرنگل فرستاد محمد شریف صاحب بدین غصه در اقوام
 طرح مخالفت افکند جنبه خود را در اقوام از والد خود جدا گانه بدشمنی والد خود ماده ساختند حتی
 که عهد دوستی و پیمان جنبه داری با خان باروه عمر خان جندولی کردند و بعضی از قلعو محلات
 سیند که قریب ~~حسد~~ جندول بود از حکومت والد خود بقبضه عمر خان جندول دادند و
 شکست فاش و لاش از دست عمر خان بمقام ششوه و کتیا ری در علاقه صوات ادنزی در
 سنه ۱۳۰۲ بکهنار و سهند و دم بگری همه بصلاح مشوره محمد شریف خان بود و چونکه والدش رحمت الله خان

بعد از سه سال رحلت نمود و محمد شریف خان بجای والد خود بمنصب خانی بدرالحکومت دیرسند نشین گردید جم و زخان و غیره برادرانش شک تازه بر جراحت دیرینه پاشیده شد در پی او خرابی و بربادی او چنانکه رسم موروثی افغانان ست کوشان بودند حتی که یکی از عموزادگان خود را بقتل او گماشته گوله اندازی کرده گوله غلط شده قاتل بدکیش گرفتار شده قتل شد بدشته گردید و بسبب انتقام این غصه دیرینه و جدید جم و ز و فرزندش بحد قتل انجامیدند بعد از قتل جم و زخان برادرش محمد شریف خان حنا معروف بنچانکوٹ با عمر خان جندولی جنبه داری کرده بخرابی ملک خدا داد و میان تسخیر محکم بسند و بگرفتن قلع جات میدان و بر دود غیره مقدمات رعایت دیر دست انداز کرده فوج کشی و جنگهای ستمه شروع نمودند و اکثر عدا قجات حکومت دیر را بدست آوردند و محمد شریف خان حنا چون نقطه پر کار در دارالحکومت دیر محصور ماندند

بیان حال آبرو خان بن محمد شریف از جاد ویر و جلا و ططنه او طول صوا و غیره او طان +

اگر چه قادر قیوم هر یک از اقبال و ادبار را اسبابی مقرر فرموده لیکن برای تاثیر آن اوقات مخصوصه هم معین فرموده چنانچه مضمون حدیث شریف است بیت بخت چون یاور بود دندان بدندان بشکند + بخت چون برشته شد فالوده دندان بشکند + تنظیر عجیب التاثير در تواریخ برامکه مرقوم است که محی و زیر اعظم والد جعفر وزیر اعظم خلیفه هارون الرشید خلیفه بغداد میگفت که معامله اقبال و ادبار را خوب موازنه کردم و متذکره اقبال را با من فقط بود روزی در دجله طهارت میکردم انگشتری مهر دار از دستم در دجله افتاد از جهت الفت و مواسات آن انگشتری و خامش خیلی غمگین شدم لیکن چونکه سعادت و اقبال موجوده

آن وقت مرا محزون بی یکشب هم گوار نداشت غلام مستظلم باو چرخ خانه من در بازار کرخ خرید
 ماهیان کرده همان انگشتری من از شکم ماهی بیرون کرده بوقت خواب شب و بسط دستار خون
 بمن پیش کرده که این را ملا حظ فرمایید که از شکم یک ماهی خرید شده کرخ بیرون آمده چون نگاه
 کردم انگشتر خود شناختم و پنجاه نان خود را گفتم که انت تعالی مرا یکشب هم غمگین نمیگذارد
 و خوراک یک شب غمگینی نمیدهد چون وقت ادب با غم اثار آمد بعد از قتل فرزندم جعفر در حیلخانه
 از داروغه زندان بهزار منت و زاری و رشوت دهی یک سیر گوشت دست یاب کرده بگونه گونه
 تکلیفات در دیگ چه کلهی بخته کردم و چون دیکچه از دیگران برداشتم در دست من شکسته شده
 چیزی از گوشت بدست من نیامد گفتم که هنوز وقت خوشی اقبال سپهر شده و بر حالت موجود
 صبر کردم العزیز چون عمر اغان جندولی تشنه خون و مال و ریاست دیر بود و در آن
 وقت اقبال هر کاب خان مذکور بود و یکی از وراثان ریاست محمد شرفخان هم با او تسفوق شده
 در اقوام ریاست خود پره و جنبه را دست یاب کرده برای قبضه کردن دار الحکومت دیر میان ستم
 بر سر کوه جان بستی با فوج بسیار و لشکر اقوام با جور و میدان و غیره اوطان برآمده هفت قلعه
 این ریاست را بیک دزد گرفتند و درین نوبت عرف سردار خان اصل محمد عمر خان بزرگ
 و میدان که رکن اعظم این ریاست دیر بود با ایشان جنبد کرده و دیگر خوانین و ملکان اقوام
 از جهت خوف جانی و مالی سلامی شده وطن بروا میداد و تسیند و قبضه خان جندول
 درآمدند بغیر از یک شخص بهادر و مستقل مزاج ستم فہم جان ملک قلعه بارون که از حطه فرمان
 پوشیده بقلعه بارون محاصره دراز و کشت و خون فراوان کرده تا بعدیکه در دست خان جندول

گرفتار شده عرصه دراز مجبوس بود و محمد شریف خان در گرد و نواح دارالحکومت ویرجنگها
 فراوان کرده و خون مردمان بیشتر ریخته خصوصا جنگهای قلعه شموژگار که یادگار اهل جهان است نه
 لکن هیچ فائده نکرده آخر الامر در دارالخلافت دیر را حواله دشمن خون خوار کردند و بعد از
 قسر پناه گزینی در موضع ریج انکوٹ مع سامان و اراکین و خاصه داران خود بخانکوچی
 بوطن صوات رفتند مردمان صوات بدین و پریشانی و جلا وطنی و از حد زیاده غمگین شدند
 و بدین سبب که این خان عزت نشان از خاندان گرامی مسند نشینی خود آورده شده و بجای او را بنظر
 عزت نگریستند و بر هر قومی که گذر کردند و ابرامصدق و اخلاص گفتندی بیت رواق منظر چشم من آشیان
 تست کرم نما و فرود آنکه خانه خانه تست لکن چونکه مقام منگوره بمحافظه توسط محل و حال بمنزل دل
 وطن صوات بود و ملک تجنور خان مرد وفادار و بابر و ملجای دور ماندگان و آوارگان اوطان
 بود و زیارت سید و شریف هم مد نظر محمد شریف خان خطاب بود لهذا این مقام خوشگوار را برای قیام
 خود منتخب کرده رخت اقامت انداخته بانتظار وقت فرصت اوقات بسری میکرد و ریجنا اشرف خان
 که جنبه داری خان جندول کرده بود بطمع داری ریانت ویر تمنا می داشت از خان جندول در
 خواست نمود که ملک موروثی من بن عطا فرماید لکن چونکه شیوه تعصب و غصب ایلان در
 افغانان جلب دیرینه است و انصاف و وفاداری را نشانی نیست بدیست
 تیمار غریبان سبب ذبح میل است و جانامگر این قاعده در شهر شما نیست و بنا بران عمر خان
 جندول حقوق قدیمه و جدیده را فاسد و مشکسده کل ریاست دیر را و جنگ آورده از
 کوه لاهوری تا پل چکدره بریاست دیر و با جور حکمران گردید و اشرف خان یک دفعه ثانی که

بحالت ولیعهدی خود بخدمت ضیاءالملک والدین امیر عبد الرحمن امیر کابل رفته بود و یک
صد نوننگ بیدرم کاهارخانه کابل همراه کل سامان داده بودند در انتظار و محرومی در مقام لاوکی
قیبر انگرام بلیزی وفات یافته دفن گردید رفیقان نواب عبدالرشید خان و نواب عبدالقادر السلطنت
کابل ملاقات امیر عبدالرحمان نایب اطفال

پست خدا اگر بحکمت بندد دری پیکشاید بر حمت دری دیگری حضرت امام غزالی حتمه الله
در کیمیا سعادت خود فرموده که چنین در شکم ما در خود بکمال آرام و قرار خوابیده باشد مگر اگر نه
مشقت تولد برود در دزه بر مادرش نگذشتی موجب فرحت والدین نشدی باز
در حالت رضاع در کنار مادر همیشه آسوده باشد و از کلی تکلفات ارامیده باشد حتی که مگس نبی
او هم ندیده دیگران نباشد مگر چون ازین حالت متجاوز شود و گونه گونه استعدادات در او پیدا شود
موجب استفادۀ خود و افادۀ دیگران گردد و تحصیل کمالات خود بمرتبۀ علیا انجامد و اگر تحصیل
کمالات خود و تغافل کرده چشم پوشی نماید بگروه بیایم پیوسته فقط استفادۀ خورد و نوش کند
بیت تابد و کان خانه در گردی هرگز ای خام آدمی نشوی دیگر آنکه حکیم علی الاطلاق
هر یکی از ترقی و تنزل را بسبب ساخته باشد که تا حصول آن سبب خاص موقوف باشد از این جهت نواب
محمد شریف خان حصار را داعیه سفر کابل و ملاقات والی افغانستان و بادشاه خراسان امیر
عبد الرحمن در دال افتاد و بابک گروه همراهان معتبرین که با او جسد وطن شده بودند و محمد شریف
خان حصار خان دیر الدنۀ والد اشرف حصار زاده بنو خیل تهمانه خان جان خان رباط و سرور خان
خان راٹی و بلند خان خان دوکثری و غیرت خان خان جهان بٹی بالا برول رحمت الدفان

والد رضى والى مایان و غیره فهم جان ملکبارون سیند و سید احمد خان ستیجیل چندول شری محمد خان
 اتن برادر نواب صاحب مرحوم و امیر محمد خان بیوڑ برادر نوابنا مرحوم و تجنور ملک منگوره
 و غیره معبرات اقوام و چند ملازمان را ہی ملک بل شدند امیر صاحب بل از آمدن ایشان
 خبر شده تجویر ایشان در هر منزل بخوبی فرموده بعد از رسیدن و آسودگی سفر بلنواب محمد شریف
 خان صاحب کمال شوق و محبت ملاقات کرده دستقر عده و صفات ممکن داشتند و انتظام
 خورد و نوش و رخت خواب با تمام کامل فرمودند و وقت بوقت او را دخل در بار و صحبت خاص
 و حالات عارضه از و گوش میکردند بعد از گذشتن ایام مهمانی توجه فرمود که اگر در اینجا اقامت
 نماید جای شماسست بلکه شمار یکی از اراکین سلطنت خود تصویرید مغرز خواهند بود و چون
 مقصود اصلی او از آن میسر نمی شد از آن موجب میل جان خود از آن رخصت کرده آمدند و اگر ارا
 جعت کنی مقصود تو میدانم بعمل خواهم آورد البته نواب صاحب مذکور را به اعطیه مرضیه و تقو
 و استعده و اصلحه مرخص کرده بمسکن خود در موضع منگوره آمده اقامت گیر شدند و افغانان
 صوات وقت بوقت و فصل بفصل در پرورش و همراهان جلا وطنی و نگرانی میکردند و تا
 عرصه شش سال گذاره حیات ستعار در حالت جلا وطنی در موضع منگوره صوات اوقات
 بسر کردند و درین اثنا برای مقابله عمر خان چندول گونه گونه تدابیر را بکار بردند مگر کار گیر نمی شدند
 توجه افواج فارسی و طایفه بلوچ و سترال و شستن نواب محمد شریف نان بر سرند و در
 قادری چون و قیوم کن فیکون حب وطن را در قلب هر فقیر و امیر شسته بموجب حدیث
 خیر الرسل که حب الوطن من الایمان اگر چه صوفیان و عارفان حق شناس ازین

وطن وطن تجرید و وطن محبت ربانی گرفته اند که خلقت انسان برای آن است نه برای
 وطن دنیا چنانچه صوفی بهاء الدین رحمت الله علیه در سنن منی نان و حلوائی خود فرموده
 به گنج عالم مظهر مع نابطن به گفت از ایمان بود حب الوطن به این مصرع عراق و شام نیست
 بلکه آن شهر است که آن را نام نیست به زانکه از دنیا است این او طان تمام به مدح دنیا
 کی کند خیر الا نام به مگر وطن دینوی را هم تاثیر عجیب کشتی غریب باشد که انسان طاقت مفا
 رقت و مهاجرت آن ندارد خصوصاً امر او و رؤسا و خوانین که حیات جلا وطنی از گذرده
 لحظه کم نباشد البته بمراجعت وطن و مسکن خود چشم انتظار و و چار کرده در شاه راه استنصار
 استاد باشند بنابران نواب محمد شریف خان صاحب بدین گونه منتظر بود تا آن که الله تعالی
 سببی که در حکم او مخفی بود ظاهر ساخت و آن این بود که از زمان امان الملک مهتر حرال
 که با دولت برطانیه پیوند دوستی پیدا کرده بود یک مشن یعنی جبرگه یا چوکیه سرکاری ایشان
 بطور سیاحت بهرمضا و مشوره مهتر مذکور در وطن حیرال آمد و رفت میکرد و مهتر مذکور را
 به اصل غریبه و امتعه نعیمه راضی کرده رفته رفته در آن وطن قدم را سخ کرده یک قلعه محکم بنا
 کرده چوکی و حراست خود می نمودند بعد از انتقال مهتر مذکور فرزندش عرف سق مهتر افضل
 الملک عمزاده نواب محمد شریف خان صاحب مسند نشین شد شیر افضل خان برادر امان
 الملک به ملک کابل جلا وطن بود برو تاخت ناگهانی و یلغار مفاجاتی کرد و افضل
 الملک کشته و مسند حکومت را بدست آوردند برادر حقیقی مهتر مقتول که نظام الملک در
 نام داشت بقصد مقابله و انتقام او از کاشغریا آمده چند مقابله خفیه در میان آمد

آمده چند مقابلہ حقیقه در میان آمد مگر افشار خان طاقت ماندن نداشت باز پس گریخت
 و نظام الملک سردار بجائی برادر مقتول خود بسند چترال حکمران گردید بعد از سه سال برادر
 دیگر او عرف غوث امیر الملک نام که از مادر دیگر بود دشمنه خون او و طامع همتی چترال با انتظار
 قتل او نگرانی میکرد تا آنکه در شکار گاهی فرصت را دست یاب کرده نظام الملک را بقتل رسانید
 مسند نشین چترال گردید این همت جدید را با مشن برطانیه مخالفت واقع شد پس از خان
 جنرول را که بر مسند دیرو باجور و بعضی علاقهای صوات حکمران بود و بسبب شوهری خواهرش
 رشته دار همت امیر الملک هم بود اطلاع حقیقه داده بطمع اموال و اسلحه صورت جهاد ساخته چترال
 فوجی گرداند و بر قلعه برطانیه حمله نمودند و دسته فوج برطانیه را محصور ساختند و چونکه فوج رسیدن سرکار
 ری و فتنه در آنجا مشکل بود قلعه را فتح کرده و اموال اسلحه موجوده را غنیمت ساختند و افسران
 یورپین را به اسیر بردند از جهت افواج برطانیه از پیشه و ریسورشن اینکینختند و از راه کوتل ملکنڈ
 برادطان صوات و باجوڑ و چترال تسلط قاهرانه ظاهر نمودند افغانان و باشندگان
 صوات را اگر چه بسیار لطافت و مصالحت و دل داری پیش کردند که در وطن شما هیچ گونه
 غرض نداریم بلکه براه راست برای ازادی اسیران خود بملک باجوڑ و چترال رویم لکن ایشان
 مصالحت را قبول نکردند و بر غمهای جهاد بر کوتل ملکنڈ منصوب کرده مورچه بندی نمودند
 فوج سکاری در سنه یک هزار و هشت صد و نود و پنج عیسوی و یک هزار و صد و دوازده هجری
 بر کوتل ملکنڈ عروج نمودند و خیلی از اسلامیان درین محاربه شربت شهادت چشیدند
 و بعضی دیات را نیز برای آتش زدگی کرده بکدره عبور نمودند محمد شاه خان برادر حقیقی عمر خان

بوجه دوستی و وفاداری بر قلعه با زده نشاند و فرزند خرد میان گل جان را بر قلعه موند
 و حیات الله خان برادر خود را بر قلعه طور نشاند و دیگر افسران و معتمدان خود را بر
 قلعه جات سیند و میدان و صوات حسب استعداد و لیاقت خود نشاندند و بموجب
 خوش نصیبی نیک قبالی خود بر قرار و استقامت حکم رانی میکردند و حکام بر
 طانیه هم از بوجه کمال انجام رسانی فرائض لیاقت خود را ضعیف خوشنود بوده از
 جانب خود خطاب نوابی دیر و صوات بدو عطا نمودند و روز بروز این والی
 فرخ فال در جود و کرم خود ترقی میکردند خصوصاً فرقه علماء و صلیح و سادات و غیره
 سفید پوشان که مرغوب دل این مرد خوش نصیب بودند مانند قوافل حجاج بیت
 العتیق راهی سند این والی شفیق بودند و هر یکی از فضل و اهل کمال و وظائف
 سالانه اجناس و نقد جاری داشتند و در مصارف و چند های اسلامی بشیر عطا پیش
 قدم بود و چونکه سلطان سید محمد سلطان روم را در سال چند ریلوی
 حجاز اخلاص او بار سال مبلغ ده هزار روپیه فراوان دید خطاب با صواب برای او
 معین الاسلام در تمغه زرین کشیده بنام او فرستادند و بیان اقران و معابرین
 خود ممتاز و سرفراز فرمودند و هر روز از صبح تا شام دریای بخشش این نواب
 حاتم زمان بمستحقان و سالمین جاری بود و تمشاخ وقت و خلوت نشینان
 زمان همه دو عاگویان و خیر اندیشان این والی نیک او خوشالقبال بودند و
 چرخنا از مزار پیر انوار شیخ عبدالقادر جیلانی مرسلات و دعوات بجانب او

او پیانی می رسیدند و پیر علی السلام صفا از فرط محبت برای ملاقات او اراده تشریف
 آوری دار الحکومت دیر فرموده بوده در میانه راه او را خبر وفات این والی مرحوم رسید
 و در وقت حکم رانی خود هیچ گونه شکست و تذلل متوجه حالش نشدی بلکه مقابله و مقاتله شدید
 هم مشغولش نمیشد و بدینسان بود؛ مگر دوسه مقابله خفیفه با خوانین باجوز بطهوار آمد و بود که در
 هر یک فستخمدی و کامیابی نصیب او شده بود و چون در آخر فتوحات قلعه منته را فتح کرده
 حواله فرزند خود محمد شاه خان را کرده که میان گلجان معروف بود او هم از جهت خام عقلی
 غرور و بناوت در سرانداخته نوبت بنفوج کشی جانین گردید و چونکه طاقت مقابله والد خود
 نداشت قلعه مذکوره را گذاشته بخانه کوچی جلا وطن شد و در حالت جلا وطنی او والد شرف
 یافت و همچنین با اقوام صواتیان مقابله های خفیفه در میان آمده بود که خاطر خواه او انجام
 پذیرفته بود این همه آثار فرخ فانی یک قبالی و بود که رعایا و افواج و اراکین فوجی و
 قومی همه از و راضی و خوشنود بودند و خیال بناوت و درو لها غیر نمیکندی بدست
 بسند و حلقه بگوشش از نواز میج و لطف کن لطف که یگانه شود حلقه بگوشش؛

ایجادات این ابادی

ابادی در بار خوش اثار شاهی با مقاصیر خوشنما و بنگله عدالت قریب مسجد و ابادی
 مسجد شاهی بخته و سنگین و مرمت ساختن نل آب از چشمه بالا تا مسجد شاهی که
 موجب سهولت و فراخی آب است و ابادی قلعه منته و قلعه چند آخوره در یک بخیل
 صوات و قلعه وینی در صوات بالا و قلعه لگ در شموزی و تصنیف شدن کتاب تهذیب

تهذيب الاسلام ورتقيج عقائد اسلام ورواديان باطله توجیه او و طبع کردن آن بخرج
 کثیر وقف فی سبیل اللہ یادگار او هستند وفات این والی مرحوم بمصر فالج در مقام
 تمرکز علاقه سند و بجوار خواجه صاحب علیه الرحمۃ تیرگره شب عید فطر بعد از نماز خفتن
 در سنه ۱۲۰۱ یکم از صبح و بیت و دو یحیی بسریه مرغ خوش از نفس عنقریب پرواز
 کرده بعالم جاودانی فرامید ان شاء الله و انا الیه راجعون (و نعش سیمین
 او از انجا برداشته شده در مقبره دار الحکومت دیر دفن گردید و جامعیه آسفیه در میان
 انتقال و تاریخ وصال که در آن وقت گفته بودم امنیت مشهور والی والا ای حاکم
 ملک و ظریف و حاتم دوران سارفت بحکم لطیف و دورکن از وی دو چون اجلس
 در رسیدن سال وفاتش بکیرنان محمد شریف که بطریق تخرجه یعنی اخراج لفظ دوا
 که بازده عدد است از نام مذکور تاریخ مسطور بظهور میرسد کل عمر وی پنجاه و پنج سال از
 طو لیت تا شباب و ولیعهدی سمی شش سال اخانی مستقر بعد از وفات والده مرحوم
 او شش سال جلا وطنی و صوات و غیره شش سال مسند نشینی و نوابی دیر و صوات
 نه سال مذہب سینه و حنفی طریقه از جانب اجداد نقشبندی و بذات خود قادری پس
 ماندگان او پنج پسران ذیل و چند دختران فرزندان او محمد و زکریا که باعث تحریر
 این صحیفه و حالانواب دیر و صوات و جندول سنت دویم محمد شاه روان خان بقول
 معروف میان گل جان این بر دو نواب زادگان از بطن بگیم صاحب مرغوبه شاهی
 بی بی صاحب بودند که همشیره سید احمد خان باروه از نسل خوانین مستحل جندول

بود و سه فرزند دیگر محمد عیسی و سنگرخان و شاه عالم از پسران خواتین دیگر و چند خواتین دیگر
غیر از شاهی بی بی صاحبیه هم سویه گذاشته بود خزانه نقود و امتعه و آوندهای زرری و
اقمشه و فروش و اسلحه و اسبان و غیره سامان حرب بلا تعداد حسب استعداد این ریاست
گذاشته بود
امرا و وزیران و شیوخ و ارباب

ولیعهد محمد اورنگزیب که اکنون والی ریاست ماست محمد شاه روان خان معروف میان
گلجان که اول حاکم نموده و شرنبل و بلکنه دره و آبازی و خاکگری و دوشخیل بود و
سید احمد خان حاکم بازوه و جندول بالا اخون زاده محمد صیفور و خاند رسول اخوندزاده صاحب
رکن های اعظم اقوام و غیره اخونزادگان خهل حسب حیثیت خود شاه پسند خان دارکنند و
منظوم و فوجدار دولت دیر عبد الکریم خان برادر رضاعی نواب صنامرحوم حاکم کوهستان
محمد صنف در خان این شخص اگر چه برادر رضاعی ولیعهد صاحب بود لکن چونکه پیش نواب
صاحب مرحوم اکثر مهمات را بانجام بلا استقلال رسانیدی لهذا ازار اکین برد و
دولت حساب کرده شد مجاهد خان باطل عبد الحکیم خان سمکوت پدر رضاعی
محمد نایب خان حال ولیعهد ریاست دیر و غیره خوانین باطل و سمکوت شیر محمد خان
خان آتن برادر نواب صاحب مرحوم و امیر محمد خان خان بیوژ و برادر دویم
نواب صاحب و حیات الله خان و ژوبه حاکم قلعه تور و جندول برادر سوم نواب صاحب
عبد الله خان رباط و سرور خان خان راثنی و خان جان خان رباط و غیره
خوانین سیند و میدان و پروان و سلطانخیل و پائندخیل قریب الله خان نائب الریاست

تاضیان و خطیبان

و منتظم مهمات ملکیه مذبر اسن و امان این دولت خداداد سید عبدالکریم و سید احمد
 کبر و سید محمود و سید محمد و سید گلرنگ با دوشاه میان بانده و عجب الحسین
 پرده دار خادم خاص : شیخ نجیب الله ملک منتظم خزانه و مصارف اخراجات : قاضیان
 و خطیبان : لاله قاضی صاحب قیوم مسند دیر : قاضی محمد اعظم صاحب ساکن و دیگر
 علاقه سیند : مولوی لعلی صاحب اوج قاضی علاقه اوتزی و غیره حدود قریبه :
 مولوی خیر الامان مدرس معقولات متوطن چغری که دران وقت باشند دیر بود : قاضی
 حاجی محمد عرفان الدین ساکن خلیل صواب منتظم و متکفل خدمات عامیه این ریاست و مصنف
 کتاب تحفه شریفیه و تهذیب عقائد سلامیه و رودایان مخالفه و مصنف تحفه اورنگ زیبیه در
 و ابطال فرقه قادیانیه و محرر این صحیفه و غیره قاضیان هر علاقه این ریاست حسب لیاقت خود
 شعرا و مداحین : نوروز خان شاعر ساکن چکنی علاقه پشاور ملا محمد شریف متوطن بانڈی
 نیک بی خیل صوات و غیره شعرا و مداحین صوات و پشاور و دیگر حدود افغانستان :

حکمران

حکیم فضل هادی خان اخوندزاده بام بولی : حکیم امین الحق ساکن کنڈیری معروف
 حکیم صاحب هلی : ملا حضرت جمی اخوندزاده صاحب بام خیل علاقه منڈر : حکیم میر محمد
 ساکن لنگا : پاچه صاحب غلام علاقه رجر : زاهدان و غلوت نشینان این ریاست
 خواجہ معین الدین صنا معروف صاحب تیمور گره که معتقد نواب صاحب مرحوم بود و در
 حاضری خدمت او وفات یافته بود : بابا صاحب بهلام علاقه و شیریه دره مجاز اخوند
 صاحب سید و شریف باقی احوال این والی مرحوم اگر درج این صحیفه گردد کتابی بسیط

و سفر محیط مرتب خواهد شد لهذا باین قدر منحصر و بیان مختصر گفتار کرده شد تا بطوالت موجب تلاطم

نیا نجامد

منزل دوم در بیان احوال نواب محمد اوزنگش ریب با او در ریاست وی و تنویر و خلد
نواب محمد اوزنگش ریختن صاحب فرزند ارجمند نواب محمد شریف خان حسام موم ولد رحمت الله خان
خلف غزن خان فرزند خان شهید به محمد قاسم خان ولد ظفر خان خلف غلام خان فرزند
اسماعیل خان خلف عارف الله حاجی الحرمین الشرفین اخون الیاس صاحب علیع الرحمت
که مورث اعلی و بانی فرقه اخون خیلان است ولد طور بابا فرزند ابراهیم ولد بامت ولد موسی
ولد پاشند خان ولد ملی از نسل خواجو ولد آخو ولد یوسف که جدا اعلی قوام یوسف زری است
این والی فرخ خال و فتح محمد از شکم بانوی فرخ پیکر و سعادت انار که او را مردک چشم در بار ریاست
خواندن بجاست از تاثیر قرآن السعدین نصف آخر شب چهارشنبه غره ماه ذوالقعدة یک هزار و صد
و نود و هفت بجری در کنار دایه سعادت مندر آمد بیامی قمر طلعتی زیر چینی که چشم ناظرین
وخت بخشید شرف پیدایش پذیرفت شجره نسب نذر ناظرین گردیده لکن شاخهای میکه متعلق
بخت این است مقطوعه نوشته شده تا محل مقصود مانده و این است شجره نسب این خاندان گرامی از پاشند خان

پایند خان	فرزندان او موسی بابا مبارک بابا	برادر او مبارک بابا	بامت بابا
ایراهم	فرزندان او خواجه وخیل شاوخیل شاهی لاوژ	طور بابا	قبله

(صاحب) علی الزحمت (ملا اسمعیل) فرزندان او ملا رسول لاولد عبد الله خان
 جد میان گان لاج بول (ملا اسمعیل) ولدان او مغل خان: شمشیر خان: (ملا اسمعیل)
 جهانگیر: مقصود شاه: (ملا اسمعیل) ولدان او نسیم خان: ظاهر شاه: باکو خان: (ملا اسمعیل)
 (غزن خان) برادرانش محمد سید خان: آزاد خان: سید الله خان: (ملا اسمعیل)
 برادرانش جامل د خان: حمد الله خان: عجیب الله خان: عزیز الله خان: (ملا اسمعیل)
 جمعه خان: خواجہ محمد خان: ابراهیم خان: سلطان محمد خان: (ملا اسمعیل)
 برادرانش جعفر ز خان: اشرف خان: شیر محمد خان: امیر خان: ازیک مادر
 روشم خان: نعت الله خان: سردار خان: حیات الله خان: سکندر خان
 (ملا اسمعیل) برادرانش محمد شاه روان خان: ازیک مادر است: محمد عیسی خان: سلطان
 محمود خان: سالم عالم خان: (ملا اسمعیل) برادرانش محمد عالم زکی: بادشاه زکی

شجره اولیه اقبالین والی فرخ فالین بود که در روز ولادت او والدش محمد شریف خان حضا
 بعده ولیعهدی و سپه سالاری فوج والد خود در میدان جنگ جندول بر خوانین و اقوام باجور
 فتح کامل یافته خصوصاً خان ناوگی را شکست فاش داده تقارهای جنگی اسلامه حرب از و بکنت
 گرفته کامیاب گردیده بود و در چشم پدر و جد خود از حد زیاده عزیز و گرامی بود و چونکه این گوهر
 گرامی از حد زیاده مرغوب خالق و انگشت نمای روزگار بود لهذا از اثر چشم مخالف و نظر بد مغذ
 موجوده بد و لاحق شد و بسبب در ظاهر این که در وقت بازی طفلانه در نهر برول بانندی از کنار

مساعی و سزایی کنیزک از بالا بنیر افتاده ساعتی تنه نشین آب بود بعد از آن غلام غلامی کشته
 شده بعد از پنجاه صحت جسمانی یافته مگر باعث بد پریشانی لکنت زبان و گزافی گوش ظاهر گردید بعد
 از هر پنج سال از ولادت با سعادت او جد بزرگوارش عیسی پسر یحیی خالی کرده بسرای جاودانی
 رسید و والدش محمد شریف خان صاحب بر سنده خانی بالا استقدال شسته تحکمی میگرداند و این
 سعید در آن حالت طفلی با وجود اعذار مذکوره باموختن امور شجاعت و بهادری و استعمال آتش
 حتی الامکان ساعی و کوشان میبود درین اثنا مقدمات علم خان جنبدول بدین ریاست ظاهر گردید
 حتی که نوبت بجلاوطنی والدش رسید چنانچه در منزل اول مفصل تحریر گردیده و این طفل فرخ فال
 درین سفر مصیبت اثر هم کاب والد بزرگوار خود می بود و چنانچه سفر و ریزاده میرا غیاث ایرانی
 بولادت با سعادت نورجهان بیگم سفر خج و کام یابی انجامیده چنانچه جلاوطنی نواب و الاخطاب
 محمد شریف خان حصار حوم از هر کابی این فرزند ارجمند موجب سیرازی و کامیابی بود که در دوران
 سفر هم بگونه کلفت و شقت عائد حال ایشان نبود و همه جا و همه حال رنار و تنعم بودی چنانچه
 قبل ازین اشاره شده و چونکه والدش بعد از مرورش شش سال از مصیبت جلاوطنی نجات یافت
 و در سنه ۱۲۱۰ یکه از روستا و وازده بحری بر مسند ویر رونق شده فرمان روای کل ریاست گردید
 ابن والی سعید در سن پانزده سالگی رسیده تنومند قوی بنده صبیح نظام درست اندام شکیل و جلیل
 و تیز بین و عاقبت اندیش و نیک خلاق موافق مرضای والد خود همه جا و همه حال دست اطفال
 جبرین نیاز نهاده بودی و اراکین و بنشینان خود را اکرام و اعزاز کردی و در فراهم کردن
 اسلحه نفیس و اسلحه حرب که جزا و اهرام حکمرانی است رغبت و توجه او از حد فزون بود و هر وقت

و هروقت همین اسلحه حرب و اسلحه تدبیر منظر داشتی چنانچه شیر برادرش محمد صفدر خان
 که اورا شیر برادرش بهر دو یا معروف مجهول خواندن بجاست که در کار صف شکنی تدبیر
 و شمشیر بیکانه روزگار خودست از آغاز وزیر باتدبیر و شیر باتاثیر او بود و همچنین خان بهادر
 بادشاه جان گنورتی و چند نفر از دانایان جان فشان همکاسه همیشه او بودند و والدش
 چون امور مذکوره در و محسوس کرده اعتقاد جازم آورد که وارث مملکت همین شخص خواهد شد
 سر دست بر عهده و لیعهدی ممتاز گردانیده بر قلعه بروان تدری که اورا بالمحاطه خنکی و خوش معانی و
 شیر و شادابی چشم ریاست دیر خواندن بجاست استقرار و سکونت مقرر و معین فرمودند
 و چونکه از جانب دولت برطانیه انتظام امور سیاسی داخله و این ریاست مفوض و وابسته این
 دولت خداداد بودند پس این سبب از جانب سرکار برطانیه عهده صوبداری و محراب فوج سیکا
 هم منتخب گردانیده شد و از حد بل چکیده تا انتهای کوه لاهوری منتظم و ذمه دار و امیر سیاست گردید
 و از جانب والد خود گورنر بروان میدان بالا استقلال و بر کل دولت خداداد بطور وسیع عهدی
 فسر از و ممتاز کرده شد و جمله امور مذکوره را علی الکمال بانجام رسانیدی درین اثنا برادر حقیقی
 او محمد شاه روان خان معروف میان گل جان بغور ناز و جوانی که بوجه خور و سالی و قدری
 تعلیم معمولی و سلامتی هواست ظاهری در چشم والد خود گورنر گرامی بود و در ملک چندول بر قلعه
 عمده موثقه نشسته بر علاقهای شیرنگل و ملکندوره و ابازی و خادگزی و دوشنخیل حکمران
 بود طمع این منصب غریز کرده بلکه تقاضای سخت ظاهر نموده که آئینه این منصب جلیل را من
 مستحق و سزاوارترم پس بدین سبب میان او و میان والی مدوح ما غصه خانگی و بخش

خفیه پیداشده و طرح مخالفت در میان آمد و جمله امر اور و سا، و اراکین این دولت خفیه
 و علانیه طفسداری یکدیگر کردند و این مخالفت نبود مگر در میاچه کتاب مصیبات نواب زاده
 محمد شاه روان خان بود که خاتمه آن بقتل انجامید و موجب اضطرابات و پریشانی والی ممدوح مابود
 که بموجب ایته کریمه از دست ایشان بهر حال انجام آن بکامیابی رسیدی چنانچه غریب
 مفصل معلوم خواهد شد بیست و نهمین گل بخاک نشیند آری به چراغ مصطوی با
 شراب بولهاست و چونکه سابق اشاره رفته که والی ممدوح مامرد حلیم و عاقبت اندیش بود فکر
 قوی و در دل خود پخته مخفی ساخته که تا وقتیکه والد مازنده باشد از مرضای او تجاوز نباید کرد که موجب
 ذلت دارین خواهد شد و حریف را دشمنی خصلت خود کافیت که انجام ذلت خواهد بود و میان
 گل جان خیال خام بجهت که اکنون وقت است که پدر را هم زیر پا کنم برادر کمکیست که معذور ناخوانده
 و از کار بدیر و شمشیری بهره نام او را از صفحه هستی محو سازم و کل ریاست دیر را در قبضه اقتدار خود
 البته هر وقت با والد خود در مخالفت بودی و اگر کسی زاراکین دولت نام والی ممدوح مابطور
 دوستی بر زبان بردی تشنه خون او شدی چونکه یکی از سادات کونیه سیدی باقر جان که مرشدی
 و انا منصف مزاج عالم عاقل بود و بوجه لیاقت خود از رشته داران و اراکین انجمن نواب صاحب
 محمد شریف خان بود بر قلعه عارف در جندول نشسته بود بوجه خیر اندیشی و لعیهدی محمد اورنگزیب خان
 صاحب نواب زاده ستمگر شاه روان خان بقتل رسانیده بشته شهادت شریفانید و بسبب این
 ظلم نام معقول که تجاوز سخت از حکم خداوند تعالی و فرمان رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مغضوب
 خلایق شده رنجش و اندیش بخواست آن مده بفرزندی او نادم گردیده حتی که نوبت بمقابله و جنگ و جدل

رسید و والی ممدوح ما از جهت کمال دانائی و ست خاموشی برب ادب نهاد و منتظر فرمان
 والد هم بران خود میبود که البته خصلت زریل حریف موجب بربادی او نخواهد شد و زمانه همین بستان
 غارت را در خاندان والد ماسرا در سر گیر نخواهد کرد البته رضائی جوانی والد خود دولت شمرده بود که موجب
 کامیابی او شد چنانچه در تمثیل این صورت در تواریخ بنی عباس مرقوم است ۴
 که خلیفه هارون الرشید عباسی را چون عمر خود رو بزوال نمود اگر گردید برای انتظام خلافت و حفظ
 خاندان خود اندیشه کرد و فرزند خود امین الرشید اگر چه نالایق بود مگر از جهت لحاظ مادرش بی بی
 زبید که از جهت نسب و دیانت و امانت و لیاقت و زینت یادگار روزگار است بر فرزند
 لائق خود مامون الرشید بالا کرد و خلافت و سلطنت را بنام او مقرر نموده و عهدنامه های
 محکم بر سنگ مرمر کندیده بر در کعبه معلوق ساختند مامون الرشید اگر چه بهر حیثیت لائق و مستحق
 بود مگر بهیچ گونه مخالفت نوزید و مرضای والد خود را موجب کامیابی دانست و خصلت حریف
 خود دشمن کافی او دانست و بعد از وفات والد خود اگر چه جمله زمام سلطنت در دست او بود
 مگر وصیت والد خود را بشم قبول نموده اند و بنیان خود را تسله داد که همین تاج و تخت را
 من با خیر مستحق ام آخر الامر همان شده که حریفش را بوجه نالائقی بایکی از امیران خود نوبت بنگد
 و جدل رسیده مامون در خواب غفلت منتظر بود تا آنکه از همان امیر شکست خورد و بقتل رسیده
 و مامون بر تخت شاهی رونق افروز گردید و بنحسین والی ممدوح ما عزم خود در دل مخفی مصمم داشته
 تا آنکه میان کل جان والد خود از قلعه موندن میرن کرده شد و از کل ریاست دیر خارج کرده شد
 جلاوطن گردانیده شد و والی عاقبت اندیش را میدان خالی مانده تا با باشندگان ربع

مسکون اکازناهای این والی میمون یادگار ماند لهذا مقابلات و مجادلات این والی
مدوح را ترتیب وار درج این صحیفه گردید تا خاطر عاقل امواته لیاقت او هویدا گردد و در

جنگ و ستم خوانان از نیکان سار دستان

چونکه قلعه کج کوئو فتح کرد مسیحی شیرین جان خان ستخیل را در آن قتل کرده و در آن مقدمه
قلعه جات دیگر طور و سکنی و سنگپاره و تونده و غیره چند و فتح کردند سببش این بود که
سید احمد خان بازوه که یک پشه سالار نواب محمد شریف خان مرحوم بود و از دست او بکوششش بی بی
و مالی به قلعه بازوه که صدر مقام ملک چندول است حکمران بود دیگر خوانین چندول از قوم مستخیل
که عزیزان و برادر زادگان او بودند مخالفت برخاستند که این قلعه و خانی را از وزیر شمشیر گریه
بنابران لشکر کشی کرده همه اقوام با جوڑ و صفدر خان ناوگی که نواب نمبر دویم این سرحد بود جنبه
خود کرده از اینجانب نواب مرحوم محمد شریف خان اولاً اتفاق اقوام خود دستیاب کرده بعد از آن
کل لشکر نظامی و قومی را بر سر کردگی و لعیه مد مذکور روانه میدان جنگ کرده بمقام پلوسی در طین
چندول مقابل عظیمه و مقاتله شدید برپا کردند چنانچه حمید الله خان چندول که والد رضاعی نواب
مدوح با بود درین جنگ غلبه گشته شده و دیگر گشتگان جانبین درینجا فرود گذاشته تا
مقصود مضطرب نه شود آخر الامر لشکر دشمن از آنجا متفرق شده هزیمت شدند و ولعیه مد صاحب
بکمال فیرازی بالشکر منصور خود بدار الخلافت دیر واپس آمدند و خوانین چندول دیگر رعایا
با جوڑ را از ثوابت قدمی ولعیه مد صاحبان موصوف رعب کامل و هر اس سالن دولها افتادند ۴ ۴ ۴

جنگ وایروح مادی و آدنی و غیره

این واقعه در سال ۱۲۸۳ یکنهزار و سیصد و پانزده هجری بظهور آمده بود پیش بغاوت اقوام کوهستان بود
 چون کشتی ایشان از حد تجاوز شد بعد از تحمل بسیار والی ممدوح مابقرمان والد ماجد
 خود برای سکوبی و کوشمالی این قوم سفله فوج کشتی کردند اگر چه والد ماجد او هم درین لشکر موجود
 بود لکن والی ممدوح مابعهده ولیعهدی و فوجداری بکمال احتیاط و اهتمام فوج خود مهیا
 کرده بمقام تلک موضع سخت و مهیب ست از دہات کوهستان میدان کارزار گرم کردند
 و خیلی از باغیان کوهستان و برخی از جمہوران و ملازمان فوج نظامی درین معرکہ بجہ قتل
 رسیدند و اقوام کوهستان از بغاوت خود رجوع کرده سر اطاعت بنفرمان والی الملک
 سپردند و این واقعه بعینہ دران ایام بود کہ افواج برطانیہ از دست مجاہدین اہل اسلام صوآ
 و بتویر باعثی جناب فقیر سعد اللہ حسنا معروف بسرتور فقیر صاحب در قلعہ چکدرہ و چھاو فی ملکند
 ہفت روز محسوس و محسور بودند و خیلی از سامان و اسلحہ و اسبان و قاطران فوج برطانیہ غنیمت
 اہل اسلام شدہ بودند بعد از ہفت شبانہ روز لشکر مجاہدین اہل اسلام بچکدرہ و ملکند
 شکست خوردند و بسیاری از مجاہدین درین مجاہدہ قتل شدہ شہادت چشیدند و کشتگان
 ابن جہاد دویم ملکند شہرہ اہل جہان ہستند و بدین سبب حکام پولٹیکل برطانی از نواب
 محمد شریف خان حسنا ناراض شدہ بدگمانی سخت در میان آوردند لکن چونکہ نواب حسنا را اعتقاد
 بمعزز و سوا خود محکم بود بناراضی حکام ظاہریہ بیج التفات نکردہ آخر الام حکام از ناراضی
 خود ہانام شدہ ترضیہ و دلداری او بجا آوردند و رتبہ او را برقرار داشتہ بلکہ ترقی دادند
 نتیجہ الصبر مفتاح الفتح نمایان گردید ۱۲

جنگ چهارم و بیست و یکم بمقام ایاک و سواران

بیشتر بغایت اقوام صواتیان بود چنانکه بعد از ختم شدن شور و شغب جهاد مذکور اقوام صوات از اطاعت حکومت والدش رد گردانی نمودند بنابراین والی محدوح مافران والد ماجد خود برای سرکوبی ایشان فوج کشی کرده بمقام باندی بالا و پایان مقابله کردند و اقوام شکست فاش شدند و اکثر دهاات صوات را تاراج کرده آتش زدگی کردند بعد از آن بدار الخلافت دیر و پس از مدتی مدتی مدت بانتظام تمام اشتغال حکمرانی کردند و الله اعلم بالصواب

جنگ چهارم صوات بالا با غنای فقیر و الت یا غنای و دهم گناه

این فقیر اگر چه در علاقه خارجه و از حکومت دیر بمقام پستی و بنواری در سایه عالیجاه حبیب الله رئیس آن علاقه بود و باش میگردید لکن سبب آمد و رفت رعایای شاه میفری مشوره یلغار کرده شاید که رعایا مذکور از مظالم عمده دیر تنگی آمده بودند از آنجا فقیر مذکور سوار شده اقوام هر دو کنار و دریا بیک او از دهاات خود بیرون آمده بر عمده دیر حمله ناگهانی کردند و ملازمان و عمده ریاست دیر را که بطور چوکی در دهاات مقرر بودند اکثرین را بخیبر کشتند و سمنی مندرخان رحمت الله خان ملک سیبونی درین مقابله از جانبش گردیده شته شد اگر چه ولیعهد صاحب صف بذات خود درین جنگ موجود نبود لکن چونکه انتظام موجوده از دست او بود و باز تدارک این یلغار و کوشمالی این باغیان بفرمان او شد

لهذا نسبت این جنگ بجانب کرده نشد و تحریر گردید

جنگ بمقام آتوره غوندری با کل باجور و سیاهان

یاد باید داشت که قبل ازین اشاره رفته که پسر دویم نواب محمد شریف خان حنا محمد شاه روان خان

که با والد خود گونه گونه مخالفت پیش کرده بود رفته رفته زیادت گرفته استمداد از نواب صفدر خان
 ناوگی خواسته لشکر نواب مذکور با کل اقوام باجوڑ با مداد خان مونده فرام شدند از بجانب
 ولیمه حصا موصوف با فوج نظامی و قومی ریاست خود بمیدان جنگ حاضر شده بمقام توره غونگ
 هنگامه کارزار گرم گردید اگر چه سید احمد خان باطل با خلی از جمع داران و ملازمان از بجانب قتل
 گردیدند لکن لشکر دیر ثابت قدمی کرده لشکر مخالف را شکست فاش دادند و بسیاری کشتگان
 و زخمیان در میدان جنگ گداشته رو بفرار نهادند و اسلحه و سپاه جنگی و غیره سامان حرب
 در دست لشکر دیر غنیمت آمد و لشکر باجوڑ از اینجا به سمت متفرق شده خان مونده راجلا وطن
 ساختند و قلعه مونده راسعه علاقه و از جانب لد ماجد حواله این ولیمه دلائق شده و قلعه
 گنیر را حواله سیادت پناه سید محمود صاحبزاده حاکم کرده و قلعه تور را تفویض عالیجاه حیات اللہ خان
 ڈوڈا و قلعه باروه را با علاقه خود بدستور سابق حواله سید احمد خان فرموده استحکام
 ریاست جندول علی الکمال نمودند + + + + +

نزل سویم در بیان وفات و اب محمد شریف خان صاحب مرحوم و نقل حکم از کتب متین محمد اوزیر صاحب

و توجه مقدمات بدین ریاست چونکه قبل ازین اشاره رفته که یکی از نیکفالی این والی مدوح
 همین است که امور قدرتی غالباً موافق مراد او هویدا گردد لهذا اندیشه توان نکردن که اگر برادرش
 میان گلجان در وقت وفات والدش بجای خود موجود بودی البته در سندنشین دیر نشور
 و شغب و جنگ جدل حتی الامکان بر پا کردی لکن چونکه خداوند مالک الملک در سمانی این
 والی سعید ماده لیاقت حکمرانی نهاده بود که در طینت دیگری ازین خاندان نیست لهذا ض

و خاشاک خالقین را از چشم این والی میمون دور کرده میان گل جهان بعد از شکست لشکر باجور
 قلعه منوذه را خالی کرده بخانه کوچی و جدا وطنی بوطن صوات رفته بود و از آنجا در قبضه دست اسرار
 برطانیه آمده بشهر مشهور برده بود که درین آنجا در موضع تیموگره بشب عید الفطر سنه ۱۲۸۳ هجری پنجم
 سابقا تحریر شده والدش نواب محمد شریف خان صاحب مروج حلت برای جوادانی فرمود و چون جنازه او را
 بدر خلافت دیر رسانیده در مقبره شاهمی دیر دفن کردند نواب محمد اوزنگری صاحب کمال احتیاط
 و اطمینان خزانین و ائمه و اسلحه ریاست را در قبضه اقتدار خود آورده جمله رؤسا و عهد داران
 فوجی و اراکین قومی را بر مقامات خود نصب کردند و در جمله علاقهای ریاست احکام مستقله
 جدید جاری نمودند اگرچه نظام وی محکم و با قاعده بود لیکن این قاعده مستمره موروثه اهل
 جهان است که بعد از انتقال سندنشین قدیم و تجدید سندنشینی خام خیالات خویش و بیگانه
 حبیبی خود دست اندازی میکنند لهذا توجهات مقدمات و خانه جنگی اقوام و رعایا بسلسله و ارج
 این محفیته خواهد شد تا کمال شجاعت و بهادری و قایم مزاجی این والی فرخ فال منظر ناظرین گردد

جنگ اوزان سید احمد با بزرگوار و ایالتی در

در منزل اول بر قوم شده که سید احمد خان برادر حقیقی بیگم صاحبه شاهمی بیبی صاحبه نواب صاحب
 بود و از همراهان و همکاران جدا وطنی ملک صوات نواب صاحب مروج بود و بعد از سندن
 نشینی دیر او را بر قلعه باثروه فرمان روا کرده بود و خیلی احسانت و اعزازات سزاوار او داشته
 بود مگر بموجب مقوله مقبوله ظریفان معنی شناس است یا وفا خود نبود در عالم
 یا مگر کس درین زمانه نکرد یا و کسی که بر جنازه عزیز ذنوب صاحب مروج توفنگ اندازی کرده

و گردن از ربه حکومت نواب محمد اورنگ زیب خان ضنا کشیده بود همین سید احمد خان با
بود که در روز وفات مرحوم نواب صاحب بر قلعه تور در جندول حمله کرده قلعه را بدست آورده
و لشکر اقوام با جو را برای امداد خود فراهم کرده والی ممدوح ما بعد از غت تکفین و تجهیز والد ماجد
خود ترتیب لشکر نظامی قومی ریاست خود ساخته بلکه جندول فوج کشی کردند اگر چه بیست
و لشکر او قابل شکست دادن لشکر مخالف بود لیکن بمقتضای ترغیب قوام و مصلحت وقت
صلح را پسندیده قلعه طور و گنیر را حواله سید احمد خان باز کرده جندول پامان را در قبضه اقتدار
خود بماندند و این همان لغزه اولیه بود که سید احمد خان بازو را در طمع دستیابی ریاست جندول
انداخته که بهیچ گونه صبر نمیشد تا آنکه انجام اوبه اسیری و جلا وطنی رسید چنانچه جمله مقابلات او
عنقریب دیده خواهد شد که اگر غنیمت میا طلبان از نظر باز سر کار بر طایفه و آمدن او زیر دامن او ممدوح
و شستن وی بر قلعه مشاهده شود چو آنکه نواب زاده میان گل جان در حیات والد خود جلا وطن
در موضع تهانه صوات پناه گزین نشسته بود و از انجا حکام پولیسکل برای انسا دفساد
در شهر پشاور نظر بند ساخته بود بعد از چند مدت بکدام حمله یا حکمت عملی خود با بر حمت حکام
وقت از انجا بوقت شام بیرون شده براه میآمد و با جو را بدار الخلافت ویر رسیده زیر دامن
فیض خان نواب محمد اورنگ زیب خان ضنا پناه گزین نشست والی ممدوح ما مضمون آیه کریمه
وَالْكَافِرِينَ مِنَ الْعِظَمَاءِ الْعِظَمَاءِ عَنِ النَّبِیِّ وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
را مد نظر داشته و ترحم اسلامی و شفقت برادر می را بر غصه دیرینه و کینه مقدم شمرده و غرض
بخوشی و خوری قبول کرده املاک علاقهای اعطا کرده والد خود یعنی قلعه منوذه و شهر گل

و ملکن دره : و بازی : و خاک زری : و دوش خیل : بقرا سابقه بدو عطا کرده مرخص
فرمود اگر چه والی مدوح ما مصداق مضمون این بیت دل آفرین گردید که بیت بدی را بدی
سهل باشد جزا : اگر مردی حسن الی من آسا : لیکن میان گلچان بموجب طینت نا
سپاس خود کجا بدین پایه صبر میکرد بلکه اوقات فرصت انتظار میداشت چنانچه آئینه مفصل
خواهد شد

جنگ دوم زمانه سید شاهی

چونکه از گذشته معلوم شده که صلح جنبدول با سید احمدخان با روه خاطر خواه والی مدوح ما
نبود بلکه تقاضای مصلحت وقت مسلم داشته بود لهذا در وقت فرصت بر قلعه شاهی
که در وازه شمالی مغربی جنبدول است یلغار ناگهانی و حمله مفاجاتی فرموده اگر چه سپاهداران
فوج یلغاری کمال عرق ریزی و جان فشانی کردند و در باران تو فنگ اندازی بچوبهای
قلعه مذکوره آویزان شدند چنانچه سید عبدالجبار و سید حاجی عبدالرزاق و سید
بهاالدین کتیر که اولی در در یک وقت مدارالمهام و آخر الذکر در یک دره جنرل ممیز ریاست
دیر بودند با چند نفر درین حمله در خندق قلعه مذکوره قتل شدند و باقی فوج یلغاری بدار
الخلافت دیر و پس شدند بعد ازین والی ریاست چندین برقرار نشسته انتظام ریاست خود می نمود

جنبدول میان افغانان بایران با روه خاطر خواه

نظم مؤلف حسب حال مدوح خود نظم چو رب نخت مبارک بنام ما باشد : همای دولت و
غرت بدام ما باشد : اگر چه برستگ شود بدست حسود : چو خنک رام بزر لگام ما باشد :

ز مور گر چه فروز گشت لشکر دشمن : بوقت جنگ بجای سلام ما باشد : دل سپهر بدین
 شان زکین شود بی مهر : بجای سپهر خوش و رزم ما باشد : ترا سلام خوش است ای حدود کوه بین
 چو فتح جنگ تو آخر بکام ما باشد : عدو شود سبب خیر گرد خواهد : بچاکم برکاب و ستام ما باشد
 بنی نوع ان سزا ضرب مثل مور و فی مانده که دور و باه شیر را گشته اند بنابران مدعی وراثت
 ریاست و پیر میان گل جان بغیر از جنبه داری سید احمد خان بارو : چاره دیگر برای کامیابی خود
 ندیده هر آینه با خان مذکور اتفاق کرده بدو شمنی والی الملک ممدوح قسم و وعده پنجه کرده که ریاست
 دیر را با اتفاق دستیاب کنیم و ملک برول که بلحاظ تقسیم قدیم از مضافات جندول بود بشما
 خواهیم داد باقی ریاست را من قانقشوم و برین خیال خام از راه سرلرزه بمشوره بعضی خوانین ملک
 میدان بر قلعه میدان بانڈی حمله یغاری ناگهانی کردند و سسه اخون ملک از معتمدان والی ملج
 بود درین حمله معه دیگر ملازمان کشته شده قلعه را بجنگ گرفتند و کل ملک میدان و اکثر دهات و قلعه
 جات سیندرابجند داری و بعضی را بجنگ گرفته استعداد ملکی با فزاعی لشکر بسیار جندول دست
 یاب کردند ازین جانب والی ممدوح ما بالشکر خبر از میدان جنگ حاضر شده اولاً حکمت عملی کرده
 برادر خود میانگل جان را بطرح صلح و رضامندی از علاقه سیند بجندول رخصت کرده
 بالشکر سید خان و اقوام جنبه شده و فتنه بر قلعه میدان بانڈی جنگ شدید آورده
 قلعه مذکوره را بجنگ فتح کردند و خان بیژر گام معه دیگر ملازمان از جانب دشمن قتل شده
 سید خان جندول بالشکر خود شکست فاش رخ کرده هزیمت شده بجندول و پس رفتند
 و والی ممدوح بالشکر خود بدیر آمدند : : : : :

چهارم والی مدوح بامیان گنجان از علاقه سینه بطرح مصالحت بجهت طمع کلان

عنقریب معلوم شده که خفستی میان گنجان از علاقه سینه بطرح مصالحت بجهت طمع کلان
او بود چونکه بجلدی کامیاب نشد باز با سید احمد خان تجدید معاهده کرده است حکام مکرر نمودند
و خان خار و دیگر اقوام با جوار بلا فهای پیوده جنبه داران خود کرده براده سرلر و قصد داخل ملک
میدان کردند از این جانب والی الملک مدوح بحال شوق همه و را و روستا و اراکین را با فوج نظامی
و قوچی مرتب کرده بمقام کوه سرلر بازار کارزار گرم کردند و خیلی از جمعداران و ملازمان فوج نظامی درین
مقا بله کشته شده آخر الامر لشکر دشمن رو بفرار نهادند از حاضرین و چشم دیدگان این جنگ شدید
شنید شده که هزار بار کارطوس کلی اعلی قسم خان خمر درین محاربه در یک مورچه و خندق صرف شده
نگر بداران فوج دیر بدان هیچ قدر التفات نکرده بلکه در تعقب دشمن تا آنکه در قلعه با روه پناه
گزمین شدند تا خت کردند و خیلی از زخمیان و کشتگان از فوق دشمن در پیشانیشان ماندند

تغایب

جنگ بین بامیان و بامیان با روه برمتا کوه سرلر

سببش این بود که جناب والی الملک ب دره ملک کوستان رفته بود و بعضی از اقوام
از و ناراض شده بودند خصوصاً اخوندزاده حنا محمد صیفور خیل که معمر کرده اراکین و بانی سبانی
سازش اقوام بود اکثر خوانین و ملکان علاقه سینه را در قبضه مشوره خود آورده
چوکیات سیاسی را جواب دادند بنابراین والی الملک از راه بروان بالشکر خود آمده بکوه
سرلر مقابل سخت و مقابل شدید کرده چنانچه اخوندزاده محمد صیفور درین مقابله زخمی شده
و بسیاری از جانبین بقتل رسیده و لشکر مخالف بنا کامی واپس رفتند و ملک میدان را میدان جنگ

ساخته و علاقجات و قلعه‌های سهند را بعضی بزور شمشیر و بعضی را بدلداری در قبضه خود آورده رعایای باغی شده را زیر فرمان خود آوردند و مخالفین با زور سیاه شده پرنده خجالت بردوشان نگذردند

چنگ ششبر بر ققام شهزاد اژدها شکست و بر از تهبت سیاه تیر بر تیرها

بیت زربدی مرد سپاهی را تا سر بدید و گرش ز رندی سزید در عالم *
 در اخلاق سلاطین مرقوم است که شخص زلی و منفله بدریه خدمت مرغوب بوزارت بادشاهی رسید دید که ماه به خزان شاهی در تنخواه انعامات افواج شاهی البته بفتوی عقل خود بادشاه را بکمال همدردی گوش گذارند امید که من معلوم کردم که چندین خزان شاهی که همراه بلزمان فوجی صرف شود از جاده عقل بیرون ست آنچه من میدانم مال را جمع کردن مفتاح مقاصد است جائیکه شهید باشد بگشود فرام آیند بیت برستان تو غوغای عاشقانه *
 که بر کجاستان بود بگشود ملک بکفته وزیر بابتدیر خود عمل کرده امر او را و سواد فوجیان متفرق شده میدان خالی کردند دشمنان نزدیک و دور طمع کرده از هر جانب حمله آور شدند نه فوج و نه فوج را تا دفعیه دشمن کردند و نه وقت مهلت و فرصت بود که لشکر جدید مرتب کرده شادی دشمنان بسطاد و درون شدند و سلطنت را بدست آورده وزیر کمینه از میان گرفت و بادشاه اگر قمار ساخته در زندان کردند پانچمین لشکر مخالفین والی ممدوح معلوم کرده که فوج والی ملک بسبب خلش بعضی از مضاجعین کوه اندیش بسبب دادن براتهای مقرر ناراض اند و مدبران و سرکردگان لشکرش هم شکست او دل نهاده اند بنابراین اخوان دگان خسل باخوانین سهند مشوره دشمنه والی ممدوح پنجه کرده پس خان مونده

وسید احمد خان بازوه رفته چو کیات ایشان آورده قلعه‌های سهند را حواله ایشان کردند و
 والی الملک اطلاع داده که عداقت سهند را قبض کردم و دیگر ریاست را خبر گیری خواهیم
 و البر ریاست برسیدن خبر مذکور تجویز فرامی هر گاه اقوام کرده مکر مسیح انار همدردی در ایشان
 نیافت لهذا فوج نظامی خود را سرکردگی شاه پند خان داریکند براه برون باندی و ملک
 میدان در میدان جنگ قلعه شهزاده حاضر کردند و بیرون قلعه شهزاده بمقام کفر در جنگ
 شدید پراکند مگر چونکه فوج موجوده بسبب امور مذکوره نه سلیقه پیشرو نه ذریعه ثبات بود و نه
 وسیله اخلاص البتة رو بفرار نهاد و هر یک شدند و تا برون باندی شکست خوردند و یکی از
 عمزادگان والی الملک مسیحی خان پسر دوز خان معه دیگر از مان درین مقابل قتل شده مقا
 بلین را برین فتح غیر مترقبه امید زیاد گشت و برای تسخیر این ریاست تدبیر بکار بردند *

جنگ سهند و فتح دیر یار و بکیم شاه

تظم مولف بر حسب حال مخاطبه مدوح بیت ترا که بر سر اقبال دست رس باشد و عجب که
 دشمن بدر ابدل هوسر باشد و اگر ز گردش کج ساعتی شود خوش دل و ضرب تیغ تو
 مرگش دوباره بس باشد و چو توان نعمت تو بر ملا شود بغما و حسود سفله پیش تو چون
 مگس باشد و اگر بسوی تو بیند کسی شوخی نیز و زوال نیک تو او را چشم خشن باشد و
 و اگر بگرد حیرم تو گه شود نزدیک و رحمت تو دیگر سمر اعم باشد و چونکه قادر قیوم
 اسباب و لوازم هر چیز را مناسب نتایج آن مهیا سازد چنانچه انسان را دست و پا داده
 که بدان کسب نفع و دفع مضرت مهمل کند و حیوانات را اله دفع دشمنان داده

و دیگران را پیشه لکد زنی آموخته چنین جفت هر فرد بشر را حسب احتیاج او پیدا کند که دهقان را
 خدمات و دهقانی بجا آرد و سلطان امهات سلطانی بانجام رساند چنانچه در تواریخ عباسیه مذکور است
 که خلیفه هارون رشید را که تاج واپشتم سلاطین عباسیه بود امتیازی کامل و شهرت شامل دیگر
 خلفاء عباسیه حاصل بود از بخت بود که اسباب رفعت و جشمت و عزت که او را حاصل بود
 دیگران را نبود چنانچه فرار او بر آنکه بود یعنی تخی بر یکی و جعفر بر یکی فضل بر یکی که در فن عقل و کیمیا
 و امور وزارت احوال و معون استاد اینان را مسلم داشته اند و قاضی او حضرت ابو یوسف
 بود که در صنایع علم و ادب و تدبیر عامیه و فصل خصوصیات او را نظیر ندارند و زوجه او خاتون زبیده
 بود که بنسب و جمال و عفت و خصلت و انتظام خارجی و داخلی و بار بار دیگر روزگار است
 مؤرخان عرب در باب این خاتون یگانه گونه گونه فقرات درج صحائف خود ساخته اند و نظام
 الدین گنجوی رحمه الله علیه در کتاب سکندرنامه خود قدر تعریف کمال و کرده بیت نه انجیر شش نام
 هر میوه نه مثل زبید است هر میوه نه چنانچه بنگیم صاحبیه والی محدوح ماکه والد ذر و شاه زاد
 گان و یعهد محمد شاه جهان خان و محمد عالم زریخان بود اگر چه در امور خانه داری و انتظامات
 داخله در بار یگانه عصر بود لیکن از کار حکومت و لشکر کشی و فراست و امور فتح و شکست
 هم واقفیت کامل داشتی و هر جا که در ریاست خلل و خننه افتادی معالجه آن بتدبیر با صرف
 اموال کثیر کردی ازین جهت در چشم والی الملک نواب محمد اورنگ زیب خان صاحب عزیز
 ترین خاتونان حرم بودی و بمفاقت او انار قیامت بر وجود و وجود آن والی مسعود
 نمودار گردیدی الغرض این خاتون فرزانه را چون معلوم شد که شکست لشکر از وجه

بجز حدیث بلا تحاشا مبلغ کثیر از خزان خاصه خود بیرون کرده همه اسرار و ملازمان فوج
 نظامی و اراکین قوی را بر اتها و انعامها دادند و خیلی را بدلداری و نسبت فسرزد و برادر
 تسله و حوصله افزای کردند و کل فوج را از سر نو مهیا و وزیر با تدبیر محمد معتمد خان را و ملک شاه
 سالار جنگ مقرر فرموده سید بادشاه جهان گنوری را با او مشیره ساخته بمکه میدان و سندر
 مشوره و جرگه اقوام مقدم فرستادند ایشان بکمال فست و هوشیاری اولاس و داخان باندی
 میدان که رکن اعظم میدان بود و طغیانه خود خست بمقام حیا سیر بالشر و دشمن جنگ عظیم
 ساختند و خیلی از اسرار و نوکران جانبین درین جنگ شکستیده کشته و زخمی شده چنانچه سالار
 جنگ محمد مصطفی خان هم درین معرکه زخمی شده آخر الامر لشکر میان کل جان خان منته و سید
 احمد خان باژوه شکست تا شش روزه پزیمت شدند و اسلحه جنگی اسپان فراوان و دیگر سامان
 حرب از لشکر دشمن بدست لشکر والی مدوح مآ آمده همه علاقه میدان و سندر از فوج و جرگه
 دشمن خالی کرده بکمال سرخ روئی و کامیابی بدرا خلافت ویراجعت نمودند و الله اعلم بالقلوب

اسیستم قاعده یاروان (فوج کردن) و دهیم به اینجه مو بزر با حال مدور

حموده چیره من صدر رخ حیا دارد و پیند بار خجالت نمیه و زورم و اگر ز کوه بغلط زمین بگیرد
 بلا فایز بگوید بیاب من سپهرم و چنانچه از واقعات گذشته هویدا گردیده که نتیجه مقابله دشمنان
 باین والی همچون همیشه ذلت و ناکامی و خجالت و محرومی بود لیکن گاهی از مخالفت و حدما
 نعت نکردند چنانچه بعد ازین هم اخوندزادگان خهل که ایشان را مشران بدباطن و شیطانان
 این ریاست خواندن بجاست باخان موند و سید احمد خان باژوه جنبه و طرفداری کرده

کل قلعجا سند را تا خصل بر دشمن بر پا کردند و کل قوام در خرابی ریاست اماده شدند ازینجا
والی ریاست بعد از رستی جرگه فوج کشی کرده لشکر مخالفین را در قلعه بارون محصور ساختند و بهاء
ران فوج نظامی بعد از جنگ شدید بر قلعه مذکوره حمله سخت کرده بر دیوار و ایوانهای قلعه در عین
دوره توفنگ اندازی بالا شدند و قلعه بدینصورت شجاعانه فتح کردند و محصورین را کشته و زخمی کرده
مال و اسلحه موجوده درون قلعه را غنیمت کردند محمد سلیم خان اخوندزاده عمو زاده صیفور اخوندزاده صاحب
و دو نفر دیگر از اخوندزادگان خمدورین محاصره قتل شده و محمد امیر جان اخوندزاده زنده گرفتار گردید
و ازینجا بر عیارق خان رخص شده و فیلی از فرسارن و ملازمان کشته شده دیگر دشمنان را از خیال
بغاوت جدا ساخته بدستور سابقه منقاد شدند

فوج شش بر تائه کوئگی و وطن جندول

بیشتر دست اندازی خان مونده بود بر علاقتهائی ریاست بنابران والی الملک کل فوج
نظامیه و اقوام را درست کرده بر قلعه کوئگی و وطن جندول حمله نمودند لکن چونکه حکام حسد بر تائه
درین مقابله مقاتله عظیمه ملاحظه نمودند بنابران اسسنت دیر را بغرض مصالحت فستاده
در میان فریقین صلح کردند و لشکرای جانین بلا مقابله متفرق کردند

جند کرون کل ملاقه سند باخان مونده

بیت کشمی عشق دارد نگار دست بدنیان بد بخنازه گریانی بجز خواهی آمد
اگر چه اقبال شوکت والی ریاست کامیابی دشمن را نظرگاه اهل زمانه نمیکردی و هر واقعه
به نسبت سابقه پریشانی حسودان انا را نحوست سخت ظاهر شدی لکن باز ایشان از خم

غصه تازه شدی و نمک بر جفت ترا دیرینه پاشیده شدی چنانچه اقوام سند بمشوره باقی سلطا
 نخیل و پائین خیل باخان منته طفسداری کرده بر قلعها سند او را قبضه دادند خصوصاً قلعههای
 شهر ادی و رباط او را داخل تمام داده اول لندکر را مسکن خود نموده بخا ناکوچی درینجا نزول
 فرموده و اقامت نموده کل اقوام رازیرسایه خود کرده که امر وزیر یا فردا بدار الخلافت قابض خواهیم
 البته سرکار برطانیه عاقبت اندیشی بجای آورده که این ریاست نزلزل این اقوام بغاوت کیشی
 کسی بغیر ازین والی میمون سده او از نخواهد بود پس شرانگیزی بیفایده را دفع کردن اولی است
 بنابران اسسٹنٹ دیر را بقواعد حسدی و پولٹیکلی فرستاده خان منته را بناچار ی
 از علاقه سند بالشکر خود بیرون کردند و اقوام را هدایت کرده که آمیده از اطاعت والی خود
 سرموی تجاوز نکنند^{۱۳}

آمدن تازان منته در پیکوژ و دره باقی اقوام

این حمله نهایت سخت ترین حملہای عارضه ریاست بود چرا که اخو تازان حنا صیفور و
 عبداللہ خان رباط و خوانین را ٹی و شهر ادی و ملکان سند و میدان و سلطا
 نخیل و پائین خیل و اغراض فاسده خود از والی ریاست اغرض کردند متفق اللفظ مشوره شمی
 او کردند و خان منته را که شیدای ریاست دیر و شنه خون برادر خود بود مرزده لشکر
 کشی داده خان مذکور لشکر بالشکر خان بازو یکجا کرده در علاقه سند و میدان داخل
 شدند و بذات خود در پیکوژ و دره برای جرگه مشور و متمکن شده که بقدر بیست و چهار میل
 قیبر دار الخلافت دیر واقع است درین وقت بدار الخلافت دیر بیست و چهار و بیست

و دهمت بشمار آمده حکام پولیکل چو کی حست ابرای حفاظت دار الخلافت مقرر کرده دین
 اثنا فوج والی الملک ز راه کلپانری بملک میدان آمده مگر اقوام و خوانین میدان را که امید فتح
 خان مُنْده اثر قوی کرده بود باتفاق نقاره و شبنم زده باشکر والی الملک مقابلت سخت برپا نمود
 و لشکر نواب صاحب را شکست داده تا مقام بردن بانندی فرار نمودند و برین شکست ظاهر و غمان
 ریاست گسسته شده طاقت مقابلت دشمن نماند مگر والی سمیون حواله خود بجاد داشته بنهر و احتیاط
 جرگه و ترضیه اقوام میکردند و فرزندان خود روانه چکده کردند و بموضع جو غابج نشستند کار خود را
 پیروی میکردند و درینوقت سیخ شیه فرزندان میرسد ملک که جمعی از یک چو کی تیار خواران نظامی میبودند
 طغیاری نواب حاکم کرده خان موند را از علاقه خود بحکمت عملی خصمت کردند و حکام برطانیه
 خرابی ریاست را پسند نکرده هر دو فریق را بمقام چکده خوانده در میان ایشان صلح میباید
 کردند و خان مُنْده را باشکر خود از راست دیر بیرون کرده بمقام خود واپس ستاندند و والی
 سمیون بمقام دار الخلافت خود مراجعت فرمودند و والد اعلم بالاصواب و الیه المرجع و المآب

جنگ نهم: امیران و کفراری سیدان و شاه را با عیال و فرزندان و...

نه آن منم که دما دم بملک و دم بود و بیانی چشم تو چون خار و خس و جودم بود و بیانی پیش
 رسیدم بقید خانه تو و بیابین که ازین کشمکش چه سودم بود و استاد جهان را این
 تجربه بعین الیقین رسیده که اگر شخصی عصر جهان را مانند آفتاب جهان تاب
 درخشان کند دشمنش را چشم حق بینی کور شد و مانند خفاش نور او را نبیند لهذا
 اسید خان با زو و چندین اسباق گذشته را فراموش کرده با خان مونده مشوره کرده

[illegible]

بدله نیکو به بدی قرار داده برای خرابی و ضرر رسانی ریاست ساعی و کوشان باشد چنانچه این
 شخص سید و کی نام در علاقه سند در ابتدا یک شخص معمولی بود مگر چند بار از احسانات نواب
 صاحب مرحوم و توجهات این والی موجود مالا مال گردیده بمرتب خالی رسید و اسلحه و اسب
 فراوان جمع کرده بیک قلعه عظیمه در مقام کهنه سیراباده کرده مورچه مستقل بدست آورد البته او را
 خیال بغاوت و دلافت و بعضی از خوانین و ملکان سند را هم کاسه خود ساخته باخان مونده
 جنبه داری کردند مفاجاتا لشکرخان مونده و خان باړه را شبان شب طلب کرده قلعه کهنه را
 که مسکن خود او بود حواله این لشکر کرده لیکن چونکه لشکر دایم الظفر والی میون باندیر قومیه
 بموقع جنگ سید لشکر دشمن طاقت مقابله نداشت شبان شب گنجت و از نشانه نجوت ایشان
 پای سید و کی ملک وقت گریز شکسته شده قلعه او را سها کرده سنگ سنگ نموده سید و
 جلاوطن ساختند و لشکر فاتح بدلا خلافت دیر مراجعت نمودند و الله اعلم بالصواب

جنگ قلعه کهنه سید و کی آزاد شد

از ماسبق معلوم شده که یوسف خان فرزند خان باړه اگر چه بوضو منصب خانی جندول فروزان
 و شادان بود لیکن چونکه نسبت پدری و فرزندی هم پایه عظیمست و جنگ پیغور اقوام هم
 علی الدوام در نظرش بود بنابراین بمشوره خان مونده در همه اقوام باجوڑ خوانین خار
 و جار و ناوگی کوشش اتفاق و استمداد کرده پیش هر یک از معتبرین مجوسه والد خود پیش
 کرده استغاثه نمود و چونکه کل باجوڑ را زیر اثر خود ساخت بعلاجات اقوام معتمد رفته
 گریه و زاری نمود و بعضی از سردگان ایشان را بمال و زراعه ساخته و در هر جرگه و

و محفل این مضمون را ظاهر میساخت که دشمن مانهایت از دمای عظیم است باید که بکمال
 اتفاق و عرق ریزی امداد مکنید تا که از انتقام گیریم و والد خود را از قید او رها کنیم و قدری عبرت
 گیری نمیکرد که هر چند که ما به پیش این والی قبال منسد سکندری سازیم مگر در پیش تیغ بران
 بسیار پیشور و حجاب مفطور خواهد بود الغرض جمله اقوام مذکورین برداشته لشکر عظیم فراهم آورد
 و ازین جانب لشکر والی میمون بمیدان جنگ بکمال استقلال و حوصله حاضر شد و یک جنگ
 عظیم در میان آمدگشتگان و رزمیان از جانبین فراوان رسیدند اگر چه شکست فاش دشمن
 در محاربه معلوم شد مگر خان منوذه کم زوری لشکر خود را ملاحظه کرده باز بهادر خود خفیه سازش
 کرده لشکر باجوڑ و محمد زار یوسف خان بناکامی و گریز متفرق شدند دویم بار چند چوکیات از
 دل والی الملک حمله برده لشکر باجوڑ را شکست فاش داده لاشه های مردگان گذاشت و والد
 یوسف خان در حبس والی میمون بدستور قدیم بماند چو سید احمد خان بنو شمشیر از

حبس رهایی نیافت بعد از آن مستورات سید احمد خان بطور منت و زاری بجنسور حجاب
 قدوح السالکین بادشاه قشاشال علا کوثر فرستاده و برادر خود صاحب موصوف که بیره حجاب
 حضرت غوث الاعظم صاحب بغداد قدس الله سره بود از آنجا بدیر آورده و در باره رهایی سید
 احمد خان سوال خود را بوالی محدوح پیش کرده اگر چه خاندان مست خیلان نمک حرام و بد باطن
 قدیمی اند مگر والی الملک ما آنرا خیال نکرده خالصه الله و بلحاظ حجاب غوث الاعظم صاحب
 از زندان بیرون کرده و قسم و طلاق داده که در عمر خود بالکل دشمنی خاندان حصورم نکنید
 با وجود همین و طلاق بعد از مرور اندک ایام با خان منوذه متفق شده بدشمنی والی میمون^{بالا} شد

باب دوا بادی قلعه لعل میدان

چونکه این لشکر عظیم بزمیت متفرق شد میان گل جان خان منته که هیچ گاه بی غرور
 و تکرار نکند و علی الدوام درین خیال غلام بود که نوایی دیرخواه نخواهد دست یاب من شهید
 غضب همین بود که نه برسیان احسان طابع گردید و نه بسرکوبی و گوشمالی شدید عبرت میگرفت
 باز طرح مخالفت انداخته بایوسف خان و خان خارشوره کرده که درین نوبت آماده شوید
 و معاندان کهنه سند میدان را مشوره پنجه پیش کرده که اکنون وقت است که مقصد خود
 بدست آریم و حکام پولشیکل هم با وی قدری رازداری خفیه داشتند که اگر درین نوبت
 کامیابی کرد بد ما از جانب والی الملک غضدار نشویم چرا که والی الملک محمد اورنگزیب از ما هم
 عنان اختیارات خود ازا کرده خود مختاری خود بحد کمال رسانیده پس لشکرهای یوسف خان
 باژوه و خان خیر و غیره اقوام باجور با اتفاق با میان گل جان خان موته لشکر کردند و بملک
 بمشوره خوانین سند حمله کردند از این جانب لیر بایت لشکر خود را مرتب ساخته بمقامات سند
 و میدان برای مقابل لشکر دشمن حاضر شدند و بمقام بالا ببت که اکنون در انجا قلعه عظیم
 ایشان برای فوج سیاسی این ریاست آباد شده است جنگ عظیمی متعال شد بدربار
 کردند و مقابل سواران و پیادگان همگروه و علیحد علیحد بوقوع آمد و خیلی از جبهه داران
 و ملازمان از جانبین کشته و زخمی شدند و بکرات و مرآت حریف خود را شکست داده
 باز بنجد قهای خود واپس می آمدند آخر الامر لشکر دشمن را شکست فاش داده بزمیت
 شدند و لشکر والی ریاست در پس ایشان تا مسافت دراز یعنی تا مقام ولی تعاقب کرده

اسپان جنگی و مسلح فراوان از ایشان دست یابید که دشتگان و خمیان خود را در میدان جنگ رها کردند لیکن چونکه بپادان فوج والی مدوح بالشکر نیت شده دشمن بسیار خوش سلوکی میکنند لهذا گشتگان و خمیان خود را بمصافت فرام کرده بارهای آلاتها مانده شده را با خود بردند و فوج طرفیر منظم مراجعت نمود و الله اعلم

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

این گردش و از رون و انقلاب بود تلکون را اسباب ظاهره و باطنیه بودند باطنی اینکه هر کس را
که متنبی میشود بغیر از والی ناگاهی معترف قدر شناسی آن نمیشود چنانچه گفته اند قد صحت
و عافیت کسی نداند که بمصیبتی گرفتار آید بیت جدائی تانفست دوست قدر دوست داند
نیدان یعقوب میدانند جدائی های یوسف را چنانچه عهد دار این واقوام ریاست را قدر دانی
حکومت اینوالی قدر شناسگی ہی معلوم نمی شد تا آن که مدت زیر حکومت برادرش
خان موند از مایشتر نکنند و والی ریاست را هم قدر شناسی و انصاف پسندی وقتی
مرغوب شود که رحمت غربت و زوال ریاست ببیند دیگر آنکه اگر صاحب نعمتی همیشه در نماز
و تنجیم باشند بندگان مالک الملک فراموش سازد الله تعالی جل سلا در کلام مجید خود فرموده
وَلَا يَكُنِ الْفَكْرُ الْوَاحِدَ لِقَوْمٍ إِذَا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا يَكُنِ لِقَوْمٍ إِذَا ذُكِّرُوا بِهِ
یعنی اگر الله تعالی رزق خود را
خاطر خواه بندگان خود فراق کرده بودی برآینه سرگشتی کرده بودندی در زمین سویم اینکه
والی الملک اگر چه قبل ازین هم بیوفانی و نمک حرامی بعضی عماله خود معلوم شده بود لکن درین
نوبت بعین الیقین رسید که بعضی از نمک حرامان بدکیش در بابت خرابی ریاست من

من بوقت فرصت چون تشنه باب نگران هستند پس از سبب این امر آخر الذکر والی ریاست
 بنجیده و دلتنگ شده در محفل خود بکمال جوش و خروش و صدق دل دست برد عا و اخلاص
 برداشتنند که با الهی این وفایدم را مقبول گردان که بقدمه دو ماه مرا ازین ریاست دست بردار کن
 و برادریم میان کل جان را بر سر ایشان حاکم کن تا هر کس از خویش و بیگانه را قدر خود معلوم
 شود و من از طعن این قوم ناسپاس و گروه ناحق شناسنای غ شده را بیانی یابم
 که همیشه از جانب من لطافت و اعانت و از جانب عداوت و بغاوت و از جانب من دلخوشی
 و دلداری و از جانب ایشان کشتی دل آزاری و از جانب من کرم جان و از جانب ایشان
 بغض و امتنان بستر عا و عقلا ثابت است که دعائی که بشر و ط خود برابر باشد مقرون اجابت
 گردد چهارم اینکه بر افواه خواص علوم این فقره جاری بود که این والی ناموزون بیج لیاقت
 و استحقاق ریاست ندارد لکن بوجه تفویض حکومت از دست والد خود و زور اسلحه و استعنه
 موروثه و امداد حکام برطانیه حکمرانی میکند پس لایحه تعاقبت کامله خود را بمرتب عین ا
 لیفتین رسانید که این فرخ فال را محض بفضل خود و تاثیر تحت مسعود و بلا اسباب مذکوره
 و بغیر از ذرایع متصوره بعد از مده دو ماه بر حکومت خود و دار الخلافت موردی برقرار و متمکن
 ساخت و اسباب ظاهریه این انقلاب عظیم همان یونانی و احسان فراموشی اقوام
 و فوجیان بود که بارها بنظم آوراده بود و خیانت پسندی و نمک حرامی بعضی از اهل جرگه و سا
 نش بعضی از عملة برطانیه خصوصاً اسسٹنٹ ویر صاحب زاده فضل الرحمن که تود حصه از فنی
 این تذریر نالایقه بردوش خود نهاده بود و حکام بالائی خود را بشرب فریب خود مدح و پیش کرده بود

البته در جهاد دستار بدنامی و دران ذمه وار جوب هی منطالم خود خواهد شد الغرض اقوام
 و خوانین سند و میدان و حضرت سید و محمد زرین اخونزادگان خمل و عبدالله خان رباط
 که این هر سه را کین را با اینان صوت این حمله و علت تام فعلیت این انقلاب عظیم
 خواندن بیجا نخواهد بود با خان موند که وارث شیدای این مملکت بود خفیه شوره و جنبه دار
 پنجه کرد که درین توبت بخلاف ما تقدم ضرور کامیاب خواهم شد چرا که خیلی از اهل حجر که دیر و
 معتبران سلطان و پانین خیل که نیایع این ریاست هستند با ایشان خفیه همراز بودند
 خان موند و اولاً ترتیب و سامان فوج خود بتکمیل رسانیده بعد از آن سید احمد خان باژ را
 و بوقت فرصت نگران عمر مگذرانید بدان قلعه موند رضامنند کرده لشکر کلان مهیا ساختند
 و پنجنین ارکین اقوام را حقیقت خود و عهد های تقریری و تحریری و تمسکات پنجه دادند که
 و قتی که متمکن دار الخلافت دیر شوم هر یکی از شما بد رجه موعوده خود کامیاب خواهید شدند و هر
 گاه که این طغنه عظیمه و سازش تباه کن گوش گندار والی متوکل علی الله گردید قاضی خدام الله
 معروف قاضی صاحب تورمنگ که دران وقت مشیر با تاثیر و وزیر با تدبیر والی مدوح ما بود در وقت
 نماز مغرب این سازش های مخالفه و مسود های نافرجام را حرف بحرف و سن نشین
 والی هایون گردانید والی مدوح اگر چه ازین قسم بیوفانی های ارکین و اقوام خود با
 رها دیده بود لیکن درینو برایش نشین این خبر غم اثر چندان حزن و غمگین گردید
 که روز نعلیه روز جمعه را که از عرصه دراز عادت او بود افطار نکرد و اکثرت غم و الم و بیوفائی
 و غداری نمک خواران خود در جوش و خروش مد و چشمش بر آب گشت و یک پیاله و بوتل

شیشه که در دست او اتفاقاً موجود بود از سربالا خانه اجلاس خاصین در بار زیر
 انداخت عجب ترانکه اقبال سمون او درین حالت هم او را چهره خود انگشت نما گردانیده
 که من از شما درین حالت هم جدا نیستم چرا که شیشه باریک شهاب سنگ دشمن شکست نیابد
 یعنی آن بوتل شیشه و پیاله نازک شکسته نشد اگر از اردلیان و ملازمان و خاصداران دربار
 شوزنیک فالی بلند شد که این امر علامه نصرت و فتحمدی ماست مگر والی مدوح دل خود
 ازین ریاست برداشته هیچ اعتماد نداشت و نه تدابیر و دفعیات مناسبه را مثل بامضی
 بعمل نمی آوردند مگر از وجه الحاح عکله حاضرین بوجه عبوری قصد تدبیر کرده که بعضی جبرگه
 حاضر را ترغیب اقوام فرستادند و قصد از لشکر موجوده را بملک میدان راهی ساختند
 و دولت شریک محمد صفدر خان را که در آن وقت در شکنجه ناراضی و بدگمانی نواب
 صاحب مدوح آمده بود با لشکر برول میدان از دار الخلافت دیروز از مقابل دشمن بر طرف
 کرده از منزل مقصود دور انداخت و لشکر دشمن قسری برای تشویش پیدا کردن اینجانب
 در علاقه سندانیشکر ده باقی لشکر تمامه به امداد فضل الرحمن اسسٹنٹ دیر علیه علیه
 برپیل سرکاری مقام نخلکوره که در گذشتن یک دم مشکوک الحال صد خطره سر باختن بودی
 بروز روشن گذر کرده بتاریخ بیست و پنجم ماه جمادی^{۱۳۲۱} یکم هزار و صد و سی و یک^{۱۳۲۱} هجری بخنداری
 عبداللہ خان بر قلعه رباط قبضه کرده داخل شدند و در آنجا آسایش و استقرار کرده
 روز سوم بر علاقه ادنزی تاخت یلغار می کرده قلعه اورنگ باد را آتش زدگی کرده خاکستر
 ساختند سید بها الدین پاچه کبیر که در آن وقت رکن اعظم فوج نظامی و جنرال میر نلک

صوات بود چونکه در دست او بنیر از یک سته ملازمان محاصلین حمیری دیگر بود طاقت مقابله ندیده
 بکناره جنوبی صوات کناره کشی کرده علاقه مقبوضه خود را بدشمن را برگرداند لشکر دشمن را بقبضه کشید
 علاقه اذنری که او را صدر دروازه دیر خواندن بجاست امید قوی گشته برای حصول مال مول خود
 انا فانی پیش قدمی بکار بردند و در چهارم از قلعه باله بجانب دار الخلافت قدم برداشتند از جانب
 والی ممدوح اگرچه در دل خود دست ازین ریاست شسته بود بیچ تدبیر بکار میبرد مگر از جهت
 ننگ ناظرین بیک سته فوج حاضر در الخلافت را بسحر کردگی او در بهادر خود حیات الله خان دود
 برای مقابله دشمن به همراهی ولیعهد شاه جهان خان بدل شکسته و تدبیر از کار رفته را میساز
 خستند و در وقت روانگی لشکر با برد عای خیر یا کامیابی خود دست هم برنداشتند و باد اعیان
 موافقت نکردند بلکه بجای دعوای انصرت بدعوای شکست لشکر خود علانیه خواستند که از خدا
 وند مهربان خود میخواهم که شما را از دست دشمن نیست و نابود و تاراج سازد و مرا ازین ریاست
 دست برشته جلاوطن سازد و بر وید اقبال من با شما همراه نیست و نخواهد بود خالصتاً دود به ولیعهد
 صاحب محمد شاه جهان خان بالشکر موجوده روانه شده فردا روز بمقام رود اخگر ام که بفاصله دو نیم
 پیرا از دار الخلافت دیر واقع است هر دو لشکر مقابل شدند قدر محاربه و جنگ میان آمد مگر چونکه
 لشکر نواب ضاوالی ریاست را از اتفاق و اخلاص و امداد و اقبال و دیگر ذرایع فتح مندی چیزی
 در دست نبود و بعضی شسته و زخمی شدند و باقی ایشان رو بفرار نهادند سواران نیز گام پیادگان
 تنومند براه راست روانه دیر شدند و زخمیان یا ضعیفان ناتوان بدژهای پاینده خیلان
 از اقوام پابند خیلان بعضی بوجه جنبه داری میان گلجان خان و بعضی بسبب اینکه پاشکسته را

کسی همی نمیکند اکثر ایشان چشم ایلاف مکر ساخته از لشکریان والی ریاست اسلحه
 جنگ بتاراج گرفته و بزد و کوب از دهاات خود برانند اول کسیکه او از شکست بگو شهبانی
 نواب صاحب رسانیده شنید پاچه ساکن قریه کبیر میدان بود چرا که اسپش هم نیز قمار
 بود و با جود سبک پانی خود در فن چابک سواری مهارت کامل داشت از نجات از میدان
 جنگ بیگانه خت داخل در بار دیر شده در وقت نماز پیشین روز جنگ تفصیل شکست فاش
 نمود در آن وقت شیران والی الملک همین بودند عسید الکیریم پاچه کبیر خیر خواه سرکار و
 بادشاه صفا که نه میر که سیره حضرت اخوند درویره علیه الرحمة ست در آن وقت بکار نیات مقرر
 بود و مسند نشین شریعت غرا جناب قاضی صفا شیخ عبدالحق دیر و قاضی تورنگ مجتهد
 بودند والی الملک را ترغیب داده که بعضی طلب امداد و شکایت دینی فضل الرحمان
 بحضور پولیسکل ایجنٹ موجود پڑا و شیر می متصل کوئل لاهور علاقہ جتال روانه کردند اگر چه بعضی
 مشیران خیر خواه مثل جناب قاضی بابا صاحب دیر و غیره کوشش کرده که استحکام خود کرده نزد
 پولیسکل ایجنٹ نروید مگر والی مدوح بران تحمل نکرده روانه شد و قلعه دیر را در نگرانی سپاهیان
 پوست دیر دادند گاهیکه والی مدوح نزد پولیسکل ایجنٹ رسید کامیاب یا غیر کامیاب
 درخواست واپسی نمودند مگر پولیسکل ایجنٹ مذکور اجازت نداده بحیله حواله تعطیل میدادند
 تا آنکه خبر قبضه دیر رسید و خزان و امتعه و اسلحه و قمشه و غیره سامان های شاهیه بلا انتظام
 و بلا تجویز در دار الخلافه نصیبه دشمن بماندند لشکر دشمن را چون مرده خالی ماندند
 دار الخلافه بگوشت رسید و دشمنان دوستی لباس و مادم پیغامهای ملع رسانیدند

ح ۱۰ از عیسی یک صد یغده ملا حظم می کنید سید امیر مختار از جمله مجاهدین اسلام است
از فقهاء سید احمد درین برای اقامت دین ایمن بسیار قربانی دارد نسبت اتحاد بسوی او
سرتاسر غلط و باطل و کفر این است عبد الله بن عمر له ۱۱۶

که الشور الفور حی علی یورش که سند فارغ و میدان خالی است اگر غنای اسپان نیز قرار
از خوشی برداشته بودند لیکن شب باشی در میان راه آمده و در تجارت دلیان حضور و بعضی
از جمعی از آن خاص صنایع خزانین را شکسته ز رزقه خزانه را بکمال بی امنی و غایت خیانت
بعینه پیش و لیست جهان خان در پڑا ویررسانیدند و درینجا از خیانت و تاراج دوست
و دشمن و خویش و بیگانه و پادشاهان پوست ویر و نشیور جمعدار خشک بود چه
شکایت کرده شود خزانه بسیار از قسم بودند بای طیلانی شیر بهادر جمعدار پڑا و برای خود قبضه
کرده و بعضی خزانه را بفضل الرحمن دُپٹی داده و بعضی سپرد دشمنان گردید چکر که از جانب
قادر کن فیکون حکم ناگهانی بزوال چنین کوبه سلطانی از درجه قوت برتبه فعلیت انجامد
پس از تاراج خویش و بیگانه چه شکایت کرده شو من از بیگانگان هرگز نه نالم نه کربا
هر چه کرد آن آشنا کرد و فردا در سلخ ماه حجب المرجب^{۱۳۲۱} هجری میان گل جان خان مونده
با کل لشکر آمدادی بوقت ضحوة الکبریٰ مع خوانین سند و اخوان دکان خهل داخل دار الخلافت
ویر شدند و شلک های توپ و توپنگانی خوشی و بقارهای فتح مملکت در قلعه و محراب آسمان
رسانیدند و این فتح نادر الوقوع را که نعمت غیر مترقبه بود مانند خواب یا خیال انگاشتند
والد صاحب والی ممدوح که پدر فرزند خورد میاظر جان بود درون دربار را قبضه کرده
و مستورات والی ممدوح در موضع ریچانکوت متصل دیر دربارهای صاحبزادگان پناه گزین
شدند و والی ممدوح در مقام شطری پڑا پیش عالم پولنیکل برطانیه عرض حاجت و غدار ی
عمله خود نمود حاکم مذکور اگر چه مردم مرتبه شناس بود ککن بفریب دادن اهل کار ماتحت خود

بمقام نهنگ دره درآمدند

اتحادت والی در مونس

اقامت نهنگ دره دیباچه کتاب فتح جدید ریاست دیر بود چه که کل ریاست دیر معرعه اسلحه و اسببان و غیره سامان حسیه و جمله ذرائع در دست دشمن آمد و افسران و عهد داران و ملازمان یک سله می شدند و زیر سایه جانشین جدید میان گل جان درآمدند مگر چونکه مخرج در نیمقام تبوکل خرداوند دلیل الحائین و حوصله خود قرار گرفت کسی که از لشکر تاراج شده در گوشه سالم ماندی و بوجه بیکاری و بیاعتنا غیبت و پاس حقوق نمک خوری قدیم با جانشین جدید صورت اتقیا دوش در دل تیاوردی چون پرنده پر شکسته آهسته آهسته در سیل والی مخرج شامل شد و کسی از افسران و یا عهد داران در مقامات بعید دار گرفتند و شکار کردن و از جدید نجات یافته بتدبیر مناسبه اشتغال نمودی چنانچه در وقت اول محرومی از ریاست و از مقام شیرازی پیرا و ویکلفافه استمداد و استفسار از حکام بالائی دولت برطانیه بنام مولف که در هر حالت از خبر خواهان این ریاست هستم بنابران این فقیر رسید بادشاه کنیز و جمعدار بجای حسن بطرف پیشاور رفتیم و درباره استمداد از حکام برطانیه نهایت کوشش بکار بردیم لکن بغیر از خداوند عالمین ناصر و معاون والی مدوح کسر از بنده گان ندیدیم و بکمال محرومی مراجعت کردیم و جمعدار بجای حسن با اسلحه نفیسه رسید بادشاه کنیز را براده صوات بالا بمقام کو حان بحضور نواب حنا برسانیدیم

افاز بدیفی بر آتش

الله تبارک و تعالی در باب هدایت رسول مقبول خود صل الله علیه و سلم فرموده و شاور دهم
 فی الامر کما فاذ استؤذنت رسول الله یعنی مشوره یک کن با اصحاب خود
 پس وقتی که قصد امر در جهاد و غیره کردی پس تو کل کن برخداوند حافظ و ناصر خود همچنین
 والی مدوح بعد از اقامت چند روزه و فراغی بعضی از عمده داران و ملازمان ملک حلال
 و آوردن اسلحه و اسبپان بایتماند از تاراج در مقام کوهان محفل مشوره و تدبیر مرسلست
 درست کرده ارکین که در اینجا با والی مدوح یک جاشده بودند سالار جنگ محمد صفدر خان و باد
 شاه جان کنویری و سید بادشاه کبیر و گران بادشاه میان بانده و عبید الجلیل خونزاده
 و محمد امیر جان خونزاد و قاضی حنا تورنگ و جمعی از عجب الحسن و میرزا حسن و میرزا حسن و میرزا
 صاحب فضل باقی مانیال و بلاغت پایگاه تیراملا و فضایل و کمالات دستگاه لعلی اخوند
 زاده صناخسل لهذا این مشیران بابتدیه بوجه ثابت قدمی والی مدوح اولاً عیال والی متوکل که
 از دست جانشین جدید به محسوسه بی اعتدالی از چنگ گدازیده بودند باین مقام کوهان
 و پس خواندند و بخت میان چپ و راست و غیره سادات و سفیدپوشان به امن و عزت رسانیدند بعد
 از آن جرگه اقوام قریبه درست کرده و ذرایع مالی بعضی از خزائن تاراج شده و برخی از تجارت کوهستان
 بابت درختان و قدری از چینه اسلامی که برای امداد جنگ بلقان بقصد فرستادن سلطان
 المعظم روم فراهم شده و در دست کل صاحب یکم از اینان این ریاست هست امانت نهاده
 شده بود و مبلغی از تحصیل دست یاب کرده عالملاً و مقداری از پیش کرده افسران فخلص جمع شده
 رفته رفته بنیاد خزان هم شروع گرفت و در بحالت اولاً در اقوام پند خیل و سلطان خیل چند دسته ملازمان جدید

گرفته چو کیات نظامی را مرتب کرده و عهده داران از جنس ایشان در آن مقرر ساختند و سالها جنگ محمد صفدر خان برای جرگه باجور و جنبه داری خان شهر باجور و عبدالحمید خان غوند زاده را برای جرگه اقوام قیسبه سهند و میدان فسترداند و هر دو فرزندانشو لمعه محمد شاه خان و محمد سلیم زرخیلان هم برای دلداری و جرگه اقوام باجور مصروف بودند و بیگم صاحبیه جسته یعنی خاروبی بی صفا هم درین استمداد بذات خود کمال جان فشانی و صرف اموال از ایتیه خود پیش کردن جاه و ابروی خود خیلی از اقوام باغی شده گان را براه موافقت باز آورده درآمد نواینها محمد و ح آماده ساختند و هر همه میان بستند و الله اعلم

منزل چهارم در بیان فرسخ دارالخلافت دیر و بدست آوردن ۱۰۰ هزار ایست خدا داد

استاد جهان بیکر این بقلم داده که در وقت توجیه ادب اینچ قسم تدبیر کارگر نمیشود و در وقت توجیه اقبال اگر بهانه ضعیفه باشد نتیجه عظیمه از آن مرتب گردد لهذا والی مدوح اگر قبل ازین هر قسم تجویز مناسب دیدنی نتیجه او بآمدی اکنون که اقبالش ملاحظه کرده و بعین الیقین رسانید که چنانشین جدید پاسبانی حکمرانی این چنین ریاست عظیمه نیست البته در روگردانی خود ناام گردیده که درین انقلاب تصنیع حقوق خلق الله و دریدن پرده ناموس بنندگان مست پس باز آوردن مستحقین موافقت حکمت و قدرت خداوند عالین بود ازین جهت هر قسم تدبیر که ایشان میکردند کارگر نمیشد و از جانب مخالف اگر فی المثل سده سکندری بنا کردند یا مانند باره کلوخ گرد و غبار گشتی و منوثر از همه اسباب اینکه همه غر با و مساکین و بازاریان و کوه باشان و زنان بیوه و عهده داران و ملازمان برین کلمه حق یک زبان شدند که خداوند عالین نلوب محمد اورنگ زیر خا نصاحب دوباره والی

این ریاست گرداند چنانچه اهل بخاری بمفارت یکبار دشتاد عادل خود بی تابنده بودند و در وقت
 مراجعت او شاداب بودند و یکی شاعران زمانه بحسب حال آن وقت چند اشعار در دناک گفته
 که مطلع آن اینست اشما شاه ماهست و بخارا آسمان به ماه سوی آسمان آید همی به شاه سر دست
 و بخاری بوستان به سروی سبزه بوستان آید همی به ای بخارا شاد باش و دیر زنی به شاه روزی
 همچنان آید همی به پنجین بهشنه گان کل ریاست دیر بمفارت این والی مدوح نادم بودند و بجان
 و دل کوشان و خواهان مراجعت او بودند از بخت مهر بانی مخالفین در شکست افتاد و کامیابی والی
 مدوح نظهور آمد چرا که اقوام پسند خیل و سلطان خیل هم جنبه داری و امداد والی مدوح میان بستند و لشکر
 خان شهر هم با مداد و مساوت او بمقام سندر سید اول کسیکه از رقبه میان گل جان از سر کرده گان
 علاقه سندر برای اطاعت والی مدوح کشیده ملک محمد بن الدین کهنه شیر و فرزند او حکیم خان بود
 ایشان بیغوت خود نادم شده جنبه داری میان گل جان را را کرده جرکه والی مدوح و لشکر خان شهر را
 در قلعه خود جاداده درون کردند و میان گل جان که با ما موافقتنا خود سید احمد خان باژوه و عده دا
 دن قلعه مونده در ابتدای لشکر کشی کرده بود بران و عده از ناچاری و نا کرده قلعه مونده را حواله
 او کرده و خان باژوه را بالشکر شدن لشکر خود و جنبه داران خود برای مقابله خان شهر باجوڑ
 بمقام سندر فرستادند و بذات خود در دار الخلافت دیر تدبیر مقابله برادر باقبال خود کرده قلعه
 چوکیا تن را که از صعب ترین قلعه های این ریاست است از بهادران و اعتمادیان ریاست
 خود و اسلحه جنگی و غیره سامان حرب مهیا ساخته بود و بر قلعه بیوڑ که سندر خانی عموزادگان
 نواب صاحب هم استحکام مقابله کرده بود و سید احمد خان باژوه که با یکدسته فوج خود

از دار الخلافت دیر رخصت شده بدلت در سلطان خیل عبور نمودند و به ایشان فرمایند از آن دره غیرت خورد احسانات والی مدوح مد نظر ساخته بلا مشوره و بلا اجتماع با او در میان راه جنگ ساختند و ملازمان و تیار خواران او را زد و کوب کرده اسلحه و سامان موجوده از تاراج کرده بکمال بیعتجویی حمله از دلت خود برانند این هم ضرب خفیف شکست دشمن بود که از روی اقبال انفا تا برابر شد این واقعه بیست و نهم^{۲۹} رمضان^{۱۳۳۱} شبیر بظهور آمد و روز والی مدوح هجده کیفیت دبروزه و کارگری اقبال خود رسیده معلوم کرد که وقت فتح من بسر رسید توقف چرا کنم پس بکمال همت و توکل از جای خود برخاست و از عیشی دره بقصد فتح دیر سوار شد محمد امیر جان اخوند زاده حنا خیل که با تعداد یک هزار لشکر سلطان خیل برای امداد او بر کوه جبر مورچه گرفته بود او را اطلاع داده که پس مایانید و قدم برداشته جنبه داران قومی و راهزنگان فستج نبود و نه او را مشوره جنگی دادند لیکن بنا چاری در پس او روان شدند چون بمقام بیوژ رسیدند در اینجا جنگ شروع نمودند لشکر میان گل جان خان مونده تازه به تازه در اینجا می رسیدند مقابل سخت بظهور رسیدند و والی هم روح در هر مورچه بذات خود حاضری میکرد و لشکر خود را تجاسر میداد تا آنکه قلعه بیوژ را در چند ساعت فتح نمود لشکر میان گل جان خان مونده درین جنگ اکثر کشته و زخمی شدند و باقی رو بفرار نهادند میان گل جان را برین شکست هیبت زوال در دل آمده از دار الخلافت تجدید لشکر کرده فرمود که بر قلعه چوکیا تریج که از اینجا تا دار الخلافت زیاده است میل نیست کمال جان فشان کنی و رودهای خون روان کنی هم بهادران و اعتمادیان او قلعه گیرند و لشکر فاتح در عقب ایشان بقدر فاصله روان بودند چونکه قلعه مذکوره بر مقام بلند و یک پشته است ابادست و راه آن پیچ

جنگ سیزدهم

در هیچ است و اهل وطن را بتجربه معلوم شده بود که این قلعه را گنجی فتح نکرده است کسی اتجاسر پیش قلعه
 در دل نیامد و الی مدوح بذات خود پیش شده و هر یک ز عهد داران و ملازمان و میان رامت و
 زاری و انعام پیش میکرد و هرات و تجاسر را دل نهاد که آفرین همت خود برگمارید که این یک مورچه
 مانده غمغریب و کامیابی و سرخ رونی حاصل کنید چون قسیر قلعه رو برو شدند و بر غمهای دشمن را در برو
 جهای آسمان نشان ایستاده دیدند بذات خود آواز داد که هر کسی که با برغ جنگی از بلج جوکیاتن اولاعبور
 نمودند خلعت فاخره انعام برای اوست و چنین کسیکه بر دروازه قلعه رسید انعام مذکور حاصل خواهد
 کرد غرض اینکه جنگ شدید شروع کردند اهل قلعه تو فنگهای آتش فشان آغاز نمودند مگر مردان جنگی
 والی فاتح بدان هیچ توجه نمود و برگوهای دشمن پرواندا شدند بلکه مرغان آشی این دریای
 آتش سیلان عبور نمودند و بر غمهای جنگی را از بلج جوکیاتن گذرانیده و بر دروازه قلعه مذکوره رسا
 نیدند لشکر قلعه گیران گل جان بعضی شته و زخمی شده و برخی بر دیوارهای قلعه فرار نموده و خیلی از
 ایشان پناه خوان و امن جوین شدند و اسلحه موجوده را از ایشان گرفتند و خیلی از لشکر فاتح
 از قوم پینه خیلان و سلطان خیلان و ملاکان درین جنگ شته و زخمی شدند مگر فتح این قلعه
 مذکوره گویا که فتح دروان دار الخلافت است در مصیبت گذشته را فراموش کردند لهذا بعد
 از قدر تعطیل و ملاحظه کشتگان و زخمیان بکمال اطمینان و خوشی روانه دار الخلافت شدند
 میانگل جان را از شنیدن خبر این شکست طمع نجات نمانده پس جان خود را سالم بردن غنیمت
 عظیم معلوم شد دار الخلافت را فارغ کرده در قلعه پرا و پناه گزین شد و دار الخلافت را
 بهمان طور صحیح و سالم گرفته بود برای والی الایق و سخی گذاشت والی فاتح شب عبد الفطر

جنگی

در موضع ریجان کوٹ و زیارت شریف جناب بابا صاحب علیہ رحمۃ گذرانیدہ فردار و زماز
 عید الفطر را در مسجد زیارت ادی کرده بہمال شجاعت و استقلال دار الخلافت خود را فاتح و تا
 بنگر دید گویا کہ در شب این عید الفطر کہ شب فتح ریاست خدا داد بود جمع عیدین بود و خواجہ
 حافظ شیرازی کہ غل خود برای سعادت یک شب گفتہ گویا کہ تخیل من شب گفتہ و آن این است
 ابیات تعالی اللہ چہ دولت دارم امشب : کہ آمدنا گہان دل دارم امشب : چو دیدم روی خو
 بش سجہ کردم : بحمد اللہ نگو کردارم امشب : نہال عیشم از وصلش بر آورد : نہ بخت خویش بر خور
 دارم امشب : بہرات لیلۃ القدر بدستم : رسید از طالع بیدارم امشب : تو صاحب نعمت
 من مستحقم بزکوۃ حسن و ہمدارم امشب : و الفاتح چو با صاحب زادگان ریجانکوٹ
 و دیگر صلحا حاضرین داخل در بار دیہ شدہ سجدہ شکر و اہل عطایات را ادا کردہ کہ الحمد للہ کہ موافق
 درخواست نمود بعد از دو ماہ بغیر از احسان کسی سند موروثی خود را فتح نمودم و مردمان ناسپاس
 فرق من و برادر مقابل من بخوبی واضح گردید در نجابت خود فاتح دار الخلافت گردید و
 جرگہ او و لشکر امدادی او از خان شہر باجوڑ و غیرہ اقوام جنبہ دار دران نواحی فتح کامل کردہ چنانچہ
 در میان راہ قلعہ کوٹلی کہ دروازہ چندول و فنا باڑوہ و سد راہ لشکر والی مدوح بود در وقت عبور
 لشکر بختشدید از لشکر میان گل جان و سید احمد خان فتح کردند و اسلحہ را غنیمت بردند و چون
 در علاقہ سند بمقام کہنہ شیر پرنمائی ملک محی الدین و فرزندش حکیم خان رخت اقامت انداختند
 و لشکر سید احمد خان باڑوہ برای مقابلہ او تیا فرہشیم از پنجانب محمد شاہ اجمہان خان ولیعہد
 و محمد علم ریخان ہر دو برادران و فرزندان والی و سالار جنگ محمد مفدر خان و سید بادشاہ کبیر

و محمد قسیم خان سیمکوٹ برادر رضا علی السید صفا و شاد محمد خان گنیر و دیگر مدبران والی مدوح
 بعضی قلعه های سند را بجز و بعضی تحویف و تهدید دست یاب کرده بودند و خان شهر را
 بران استقامت و تجاسر زیاد گشته بود بالشکر سید احمد خان باژوه در میان کهنه شیر و شهر آرد
 مقابلہ سخت و جنگ عظیم بر پا کردند و بعد از چند بار حمله و تکرار یورش لشکر سید احمد خان را شکست
 فاش دادند تا آنکه خان مذکور بالشکر شکست خود بخود و بیاروه و جند و بکمال نا کامی و محرومی فرار
 کرده واپس رفتند و خان شهر لشکر فلتاح خود را از انجا رخصت کرده بایک ستمه خفیفه بموضع
 دار الخلافت دیر برای ملاقات و مبارکبادی فتح جدید بحضور والی فلتاح رسید و الی فلتاح برین
 امداد و جان فشانی خان مذکور درین وقت نازک نهایت خوشنود و ثمرمند گردیده بعد از
 چند روز بکمال عزت و احترام و تحائف متعده و اسلحه نفیس و خلعت فاخره و عطیہ نسی هزار نقود و در نوگر
 او علاقہ های ابازی و خاک زری و دو شومیل مقرر کرده دادند و بجانه خود مرخص فرمود و میا نگل جان
 زیر حراست والی مدوح و حمایت دولت برطانیہ از پٹواو دیر نظر بند روانه کرده شده در موضع چکدره
 نشاندہ شد و مستورات و عیال شرکه از قلعه موندہ بخواه کردن سید احمد خان باژوه خارج کرده شده
 بود آنها بجهت سکرانی در موضع چکدره فرستاده شدند این همان انتقام خدائی بود که در چند
 روز مستورات اویجاوی بی پرده و جللاوطن کرده شدند بهیت نخندم در اندوه کسری و آوار
 که از برق من در من افتد شرار البته میان گلجان را پاداش عمل خود بکمال سید که دار الخلافت
 مع کل ریاست خداداد دیر بمستی خود رسید و قلعه موندہ مع تعلقات آن سید احمد خان باژوه
 گرفت و قلعه کوئلی در دوران مقدمه فوج امدادی والی مدوح گرفته بود و علاقہ ابازی و خاک زری

و ملکنڈ دره و غیره مواضع مقبوضه اوست سرکشی و جناب عالی مدوح ضبط کرد پس میان گلجان
 بنا چاری از بستر نرم بجاستر گرم در موضع چکدر نشست از حکام برطانیه گزاره معاش خود
 خواست لکن چونکه مزاج سرکشی و احسان فراموشی و ناسپاسی در طینت و جبلت او همچون
 مولودی بود لهذا حکام برطانیه هم به استغاثه او گوش نهاده و از ان جا مایوس و محروم مراجعت کرده
 در میان اقوام اتمانخیل در موضع کولاله مانند یکی از رعایای سیولی در خانه کوچک استقرار گرفت مردمان
 آن جا هم او را جواب داده بجای دیگر رخصت کردند و از انجا به بی عزتی بیرون شده بموضع معیار
 زیر سایه سید احمد خان باڑوه در آمد آثار بغاوت خدای جنین باشد بیست کیلیمیکه هر که از درش
 سرتافت به بهر در که شمس عزت نیافت به باز هم گردش فلکی او را این آسودگی غربت ار
 زانی نداشت تا آنکه از دست یک ملازم نمک حرام خود بر شوت ستانی چند هزار روپیه در ^{۳۳}
 یک هزار و سی و سی و یک یجری بوقت نیم شب کشته شده شهادت یافت و بعمر
 ازین جهان فانی انتقال کرده در مقبره خاص میان ضرابچکنی قریب مسجد کلا معیار دفن گردید
 اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ^{۱۱} والد مشفق با پسندگان ادا از مستورات و اطفال
 قدری مده بود و با شوق گزاره معمولی کرده آخر الامر آن بانوی نجسته برای پنجه و فکر پنجه خود معلوم
 کرد که پرورش و نگهبانی این باغ تاراج شده مرا حتراس و نگهبان بغیر از قزندم که با سببان در
 ماندگان است شخص دیگر نخواهد شد که شرم و حیا و تنگدین خاندان همه عاید باین مرد اقبال شد
 بنا بران طرح موافقت در میان افکنده با والی فلاح مدوح مصالحت گزید و همه بیوگان و پس
 ماندگان خان مقول احواله این والی فلاح نموده بزبان حال گفت ای مولی فلاح از تو ایامه حافظ

مذکور خپل بکوه سرلره بخيال گرفتن لعل قلعه ميدان حمله کردند مگر لشکر قلعه گیر کمال شجاعت
 برای مقابله ایشان بیرون شدند و لشکر باقی مانده برول هم با ایشان جمع شده بالشکر خند
 جنگ شدید بر پا کردند و لشکر خندول را شکست فاش داده هر میت کرده تا قلعه با روه فرار نمودند
 غرض اینکه درین یک و زبریک وقت در دو جانی جنگ شدید برپا شده بود و در هر دو مقام فتح کامل
 نصیب والی ممدوح ما شد لهذا این روز را ذوالفستین گویند و الله اعلم بالصواب
 جنگ هفدهم بر مقام مانجه با صواتیان بسبب بغاوت ایشان و فتح کردن وطن نیکفیل
 اگرچه این جنگ بحثیت تاریخ برین واقعات قریبه مقدم است لیکن مقصود این صحیفه
 تحریر مقابلات و فتوحات این والی ممدوح است و تعیین تاریخ ضروری نیست و چنان در
 جنگهای گذشته اگر در بعضی واقعات تقدیم و تاخیر نظر آید جای اعتراض و محل گرفت نخواهد
 بود بسبب این جنگ هم بغاوت اقوام صواتیان بود که همه الشیان از اطاعت روگردانی
 کرده سرکشی نمودند و محصیلان و ملازمان نوایی را زرد و کوب کرده خارج نمودند و چون که در آن
 وقت قلعه نل و غم جبهه اباد بود هیچ جای پناه لشکر در صوات نبود پس والی ممدوح لشکر دیر
 و برول بسرکردگی خوانین سمکوٹ و بائلو پسند خان دار میکند و رضاعی برادر شیر محمد صفدر
 خان و نائب ریاست دیر قیسر الله خان براه قلاگی بعلاقه نیک بنخل فرستاده روز
 قریب منجه جنگ شدید کرده لشکر دیر بکوه قلاگی و پس رفتند و روز دوم جنگ شدید با کل
 صوات واقع شده بسیار مقتولین و مجروحین از جانبین در میدان جنگ مانده لشکر صوا
 تیان را شکست فاش داده فرار نمودند و لشکر دیر در پس ایشان تعاقب کرده علاق

نیک بنحیل را تا بنسنگولی و قصبه تصرف خود آوردند و جرگه باقی اقوام صوات بالا برای اطاعت آمده
 برای انقیاد آمده بودند درین اثنا حکام برطانیه برای اغراض پولیسی لشکر فاتح را واپس کردند این معامله
 همان وقت بود که والی مدوح بابا پند او هام حکام برطانیه بود ورنه در حقیقت این قسم پابندی به
 نسبت چنین والی خود مختار خلاف قانون بود چنانچه در زمانه حال آن پرد های و همیه از میان دور
 کرده شده والی مدوح بخود مختاری خود اجزای امورات خود میکند و التدا علم بالصواب
 جنگ پید هسکیم پیاچنه کلمتر نرا منبر ویر باد ملک او شش شد و این امر را که
 سبب این جنگ این بود که در وقت زوال حکومت والی مدوح بقدر دو ماه چنانچه مقدم تحریر شده
 هر کسی از رعایا اختیار بناوت کرده کشی نمودند پس اقوام صواتان هم جوکیات سیاسی از
 قلعه های نل و کبل نزد کوب خارج کرده خود مختاری نمودند و چون حکومت از سر نو مقرر و مجسم گردید
 و اقوام مذکوره باز به اطاعت آمدند و محصلان و عهده داران به قلعه های خود درون شدند و والی
 مدوح طلب مالیه موجوده و گذشته کرده که بقدر یک لاکه و چند هزار روپیه رسید و اقوام را طاقت ادا
 رقم مقرره یک دفعه نبود و تعمیل این امر باسانی دست یاب نشد بنابراین والی مدوح هر دو برادران
 عبید الزراق و سید بهاء الدین را که اول الذکر در آن وقت مدار المهام امور ملکیه این ریاست
 بود و آخر الذکر جنرال ممیز فوجی بود برای رسانی این مهم مقرر نمودند اقوام صوات بالا به سید عبدالرزاق
 هم درین باره آویزش کرده در اقوام دو جنگ خفیفه در میان آمده باز در میان خود مصالحت
 کردند و سید بهاء الدین بعد از وصولی مالیه نیک بنحیل از قلاگی و دنگ تمیل تقاضا کرده ایشان
 بناوت سخت کرده نوبت جنگ جدل رسید اگر چه در دست سید بهاء الدین بغیر از یک دسته

اگر چه از سوی شمار من خطای رفت رفت و در زندوی شمار من خطای رفت رفت
 آتش قهر هست اگر باغ دلم را سوخت سوخت و جور شاه کامران گریه گدائی رفت رفت
 گرد لم از عمره دلدار یاری برد برد و در میان جان و جانان ماجرای رفت رفت
 گریز بدخواهان ملامت باید آید ولی چون ز دست همنشینان ناسزای رفت رفت
 باز عیال و اطفال نور چشمان خان مقتول را به تخصیص از دستها گرفته زیر دامن والی ممدوح نشاند
 فرمودش قطعه پدر مرد و بی پدر ماندگان و یتیمان ولایت برافشان دگان و سپردم بدست
 نو تاپروری و تودانی و فردا و آن داوری و والی فاتح و ممدوح بعد ازین ماجر از خطرات و اند
 یشهای خان موند بالکل نارغ البال گردیده به امور ریاست خود متوجه گردید و قلعه کونگی که دروازه
 ریاست جندول است استحکام تمام کرده نام سابقه او را بدل کرده بزور بندر نامزد کرده شد بامعنی
 که قبضه او باستحقاق گاهی نیرو و بلکه محض طایع زود غلبه خواهد بود بعد ازین چند مده ریاست برقرار
 و آرام بود مگر گردون کج رفتار کجا آرام و قرار نصیب او داد آدم گردانیده چنانچه فرموده اند بدین —
 درین دیان نشان خرمی نیست و گریه باشد نصیب آدمی نیست و خصوصاً در نسل افغان که
 صفحات تواریخ از ناقراری ایشان مملو و مشحون است این مرض زیاده تر نمودار میگردد و بابران
 در ریاست خلش دیگر پیدا شد چنانچه خون در دگان خجل که در نشیب فراز انقلاب سابقه سعی
 و کوشان بودند و از منزل مقصود از وجه اقبال و الفاتح بکمال خروجی بی بهره شدند
 و آن که در اوقات سابقه صفائی کامله نیافت بود از ان جهت جگرهای مخالفه در اقوام شروع نمودند
 و سرکردگان اقوام را به مخالفت نواب صبا محمد روح اماده ساختند و ذمه داری مقابل بر سرهای خود گرفتند

جنگ با نزدیسم مقام خلیل شکست و شمر بنو قریظه

چون این اقوام در میانه خود خیال بغاوت پخته کردند با سید احمد خان باژوه جنبه داری کرده قلعهها
علاقه سندر را در قبضه خود آورده چوکیات سیاسی الی ممدوح را خارج کردند و درین علاقته تمام مقام
تورمنگ بیرغهای بغاوت بلند کردند و اکسری کاری که بحایت والی ممدوح از زمانه مسند نشینی
والد مرحومش جاری بود در حمایت و ذمه داری خود آوردند ازین جهت والی ممدوح لشکر خود را مرتب
کرده از دار الخلافت دیروبرول برآه کلیانی و یوطن میدان آمدند اولاً قلعههای مسدی خود را
محکم گردانیده تا خطر جنبه و انباشند و بعضی قلعههای قومیه سندر را هم در تصرف خود آوردند
بعد از آن بمقام خلیل که سندر و خونزادگان و دار الخلافت ازادگان و ماسن فراریان و پناه
گزیان ریاست دیرست جنگ عظیم و شدید آوردند لشکر مقابل از خلیل برای مقابله بیرون
آمده ساعتی چند در خندقها تو فنگ اندازی کردند چنانچه حسین خان سمکوت و غیره جمعه را
و ملازمان از لشکر والی ممدوح قتل شدند آخر الامر لشکر مخالف شکست خورده لشکر والی ممدوح را
فتح حاصل شد و بلده خلیل و تورمنگ آتشزدگی کرده خاکستر گردانیدند گویا که بلده خلیل
درین زمان قریب یک دارالامان بود که از فوج منصور این والی فاتح مزبله خاکستر گردید
جنگ انزلی و بعد از آن جنگ ایلخانی و سمرقانی
این جنگ سرلر همدران روز بود که مقامات خلیل و تورمنگ آتش انداختند چرا که میان
خوانین سندر و خونزادگان خلیل و سید احمد خان باژوه معایده کامله بود که هرگاه لشکر دیر
برای مقابله با بیابند بیک بار حمله خواهند کرد ازین جهت خان باژوه در وقت شروع جنگ

فوج سیاسی چیزی دیگر نبود لکن لشکر کشی قوام کرده در قرب و جوار تو تانوبانده با
مردمان قلگی مجاد که کرده ملک جلندرخان از بجانب قتل گردید و مردمان روز برادران او
با قوام دلخیزی در مقام ابی شاه جنگ کرده برادرش سید فضل خلاق اینجا قتل گردید
و اقوام در بغاوت خود ماند باز بر کوبی جدید متقا گردید

این واقعه هم باعتبار شدت و توجه مقدمات قریب واقعه سابقه زوال ریاست سبیلین
امر عظیم این بود که از دست والی مدوح و رسوات بالاد و قلعه محکم آباد کرده شده بودند
اول قلعه غم جبه یا قلعه کبل در علاقه انکی نخیل دویم قلعه نل در علاقه شامزنی که یک یک دسته فوج
سیاسی و محصلان مالیه و غیره در آن متمکن بودند خصوصاً در قلعه نل شامزنی ستمی ملک سردار
خان سیره ملک فهم جان خان بارون که اراکین مشهورین این ریاست بودند برای اجرای
فرا این حکومت مقرر بود شاید که از دست عمده این قلعه بر اقوام رعایا زور و تعدی شده باشد
و یاز وجه ذاتی افغانان که بغاوت در سرست اینان فخلو میشد چنانچه شیوه عمده بی انصاف این
ریاست سرست رفته باشد که بسبب آن در اضطراب و اختلاج بودند و چاره جوئی دفع این نظام
میکردند درین اثنا اتفاقاً ملا امتا ولی حمد معروف بسندگی ملاصدا درین علاقه ورود نموده
در علاقه شامزنی امر معروف شروع نمود مردمان اقوام گاه گاهی از مظالم عمده در پیش او شکوه و ا
و یلا کردند چونکه ملاصدا مذکور در اعتقاد این مردمان جای استغاثه و امداد مقرر شد برآ
سفارش یک شخص کاغذ خود بنزد والی مدوح فرستاد چونکه والی مدوح را تعدای عمده خود

این واقعه هم باعتبار شدت و توجه مقدمات قریب واقعه سابقه زوال ریاست سبیلین
امر عظیم این بود که از دست والی مدوح و رسوات بالاد و قلعه محکم آباد کرده شده بودند
اول قلعه غم جبه یا قلعه کبل در علاقه انکی نخیل دویم قلعه نل در علاقه شامزنی که یک یک دسته فوج
سیاسی و محصلان مالیه و غیره در آن متمکن بودند خصوصاً در قلعه نل شامزنی ستمی ملک سردار
خان سیره ملک فهم جان خان بارون که اراکین مشهورین این ریاست بودند برای اجرای
فرا این حکومت مقرر بود شاید که از دست عمده این قلعه بر اقوام رعایا زور و تعدی شده باشد
و یاز وجه ذاتی افغانان که بغاوت در سرست اینان فخلو میشد چنانچه شیوه عمده بی انصاف این
ریاست سرست رفته باشد که بسبب آن در اضطراب و اختلاج بودند و چاره جوئی دفع این نظام
میکردند درین اثنا اتفاقاً ملا امتا ولی حمد معروف بسندگی ملاصدا درین علاقه ورود نموده
در علاقه شامزنی امر معروف شروع نمود مردمان اقوام گاه گاهی از مظالم عمده در پیش او شکوه و ا
و یلا کردند چونکه ملاصدا مذکور در اعتقاد این مردمان جای استغاثه و امداد مقرر شد برآ
سفارش یک شخص کاغذ خود بنزد والی مدوح فرستاد چونکه والی مدوح را تعدای عمده خود

معلوم بود لکن از ناموزونی اقوام هم میخیز نبود لهذا سر دست بران کاغذ عمل نکرده بلکه فرمود بیت
 رموز مملکت خویش خسروان دانند نگارای گوشت پینی تو حافظ فخر و شرف بنا بران حد و غصه
 ملاقات کور از حد زیاده گشته در میان اقوام اصلاح و اتفاق کرده به بغاوت والی الملک اعاده ساختند و بقلعه
 نزل حمله کرده افسر قلعه سردار خان و عمده داران را بکشت و خون و زرد و کوب خارج کرده قلعه را در قبضه و
 تصرف خود آوردند و علاقه نیک بی خیل را هم ترغیب دادند که ازین محصل اطمینان جان خود را بکنند
 الغرض ملاقات کور از کار شیخی و صوفیت دست خود پاک شسته خود را فخاصم و مقابل و الی مدوح ساخت
 از بنیال شکر والی مدوح بسر کرد کی سید بادشاه کبیر بمقام قلعه غنچه جمع شده جنگ شدید بمقامات
 باندی و ننگولی کرده صواتیان را شکست دادند و روز سوم از بالای ننگولی جنگ خون ریز
 شروع کرده اقوام مذکور را بهر میت کرده فرار نموده و در پس نشان تعاقب کرده لشکر دیر تا موضع
 قلعه شانگوانی علاقه سیبوجنی رسیدند در اتجا قرار کرده دیانت مفتوحه را در تصرف خود آوردند
 والی مدوح را چون اتفاق و بغاوت صواتیان محکم معلوم شد تجدید لشکر کرده و بعد از شاه جهان
 خان و محمد صفدر خان را بالشکر باقیمانده در تائید لشکر سابقه راهی ساختند و چون در موضع شانگوانی
 لشکر عظیم بهم شد ارکین ریاست دیر یعنی و بعد از شاه جهان خان و سید بادشاه و محمد
 صفدر خان و خوانین بابل و سمرقند و سند و میدان و برول و غیره علاقه داشت دستهای فوجیه را
 مرتب کردند و از جانب مقابل لشکر شاه مزی و حرخیل و جنگی خیل و کوهستان و غیره علاقه داشت
 در موضع سنبت شاه مزی جمع شده بکمال جان فشانی قصد خون ریزی خود کردند و بتاریخ
 چهاردهم شهر جمادی الثانی ۳۲۱ یکنه از دست و سی و دو و هجری بوقت جاشت آویز شدند

و بعد از غلبه و فتح و کور از حد زیاده گشته در میان اقوام اصلاح و اتفاق کرده به بغاوت والی الملک اعاده ساختند و بقلعه
 نزل حمله کرده افسر قلعه سردار خان و عمده داران را بکشت و خون و زرد و کوب خارج کرده قلعه را در قبضه و
 تصرف خود آوردند و علاقه نیک بی خیل را هم ترغیب دادند که ازین محصل اطمینان جان خود را بکنند
 الغرض ملاقات کور از کار شیخی و صوفیت دست خود پاک شسته خود را فخاصم و مقابل و الی مدوح ساخت
 از بنیال شکر والی مدوح بسر کرد کی سید بادشاه کبیر بمقام قلعه غنچه جمع شده جنگ شدید بمقامات
 باندی و ننگولی کرده صواتیان را شکست دادند و روز سوم از بالای ننگولی جنگ خون ریز
 شروع کرده اقوام مذکور را بهر میت کرده فرار نموده و در پس نشان تعاقب کرده لشکر دیر تا موضع
 قلعه شانگوانی علاقه سیبوجنی رسیدند در اتجا قرار کرده دیانت مفتوحه را در تصرف خود آوردند
 والی مدوح را چون اتفاق و بغاوت صواتیان محکم معلوم شد تجدید لشکر کرده و بعد از شاه جهان
 خان و محمد صفدر خان را بالشکر باقیمانده در تائید لشکر سابقه راهی ساختند و چون در موضع شانگوانی
 لشکر عظیم بهم شد ارکین ریاست دیر یعنی و بعد از شاه جهان خان و سید بادشاه و محمد
 صفدر خان و خوانین بابل و سمرقند و سند و میدان و برول و غیره علاقه داشت دستهای فوجیه را
 مرتب کردند و از جانب مقابل لشکر شاه مزی و حرخیل و جنگی خیل و کوهستان و غیره علاقه داشت
 در موضع سنبت شاه مزی جمع شده بکمال جان فشانی قصد خون ریزی خود کردند و بتاریخ
 چهاردهم شهر جمادی الثانی ۳۲۱ یکنه از دست و سی و دو و هجری بوقت جاشت آویز شدند

لشکر ظهور آمده جنگ خونریز و مقاتله طوفانی شروع کردند لشکر دیربکمال شجاعت چون عقابان
 صحرائی حمله‌های پیدری کردند و باران توفنگها و ضربات شمشیر و سنان از سواران این لشکر بلا
 تاحاشا بگروه مخالف رسید لکن لشکر اقوام در ده سبب در مورچه‌ها و خندق‌ها جنگی ثابت قدمی کرده آن مقامات
 حمله‌های خود شمرده پشت نکرده و چند گنه این بارش گول‌های خونی از جانبین بر زمین ابدان هر دو
 لشکر استمرار گرفت لکن از جانب لشکر دیرمعتبران و سرگروهان محمد عزالدخان و محمد عظیم‌خان
 باطل و غیره جمعی از اعتباری و اعتمادی اقتاده قتل شدند از محبت لشکر اقوام راجرات زیاده
 شده از خندق‌های بیرون شدند و سرنای خود را بکفها گرفته پیش قدمی کردند و بالشکر دیرآویزش
 مقابل و شمشیر بازی و نیزه بازی بر پا کردند و در میان سبب و خیرتری در ربع چهار میل چون روز
 قیامت بر هر کسی آفتاب محرق نیزه وار گردید و سواران و پیادگان چون مورچه‌گان گور با یکدیگر
 آویختند و غوغای دار و گریه و شکمش مقابلین از زمین زیرین بچرخ برین رسید و از گروه
 تماشایان و نظارکنان صدای الامان الامان با سمان انجامید و روی دست و صحرای مقتولین
 و مجروحین پر گردید آخر الامر لشکر دیر بعد از زحمت کشی بسیار رو بفرار نهاده تا بقلع شنگوئی
 رسیدند و گشتگان خود را در میدان جنگ ماندند و از جانب لشکر صواتیان هم از بعضی معبران
 چون برادر معصوم خان شامیرنی معروف دیری ملک سردار خان فرزند شاه باز خان پا
 سیند خیل و امان جنگی خیل و غیره قتل شدند الغرض لشکر دیر در انجام دیگر طاقت مقابلندید
 پس گشتگان و رخمیان خود را که از میدان جنگ بیرون کرده بودند با خود برداشتند و براه
 که می‌کند و دره‌یک بیخیل بمقام اوزنی شکست فاش رسیدند و همدین روز جنگ کور یکدسته

یک دسته فوج که در موضع یکبیل بخیل در قلعه غمجه مانده بود قوم نیک بی خیل را هم شکست لشکر دیر رسید
 بران قلعه حمله کرده و برادر رسید بادشاه ملاجان را معنه آن قلعه گیر بیرون کرده قلعه را از ایشان گرفتند و از
 کل علاقهای شامیزی و نیکبیل درین یک کشتی کرده خود فحشاری بدست آوردند و لشکر والی مدوح را
 درین جنگ نقصان جانها و اموال و اسلحه و اسبان جنگی از حد زیاده رسید و ریاستش را کم زوری و ضعف
 نمودار گردید مگر چونکه والی مدوح بذات خود متوکل علی الله قائم فرائض صاحب حوصله کامله است لهذا باین
 شکست عظیم استقامت او بالکل خراب و تسلل زل شده پرورش بر بایست خود را بدستور میکرد و در محافل
 خود با هم نشینا میفرمود که غم ندارید که این قسم بازیهای رنگارنگ بر من بسیار آمده و چشم خود دیده و بر جان
 خود کشیده ام این قسم بگذرد باز کامیاب خواهم شد البته اگر قدری شدید باشد مگر نوال بایست دیر
 شدید باشد و چونکه درین فوج کشتی جنگهای پنجگانه شده بیده بظهور آمده چنانچه از تحریر سابقه معلوم گردیده
 لهذا جنگهای والی مدوح با جنگهای شش عدد انجام میدهند بعد ازین هم یک شش عدد

بادشاه کردن صوایان عسکری استانی مقابل مدوح

بیت ترسم ز سی کعبه ای اعرابی پکین راه که تومی روی بترکستان است
 مگر در عرصه جهان رسم قدیم است خصوصاً نسل افغانان را شیوه موروثی است که بانجام کار نظر ندارند
 و برای دفع دشمن عالی ترسم الحجه که در دل ایشان خطور کند بعمل آرند بنا بران اقوام صوایتیان که از شکست
 دادن لشکر والی مدوح غمت یافته و بمقامات خود مراجعت کردند گونه گونه تدابیر برای نجات از خنجر
 حکومت سابقه و از خوف انتقام آن والی شیرگیر بعمل می آوردند چنانچه این تدابیر را منتخب کردند که برای
 مقابله والی مدوح بر سر خود بادشاه بگیریم پس در موضع سهستانه قریب وطن قبول یک خاندان سادات

که جده ایشان سید اکبر بادشاه در حدود یک هزار و دویست و پنجاه و پنج^{۵۵} هجری از دست غوث زمان مولانا
عبد الغفور صاحب معروف خوانده متناصوا سید نفیر^۳ برای پرورش حدود دین اسلام و انتظام
احکام شرح شریف بادشاه کرده چند سال بر ملک صوات حکمرانی کرده بودند : از سال او درین ایام یک
شخص دانا مدبر زمانه شناس سید عبد الجبار نام بود اقوام صواتیان شخص مذکور را از انجا طلب کرده
در سنه^{۳۲} یک هزار و صد و سی و دو هجری او را در موضع بانڈی نیک بخیل بادشاه کرده بر حکمرانی او اتفاق کردند
و قلعه کبیل یا غنجه نیک بخیل در قلعه نادر شاه مینری و غیره قلعه ها که از حکومت والی ممدوح مانده بودند حواله
او کردند و مشهور و محاصل ذراعتی ملک خود او را تسلیم کرده برای مقابله والی ممدوح پیش خمیه ساختند
و رفته رفته بتدبیر حرکت و جنبه داری بعضی علایقهای جنوبی صوات را هم بدست آوردند و علاوه از
قلعه های والی ممدوح قلعه های جدید را آباد کردند مانند قلعه کمری خزانه در شموزی و قلعه موساخیل
و آبخیل و بابوزی و مشورزی : غرض اینکه شخص مذکور بحکمت علمی خود و امداد سندکی ملاصقا
هر دو کناره صوات را حکمران گردید و اکثر اراکین قومیه را بدلداری و دلاسه بدست گرفته هم از خود
ساخته بودند و آهسته آهسته اسلحه و سپاه جنگی را فراهم میکرد تا مقابله والی با اقبال کند مگر میان
گلان صاحبان سیرگان اخوند صنا سید^{نفیر} که طاقت وافر و استعداد متکاثر داشتند و خیال این
ریاست در دل ایشان اول مصمم بود ازین بادشاه مصنوعی انحراف کرده اطاعت نکردند اقوام
صواتیان از ایشان روگردانی کرده بموجب کَلْجِ کَلِیْدِ الدَّیْنِ عبد الجبار را
بر ایشان پسند کرده از موضع سید و نفیر بیرون شدند و در موضع دربارا دنری علاقه
والی ممدوح دیر بخانه کوچی رسیدند و عبد الجبار شاه را عرصه صوات حالی مانده در آن شطرنج

تدایر خود میکردند و والی مدوح در ریاست خود منتظر وقت بود

جنگ دواب و سوال قلعه با سید احمد خان بازوه

سببش این بود که صف خان شیر بهادر والی مدوح بوطن باجوڑ رفته خان شهر باجوڑ را برای جرگه و مشوره و سلام والی مدوح می آورد سید احمد خان لشکر خود از قلعه بازوه و مونده بیرون کرده ایشانرا سزا داده نگذاشتند لهذا لشکر خان شهر و قوم شموزی جنبه والی مدوح و فوج حست اقلعه کوئی فراهم شده بر موضع سوال قلعه قیبر دواب جنگ عظیم ساختند و لشکر سید احمد خان را شکست فاش داده و یک صد و چهل نفر مردگان و زخمیان و سی و پنج اسبپان زخمی مرده شدند و اسلحه و اسبپان فراوان ازو گرفتند و لشکر از آنجا متفرق شده خان شهر برای سلام و مشوره والی مدوح بدار الخلافت دیر آمدند و درین نوبت دوستی و معاهده با بعداری خان شهر باریاست دیر محکم که تا حال برقرار است و الله اعلم به

بدگمانی والی مدوح بر عهد ان بمغور و کرمان

الطیف عید در باب سخن چینی آورده اند که مالکی غلامی خوب صورت و درست اندام را در بازاری برای فروشی حاضریت خریداری ازو پرسید که قیمتش بگو گفت هزار دینار خریدار گفت میخرم مگر عیبی بهم دارد یا نه گفت هیچ عیب ندارد پس خوب صورتی و درستی او را مگر سخن چین و تمام است ازین جهت میفروشتم خریدار گفت اگر عیب دیگر ندارد این هم عیب نیست البته بقیعت مذکور خریدش و بکار و بار و رون و بیرون فرمودش روزی زن خداوند خود را گفت خبر شده ام که خداوند ما خیال بانوی دیگر دارد مگر عکسین مباش که چنین غریمت یاد دارم موی زیرین ریشش بستره تراش کن و بران بخوان البته مانند من غلام تو خواهد شد بعد از دو روز شوهرش را گفت که حق نان و نمک میماند است

چون خداوند خود را ظاهر نمیکند نمک حرامی است بانوی ما خیال محبت شخص دیگر دارد و عشقش چنان
 مجبور کرده که بقتل شما اماده ساخته اگر باور نداری در وقت فراغت در خانه خود صورت خواب ظاهر کن
 بانوی شما آستره بدست برای بردن کردن شما بیاید خواهجه همانکند که در وقت نیمروز بر تکیه نهاده
 انگار غوغا بیده میشوندانیده بانوی بیعتل آستره بدست برای تراشیدن سوی زیر زدن بر سر ایستاد
 چون دست چپ بر زقن نهاده و دست راست با آستره قریب ساخت خواهجه شکار شده نما را
 عین الیقین حاصل شده برخاست و دست بانوی را گرفته آستره از دست یاب کرده هر چند
 که بانوی ساده لوح اعذار پیش کرد و حقیقت حال ظاهر ساخت مگر خواهجه تسلیم نکرد و بهمان آستره گردن
 دشن برید اقرار بانوی غریزه خواهجه را بقصاص کشته خانه ایشان بتاراج غم خالی ماند این بود
 از غلام بی عیب که سخن چنین بود همچنین سخن چینیان مجلس والی مدوح بدگمانی او بر شیر برادر و
 غم شریک و دولت شریک خود بدینقدر رسانیدند که بانواب زاده محمد عالم زیب خان از ریاست
 دیر شده بمقام شهر باجوڑ رفتند و آل عیال او بمقام خهل بخانکوچی بیرون شدند درین حالت
 باز توجه مقدمات بر ریاست شده چنانچه در قرب این واقعه بظهور آمد که حضرت سید اختراده^{۳۳}
 صاحب خهل که در واقعه زوال ریاست دیر از والی مدوح که درت دل یافته بود تا حال صفائی
 آن نشده اتفاقا خان شهر باجوڑ هم از والی مدوح برای اغراض خود ناراض شده دشمن گردید
 و سید احمد خان باڑوه خود هر وقت برای دشمنی اماده بود و در علاقه سند ظریف خان رباط
 و خوانین را نثری و شهنزادی و ملکان بارون و برغولی و ملک محی الدین که نه تیر و غیره با سید احمد خان
 باتفاق جنبه داری کرده اعلان دشمنی کردند و لشکر عظیم چند و آل باجوڑ را بر مقام شهنزادی

و غیره علاقه سندی فرام کردند و والی محدوح نیز از وجه شدت بلوه از دارالخلافت بیرون نشده بر مقام
 جو غانج و وارثی استقام گرفته و شیر برادر محمد صف در خان و غیره معتز اب قدری دست فرج محصوره آورد
 بر ضیاع قوام پانید خیل و سلطان خیل کوشش کردند بعد فوجداری در لشکر نظامی خود برای مقابله دشمن
 بعلاقه سیندان فستاد و سید باد شاه کبیر را با بعضی فوج بجانب سند مقرر کرد تا که ملکات نان بر غولی
 و بارون که مخلصان قدیمی این ریاست هستند ناراضی خود بالای طاق نهاده طفسه دار والی محدوح شدند
 از خیمت در کشتی دشمن قدری سوراخ پیدا شده والی محدوح بذات خود بموضع بر غولی آمده درون
 شدند چون برای آمد و رفت مورچه چیا سیر و مورچه بر غولی راه عبور نبود از آن موجب ضرر لشکر قلعه
 کس را با کرده براه کوه آمد و رفت جاری شد امداد یکدیگر کرده میتوانست بعد از آن همراه دشمن جنگ
 عظیم در میان شهر ادی و بر غولی بر پای کوه او و دیگران نیم شب شده و دشمن را شکست فاش
 در دشمن ادی و کهنه شیر شدند و قلعه های رباط و راهی را در قبضه خود آوردند و یک جنگ عظیم هم در
 بموضع چیا سیری برابر واقع شده کشتگان و زمین از جانبین تساوی رسیدند اگر چه درین جنگ
 شکست فاش دشمن نشده لکن چونکه درین نوبت هم خیال خام ایشان بسوی کامیابی بود و
 در صورت برابری هم شکست دل شده قلعه های شهر ادی و کهنه شیر که در دست ایشان بود حواله
 مالکان خود کرده بطرف چندول مراجعت کردند و قلعه کوئلی را که هر وقت سواره ایشان بود از راه
 فتح و کشایش و خرابی و تهماری او کرده توپخانه شکن را برای مسامری این قلعه پیش آوردند و
 لشکر خود را گرداگرد این قلعه حلقه کردند ازینجا لشکر والی محدوح فاتح براه ملکند دره بالا شده بالشکر
 با جو در موضع حصارک قریب مقام ولی همه روز جنگ شدید کردند و بوقت شب رسیدن هر دو

هر دو جانب کشتگان و زخمیان خود را با جازت یکدیگر از میدان جنگ برداشته متفرق شدند
 مگر صفدر خان بایک سته فوج شبان شب به قلعه کوئلی رسیده علی الصباح با خان شهباز مشهور
 اتحاد و جرگه دوستی کرده لشکر خود را از انجا متفرق کردند و قلعه های سند را هم در قبضه آوردند و چون که درین
 فوج کشی سه جنگ عظیم واقع گشت لهذا تعداد جنگهای والی ممدوح شش و شش انجامید فقط
 آبادی قاضی بالا امبشت و قلعه چارکی و مردکو دیرری قریب قلعه کوئلی اگر چه مزاج والی ممدوح همیشه اصلاح
 با دشمنان و معافی از بدخواهان و ترغیض حاسدان است لکن چونکه بیت بگتیم در باب احسان بسیار
 و لکن به شکر طبا هر کسی لهذا والی ممدوح را یقین معلوم شد که خرابی ریاست من و بربری دشمن
 همیشه از دست قلعه داران علاقه سند بظهور می آید لازم است که این راه را بکمال بندش سد و دکنم
 و دندان بحدادان علاقه سند را بکنده کنم تا دشمن ریاست را موقعه ندید پس بحکم جزائی خود
 و حضور ذات خود بر موضع بالا امبشت قلعه جنگی شدید بالا بر مقام سخت و محکم بکنار سند آباد کرده
 یک سته فوج سیاسی چهارصد نفر بایک فوجدار دران متعین کردند و قلعه های قومیه علاقه سند
 در هر دو کناره تا موضع رباط مسمار و خراب کرده تا کسی از قومیان خیال بغاوت و جنبه داری
 دشمن در دل نیفتد و لشکر نظامی برای مقابله دشمن فارغ باشد و از فساد اندرونی
 خست و خا طنبه شد فوج کشی بر ملک موات و فتح کردن قلعه شود و غیره مواضع
 از سید عبد الجبار شاه بادشاه صوات و اقوام صواتیان : سابق ازین معلوم شده که غرض
 اقوام صوات از بادشاه کردن سید عبد الجبار شاه مقابله کردن والی ممدوح بود : اگر چه والی
 فاتح پرازی پراوی بر دوشش نمکند و در خواب خرگوشش منتظر وقت می بود لکن خام خیالان

کوه اندیش کجا مهلت انتظار داده باد شاه مذکور هر دو کناره سموات را قابض و حکمران شده میان
 گلان را از رسیدن فشیب بیرون کرده به علاقه والی محدود و پناگزی و مدد خواهان
 نشستن برین هم صبر نکرده علاقه ادنزی را که دروازه ریاست دیرست بر ترغیب این قوم
 کوه اندیش دست دراز کرده بر مقام شوه قلعه جنگلی باد نمودند و کل لشکر اقوام سموات را تا کوهستان
 برین مقام فرا هم کرده بر رخ مقابله بلند کردند و عدلانیه اظهار کردند که امر دریا فردا تالاش و سهند
 و غیره علاقهای ریاست دیر را بدست می رسد احمد خان بنان با زره هم با او هزار و متفق شده
 مسوده تسخیر ریاست دیر در دل بخته کردند از بخت والی فاتح بعد از انتظام قلعه بالامب و دیگر
 قلعه های حصار حصار و با جو فوج کشتی بذات خود بر ملک سموات کرده بر مقام اوج در مقابل
 دشمن رخت اقامت انداختند و در روز شکر حرار خود نو از حد کنیازی تا مقام سهند و وگ گردا گرد
 قلعه شوه و غیره خدقهای دشمن حلقه کردند و سالار جنگ محمد صفدر خان و میا فکل صاحب گلشنه
 که هر دو بمهران جنگ شیران محاربه بودند مانند شبانان گردا گرد کله فوج جنگی میگشتند
 و اتوا پستلعه شکن را در پشته سهند و وگ نصب کرده و قوا فو قاشلکهای آتشی بار بر لشکر
 دشمن میکردند روز اول لشکر دشمن را از مقابل میدان عاجز ساخته و در قلعه ها محصور ساختند
 و جویهای آب بر ایشان خشک کرده بشکن آوردند روز دوم جنگ شدید شروع کرده خواص و
 عوام خانگی و ادنزی و افسران فوج دولت بر طانیه برای نظاره و تماشای این عظیم آمد بودند
 و والی محدود و فاتح بذات با گروه خاصان خود که این مولف خیر خواه دولت هم درین جمع حاضر بود
 نوشته از قرب میدان جنگ نظاره و ملاحظه بهادران جنگی خود می نمودند و ناخت یلغار ی

و شمشیر کشی سواران و پیاده گان فوج هزار خود را پیش خود و بدو برین نیکرست تا آنکه چند
 خندق و مورچه سخت از لشکر دشمن بچنگ گرفتند و در میان و مقتولان فوج خود را مرهم و پشی خود
 گور و کفن بدست خود میداد و الغرض از فخر تا شام جنگ خونریز در میان آمد و لشکر دشمن ازین
 مقابله و مقاتله بهایت بیتاب برای جنگ فردا طاقت نداشتند لهذا در تاریکی شب آهنگ گریز
 کرده مانند دزدان خفیه فرار نمودند و اکثر مقتولین خود را در خندقها و غله خوراک غیره اشیاء را
 در قلعه گذاشته هر دو قلعه را خالی گذاشتند فوج نظامی اگر گریز ایشان بوقت نیم شب اطلاع یافته
 نقارهای فتح نواختند و بلده شوه را آتش انداخته خاک تگرز اندیدند و قلعه نو ساخته را صبح و سالم
 بدست آورده مزدگویان دواد و بحضور والی فاتح رسیده صدای احتجاج بلند دادند که انا فتحنا
 لاک فتحنا مینا ۱ جنگ لعل قلعه با سید احمد خان بازوه و شکست فاش لشکرش
 همدین شب فتح قلعه شوه و شکست دشمن سید احمد خان بازوه که بار بار دستار خجالت بسیر برد
 لکن گاهی عبرت گرفت مسوده خام در دل بخت که والی محدوح با کل فوج خود مصروف جنگ صوات
 هستند درین وقت نازک کامیابی خود کنم تا بران کل فوج خود فراموش کرده بر لعل قلعه میدان حمله ناکه
 کردند فوج در قلعه خان کوئلی دران وقت خبر یافت که بهادران فوج بلغاری دشمن بر چو بیای
 قلعه دیوار آویزان بودند لکن دسته قلعه گیر نهایت استقلال و حوصله خود بجا آورده نونگ انداز
 شروع کردند و شمشیر پاکشیده دستهای ایشان را بریده و خندق قلعه انداختند و دروازه قلعه را
 کشاده بشنیر و تفنگ جنگ قیامت نشان و معرکه خون ریز شروع نمودند لشکر دشمن از
 گرفتن قلعه محروم شده در موضع کوئلی فراموش شدند و چون خبر این حمله بوالی محدوح رسید ایشان از فتح

قلعه فارغ شده تدبیر پیش قدم و تعاقب دشمن میکردند لکن بشنیدن این خبر دشمن پشت را بهم نصیب
 گذاشتند بلکه سالار جنگ محمد صفدر خان با یک دسته فوج سواران در پیشکر سید احمد خان تاخت
 نمودند و بوقت عصر در آنجا رسیده جنگ شدیدی بنا کردند خان با روه را معلوم شده که قلعه را بهم فتح
 نکردم و طاقت مقابله تمام لشکر ندارم پس یک دفعه صلح را اختیار کرده ناکام بنا چاری بخدمت و مراجعت کردند
 و سالار جنگ معه سواران در مقام اذیری بحضور والی فاتح باز پس رسیدند
 جنگ ^{۲۹} توتانو بانده با لشکر سید عبدالجبار شاه و قزاقان و صواتیان و شکست لشکر دیر
 چونکه لشکر صواتیان از موضع شوه شکست خورده گریز کردند عسید الجبار شاه که بادشاه صواتیان بود
 و ملا صاحب سند کی که بانی اتفاق اقوام صواتیان بود هر دو در میان اقوام کوشش اتفاق جدید کرده
 بجنگ مقابله والی مدوح اماده ساختند و در علاقه نیک بنجیل جمع آوری نمود بکمال استقلال مرتب کردند
 لشکر والی مدوح علاقه شموری را در قیضه خود آورده قلعه بارانچوکیات مستحکم داشته کل لشکر قوی
 و نظامی براه دره بامبولی در علاقه نیک بنجیل داخل شده بر موضع توتانو بانده استقرار کرده یک طلع
 جنگی را بهم اباد کردند و والی مدوح بذات خود قریب لشکرگاه در موضع سر بالا قرار گرفت مردمان آنجا از
 قوم دلچک خیل که شاخی از سلطان خیل است بانواب صاحب کمال محبت و اخلاص میکردند و هر وقت
 در خدمت آب و نان حاضر می بودند اقوام صواتیان ترتیب پخته کرده و لشکر از کل علاقها ناکوستان
 و کانرا و غورنید فراهم کرده هجوم عظیم ساختند و بادشاه خود عسید الجبار را که بعقیده مرزانیست
 دیا نیه هم بلکه ملزم بود بر سر ممبر توبه تائب کرده کل مورد رونی و بیرونی را درست کرده در روز
 جمعه ۱۳ جمادی الثانی ^{۱۳۳۳} در قریب و جوار موضع توتانو بانده جنگ عظیم برپا کردند لشکر در ابتدا

کمال بیاد ی کرده یازده خندق جنگی از لشکر دشمن بشمشیر بازی گرفتند لکن در آخر شکست خورده
 گریز نمودند و نواب صاحب بذات خود در میان راه استاد شمشیر کشیده فراریان لشکر خود را منع میکردند
 مگر لشکر شکست خورده هرگز ثابت قدمی نکردند و ملک سید و ساکن کهنه ویر و خیل از جمعداران و
 ملازمان و تیار خواران درین جنگ قتل شدند و نقصان اسلحه و اسبان جنگی هم از جانب والی
 مدوح بسیار آمد و والی مدوح بموضع اوج مراجعت کرده لشکرش بمقامات اذنری و شموزی متفرق
 شدند ^ع جنگ شموزی و شکست لشکر مخالف بعد از جنگ مذکور توتانو بانده اقوام
 صواتیان تجا سربافته بموضع شموزی حمله کردند مگر سید بادشاه کبر با یک دسته فوج نظامی و
 لشکر قوچی که در آنجا موجود بودند با ایشان مقابله کرده ایشان را شکست داده و پس گریختند
^ع ابادی قلعه شموزی بر مقام چوگلی و قلعه مانیار و قلعه راموڑ و مراجعت والی مدوح باشکوه
 بدار الخلافت دیر : چونکه والی مدوح یقین معلوم کرده که اگر اقوام صواتیان درین غلبه برقرار
 بماند سرکشی و بغاوت ایشان زیاده گردد بنابران در موضع چکدره چند روز اقامت کرده میان
 گل ضنا که دران وقت دوست و مخلص بود هنر و عمل خود و ظرفیاری مردم موخی خیل و باخیل
 بمقام سید و شریف رسید گویا که سرحد در کناره جنوبی صوات بموضع مانیار رسید والی مدوح
 اولاً استحکام سرحدات خود کرده یک قلعه محکم بر مقام راموڑ سرحد اذنری اباد نمودند و دیگر قلعه
 محکم را در علاقه شموزی بر مقام چوگلی اباد ساختند چرا که قلعه قدیمه شموزی معروف بقلعه
 کت قبل ازین در حمله مجاهدین صوات به انواب فوج سربازی برطانیه ویران شده سمار
 افتاده بود سویم قلعه مانیار قریب ده پنجگرم این قلعه محض برای استحکام میانگل صاحب بود

چرا که والی محدوح را تا حال اراده تسخیر کناره جنوبی صوات در دل نیامده البته با اقوام موساخیل
 و اباخیل تعلقات دوستانه نگاه میدارد ع ۳۲ جنگ پیروز و شکست مخالف :
 چونکه میان گل ضابطه مقام سید و شریف رسیده و قدری لشکر والی محدوح را برای استحکام خود و
 حفاظت اقوام اباخیل و موساخیل درین علاقہ خلعت استقرار داده پادشاه صوات در خطه شد
 که اگر این حراست و استقرار قومی گردد علی الذوام وطن ما را اندیشه پایمالی پشد بنابراین لشکر
 اقوام را فراهم کرده در میان پنجگام و مانیا جنگ شدیدی شروع کردند اگر چه اقوام صواتیان از حد
 زیاده غلبه آوردند لکن سواران ویر ثابت قدمی کرده چند کت لشکر صوات رو بفرار نهادند
 و کشتگان و زخمیان از جانبین بسیار شدند چنانچه سیره بارون ملک غیر ملازمان از لشکر در
 وخیلی از اباخیل و موسی خیل ازین جانب قتل شدند و از آن جانب برادر سید عبدالجبار شاه
 موسی باجمهان میان زخمی شده وخیلی از صواتیان بقتل رسیدند و تا وقت عصر جنگ شدیده
 بعد از آن لشکر جانبین متفرق شدند

ع ۳۳ حمله دیگر شبانه بر لعل قلعه و شکست مخالف

چونکه سید احمد خان را آتش غصه و خیال دشمن برگزیده نمی شد و بوقت انتظار می نگریست و در
 شمن همچنان راهمین روشن باشد پس درین ایام که والی محدوح با ملل لشکر خود در ملک صوات مقیم
 بودند و فوج مقامی لعل قلعه را هم ازین جهت طلب کرده بود که البته حریف حیاد ازین را شکست دیزد
 یاد باشد و آب تحت های مقتولین و خون زخمهای مجروحین لشکرش تا حال خشک شده نباشد
 پس قلعه را خالی کرده فوجش را بمیدان جنگ صوات طلب کرده بود خان مذکور بموجب حاجت

الغرض مخزن یک دسته فوج جزا خود تیار کرده و بسیار خفیه حمله شبانه کرده بلا نقاره و اعلام بوقت
 شب بکوه سرلرّه زیر شده در وقتیکه ملازمان قلعه که بقدر یک چوکی حصار باقیمانده بودند در خواب
 غفلت شده بودند حمله سخت کردند و دروازه قلعه رسیدند و بدیوارها و نیزان شدند بلکه
 بعضی بالا کان ایشان بر قلعه بالا شدند درینوقت قلعه باشان خبر یافته توفنگها بلکه سنگها
 و شمشیرها شروع کردند و یلغار بآن بازوه را مانند پرنده گان شکار کرده شد از سر قلعه و دیوارها
 قلعه بریزانداختند که کسی را مرغ روح از نفس بدن در هوا پرواز کرده و بعضی را در افتادن بر
 زمین و برخی نیم بسمل افتان و خیزان و خیلی صحیح و سالم رو بفرار نهادند قلعه باشان بعد از
 یک ساعت دروازه قلعه را کشاده در پس ایشان تعاقب کردند و درین حمله سخت بقدر
 هفتاد نفر از لشکر سید احمد خان بازوه گرداگرد قلعه و در میدان فرار مانده باقی لشکر نجالت
 و هنر میت بخندول باز پرسفتند و والی مدوح بعد از استحکام سرحد ها و علاقهای مفتوحه
 چنانچه قلعه را موثره را حواله سید محمود جان صاحبزاده خاص با شنیده ده میان کلی
 معروف صاحبزاده صاحب گیر کرده و قلعه شموزی جمعداران فوجی مقرر کرده و قلعه
 بایندار را حراست لشکر قومی علاقه سند مقرر کرده بالشکر باقیه بدار الخلافت دیر ترفیع
 آوردند ع و تبدل در فوج نظامی : چونکه والی مدوح در جنگ تانوی
 بانده علاقه نیک بنخل نزدلی بی همتی بعضی فوجیان خود و اراکین قومیه چشم خود مشاهده
 کرده بود چهره در میدان جنگ بر مقام بلند حاضر بود لهذا عهده داران فوج خود بفکر مصیب
 خود تغییر و تبدل داده چنانچه برخی از ایشان را بالکل معزول ساخته که بیت بیک تراشیده

سید عبد الجبار شاه بکمال غرور و دعوۀ مقابله بر مقام تیرنگ از شتموزی فراهم بودند غرض اینکه
 بر دولشکر رخ برخ وصف بصف در خندقها و مورچهها بقدر یک ماه شسته تو فنگ ندازی و گولباری
 میکردند لکن چونکه طاقت شکست دادن یک یگر ندیدند لهذا در سلج شهر شعبان^{۲۵} صلح میبادی
 کرده لشکر بادشاه ضوأت ناکام از فتح شتموزی محروم و پس شدند و لشکر دیر چونکه علی الدوام مانند
 عقابان شکاری ایشانرا بغیر از گوشت خوری دشمن روزی دیگر نیست و بغیر از مرده فتح
 و شکست دشمن صد دیگر نمی پسندند لهذا در اینجا بصلح کامیاب شدند و در وقت مراجعت
 در میان راه فتح عظیم دست یاب خوانند که در چنانکه اکنون دیگر خواهند

۲۶ جنگ کره یا خونخو ویری و شکست فاش چند و اول تاراج لشکر سید احمد خان بازوه
 چونکه سید عبد الجبار شاه مرد مدبر بود و غرض صوأتیان از بادشاهی او دفع و مقابله والی با اقبال بود
 لهذا بادشاه مذکور برای این غرض گونه گونه حیل و تدبیر بکار میبرد چنانچه اولاً میان گل ضارا
 راضی کرده طغیان خود ساخت و دیگر اینکه سید احمد خان بازوه را کارطوس و باروت و مال و زر
 فرستاده که جسد چندول مهیا باشد که لشکر و الیمدوح و و جاله باشد و بوجه این خطره و اندیشه
 برای مقابله ما فارغ نباشد بنابراین خان ساده لوح که همیشه بغیر از سرکوبی در مقابله این صاحب
 اقبال چیزی دیگر نصیب او نشده بود درین نوبت کمال مغروری دستیاب کرده محمد عیسی خان
 داروژه را که برادر نو ابرصاحب است و درین ایام هم کاب او بود برای جرگه اقوام پانین خیل
 و سلطان خیل فرستاده بود که در اینجا جنبه داری حاصل کند و خود باشکر چندول آمده گرداگر و قلعه
 کوئلمی خندقها و مورچهها ساخته که عنقریب قلعه کوئلمی را فتح کنم و بر جان تیم بسمل خود چنان معتمد بود

نظم مؤلف و حسب حال اقبال والی ممدوح

ای گردش چشم به چشم تابا کن	دیوار و سقف نهان و در را خراب کن
خفاش را با لاله به شمع تابا کن	بر چشم خورشید ابدی آفتاب کن
یک دست را به دیگر دست تابا کن	از صد صدق دل نه بیشتر العین تابا کن
دیگر مشو مقابل این دست تابا کن	اورا تحیه از شر و نور اجاب کن
بی فاندست رگ تو به شمع تابا کن	از ما به سرش نیا خود را تابا کن
انصاف را پیش از این تابا کن	از سبزه بهرین دعا پیاوستجا کن

اگرچه کارخانه امورات جهان بتقدیر خالق منان جاریست لکن در عالم اسباب هر چیزی را علتی و هر امری را سببی مقرر کرده است که متابعت آن موجب کامیابی و مخالفت آن سبب محرومی باشد سعد شیراز رحمه الله علیه فرموده است بیت رزق هر چند بی گمان برسد به لیک شرط است جستن از درها به و رجه کس بی اجل نخواهد مرد به تو مرد در دهان از درها به لیک از استبان

تسخیر ریاست جندول همین شمرده میشود که عمر خان جندول که در سنه ۱۲۱۳ هجری از پیش فوج مکرر برطانیه در فوج کشی جزال جلاوطن شده بسلطنت کابل رسیده در انجام وفات یافته بود فرزند آن او که عم زادگان والی ممدوح ما هم در آن بودند ورشته غنوشی هم در میان رفته بود با والی ممدوح خفیه اسلت از عرصه دراز میداشتند حتی که فرزند کلان این خان مرحوم سید عبدالمتین خان که مرد دانا و هوشیار و تجربه کار است بدار الخلافت دیر بملاقات حضور والی ممدوح رسیده رفته متابعت و انقیاد در گردن انداخت والی ممدوح او را بخدمت در جنب خود قرار داده بعد از آن

از جانب خود در ملک میدان بر لعل قلعه فک کرده بابر درانش در آن قلعه متمکن فرمودند
 و فوج درونی قلعه مذکوره زیر کمان کرده و برای گذاردن معاش او علاوه از چند کثرت انعامی نقد
 و حبس که تا بیست هزار میرسد غله و جاگیر یک عداقه مستقلة مقرر فرمودش خان مذکور که وارث اصلي
 ریاست جندول بود وزیر سایه این والی فرخ فال هم آمده و خیلی از نیکوکاران و تعلقداران قدیمی
 والد او در ملک جندول مانده بودند که از سید احمد خان باثروه بجان تنگی رسیده بزوال ریاست او
 نشینی عبد المتین خان منتظر بودند و در عداقه باجوڑ از مأموند و سلارزی و غیره علاقه‌ها هم
 دوستان قدیمی پدری داشت و در ملک مهندگلان هم در وقت آمدن کابل جندله بود
 باشکرده معبران آن وطن را برای امداد خود آماده ساخته بودند و سبب اصلی همین بود که
 شکر سید احمد خان باثروه بسبب شکست جنگ سابقه که او را فاتحه تسخیر جندول نوشته ایم
 بالکل ضعیف شده طاقت نداشتند بنابراین عبد المتین خان مذکور اولاً کوشش خفیه
 بعد از آن در ابتدای شهر شوال ۳۵ هجری در عداقه مأموند داخل شده تدبیر حمله جندول میکرد
 از بنظر فساد احمد خان باثروه هم بدظن شده حفاظت و حراست قلعه‌های جندول تمام زیاده
 کرده و فرزندان خود را برای دفعیه تدبیر عبد المتین خان کابلی پیدا کردن جنبه خود را قوام فرستاده
 الغرض شب شبانه دوازدهم شوال ۳۵ هجری عبد المتین خان کابلی باد و صد نفر ملازمان خاص
 و قدری از امداد یان عداقه بابو قرة از آن عداقه یلغاری کرده بر قلعه طور تاخت نمودند اگر چه
 فرزند و برزاده سید احمد خان باثروه هم در اینجا بوجه بدگمانی و حفاظت این قلعه موجود بودند
 و در میان راه هم بایلغار یان عبد المتین خان قدری تفنگ اندازی کرده جنگ خفیف کردند

و در وقت رسیدن قلعه هم بدر وازه قلعه استاد جنگ شروع نمودند چنانچه یکی از خانزادگان
 گیریم چند نفر از ملازمان در پیش در وازه کشته و زخمی شدند مگر آخر الامر سید عبد الخالق خان که
 از عموزادگان عبد المتین خان بود و حاکم این قلعه بود بوعده خود که با عبد المتین خان کرده بود
 وفا نموده عبد المتین خان کابل را لشکرش درون قلعه کردند و امداد سید احمد خان را زد و کوب کرد
 اسلحه موجوده از ایشان گرفته از قلعه بدر راندند و همدران وقت رویداد حمله و گرفتن قلعه طور را
 تحریر کرده بحضور والی محدوح شبان شب فرستادند و امداد لشکر برای استحکام این قلعه نه فقط
 بلکه برای تسخیر کل چندول از والی محدوح طلب کردند و سید احمد خان با ژوه هم بشنیدن این
 خبر غم اثر طلب لشکر از باجوڑ و غیره مقامات کردند و خوانین جاور و خار را بالشکر ایشان در قلعه^{مستط}
 داخل کردند و بذات خود در هر قلعه تجویز مقابل و تیاری سامان جنگ بشتابی نمود مگر چون
 آب دریا از سر بالا شود پای محکم کردن چه فائده دید ازینجانب توج والی محدوح با کل افسران
 و مدبران رسیده بر قلعه طور و حوالی آن جمعیت کردند چونکه طاقت سید احمد خان در جنگ اول
 و شکست محاربه قلعه کرڑه هم سلب شده و عبد المتین خان کابل بیستم شمشیر کشیده بر سر خود استاد
 دید و طاقت خداداد والی محدوح را خود بارها مشاهده کرده بود بنابراین خان با ژوه عاقبت
 اندیشی بکار برده که بلا فائده چراگشت و خون میکند و حال خود را بعد از بی عزتی در بدر میکنم
 بهتر همین باشد که قلعه را حواله والی فاتح نمایم پس بعد از یک هفته این کشمکش جاری بود چنانچه
 بر موضع معیار یک جنگ خفیف در میان آمد روز هشتم مورخه ۱۹ شوال ۱۲۵۳ قلعه های با ژوه
 و صد بر کلی و گیر جنگی و عریف و سینزو و قلعه موند و احوال لشکر و افسران والی فاتح دیگر کردند

وکل ریاست جندول را صحیح و سالم نزد زینت النساء اقبال نمودند و ستوات و عیال خود را در موضع
 معیار پناه گزین نشانده و بذات خود با فرزندان خود رساله بجنور و الیمروح بدار الخلافت دیر
 حاضر شدند مگر دو فرزند آن کلاش یعنی یوسف خان و ایوب خان جلاد وطن شده با ستغاثه
 و استمداد در علاقهای باجور رفتند و صدای این فستج بی نظیر تسخیر ریاست عظیم مع
 فتوحات بسیار و غنائم بی شمار اسلحه و اسبپان فراوان که نصیب اینوالی محدود و فاتح شده
 به اطراف مفارقه و او طان بعیده رسیده اهل زمان و هینیت گویان نعرهای مبارک باد و کاغذ
 و مراسلات پیدری میسرانند و بغیر از فقرات موزونه طوبی و تحشیرین و افزین گوش گذار میگردند
 بنا بران سرکار برطانیه هم از جانب خود اسسنت دیرخان بهادر محمد یار خان را با عطیه پنجاه هزار
 روپیة برای مبارکبادی فستج ریاست جندول بدار الخلافت دیر فرستاد و یک جلسه عام
 و محفل خوشتر نظام در آنجا منعقد فرموده همه اهل زبان را خطاب با صواب نواب محمد اورنگ
 صاحب و الیر ریاست دیر و صوات و جندول مطبوع قلوب و پسند خواطر گردید
 ع ۳۱ تقسیم ریاست جندول و حواله کردن قادیان و فستج و تسخیر
 اگر چه بلحاظ استحقاق اصل و دوستی موجوده والی محدود و کوشش تسخیر ریاست جندول
 محمان غالب بلکه یقین خواص عام چنین بود که قلعه باژوه یا مونده حواله عبدالمتین خان
 کابلی کرده خواهد شد لکن چونکه والی فاتح در زمانه سابقه از خوانین جندول خصوصاً عمر خان
 کابلی و ال عبد المتین خان که در وقت خود حکمران مستقل ریاست جندول و دیگر علاقها
 و افره بود و عده خلافیها و بی وفاینها دیده چنانچه در منزل اول تخریر شده که ریاست دیر

در لباس دوستی قبضه کرده و مستحقانی که با وی هم کاسه و هم کباب بودند ایشانرا بالکل محروم و در
 بدر ساختند و سدرت اعتماد کلی والی مدوح هم بسبب المیتین خان صل شده بود لهند اتقیم حالی
 جندول بمقتضای حال و مصلحت وقت چنان صورت پذیرفت که هر دو قلعه معتبره جندول یعنی
 باژوه و مونده را برای مخصوص ساخته قلعه مونده را با قلعه کوٹلی که دروازه ریاست جندول است
 حواله فرزند ویم خود سردار محمد عالم ریسخان کردند و قلعه باژوه را حواله ملک اگی که معتمد علیه
 اراکین فوجیه است کردند و قلعه طور را بنحانان موجوده طور نعیمی عبدالخالق خان و محمد عالم خان
 پسران عبدالغنی خان مست خیل حواله نمودند چرا که کلید ریاست جندول با اشاره و تسلیم
 ایشان کار افتتاح شروع نموده و قلعه کنیر را بمستی قدیم شایسته محمد خان که بعد از صوبداری
 زیر سایه والی مدوح عسکر گذرانیده بود سپرده شد و قلعه شاهی سید احمد خان را مقرر فرموده
 مسکن قدیمی و دفتر اصلی او بود و باقی قلعت و دهائ یعنی کچ کوٹو و دامتل و وسکینے
 و چاوده به عبدالمتین خان کابلی و برادرانش عطا فرمودند اگر چه عبدالمتین خان برین
 معاملة از حد زیاده دل تنگ ناراض بود مگر از وجه ضرورت چار و ناچار تسلیم کرده بوقت فرصت
 نگران می بودند باقی واقعات و حوادث این فرو گذشته شد تا بملالت نیانجامد
 ۴۹ معزولی سید عبدالعزیز شاه بادشاه سموات و خارج کردن وی را از سموات
 اگر چه معزولی این بادشاه بجنک ظهری اینوالی مدوح نبود لکن چونکه او را مردمان واقوام
 سموات برای مقابله او فاتح کرده و بادشاه کرده بود و این مرز فریفته شده اقوام بی وفا هم
 نفس خود در حریف و مقابل والی مدوح می شمرد و هر جا و همه حال عوه همی و صدای برابری

اومی نمودند لهذا معزولی او از نتائج اقبال آن فخره فال شمرده شده درج فتوحات اقبالیه او
 گردید و معزولی او را دو سبب بود ظاهری و باطنی ظاهری اینکه این شخص در ایام حکمرانی خود
 هیچ ذریعه از ذرائع هیت و حشمت حاصل نکرده و چیزی از اسلحه و لشکر سواران و پیاده دستیاب
 نکرده که موجب سرکوبی و کوشمالی مخالف گردیدی بلکه بمثل سائل بلا قدرت نشسته در وقت رسیدن
 فصل محاصل عشور و ذکاتها فراهم کردی و بعضی بطور انعام یا تنخواه با قوام تقسیم کردی و بعضی
 برای ضروریات خود و برادران خود ذخیره کردی پس اگر قومی یا شخصی مثلاً از خلاف ورزی کردی
 طاقت سرزنش او نداشتی پس چونکه حکومت و امارت بلا هیت و حشمت باقی نماند لهذا این
 حکومت مسخره خواص و عوام گردید و سبب باطنی اینکه این شخص اگر چه بحشمت خود عاقل و محرم
 بود و حتی الامکان دلداری خواص و عوام هر روز فکر خود میکردی لیکن در اصل از عرصه دراز از
 مریدان و معتقدان غلام احمد قادیانی بود که دعوه نبوت مستقله و رسالت جدا گانه بر ملا کرده
 و تصانیف و رسائل وی تا حال ازین احوال مملو و مشحون اند و علماء هندوستان و پنجاب
 و پیشاور و حوالی آن برین شخص معتقدین وی حکم کفر و الحاد کرده و بارهای فتوهای تقریری
 و تحریری و کتب و رسائل برین باب شائع شده چنانچه یک کتاب سمس محمد اورنگ زیبیه در
 رد فرقه قادیانیه از تصانیف این فقیر هم با مریدان این والی میمون تصنیف شده مطبوع
 اگر چه بادشاه مذکور برای مصلحت وقت این عقیده را مخفی میداشت لکن بموجب
 کُلِّ اِنَاءٍ یَتَوَشَّحُ بِمَا فِیْهِ نَدِیْمَانِ وَ هُمَ شِیْنَانِ وی ازین عقیده آگاه شدند
 و به علماء صوات این امر پیوید اگر دید خصوصاً ملاصفا سند آکی را که بانی مبنای خلافت وی بود

این راز خفیه ظاهر من الشمس گردید و چند بار با وی در مجالس و محافل تروید این عقیده باطله کرده
 بلکه بارها او را بر منابر بالا کرده توبه لفظی ظاهری ازین عقیده سخت کشیده لکن باز بهمان
 مسلتک و چنانچه تجربه مکرر معلوم گردیده که معتقدان عقیده گاهی رجوع بعقیده صحیح اهل سنت
 و جماعت نمیکند اگر چه بعد قتل سید چنانچه صاحب زاده عبداللطیف و تلمیذش ملا عبدالرحمان
 کازرونی امیر مرحوم امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت و الدین افغانستان بعد از مباحثه
 در ازل و الزام علماء اسلام ایشان را و فتوی او شان بر قتل ایشان بحکم شرع شریف محمدی قتل شده
 در میدان عام دار السلطنت کابل جمع شدند و ازین عقیده فاسده توبه و رجوع نکردند بنابراین
 سلاطین مذکور تجویز خفیه مغزولی او شروع نموده اقوام از او برخلاف کرده حتی که بتاریخ چهاردهم
 ماه ذی القعدة^{۳۵} هجری او را رخصت داده مغزول ساختند و بانلازمان خاص و برادران خود
 خارج کرده بوطن اصلی خود ستانهم قریب تینول مراجعت کردند و الله اعلم
 عن بادشاه کردن اقوام و اوقات میان گل ضنا گل شاهزاده پسر انجودنه سید و شریف
 چونکه دشمنی قوام صوات با والی مدوح نظیر گرفتن دم شیر بود که نه طاقت مقابله او داشتند
 و نه تاب رها کردن لهذا برای مقابله او تدبیر دفعیه بکار می بردند چنانکه سابقا تحریر شده
 که بادشاهی سید عبدالجبار شاه سهندانی برای این مطلوب بود چون اقبال و باقبال
 همایون والی مدوح را بری نکرد چنانچه در شکستهای سابقه معلوم و انجام اول بمعزولی رسید
 لهذا تدبیر دیگر پیش کردند و آن این است که میان گل ضنا گل شاهزاده پسر انجودنه^{۳۶}
 سید و شریف که مرد شجاع بهادر جنگ آزموده صاحب وقار و اقتدار بود و قبل ازین

هم خیال بادشاهی ملک صوات در دل داشت بعد از مغزولی بادشاه مذکور اقوام صوات خفیه
 و علانیه با او متوجه که الحال وقت شماست توقف مدارید و بادشاهی صوات را بدست آرید
 لهذا میان گل صنا از نیمهت که بادشاهی دنیا با اضرار بسیار تکالیف بیشتر کشتن جان
 باوقار باشند لکن معشوقه بی نظیر است همه حوادث سابقه و اضرار لاحق پشنت انداخت
 و احسانات و امداد های والی ممدوح را فراموش کرده بدست یابی بادشاهی صوات توجه
 نمود و بتاریخ پانزدهم ذوالحجه سنه ۱۲۳۰ در موضع خریطری علاقه شامری با اجتماع اقوام و
 حضور علی انجا و باعثی سند کی ملا خدا ستار بادشاهی بر سرپاده بادشاه اقوام صوات
 گردید و قلعه های صوات را در تصرف خود آورده ملازمان و جوکی های خود بران نصب
 فرمود و هر دو کناره صوات را که از حکومت والی ممدوح دیر بیرون بودند در حکومت خود
 آورده والی ممدوح را اعلان مقابله داده و صدای احتجاج بلند کرد و الله اعلم بالصواب
 و اوقات جدید و جنبدول و بانی یوسف خان و بانی یوسف خان و بانی یوسف خان و بانی یوسف خان
 و سلامی شدن یوسف خان فرزند کلان سید احمد خان با ژوه والی ممدوح دیر بر
 در موضع قلعه شاهی برقرار بام والی ریاست نشسته لکن خلف کلان او محمد یوسف خان
 که ولیعهد ریاست جنبدول بود بنور جوانی انقیاد نمیکرد بلکه در اقوام باجوڑ و مهند در بدر گردید
 منت وزاری آغاز نمود که باین لشکر کشی کند که خانی پدر خود و ریاست ملک جنبدول را
 باز گیرم بنابراین بعضی اقوام را بمنت وزاری یادوستی قدیمی و بعضی را بطمع مال و زر آماده
 کرده اقوام ماموند و سالار زری و چارمنگ و خوانین خا و ناوگی بلکه بعضی از مهندلان کلان

برای مقابله والی ممدوح تیار ساختند و نیز بعضی از مسخوفان آن نواحی یعنی ملاصنا با بزره و غیره زاهدان
 مشهوره را هم درین باب همراه خود کرده مردمان را ترغیب میدادند که یکدل یکجهت شوید و غیرت
 اخوت و قومیت را در دل آرید چرا که نواب یوسف زری ملک ترکمانی را بچه وجه میگرفت بلکه والی ممدوح
 چشم کاغذات از جانب خود بسته داده که دفتر و املاک دیگر از بوجه حرام چسرا گیرد و این خیال را
 در دل نیاوردند که تواریخ افغانه از آغاز تا انجام بچه گواهی میدهند و این اوطان را بغلبه و جنگها
 فراوان از کد ام اقوام گرفته اند و الحال خوانین خاوندان و ناوگی و غیره خوانین و ملکان خورد و کلان
 در میان خود با چه طور بی رحمیها و بی انصافیها بکار میبرند پس بموجب آیه کریمه ^{وَاتَّخَذُوا} ^{النَّاسَ بِالْأَبْرَارِ} و ^{تَتَسَوَّى} ^{أَنفُسُهُمْ} همه را فراموش کرده بتاریخ نو و از دهم شهر محرم ^{۱۳۱۱}
 هجری لشکر کل قوام مذکوره با جوهر ملک جندول عروج کرده در قلعه طور بمشوره عبد الخالق خان
 داخل گردیدند از بجانب فوج هایونی بسرکردگی سالار جنگ محمد صفدر خان و ولی عهد محمد
 شاه جهان خان و دیگر اراکین قومی و نظامی بملک جندول داخل شد در قلعه های مقبوضه خود قیام
 گرفتند و از جانب جندول پائین سردار محمد عالم زیر خالصا که گورنر ملک جندول بود و از قلعه
 مونده بکمال مردانگی بی رخ مقابله بلند کرده اعلان دندان شکنی دشمن نمودند البته در میان هر دو
 لشکر جنگها شروع شده در حوالی قلعه طور و دیگر مقامات جندول مقابلات بظهور آید و در نهایت
 فتح و نصرت بنام این والی با اقبال میگردد و شکست و انهزام بدستور سابقه نصیب دشمن می باشد
 ۵۲۷ فرار نمودن عبد المتین خان کابلی از نواب ضامن ممدوح و شامل شدن بالشکر دشمن
 قبل ازین معلوم شده که عبد المتین خان کابلی بتقسیم جندول بوجه استحقاق اصلی و کوشش

حالی خود ناراض بود و بابتظار وقت فستخ خود دار الخلافت دیرنشته بود چونکه کوشش
سابقه او بهر هی اقبال الی همایون فال فستخ جنبدول کارگر شده بود البته امید او هم قوی بود
که هر وقت که من از سایه این والی ریاست جدا شدم البته ملک جنبدول را که ملک موروثی
من است بدست خواهیم آورد بنابراین درین حالت دوران مقدمه و اجتماع هر دو لشکر شب
روپوش خفیه از دار الخلافت دیر رو بفرار نهاده وارد ملک جنبدول شده داخل قلعه طور گردید
لشکر باجوڑ را شامل شدن عبدالمستین خان امید کامیابی خود قوی تر گردید مگر دشمن چه
کند چو مهربان باشد دوست بدین حالت هم هر چند مقابلات که در میان می آمدند نام
فتح که موروثی والی ریاست دیر بود از دفتر مملکت او بجانب دیگر منحرف نشد و نظم موزون
مؤلف که در حبال این والی فاتح گفته شده بود هر وقت بمنصه ظهور جلورگر میگردد

نظم	ظفر در سفر فتح در جنگ او	و مادم شود زیب اورنگ او
	در خشد بر طالعش از جبین	که نصر من الله و فتح قریب
	عدو گر کند اسکندری	هم از تیغ قهرش خورد ابتری

۵۲ سلامی شدن یوسف خان ولیعهد وادارای این ایالت در عین دوران جنگ
چونکه محمد یوسف خان که باعث اصلی این لشکر کشی کلان بود عبدالمستین خان در
کمال شکر خود دید که مستحق تشنه خون هر ندی ریاست جنبدول بود و درین حالت هم مرز
فتوحات جنگی از فوج همایون والی فاتح جدا ندید و در دل عاقبت اندیش خود تصور بخت
کرد که او را فتح جنبدول مشکل است و بتقدیر فرض محال این فتح ناممکن اگر نصیب باشد

و پس عبد المتین خان کابلی که بخون و اسر کف برای دست یابی منصب خود میگردد مرا
 کجا برقرار میگذازد پس بهترین باشد که زیر سایه این های میمون آیم بنابراین کمربند
 اطاعت و انقیاد بر کمر تسلیم بسته از میان لشکر مقابل با دسته ملازمان خود و اسلحه موجوده
 و اسبان جنگی بیرون آمده دست تسلیم بر چین نیاز نهاده بر ملا گفت مصرع بنده را
 فرمان نباشد هر چه فرمانی بر آنم برین شکست نا امید پشت لشکر دشمن شکسته
 صلح و فرار را غنیمت شمرده بمنّت و زاری مصالحت میعاد در میان نهاده بمقامات
 خود متفرق شدند و لشکر دائم الظفر و الفاتح دیر بمقامات و قلعه های خود و دار الخلاف
 دیر بکمال کامیابی و خسروئی مراجعت نمودند

ع ۵۳ جنگ دیگر بند و سوات با عبد المتین خان کابلی میا نکل سنا بادشاه صوات
 و فتح نمایان دیر بهر دو جانبین و گرفتاری عبد المتین خان بابرادران و شکست فاش
 بادشاه صوات بر قلعه شوه ادنری

نظم مؤلف بر حسب حال موجوده و مدح مدوح بهایون خود

هزار محفل خوبان شود پیش خجل	چو وقت نبوت گلشن نگار من آید
ستارگان که بشب انجمن بیارایند	بچاروند که خورشید سار من آید
هزار رستم و روین تنان پیل دمان	چو رو نهیهند چو آن شهسوار من آید
اگر زهر بستگن بخون خوری برخاست	بزیر خنجر میر شکار من آید
چه فیل بند و اسد گیر هست منعم ما	که در گرفتن شیران خیار من آید

ز ما آفرید طالع نهاده بر سداو	بفخه و ناز از ان گلعدا من آید
شود به تیغ قضا این زمان بریدیش	کسیکه در ره انکار یار من آید
خورد بدیده سداوک قضا و قدر	چو یک نظر بسیدی در بهار من آید
چه باک گر بعد آید این جهان بیکه	چو خالق همه در انتصار من آید
ز غصه دست محای حسود کوته بین	که هیچ رخنه زد دست به کار من آید
بگو که هست خدایا و رآن همایون را	بعکس کار خدائی چه کار من آید

چنانکه قبل ازین معلوم شده که فتوحات و کامیابی این والی همایون غالباً در صورتی باشد که مردمان اقوام و متعلقین نمک حرام در پیش خرابی او کوشش نمایند همین نسق این فتح نمایان و تسخیر مکرر چند و گزفتاری عبدالمتین خان کابلی و برادرانش و شکست میانگل صفا بادشاه صوات بدین صورت بود که جناب والی ممدوح بالقابله درین ایام زینت بخش و مقیم لعل قلعه سیدان بود و هر دو نواب زادگان نور چشمان خود یعنی ولیعهد شاهجهان خان و سردار محمد عالم زیرخان و دیگر اراکین فوجی و ملکی دولت خداداد دیر حاضر حضور و فورالسردر بود و گاهی بسیر و تفریح و وقتی به اصلاح مہمات رعایت خود کوشان می بودند درین هنگام از ملک صوات مراسلات پی در پی میرسیدند که وقت فرصت نیست باید که والی همایون افواج منصوره خود را به جدات این نواحی فستاده مامطیعان حکیم قدیم سہرهای خود را پیش خنداخته حمله بقلعه جات دشمن مقدم کنیم لکن چونکه والی ممدوح مرد عاقبت اندیش و حوصله

خود را بجا آورده قاصدان بشارت نما را بر نمی رخصت کرده علیحدّه با چند نفر خاصان خود
 مشهور کرده که اولاً کاجندول را صفائی مناسب که خشر عبتین خان که طماع استحقاق
 این ریاست است با دیگر دشمنان از میان دور شود که در وقت لشکر کشی صوات
 خار دامگیر شود لطیفه نسیب تناسب خار دامگیر معلوم بر خاص و عام است که مشاعره
 و سخن سنجی را در میان سلاطین اسلام خصوصاً خاندان تیموریه دلی قدری و وقاری
 و وقتی بود خصوصاً نواب زیب التائب که حافظه و عالمه و شاعره در القاب او
 یادگار اهل جهان است وقتی پدرش عالم گیر از وی ناراض شده از محفل خود جدا گانه در
 ذروه از بستان سرائی خود بطور نظر بندی سزاوارت شانده بودش اتفاقاً علی الصباح
 بادشاه جهان نپاه برای تفریح و تفریح با وزیر اعظم خود بدروازه آن باغ درون می شد
 گلشن خار دار گلآب که موافق عادت بر دروازه آن باغ استاده بود دامش را از
 پشت گرفته از رفتن معطل نمود بادشاه مذکور به تناسب حال این مصرعه منورون بزربان
 راند ^{بگفت} گرفته دامن خاری ^{بگفت} خاتون فرزانه که بنظاره والد بزرگوار خود
 نشسته بوده مینگرست این مصرعه را شنیده با البراسه برای اتمام گفت مصرعه
 ندا از بلبدان آمد که در دماست مگذاری ^{بگفت} بادشاه معنی شناس از استماع این مصرعه
 ایجاز از حد زیاده سرور و محفوظ گشته از جرم او در گذر نموده بقرار سابقه شامله محفل خود
 ساختن نابران نواب حنا مدوح بعد از مشوره خفیه فرامین موکده در پس سر کرده گان
 لشکر نظامی خود فرستاده که بر روز جمعه مورخه ۲۲ جمادی الاول ^{۳۶} ^{۱۲۱۳} حمله فوج قاهره بر ملک خند

حمله یلغاری کنند تا بر موضع جنگی پلخته گرداگرد قلعه طور که درین ایام مستقر و ملجائی
عبد المتین خان کابلی و غیره دشمنان این جانب ست قلعه های مورچه بندی و خندق های
جنگی ساخته باشند و قلعه طور را بجنگ و قید فتح کنید تا بنیاد دشمنان از میان دور شود
سکر دگان چاک رکاب با دسته های افواج فتحیاب بر تاربخ معینه بغایت شتاب
بر ملک چندول یلغار ناگهانی نموده بر مقامات مقرر مورچه بندی ساخته و قلعه ها را
شروع نموده در تسخیر قلعه دشمن تدبیر کار بردند عبد المتین خان کابلی بعد از استحکام
قلعه طور و دیگر مقامات از اقوام باجوڑ همند استمداد لشکر خواسته برای مقابله والی فاتح
آماده ساختند و هر دو شکرشته خون یکدیگر در مورچه های متقابل افتادند و نوبت
بنوبت توفنگ نی میگردند و گاه گاهی جنگ میدانی هم میگردندی والهداعلم بالصواب

ع
لشکر کشی میان گل صاحب بادشاه و شاه شکر کشی

چون میان گل صاحب بادشاه صوات از مقابل عبد المتین خان کابلی و لشکر کشی باجوڑ وقف
گردید عبد المتین خان و غیره خوانین باجوڑ بر اسلالت و پیغام های زبانی او را تحریص
کامل داده که این وقت کامیابی ست بنابر آن لشکر کشی کرده در علاقه اذنری برجا
شرقی اوج غربی بنیاد قلعه جنگی نهادند و با عبد المتین خان مراسلت جاری داشته
که بر یک و از جنگ کنیم تا بنیاد والی ریاست دیر از پنج بر کنیم چرا که وقتی که ما و شما متفق
باشیم نواب بیچاره را چه یار که با ما مقابل کند مانند سهراب پسر ستم زابلی که در مقابل
دیگر پهلوانان میگفت بیت چور ستم پدر بشد و من پسر بیگیتی نهانم دیگر تاجور

و ناظرین تماشه بین هم این کلمات را بر زبان می‌راندند که میان گل حسنا و عبدالمتین خان
کابلی هر دو شیران جنگ آزموده هستند غنقریب والی بایست دیر را چون نقطه پرکار در
مرکز دایره بند خواهند کرد عجب تر اینکه علاوه از مردمان صوآت و باجوڑ و دیر مردمان
همه کلاں هم بزروال نعمت خداداد والی دیر منتظر بودند چرا که سرگردان ایشان غیرت خان
و محصل خان و غیره خوانین و ملکان ایشان با وجود مندارات و ملطفات و تحائف
بردن از اینجا اعلان دشمنی کرده اقوام خود را برای لشکر کشی ماده ساخته بودند الغرض
بقدر مده یک ماه لشکر مظفر والی مدوح در ملک چندول گرداگرد قلعه طور و خندقها افتاده بودند
با وجود اینکه درین ایام بارشهای زمستانی از حد زیاده می بارید و برفهای موسمی کوه
و صحرا را محن مرمری کرده دم بدم مالشهای تازه میدادی حتی که اکثر مکانات و دهات
آن نواحی از برف و بارش خراب و ویران افتادند لکن بهادران فوج جبار آن والی
طالع دار معه حرفت رزم بازی و صنعت جنگ و جدل سیزی را تغیر و تبدیل نمیدادند
و وقتاً فوقتاً میان این لشکر مظفر و امدادیان باجوڑ جنگ و جدل بظهور آمدی و لشکر
فاتح موروثه ما خود بجا آوردی تا آنکه چرخ گردون این فتوحات متواتره را طشت از
بام بیکد و اقبال میمون والی بهایون این خوان نعمت گوناگون را نذر اهل زبان و مائده
جمله جهان میساخت و قریب و بعید را ازین بشرای روح افزا و طوبای فستنه
محروم نمیساخت که شکست فاش هر دو شیر چکان و گرفتاری عبدالمتین خان
با برادران نصیب این والی فرخ فال سازد و بعد ازین جای انکار مخالف و موافق نماند

البته بعضی نمک حرامان ناخوش شناسند که در ملک جندول از دست این منعم خیر اندیش
 منصب عهده داری بر قلعه باڑوه یاد دیگر مقامات دست یاب کرده بود لکن با عید
 المتین خان و عده خفیه و مشوره سازش پنهان کرده بود که در فلان شب و فلان وقت
 شما بایک دسته فوج و ملازمان چابک برادران شجاعت نشان بطور یلغار بیایید ما
 اهل مشوره فرصت بادست یاب کرده دروازه قلعه را کشاده کرده قلعه باڑوه را که دار
 الخلافت ریاست جندول است بدست شما خواهیم داد بعد از آن کل ریاست جندول
 زیر فرمان شما خواهد شد و چونکه میان گل صاحب بادشاه صوات هم طرفدار شماست
 یقین است که کل ریاست در تصرف خود آورده باشید البته خان مذکور و همسرین
 ترغیب نمک حرامان خام اندیش فرغیده شده شب پنجم چاردهم ماه جمادی الثانی^{۳۶}
 با برادران چابک کاب و ملازمان شجاعت انساب از قلعه طور به نیت و اراده گرفتن
 قلعه باڑوه بروند در دانه های کوه های جندول بی راه دور از مورچه های لشکر والی همایون
 می رفتند لکن دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست بحدی رسیدند که بعضی از سربازان
 فوج همایونی از انرا این گروه یلغاری واقف شدند و متعاقب ایشان رفتند حتی که
 در قرب وجوار قلعه کانبٹ بایلغار بایان جنگ گیرانه ساختند و رفته رفته سرگرومان
 فوج همایونی یکی بعد از دیگری اطلاع یافته بتدارک این مدعی سرباز چابک رکابی
 نمودند حتی که ولیعهد محمد شاه جهان خان و سالار جنگ محمد صفدر خان با دیگر خوانین و
 افسران فوجی بدین معرکه جان نثاران رسیدند و بهادران فوج نظامی مانند

عقابان تیز پرواز برای گرفتن آن کبوتران اجل سیده از چهار جوان پرواز نمودند عبدالمتین
 خان کابلی از گرفتن قلعه باژوه دست شسته برای خلاص جان خود و برادران خود جنگ بهادرانه
 بنا چاری جاری کردند و اکثر سیهامان او کشته شده و برخی از ایشان اسیر شدند و بعضی از خوف
 قتل و بفرار نهادند و یکی از برادران شجاعت نشان او سمنی هرمند خان عرف خان شنجی درین
 معرکه جان سوز قتل شده و عبدالمتین خان در مغاره کوهی مورچه گرفته تفنگ اندازی میکرد
 لکن ع چون قضا آید نیاید کار زال از رستم یکی از بهادران فوج همایون مسمی گوجر محمد
 باجوکی خود مانند نقطه پرکار خان مذکور را بند کرده و دست خود بخون خود شسته برای گرفتن
 آن مدعی سرکف قدم نهادند خان مذکور دانسته که اکنون کوشش من بیفایده خواهد بود ناچار
 جان خود را حواله جمع دار مذکور نمود و سلاح نفیس جنگی از دست داده و کمر بند مقابله از میان
 کشاده با برادران خود کشان کشان پیش والی فرخ فال در محل قلعه میدان مجسوس محروس
 آوردند و سکه دشمن شکنی بنام والی فرخ فال همایون مکمل شده کل ریاست جندول را بعد از فتح
 قلعه طور و سلامی شدن عبدالخالق خان که مالک مدعی قلعه طور بود از سر نو تسخیر جدید شده
 از خسته خاسدین خام فکر پاک صاف کرده شده اضافه دولت خداداد دیر کرده شد
 عجب تر آنکه طالع همایونی چون کتاب فتح و ظفر را بنام والی فرخ فال شروع کرده خاتمه او
 هم بنام نامی او مزین سازد بدینطور که در میدان شرقی و مقابله میان گل صاحب پادشاه
 صوات هم تقاره نصرت بنام سیمون او بر نواز د تاکه در فتح موروثی او کسبی گیراد عوده اشترک
 نمانده بدینطور که چون که خیر این فتح دندان شکنی دشمن بوقت نیم شب بگوش میان گل صاحب

بادشاه صوات رسید که از کمال مغروری خود از قلعه جاست سجدی این ریاست عبور نمود
 در میانۀ محروسه این ریاست یعنی در موضع اوج که صدر مقام علاقه اوتیری قلعه جنگ مقابل
 والی ممدوح ساخته بود زهره بادشاه مذکور از استماع این خبر غم اثر پاره پاره شده علی الصبح جمله
 لشکر خود را بر قلعه شوه که یک سته کم مایه فوج والی ممدوح بطور چوکی حست ادران جا قلعه باشی
 میکردند حمله سخت بمکروه کردند تا قلعه را ذره ذره و سنگ سنگ کرده لشکر قلعه گیر را با دشمن
 خود یعنی امیر محمود مدعی وراثت و پسر میان گل صاحب عبد الحنان فرزند کلان مولانا
 عبد الغفور صاحب مرحوم معروف اخوند صنادید و شریف که زیر سایه اقبال فرخ قال
 والی سمون آمده با عمو زادگان والی ریاست یعنی فرزندان محمد امیر خان بیور که حسب حکم
 درین قلعه سرحد برای مقابله دشمن شسته بودند تپه تیغ کرده خوراک درندگان و پرندهگان
 سازند بعد ازین صفائی بمورچه محکم این علاقه یا علاقه خود استحکام و استقلال کرده
 تیاری مقابله لشکر والی ریاست کنیم البته میان گل صاحب بادشاه صوات بغرور قوت
 و شجاعت خود برین قلعه مذکوره از هر جا چو جانب حمله بمکروه نمودند و نشانها و بیرغهای
 جنگی را بر کناره خندق قلعه زدند و بیت و عشته یلغاری و قلعه کشائی بکار برده نعرهای
 افستجوا الباب بلند کردند یعنی دروازه قلعه را بشکستید ورنه لقمه اجل شدید اما لشکر
 قلعه گیر با قبایل یونی بکمال استقلال و اطمینان نشسته توفنگ اندازی میکردند و سراندا
 لشکر قلعه کشا میکردند چنانکه خیلی از نشان لقمه اجل شدند و اگر د قلعه انبارهای گوشت
 آدمیان افتاده میدان بیرونی قلعه چون مسلح قضا بان گشت و آب خندق قلعه

رنگ خون گرفت طالع میمون همایونی از لشکر دشمن آواز انفجار بلند کرد یعنی بگمزمید که لشکر
جزاردالی فتاح رسید جمله لشکر بادشاه مغرور و بفرار نهاد کشتگان و زخمیان خود را گردا
گرد قلعه نذر خست گذاشتند باز بنبت و زاری و استغفالاشتهای نذر کرده خود را بر
داشتند و فتح و نصرت و کام یابی و قلع محصور بخش و آلی فاش گذاشتند و فرار و هزیمت
و بار برداری کشتگان و زخمیان حصه خود را بردند و این شکست فاش و فتح نمایان
والی همایون بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الآخر و در جمعه یحیی بظهور آمده یادگاه جهان
خواهد بود درین موقعه جمعه مراسلات خوشخبری و مبارکبادی والی میمون که بدستان
و خیراندیشان خود فرستاده یکی از آنها این مراسله خوش مضمون بود که بدین خیرخواه آن دست
خداداد فرستاده بود و بسبب تضمین احوال این واقعه و اشتغال خوش اعتقادی والی مدوح
درج این صحیفه گردیده تا مقام عبرت ناظرین کتاب خواهد بود و تسه و تسه دهند اهل نظر
باشد که همه کامیابی این والی خیراندیشان جهت توکل بر خالق مهربان خوبا شد

نقل مراسله والی همایون بنام این خیرخواه بتقریب فتح مذکور

فضائل و کمالات آگاه جناب حاجی الحرمین الشریفین شمس العلماء قاضی صاحب
تجلیله زاده افضالهم و عم فیضهم

بعد از السلام علیکم و اشتیاق ملاقات محبت آیات آنکه چون آن صاحب
از بنجار وانه شده خیلی کشمکش معاندین جسارت صوات و جندول برپاشده در آن
مردم معاندین بربادی این ریاست خدا داد راسخ بود اما چون فضل خداوند قادر

بچون وحی و قیوم شامل نیاز بود از ان موجب معاندین و مخالفین روسیاه و در بدر گشتند
 که در تواریخ در سینه پیشینه واقع شده باشد الحمد لله والشکر لعل فضل خداوند و توجهات اولیای
 کرام و دعوات عابدان و عالمان و اقبال و ستان شامل حال گردید که عبدالمتمین خان
 مع امیر خان برادر حقیقی خود و محمد عالم خان و سید اکبر خان عموزادگان خود و خان قندیار
 گرفتار کرده شده به لعل قلعه بحضور انجانب دست بسته آورده شده محبوس اند و بهر من
 خان عرف شیخی خان قتل شده در جندول دفن گردید و قلعه طور و مسکنی عنقریب فتح خواهد شد
 چیرا که لشکر مایان گرداگرد قلعه طور نشسته تو فنگ اندازی بند شده و لشکر باجوڑ رو بفرار
 نهاده هر میت شدند و لشکر میان گل باد شاه ضا صوا خود ان صاحب را معلوم و هویدا گردیده
 باشد که مشنیده و روسیاه بفرار رفته از دست چند نفران قلعه شوه شکست خورده رحمت
 بر سفته مقتولین و زخمیان خود را بمبت و زاری محصورین و بهادرین قلعه ازاد کرده
 برده اند باید که از کوائف آن حدود نویسان باشید زیاده خیریت ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۶۷

۵۳۷

رحمانی کردیم والی همایون عبدالمستیر خان کابا و سردار شری از قید بزرگوت
 وزاری و امان طلبی طبعی پناه حاجی ضا تر کنه تی و ملا صا با آبره و غیره سفید پوشان
 و ستانه داران باید دانست که این واقعه تصدیق آن منعمون است که چند بار سابق
 تحریر کرده که یکی از اخلاق و عادات این والی خیر اندیش همین است که از جانب مقابل
 دایما بیوفائی و جفا باشد و از جانب وی کرم پروری و عفو و احسان و وفا باشد و غالب
 سبب کامیابی و فتوحات وی بنظر اهل کمال همین خلوق حسن است کویا که این

که این مقولہ مقبولہ سعدی علیہ الرحمۃ کہ بیت بدی را بدی سهل باشد جزا:
 اگر مردی احسن الی من اسأله در حق وی راست و صدق است که درین نوبت
 در ازادی عبد المتین خان و برادرانش تجربه کامله رسید اگر چه زمانه بامید سماعت این
 اواز بود که چنین دشمن صف شکن که در قلب کارزار خود بخوار بدستش گرفتار آمده گاهی
 خلاصی نصیبش نخواهد شد بلکه گردنهای این مجوسین را بریده نام ایشان از صفحه هستی
 محو و منسی سازید چرا که بیت سنگ بردست و مار بر سنگ خیره رانی بود قیاس و رنگ
 لکن چونکه همت والی میمون مانند چرخ گردون از غصه مشتاق خاک در تنگای رنج کشی
 و محبت حد پروری نیست بلکه با اعتماد امداد ربانی اقتدار سر اندازی حسودان بدلندیش
 در قبضه خود انگارد لهذا انتقام حسودان گرفتار شده خود را پششت انداخته گاه گاهی
 با ایشان گفتگوهای تلطف آمیز در میان آوردی ازین سبب مجوسین نا امید را امید
 رهایی قوی گشته بذریعہ محبان و دوستان خود جناب شریعت مآب طحیة انتساب
 حاجی تاورنگزی مجاهد فی سبیل اللہ و مهاجر از هشتاد و دو دیگر ملا صاحب بزره که از زاهدان
 مشهورین آن حدود و سنت با دیگر علما و سادات و غیره سفید پوشان میمند و با جور بطور
 جرگه و منت وزاری و استناده و امان طلبی بحضور والی میمون در ملک چندول با جمع بیا
 و هجوم پیشمار حاضر آوردند و بکمال الحاح و تمنا و استعفا بوالی مذکور تعرض نمودند که خان
 مجوس عبد المتین خان کابلی را با برادرانش از دور بافرمایند اگر چه والی میمون در
 جواب ایشان بسیار تعلل و تردید نمود که درین میانه دخل و مداخله شما پیشوان دین بهتر نخواهد بود

که بموجب کلام ربانی که اَللّٰهُمَّ بِاَلَدُّوْکَاطِیْ قَسَاصُوحِ تَانِید
 بجانب من دید لکن ایشان باستغاثه محبوسین زبانهای خود را دراز کرده بطرز اول عود
 فرمودند و تبرکات و توجهات پیران و مرشدان خود خمس الاوقات خود والی خوش اعتقاد را
 پیش کرده ذریعه کامیابی خود ساختند که ماهر گزیر غیر از خلاصی این محبوسین نا امید از شمار اضعی شوم
 و از اینجا خواهم رفت اگر چه والی ممدوح درین نوبت اراده حبس نمی این محبوسین کرده بود لکن
 چونکه اعتقاد محبت اولیاء الله و مزارات کاملین و دعوات علما و صلحا و زاهدین برین خاندان
 اثر عجیب دارد و تاثرات ترقی و تنزل کامیابی و ناکامی خود از دعوات خیر و شر خدا پرستان
 می انگارند بنا بران والی ممدوح بسبب اخلاق حسنه خود و پاس خواطر آن زاهدان خدا پرست
 و گروه سفید پوشان عبد المتین خان را با برادران و ملازمان خود صحیح و سالم از حبس مهیب
 ازاد کرده و با فرمودند و آن گروه سفید پوشان را بکمال عزت و خویشی و رضامندی و دعوات
 خیریت دارین از والی ممدوح رخصت شدند و نام نیک و کرم خلقی والی ممدوح از استماع
 این خبر در اقطاع جهان منتشر گردید که جهان با شان قریب و بعید متفرق گشتند که چنین اخلاقی
 حسنه خدا داد موجب ترقی کامیابی این والی فرخ فال خواهد بود آمین یا رب العالمین
 ۵۵ ذکر ترقی والی ممدوح و مضاعف است از آن که در این کتاب از جانب سرکات
 در موقعه دوره چیف کشته ضابطه در صوبه حسدی مغربی و شمالی پشاور و اضافه خطابه جدید
 بنی شایانی کی
 از اینجا که قبل ازین بتکرار معلوم شده که سبب اصلی ترقی و کامیابی و عزت افزائی این والی

ممدوح را که فضل قادر همچون ست اسباب ظاهره هم وقتاً فوقتاً مقارن و معاون ظاهری
 می شود خصوصاً در چنین موقعه قابل قدر که والی ممدوح در بدله شکر به چنین نعمت غیر مترقبه که
 شکست فاش و محبوسى چنین دشمنان عظیم ایشان است ^و ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲۳} ^{۱۰۲۴} ^{۱۰۲۵} ^{۱۰۲۶} ^{۱۰۲۷} ^{۱۰۲۸} ^{۱۰۲۹} ^{۱۰۳۰} ^{۱۰۳۱} ^{۱۰۳۲} ^{۱۰۳۳} ^{۱۰۳۴} ^{۱۰۳۵} ^{۱۰۳۶} ^{۱۰۳۷} ^{۱۰۳۸} ^{۱۰۳۹} ^{۱۰۴۰} ^{۱۰۴۱} ^{۱۰۴۲}

دیگر از باب خیریت است امید که شما بخیریت هستید مورخه ۱۹ شهریور ۱۲۹۶
مقره کین حسابها در پولشکل الحذب دیروصوات و چترال بنابران والی مدوح بکمال
استقلال و شجاعت و مردانگی بدین سبب که اعزاز مهمان هر قسم که باشد و سلوک
جواب ذمه داری داده که امید که بکمال

اطمینان و امن و امان تشرف آوری و مراجعت خواهند فرمود که در ریاست مایع
قسم خطره و اندیشه چنین رهروان نخواهد بود - و جمله لوازم و ضروریات سفر دوره و
انتظامات نشیب و فراز مراحل و منازل و آئینهای حست و حفاظت بکمال امن
و امان مرتب میا خواهند بود پس تاریخ مقرر و لیعهد شما بجهان خان و سردار
محمد عالم زیخان و سالار جنگ محمد صفدر خان و دیگر اراکین دولت را در پیش حکام
مذکورین بمقام چکده فرستاده تا که حکام مذکورین منزل بمنزل و مرحله مرحله از مهمانی
و انتظامات والی مدوح فرحان و شادان باشد تا آنکه از کوه لاهوری که حدود
والی مدوح ایشان را بکمال آسایش و امن و امان گذرانیدند و همچنین در وقت
مراجعت ایشان از چترال که کوه لاهوری همان جمعیت و انتظام و سامان
مهمانی و سفر و حفاظت و احترام بقاعده گذشته مهیا بود و چون بمقام دیر
رسیدند بتاریخ دوم ماه ^{۱۹} ^{۱۵} چون در دار الخلافت دیر در بارگاه عام والی محمد دربار
گوهر بار منعقد فرمودند که جمله نواب و اراکین قومی و افسران فوجیه و
حاضر بودند و حکام مذکورین معه دیگر افسران برطانیه در آن شامل بودند بعد

بعد از ادای شکریه والی مدوح و اعتراض خوش انتظامی و مبارکی فتوحات ظاهر نمودند که از
 جانب شهنشاه معظم انگلستان چارج پنجم برای شماسندعت برافک و تواضع
 جاگیر سالانه بمقدار نیم لک روپیه سالانه و موروثیت خطاب نوالی و ایلچی سیده قبول فرمایند و نیز
 امتیاز فرزند کلان محمد شایه جان خان را خطاب لیعهدی و خان بهادری از جانب سرکار برطانیه
 و از جانب خضرین مبارکباد : چونکه والی مدوح از حدزاده مستقیم مزاج و حوصله دار است لهذا
 قبول این عطیه نفیسه بکمال وقار و استقامت کرده مزاج مستقل خود را بایمان و خلجان نداد
 بلکه توجه بمعزو منزل حقیقی فرمود و حاضرین در زمرهای خوشی و مبارکباد بلند کردند : بعد از آن
 نائب ریاست قیس الله خان که عارف و موقعه شناس است ادریس یعنی یک کاغذ خوش
 تقریر بتقریب تضمین شکریه رونق افروزی حکام وقت و شکریه عطیه نفیسه شش افزای والی
 مدوح و دیگر مناسبات با ضروریه آن وقت شنوانیده که جمله اهل محفل را مسرور و محفوظ گردانیده بعد
 از آن محفل متفرق شده حکام مذکورین در نشستگاه دربار خاص والی مدوح برای نظاره
 و تناول خوراک مناسبه وقت اشتغال نمودند بعد از کثیری بمنازل مقصوده خود متفرق شدند
 الغرض ختم دوره مذکوره بکمال کامیابی و عتبه افزای والی مدوح بانجام رسیده سندها
 خوشی و رضامندی حکام برطانیه درج این صحیفه گردیده چنانچه از جانب چیف کمشنر صاحب
 بهادر صوبه حسدی مغربی و شکیماپشاور بالفاظ ذیل سر زده شده بود
 مشفق و یاران نواله بجا شادمان صاحب دلی ویر و متوجه و بذول آلاء باشند
 بعد از سلام دوستانه مشهود خاطر آنکه اینجانب ان مهربان اطلاع میدهند که مایان

نخیرت دارام ام صوب اینجانب رسیده ایم و از خان بهادر محمد شایب خان و محمد عالم زرخان
 نزد چکره رخصت شدیم برای تواضع و مهمان نوازی آن مهربان و تکلیف که فرزند و خانان
 و ملازمان آن مهربان برای حفاظت مایان دران دوره ریاست شما یان کشیده اند اینجانب
 مشکور و ممنون هستند فقط والسلام و نیز از جانب پولیسکل ایجنٹ دیروصوات و چترال و غیره حکام
 برطانیه که درین دوره شامل بودند مبارکبادیه و مراسلات خوشنودی می رسیدند غرض اینکه
 سلوک الی مدوح در هر قسم قابل تحسین و آفرین است

فوج شهباز سوات و جنگ کردن بالشکریانظر بایا شاه صوا و اقوا صوات
 و فتح کردن قلعه های شهوری بجنگ خوزیز و قتل شیرین شهنزاده و دیگر ارکین معتبره و جنگ
 نظم بنوفا حسب حال الی مدوح - -

صدای دولت و رفعت بمهر و ماه ز نیم	بیا که نوبت اقبال و فتح شاه ز نیم
بمخفگی که در و مدح آن کلاه ز نیم	بچار سوی جهان دست بسته اند دیگر
پس گو به آن جهان پناه ز نیم	کمند جرخ شکنج و سپهر عالمگیر
زبان مشتری از نظرش بجاه ز نیم	ز حلق پیش کاشش نوید فتح کند
روان عفتنا قهر او تباه ز نیم	اگر چه کوه شود دشمنش بر و خنجرین
که دشمنش نخل و فوج او بجاه ز نیم	جهان یلذت این مرز نیست فخر کنان

سنت الهی یرین رفته که پروردگار معز و مذل که خورشید عزت و اقبال بر جبین
 از عنایت رسیدگان خود درخشان کند البته و سمة خسوف بر قمر متابعت نمود اگر

تا جلوه آن سیر جهان تاب بر افطار ربع مسکون منور خاص و عام گردد چنانچه قبله ازین تحریر
 گردیده که کسی از مقابلین و مخالفین او نیست که اولاً القمه احسان او در دین آن مقابل ناسپاس
 نهاده نشده باشد چنانچه مردمان صوات که از ربقه فرمان سرها کشیده گونه گونه مقابلات و
 مخالفات والی ممدوح را در پیش آرند اکنون که میان گل را از دوستی والی ممدوح جدا کرده باز
 شاه خود ساختند و همه قلعه های جنگی حواله او کردند و فسران و عهد داران و معتمدان خود را
 بران مقرر نمودند خصوصاً آن سرگروهان میان گان سرداری اولاً شاه مدار میان صدراعظم فوج
 بادشاه جدید و سپاه لالی میان جنرال جنگی این فوج نو ترتیب خوانین و رؤسای قومی صواتیان
 که درین فوج جدید منسلک بودند این همه فسران بادشاه جدید صوات بکمال غروری و دلالت
 در قلعه های جنگی جای برج های معرکه اراشی بلند کرده بودند که کدام وقت لشکر والی دیرنکار این
 نهنگان خوئوار خواهند شد ازین جانب والی میمون حوصله افزای خود زیاده کرده که غنیمت این
 گروه سرکشان زیر سایه اقبال من برضامندی خواهند آمد مگر چونکه از هر جانب موافق و مخالف
 بیغام های العجل بگوش او رسانیده که این گروه سفله گان بغیر از سرگوبی و گوشمالی سخت عبرت
 نخواهند گرفت البته والی میمون فرمان واجب الاذعان فوج کشی خود به افواج نظامی و اقوام
 بر روز عید الفطر یعنی اول شوال^{۱۳۶۱} داده تیاری سواران و پیادگان مصمم فرمودند حتی که
 بتاريخ ۲۲ این شوال مذکور نقاره نصرت خروج و عروج این افواج قاهره و منصوره والی
 همایون بمناره در بار اقبال انار دار الخلافت دیر نوبت زنی کرده چند سیر خهای نصرت نشان
 به اراده استفتاح فوج کشی دیر بیرون شده بتاريخ^{۲۰} میست پنجم این ماه مذکور کل افواج

نظامیه دیر و برول بانڈی و افواج سیاسی و حشر آفلمهای میدان و سیند و خندول
 و غیره ریاست همه سرگردگی صدر اعظم سالار انجم دولت شریک شیر برادر صاحب کمال اقبال
 نشان عالیجاه محمد صفدر خان جیسا که مالک سفید و سیاه این ریاست است و حسب نگارانی
 و انتظام ولیعهد محمد شاه جهان خان ضا ولیعهد کل ریاست و گوزر برول میدان و غیره ارالین
 و میدان و سیند و خندول و غیره ریاست سرگردگی حضرت سید اخوندزاده خلیل و عبداللہ خان
 رباط و غیره خوانین سند و میدان و برول و خندول و پنجین لشکر باجوڑ سرگردگی خان جیسا خارکریز
 سایه والی میمون یکد لویک کاست بکمال آرایش و انتظام بموقعه کارزار و اراده تسخیر ملک صوات
 بمقام اذری جمع شدند از انجانب جناب میان ضا بالشکر نظامی خود و لشکر اقوام صوات
 سرگردگی میر کبر و سردار باتدبیر برادر حقیقه خود جناب شیرین شاهزاده و وزیر بشیر حضرت علی
 میرزا و دیگر افسران فوجیه خود که شہرہ ایشان شجاعت اثار میاں جناب شاہمداد و لالی میان
 معروف سالار ضا و برادران ملک حمزہ خان منگورہ و نظر خان علاقہ ستورزی و عبداللہ
 خان موضع پارڑی اباحیل و غیره ارالین قومیه خود بکمال جوش و خروش در موضع علاقہ
 شموزی بالشکرهای صوات فراهم شده بودند بعد از مشورہ مقابلہ لشکر والی ممدوح وزیر بابت
 در قلعه کلان چونگی که از سامان خوب و ذریعہ خوراک مقابلین و غیره ضروریات پیش آید
 مالا مال کرده بودند - قلعه گیر کرده دیگر فوج را بار و سای محزرہ در قلعه کوچک بانڈی شمر
 قلعه گیر کرده و نظر خان را بایک دستہ فوج در موضع دیگر که در منفذ راه کوهی فوج دریا موج
 آباد کرده بودند نشانده بودند و بقیہ فوج نظامی و لشکر اقوام اباحیل و سونی خیل را در موضعهای دیگر

عده ارالین فوجیه و پنجین لشکر اقوام ریاست از اینده خیل و سلطان خیل و برول

و خزانہ در کنگاها فرا هم آورده بودند که برای امداد قلعه‌های مذکورین و جنگ همگروه بکار آیند
 و میالنگل ضا کلان بادشاه صوات با افواج باقیه اقوام صوات بالا تا کوستان در قلعه
 کبل علاقه نیک بنحیل بانتظار فتح نشسته بودند که بیکان کوهی لشکر دیر کدام وقت
 شکار پنجه عقابان فوج من خوانند شد لکن بخت و اثر و ن بامیان گل صنا بادشاه
 صوات از اثر اقبال علی یون والی میمون درین مخاطبه بود

صوات از اثر اقبال علی یون والی میمون درین مخاطبه بود

منکه مورم جنگ با فوج سلیمان چون کنم من گلو خم گزنی بر سنگ میگردم غبار سنگ اگر بر سر خود می زخم سر بشکند نشنوی از من نوید فتح و نصرت هیچ گاه آتشی بجز آن بسوزد فوج تو با فوج جبار برسد آن فوج تو یک رسد باد خزان	با ضعیفی همسرتا چند باگردون کنم قطره ام در بحر گرافتم تن خود دون کنم وز هم بر تیغ پایم پای خود پر خون کنم بعدیکم از شکست افسانه افسون کنم غیر ازین تا چند این گفتار ناموزون کنم چشم خود زین غم سزد کز گریه چون میون کنم
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

الغرض خون غصه پر خاشد بر دماغهای هر دو فوج دریا موج جوشن زین گشته
 و اسیران اجل رسیده را سد مایه عمر گران مایه سپر شده بتاریخ دویم ذوقعدہ ۱۳۳۶
 بروز شنبه سال جنگ یاست دیر از مقام ادنری فوج دیر را حکم بلغا علاقه شموری
 داده نقاره جنگی را با دیگر سازهای پر خاش سازی نو اختن آغاز نمودند و تعرض و تحریص
 بهادران جنگی دو بالا کرده بطرف بانده شموری که مجمع لشکر مقابل بود یورش نمودند

و قریب وقت زوال نیم روز مقابل خون ریز شروع نمودند اول سیکه جان شیرین خود را
 آماج گوله باریهای افواج آتشبار دیگر کرده بود نظر خان ستوریزی و همپانش بودند که منفذ راه
 افواج قاهره دیر بسته بودند پس یک دسته فوج مذکور از ایشان مانند دایره پرکار از نقطه درونی
 احاطه کامله کردند و دسته سواران زمین بر لشکر امدادی بیرونی حمله شیرانه کردند لشکر کینه
 کمان شهزاده والا تبار شیرین جان ضا بودند مقاتله خونریز شروع نمودند و دسته دیگر از
 عسکر گردون اثر والی میمون برای کشایش قلعه دیگر گرداگرد شدند غرض اینکه بر یک ساعت
 در سه جا های مذکوره معرکه قیامت خیز برپا شد و هر یکی از مقابلین شنه خون دیگر گشته
 پیوسته می کردند و اهلایان افواج متقابلین را بغیر از عین نقاره های قیامت
 نشان و آواز های تو فنگهای علم عنوان و شهاب برق نمایان چیزی دیگر بگوشه های نمیدیدند
 و چشم عبرت رحلت یک زمانی بیکف زمین زیر پا و یک سپر آسمان بالای سر است الفراق
 والوداع بنظر پرمهره میگریستند و هر یک نفس آخری حیات فانی می شمردند و هر یک از ایشان خواسته
 باخته دیوانه وار بلا اختیار شیب و فرازمی می نمودند بعد از هر یک ساعت دسته که برای گرفتن
 قلعه کوچک نظر خان تعیین شده بودند سرهای خود بر کفها نهاده مانند پزندگان بر آشیان
 قلعه پرواز کردند و چون مورچگان صحرائی بر دیوارهای قلعه مذکوره قطار باسته بر سر قلعه بالا
 شدند و خیلی را بریده چون گدوی تردد خندق قلعه بریزانداختند مگر در آخر قلعه را فتح کرده سردار
 قلعه نظر خان را با دسته ملازمانش که با او قلعه گیر بودند تپه تیغ کرده قلعه را با قلعه ایشان آتش
 زدگی کردند و هیچکس از آن اسیران دام اجل نجات نیافت و فوج سواران بال لشکر امدادی

نیزه بازی و شمشیر بازی نمودند و لشکر موسی خیل و اباحیل که همیشه داغ بی ایمانی و نامردی بر حسین ایشان
نمودارست مانند زنان پر دوشین عورت عصمت خود را پیش نامحرم نگذاشته در کوه نسوی گل روی
بنفراز نهاده در شعوب مغاکهای کوه مذکور پنهان شدند و شش هزاره شیرین جان را با سرکردگان خود
در میدان جنگ غریزته نگذاشتند ساعتی چند توفنگ اندازی کرده آخر الامر از ناچاری درون
قلعه کلان قلعه گری خزانه شدند و با فوج قلعه گیر یکجا توجیه نگذاشتن قلعه کردند و بغایت جد
و جهد توفنگ اندازی شروع کرده خیلی از محاصرین لشکر دیر را بقتل رسانیدند حتی که بوقت عصر سامان
جنگی ایشان با تمام رسید و از فوج بیرونی امدادی نیافتند و جناب میان گل صاحبک بالشکر اقوام
باقیه در قلعه غم حبه مضطرب الحال شسته بود از جانب و هم نشانه امداد نمودار نگردید البتة از نجات
مایوش شدند و لشکر دیر بر ایشان حمله سخت آوردند چنانچه بعضی از ایشان بر دروازه قلعه
ناخت کردند و بعضی بر دیوارهای قلعه فرار شدند و تسلیم را آتش انداخته لشکر درون قلعه را
چون هیزم خشک در میان تنور تنفیده شده محصور داشته عذاب حریق بر ایشان برگذاشتند و بران
سزای جهنمی هم فضاحت نکرده دروازه قلعه را باز کرده یک یک از قلعه با نشان را هدف توفنگهای
خونین کردند و خیلی از گوی سرهای قلعه با نشان اجل رسیده در پیش تسلیم مفتوحه از ضرب
جوانهای سیوف لشکر دیر غلطان شدند و قلعه مفتوحه از آتش زدگی مقاتلین آشبار
چون کمره آنگران شده از خاکر منتش میگردنی بلکه بجای اخگر لاشه های مقتولین بریان
شده گرد اگر متفرق می نمود و بوی گوشت بریان مشام حاضرین را حسه سرسام می افزود
و غوغای الامان از کوه و صحرا بگوش بر تنفس آن نواحی می رسید مگر بخت و اژدو در

جواب استغاثه شنواید که این مصیبت را فراموش خواهید کرد که صد و دیگر عالم سوز چشم دید خواهند
 کرد بیت غم آیام را گرمی شمارم بنمی تا بم غم دیگر سر آید امیر کبیر دولت و شیر تدبیر سلطنت رستم
 شیرین خصلت حشمت نشان جناب شیرین شهزاده ضاکه برادر حقیقی بادشاه جدید صوات در
 بر کوکبه شاهی بود در دروازه قلعه محروقه گرداگرد اینغهای براق خونین رنگ شیده شده نمود
 گردیده چند قدم بیرون دروازه شخص سفل از لشکر این که چشم و گوش زمانه از دیدن و شنیدن نام
 چنین اختصار زل کور و کرباد ضرب توفنگ لاله بران تن نازنین از جانب پشت بدلتا شاکر کرده
 جان شیرین از بدن شیرین مواعیت آغاز نموده صدای الفراق بلند نمود سپاه افروغ
 محمد صفدر خان از شنیدن این اواز جان گداز هم از غم و الم گردید شتابان به سر آن نازنین اجل
 فرود آمد و صراخهای بهیات و تاسف بر شهزاده رخت بسته آغاز نمود شهزاده نیم بسمل از چشم پر خون
 چند کلمات فراق و وداع و وصیت حفاظت لاشه بیجان از قیام ساختن دشمنان سفل کشین با
 سالار موصوف بر زبان کلال آینه را نده نعش او برداشتند ساعتی بعد جان بحق تسلیم نمود
 علاء الدین شهزاده مقتول درین معرکه عالم تبا چند کس از اراکین لشکر صوات خسته و ناتوان
 اجل شدند چنانچه شهزاده مدار میا سر داری که منتظم افواج و صد الهام بادشاه صوات
 و نظر خان دوز رملک علاء الدین و عبید الزیم خان پاری و غیره فسران و فوجیان
 لقمه اجل شدند الغرض تاد و صد نفر کشته شد و چهار صد توفنگ سیر و دیگر اسلحه جنگی درین
 معرکه ششیده و فتح قلعه های علاء الدین و سموزی و سخر این علاء الدین معمور و فتح نمایان شهر جهان
 نصیب والی میمون دیگر گردید و از جانب لشکر دیر هم تاد و صد نفر کشته و زخمی شدند مگر کل علاء الدین

فستح کردند چرا که وزیر بادشاه متوجه حضرت علی خان با ساسان حرب و یک سته فوج قلعه گیر شده بود از شنیدن شکست فاش و قتل شهزاده شیرین پراس و دوسوا در دشت غالب شده قلعه را خالی کرده و رو بفرزیهادند شکر تپا یونی علی الصباح قلعه را نه فقط بلکه کل علاقه شهموزی قبضه کرده در تصرف خود آوردند و بابتظار جنگ دیگر پایش می بجانب صوات بالا در علاقه شهموزی مطمئن شدند و تاده روز برین نمط در انتظار پیش قدمی بودند بعد از آن لشکر خود را از آنجا مستغرق کردند و باعث تفرقه لشکر بغیر از ماتم کشی میان گل صاحب شیرین شهزاده مقتول چیزی قرار ندادند چرا که قتل او موجب ماتم کشی دوست و دشمن بود

۵۷ جنگ دیگر با توپخانه و تانک و کتان و فستح نمایان دیر

هرگاه که لاش شهزاده مقتول را از میدان جنگ برداشته بمقام سید و پیشه رسانیده بکناره غربی جدمر حوم خود دفن کردند و اکثر مقتولین دیگر را هم از دامن همان کوه آتش نشان دستیاب کردند و بعضی از ایشان خوراک و زندگان صحرائی و سگان خانگی شدند و مقتولین و مجروحین لشکر فاتح که تاد و صد نفری انجام میدند بخانها و مقامات خود رسانیدند اقوام باجوڑ یا عثی ملا صاحب بڑه و دیگر ماز و مان طریقه اخوند صاحب سید و شریف قدر بر قتل سیر زاده خود غصه کشیده و برخی بر معاملات وطن داری ناراض شده چنانچه شیوه را بدان زمانه حال است که معاملات وطن را درون خلوت هم گاهی از دست ندهند و اغراض نفسانی خود را بلباس شریعت جلوه نمایی کنند در میان اقوام باجوڑ و همند مشو و چهر گاهی بلیکل شروع نمودند و اتفاق اقوام را بدست آورده بدلت خائفان شهر باجوڑ

تجوز استقلال بکار برده بود که جمله عاقل خود را کمر بسته همیاساخته بانتظار جواب دهی بادشاه
 ضوأت مرتب ساخته بودند و لشکر مقامی چند دل را حکم شمولیت میدان داده چنانچه بتاریخ سویم
 ماه محرم^{۳۴} جنگ شدید در میان لشکر اقوام مذکوره و لشکر خان تار شروع گردید اگر لشکر خان تار
 بدستور سابقه قدری شکست خورده لکن بقرار سابقه در عین موقعه دوران جنگ لشکر فاتح جزو
 شریک معرکه گردید و از تو فنکهای آتش بار و سواران چابک سوار و جان نثار خود لشکر باجور
 و همند را شکست فاش داده نیریت ساختند و اسپان و اسلمه از ایشان بدست آوردند
 و آتش غصه ناعاقبت اندیشان خام فکر درین باره سرد شد اگر چه فتوحات و محاربات
 این والی بپایون از جهت وقت و کثرت قابل انحصار و انقباض نیست لکن چونکه عاقل را اشاره
 بست لهذا بر نقد رکتفا کرده شد تا کتاب بطوالت موجب ملالت نیانجامد و برای اختصار
 و سهولت اختصار جمله مقابلات مندرجه والی میمون را درین جدول محدود مندرج کرده شده
 تا در وقت ملاحظه موجب تکلیف نباشد بدول مقابلات و محاربات و فتوحات والی ریاست دیر و فتوحات

ردیف	نام جنگ	مکان جنگ	نتیجه یا اسیران
۱	جنگ کوهستان	با اقوام کوهستانیان	گوشمالی این اقوام و خرد کردن ایشان
۲	جنگ پلوسی در جندول	با اقوام و خوانین کل باجور	فتح ریاست دیر و شکست مخالف
۳	جنگ صواب مقام بانڈگان	با اقوام صواب بعد از بغاوت ایشان	بعد گوشمالی باز اطاعت ایشان
۴	جنگ صواب مقام شامیری	با کل اقوام صواب بالابا فقیر سعد عتی التمد	فی الحال شکست اینجا باز اطاعت ایشان
۵	جنگ توره غونڈی	با خوانین کل جمانڈه و کل باجو	شکست دشمن فتح کردن دیر و کل قلعها را
۶	لشکر عام برای قلعه طور	با حاکمان باره و کل امدادیا او	صلح کردن و واپسی لشکر بلا جنگ

۷	جنگ قلعه شهنی در برول	باشکرسید احمد خان خان باروه	وابسی لشکر بلا گرفتن قلعه
۸	جنگ میدان بانڈی	احمد خان باروه و میا گل جان موئده	گردشمن قلعه را قتل افسر دیر در قلعه
۹	جنگ کوه سرلڑه	احمد خان و میا گل جان و خان	شکست لشکر مخالف و کامیابی دیر
۱۰	جنگ دیگر کوه سرلڑه	باشکرسید احمد خان و گل چندول	وابسی لشکر دشمن بنا کامی
۱۱	جنگ شهنادی در علاقہ	بامیا گل جان و سید احمد خان باروه	شکست دیر از وجه بی خیزگی لشکر
۱۱	جنگ حیا سیر	بامیا گل جان و سید احمد خان باروه	کامیابی دیر و شکست فاش دشمن
۱۳	جنگ قلعه بارون	با خونراذگان خیل و اقوام سند	فتح قلعه و کل علا و شکست فاش دشمن
۱۳	لشکر کشی بر قلعه کوٹکی	مقابلہ بامیان گل جان و سید احمد خان	صلح بدست کار بر طانیہ بمبشای دیر
۱۵	جنگ کوه کلپانی	با اقوام میدان بامد امیا گل جان	شکست دیر باز فتح بلا جنگ
۱۶	جنگ دیگر کوه سرلڑه	باشکرسید احمد خان و گل چندول	شکست دشمن و گزینتای خان والی دیر
۱۷	جنگ سند و قلعه هایش	بامیان گل جان و گل چندول	گرفتار لشکر دشمن و شکست شد بای سید
۱۸	لشکر کشی کل باجوڑ	برای ازادی سید احمد خان و محبوب	نرمیت شدن و گرفتن لشکر مخالف
۱۹	جنگ بالام بٹ	بامیا گل جان و سید احمد خان	فتح دیر و شکست مقابل با گل باجوڑ
۲۰	جنگ بمقام منجہ اول	با اقوام صوات	فتح دیر و شکست اقوام
۲۱	جنگ دویم منجہ	با اقوام باغی شده	فتح دیر و شکست باغیان
۲۲	جنگ اخگرا م	باشکرسید احمد خان و میان گل جان و گل چندول	شکست فاش دیر و انقلاب ریاست والی بمون
۲۳	جنگ پل شرنیکل	بامیان گل جان و سید احمد خان	رجوهر دیر و لشکر بنا کامی
۲۴	جنگ بیوڑ اول	بامیان گل جان و سید احمد خان	مرحبت لشکر والی ریاست بنا کامی
۲۵	جنگ بیوڑ دویم	بامیان گل جان و سید احمد خان	شکست لشکر فوج و فتح والی بمون و انقلاب

۲۶	جنگ چوکیا تن	بامیان گل جان وقت مسندن دیر	فتح قلعه کیمیا نیشته وقت دیر از سر نو
۲۷	جنگ در میا کنه دیر و شهر ادی	باسید احمد خان بعضی اقوام	شکست شکر مقابل و رحمت بچندول بنا کامی
۲۸	جنگ خهل و تورنگ	با خونزادگان و اقوام سندو غیره	فتح و ختن خهل و تورنگ و غیره
۲۹	جنگ سر لره دیگر	باسید احمد خان با روه	شکست فاشن با روه تا ملعه با روه
۳۰	جنگ فلاگی و دلک خیل	با اقوام فلاگی و دلک خیل	فتح دیر و شکست اقوام مذکور
۳۱	جنگ قلعه نل در شامیزی	با اقوام شامیزی صوابالا	گرفتن قلعه خارج کردن، قلعه
۳۲	جنگ ننگولی اول	با اقوام صوت یان	فتح دیر و شکست اقوام صوت
۳۳	جنگ دو نیم ننگولی	با اقوام صوتیا ن	شکست و فتح دیر و تضع شنگوا ٹی
۳۴	جنگ سنبٹ	با اقوام صوتیا ن	شکست فاشن شکر دیر علاقه ادنزی
۳۵	جنگ سوال قلعه	باسید احمد خان با روه	شکست شکر رسید و کل چندول
۳۶	لشکر کشی بر سندویدان	با خان شهر و سید احمد خان سند	فتح دیر و گرفتن ربا و از اقوام سند
۳۷	جنگ حیا سیری میان	با خان شهر و سید احمد خان و اقوام سند	فتح شکر دیر شکست و تفرقه و گرفتن شکر مخالف
۳۸	جنگ حصارک	با لشکر خار و با روه	فتح شکر دیر و شکست دشمن
۳۹	جنگ شوه و کنیا ٹری	باسید احمد خان و کل لشکر صوتیا ن	فتح دیر و گرفتن قلعه ختن و جنگ
۴۰	جنگ لعل قلعه ملین	با لشکر سید احمد خان با روه	شکست و گرفتن شکر احمد از دست ان
۴۱	جنگ توتانو بانده	با بادشا صوت و کل لشکر صوت	شکست شکر دیر بوجه خیانت و سازش
۴۲	جنگ شموزی	با اقوام صوتیا ن	شکست و گرفتن اشران از شموزی

۴۳	جنگ نیار و پنجیکرام	با کل اقوام صواتیان	دشمن وزیر خندان الحبار شاه فتح دیر اقوام برادر عابد با دصوات
۴۴	جنگ دیگر لعل قلعه	ایلغارین شکر سید احمد خان	دشمنیت و غنیمت شکست یلغار با از دست
۴۵	شکر کشی بمقام شموزی	الحبارین و میا گل و صواتیان	تفرقه هر دو شکر بطور صلح میعاد دی
۴۶	جنگ گرره یا غونبوی	بالشکر سید احمد خان با روه	فتح و تاراکر اسلامه و بالشکر سید با روه
۴۷	جنگ قلعه تیزنگ شموز	بالشکر صواتیان و چوچین حب	فتح کردن از دشمن و گرخین شکر دشمن
۴۸	جنگ جندول در تفرق مقام	بالشکر سید احمد خان و امدادیان	فتح نمایا و تفرق مقام
۴۹	جنگ جندول دیگر بار	سید عبدالمتین کابلی	فتح شکر دیر و سلاش یو خان میمون
۵۰	جنگ جندول در تفرق مقام	بالشکر کل باجور و امدادیان	فتح نمایان شدن خان با برادر او قتل خان با روه
۵۱	فتح کردن قلعه طور و غیره	از عبد الخالق بن خاد و غیره امدادیان	تسخیر کر کل جندول و قتل شدن بدرجه کامل
۵۲	جنگ قلعه شوه در علاقه ادرن	بالشکر حب شاه و کل لشکر او	شکست ناشی شکر میا گل ضا از دست وای
۵۳	جنگ قلعه بانده شموز	بالشکر شهنشاه و کل لشکر نظامی او	فتح نمایان شدن شهنشاه و قتل شکر میا گل
۵۴	جنگ گلکوس در علاقه شهنشاه	با کل باجور و همند کلان و غیره	فتح نمایان دیر شکست ناشی دشمن
۵۵	جنگ دیگر در علاقه شهنشاه	با کل باجور و همند کلان	فتح نمایان دیر شکست ناشی دشمن
۵۶	جنگ پنجاه و ششم	با اقوام صواتیان و میا گل	بمقام توتانوبانده علاقه انیک بخیل
۵۷	جنگ پنجاه و هفتم بمقام قرب	و جوار شهنشاه باجور با اقوام ماموندان	و سالار زیان با امداد محمد جاک صاحب
۵۸			

مادة الكتاب

در بیان انصاف و ایثار و عبادت و اخلاص و محبت و زینت استغفار و ایثار است و
و صواب و قیام و ایثار و عبادت و اخلاص و محبت و زینت استغفار و ایثار است و

و تبیان روشنی جو دہ این ریاست خداداد و سبط عیال و اولاد این والی ممدوح بالقابہ و تحریر محاصل
این ریاست محروسہ و تشریح افسران و عہدہ داران جنگی و ملکی فوجی و نظامی و ارکین قومی و غیرہ احوال
رضہ درونی و بیرونی و تعلقات قریبہ و جوار خارجہ حکومت و قوانین مرتبہ فوجیہ و سیاسی برای دستور العمل این
ریاست خداداد حنین عن الخلل و الفساد اعتقاد و اعمال مذہبی و

دین وی اسلام مذهب وی خفیی عقیده وی عقیده فرقه ناجیه اهل سنت جماعت دارد و طریقه وی بیعت از حضرات نقشبندی و قادریه دارد چنانچه جدا علی او مرید خاص حضرت شیخ ادم بنوری بود چنانچه سابق مفصل تحریر شده و والد مرحوم او بذریعہ پسرزاده عبد السلام صبا بخدای از اولاد و مریدان غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی بود و او خود بعد از پیاوری **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ** مرید و معتقد همان آستان فیض نشان است در نمازهای فرائض دایما مقصر نباشد و برای ادای جماعت فرائض مسجد جامع هم حاضر می شود خصوصا برای ادای جمعه و عیدین بالفور و باستثنای عذر شدید مسجد جامع شامل غایب مسلمین میگردد و صیام ماه رمضان مبارک بکمال احتیاط بانجام میرساند و نماز تراویح اهل سنت در بنکله خاص خود با جماعت میگذا رد و غالباً ختم قرآن شریف هم در تراویح میکند و صیام نفلیه در ایام متبرکه مانند عاشورا و عوفه و روز جمعه در تمام سال میدارد و زکوة و صدقه فطر از اموال خود بیرون کرده بفقرا و

و مساکین میدید و چند بار مردمان را بخریج اموال خود بجهت الله شریف فرستاده است
و برای دفع مشکلات بدعوات و صدقات اعتقاد تمام کامیابی خود دارد. چنانچه در وقت
توجه حوادث و عروض امراض بذات خود و یا اهلن را بار خود فقرا و مساکین را از صدقات
نقدی و جنسی و خوراک بآنان و مال اموال سازد و بمزارات اولیای کرام و صالحان و زاهدان
اهل اسلام اعتقاد تمام دارد و خیلی از نذورات و شکرانها و صدقات بمزارات متبرکه و اهل الله
نفرانه میفرستادند چنانچه در شکرانه غنیمت چند و اول تسخیر آن ریاست مبلغ بیست هزار
روپیه نذوقرا و صالحین کرده بود. و نذرانه یازدهم همراه چهل روپیه ماهواری بروج پرتوچ
حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره میزادگان گیلان میدهند

اخلاق و عادت این دالی

خاکسار بردبار زحمت کش و احسان بردار مدد و غم شریک خواص و عوام اهل اسلام
چنانچه در عیادت و تعزیت یعنی بیمار پرستی فاتحه خوانی بیماران و مردگان رعایت خود
حتی المقدور بشرط اطلاع تکاسل و تغافل نکند بلکه بحسب حیثیت و مناسبت شمولیت
و متابعت کرده در تکفین و تجهیز بذریع خدمت ابدان و اموال دریغ نکند. و در خوراک
و پوشاک نهایت بی تکلف است حتی که اگر ادنی ترین بندگان او را دعوت کند دریغ
ندارند و با ادنی ترین بندگان از شرکت خوراک استکبار نوزد و در باب پوشاک
اگر چه در اوقات مخصوصه لباس فاخره بپوشند لکن بسیار اوقات بلباس معمولی غریبان
کفایت کرده هیچ عازین نگارد. و بانوائین حرم خود غنیمت کم میدارد بلکه نشست

و برخاست در شب و روز در برابر اجلاس خاص یا عام میدارد و در حین توجیه مقدمات و حوادث
 درونی یا بیرونی سختی زحمت بر نفس خود بسیار میکشد مثلاً اگر بر سنگ خارا در گرمی آفتاب تموز
 برای مطلبی نشیند جرع و فرج و دایلا نخواهد کرد و در پرورش مظلومان انصاف میکند
 بسیار مغوب دارد حتی که اگر شخصی از عمده خود بی انصافی معلوم کند و بوجه منفعت دنیوی
 خود یا بلحاظ داری آن شخص که از ضروریات وقت باشند او را سکو بی یا گوشمالی نکند لکن
 چشم او آن شخص بی اعتبار و بی وقار باشد و بموقع مناسبه او را عملی یا غیر عملی بآدشت
 آن مظلوم ضرور خواهد کرد و در اجرای شرائع و امر معروف و نهی و منکر شوق بسیار دارد چرا که
 بارها از ایدان خلوت نشین و عالمان عاملین خود را مامور و مجبور این امر مستحسن داشته
 لکن بوجه ترمد عمل و ناموزونی از اکلین قومیه رعایا این امر بانجام نمیرسد و در راندن
 زانیان و سارقان و بد معاشان از ریاست خود بتکرار و اصرار امر مصمم فرموده و میفرماید
 و به پیش کردن اینچنین امور بسیار خرم باشد: ایجاد مای این والی محمود بالقاب هم
 اگر چه این والی همایون را از زمانه ولیعهدی تا زمانه حال بچگونه فتنه و اغواء و آرام دستیاب
 نشده چنانچه از ملاحظه واقعات گذشته هویدا گردد لکن با وجود چنین بی ارامی و
 اضطرابی ایجاد بانیکه از دست این والی ضلالت اقبال برآمدست یقین هست که از دست
 میچکس از فرمان روایان این خاندان گرامی نیامده باشند چنانچه اولاً ابادی حرم خاص
 در بارگاه باردیز حجرات و مقاصیر و دالانهای بی نظیر تا حال از دیگر کس سرزد نشده و در
 بار خاص و بنگله محکم اجلاس خاص چند طبقه نادره که چشم ناظرین عرصه جهان نظیرش

دیده باشد و در بار عام برای مهمانان و حاصه داران بابر و ج بلند و وسیل و اخلاقی و خارجی که در
 وقت ضرورت او را قلعه جنگی هم تواند خواند و دیگر کارخانه اسلحه اتوای تفنگها که علی الدوام
 در آن اتوای اژدها و اوتو تفنگهای آتش بار و کارطوس و غیره آلات حرب بسیار باطو مختلف
 مهیا کرده میشود و در وقت ضرورت جنگی انبار انبار بمیدان جنگ حاضر کرده میشود و بدین
 سبب همیشه بر دشمن ظفر و نصرت نصیب این والی فرخ فال میشود و همچنین آبادی بازار زیر
 بترتیب بازرب زفرموده اوست و کندن نهر کلان بطرف شمالی از الخلافت که هیچ فرمان
 روای دیر بدان توجه نکرده بود و بدین سبب در بار بار و منازل از الخلافت همیشه در تکلیف
 برداشت آب از چشمه بعید یا از رو جنوبی در مشقت بودند این والی خیر اندیش بدان توجه
 نافعانه کرده از مقام بعید این نهر را کنده مرتب کرده بطرف شمالی بازار و در بار عام بانداک
 فاصله گذرانید که همه خواص و عوام و خدام و کنیزان از آن برداشت آب و جامه شویی بوجه اسهل
 میکنند و امید است که بشه طو فست و خیریت این نهر باعث اجرای کارخانه های عجیب خواهد
 و یادگاری نهر شاهی او را اسم بامسمی موافق خواهد شد و نیز از جهت صفت کمالی و ادویه
 سازی کمال الجواهر در چند قسم و معجون شاهی چند نسخه از ایجاد است اوست و دیگر سرک شاهی
 از موضع چکدره تا مقام تیرات و از آنجا بکوه قلاگی تا سرک سرکاری هم ایجاد کرده اوست دیگر
 آبادی قلعه های سرحدی جنگی چنانچه لعل قلعه ملک میدان و قلعه بالا امبٹ در علاقہ
 سند و قلعه کوٹکی یا زور بندر و قلعه مردکوڈیری و قلعه موندہ بترتیب جدید و قلعه
 شوه و اورنگ آباد و قلعه راموڑه در علاقہ ادنری و قلعه چوکنی در شهموری و قلعه

کبل یا غمجه در یک نیمیل و قلعه نلد شامیزی از ایجاد های اوست و دیگر اختراع و انتظام
باجه که قبل ازین درین ریاست برگزیده بود این والی میمون بکمال آرائش و ترتیب حسن
از کل انواع و اصناف مرتب کرده بحدی رسانیده که از ماحهای دُول عظمی تفوق گیرد و لباس
و دریش باجه نوازان بالباس و دریش ترکان رومی برابرست این هم از درستی خیال این
والی نیکفال است که حتی المقدور پاس و رعایت اصول اسلامی نگه دارد چنانچه یک شاعر
لطیفه شناسی گفته: به رنگی که خواهی جامه می پوش
من انداز قدت رامی شناسم

امداد و سیال این والی فرخ نال

فرزند اول شایه جان خان بهادر ولیعهد دیر و صوات و جندول است و در شکیل جمیل سلیم
حلیم انار سخاوت و شجاعت و فتوت و مروت از جبین خوش آل این او پیدا و هویدا
از زمانه خورد سالی بقواعد حکمرانی هوشیار و تجربه کار است و در تدبیر مقابلات و محاربات
هم بمنینده و از موده است از جانب والد ماجد خود علاوه از اختیارات ولیعهدی ریاست
و گورنری علاقهای بروان میدان بدو عطا شده است در مقام برول بانڈی که بعد از
دار الخلافت دیر صدر مقام کل ریاست خواهد بود اقامت گیر و سکونت پذیر است و بوجه
لیاقت ذاتی خود از جانب سرکار برطانیه اورا خطاب خان بهادری و صوبدار مجری عطا
شده علی الدوام امورات ولیعهدی ریاست و مهمات گورنری خود و انتظامات تحویل
شده سرکار برطانیه بانجام و اتمام میرساند: فرزند دوم سردار باوقار محمد عالم زیر خا نصرت

نهایت مردانه همت و فرزانه طلعت رستم همت شیر خصلت حاتم عطیت عالمگیر حلیت
 در کار کمر کشی نهایت چست و چابک در سن کم عمری آثار بزرگی در ناصه او نمایان است
 و در احوال ملازمان و سپاهیان خود بکمال امتیاز نگران است و در امور رعایای خود نهایت
 انصاف پسند است و در باب غریبا و محتاجین ترحم و دل سوزی از حد زیاده بکار میرد
 امید که بشط و فانی حیات مستعار یادگار محافل بلد یار خواهد شد فی الحال بوجه
 لیاقت والی خود و منظور النظر والد ماجد خود گوهری جندول پان و حکم رانی شیرین گل
 و ملکند دره بدو عطا شده در قلعه نموده که دار الخلافت درجه دوم ریاست جندول است
 اقامت گیر و سکونت پذیر است و هر دو این شهنزادگان از شکم صدف شیم بانوی بی نظیر
 و خاتون لیاقت سیر بیگم صاحبه مرغوبه نوالی و الی ریاست بودند که غنچه بی کر آن
 درج این صحیفه خواهد شد مع فرزندی که در شیر خوارگی وفات یافته و یک خرقه نظر قمر که در
 خور دسالی در جوار والد مرخومه خود بحق پیوسته در مقبره شاهی دیر دفن کرده شده اند
 فرزند سوم شهنزاده شیر خواره مع یک ختر از بطن خاتون خوزر اصلبیه مهتر خاتمان الملک الی
 الملک چترال : :

از و ارج و خاتین عالی ممدوح بالقاب

اگر چه در رواج و عادات افغانان ذکر مستورات و اهل حرم در محافل و مجالس یا تحیر
 آن در کتب تاریخی از جاده حیا قدری دور میدانند و این چنین اشاعت و اظهار را
 موجب بی حیائی می شمارند اما چونکه با وجود این چنین کتاب سوانح عمری عا

عالیجاهان که متضمن دستکفل جمله سیاه و سفید ریاست باشد و هیچ دقیقه کلیه جزیه ازان
 بیرون نباشد چنین گنجهای مخفی را مدقون گذاشتن موجب کمال اشتباه و تحیر خواهد بود
 و نیز در کتب تواریخ ملوک امرای پیشین ازین سخن چشم پوشی نشده بلکه کمال بی پروائی
 اظهار آن بتقریر و تحریر طریقه مستمره گردیده لهذا باین امر با خطر موجب فرمایش والی
 الملک توجه کرده شده داخل مسوده گردانیدم و چون بحث داخلی در بار ترک دب دانستم لهذا
 از جانب خود درین باب هیچ قلم فرسائی نکردم بلکه تحریر محرم خوش تقریر جواهر التسلیم در حضور
 والی الملک تیراملاضاً گفتا کردم و تقریر و تحریر او را هیچ تغیر ندادم بلکه بعینه مسوده او را که بحضور
 والی الملک مرتب شده بود مشموله مسوده کتاب خود گردانیدم و آن این است که زوجه
 اولیه والی ممدوح و ناتوان سابقه از همه دختر نیک علیجاه عمرخان خان باثروه که از اولاد
 فیض طلب خان خان باثروه بود بطور شکرانه روضه منوره اخون الیاس بابا صاحب لا
 ج بوکر داده نسبت کرده بود و عمرخان ممدوح این نسبت را ذریعه احتلاط و ارتباط باخان
 دان دیر ساخته بسیار از بسیار فواید او را حاصل گردید اما چونکه اصل خاندان مستحلاً
 نااهل و ناعاقبت اندیش و احسان فراموش است قدر آن امدادات و اعزازات و
 مدارات خاندان دیشان دیر نگذرد و کفران نعمت نموده بدان موجب تباه و برباد و بادیه
 پیمای کربت و صعوبت گردیده خراب گردید و آن نسبت تا حال همچنان ناکتخا و بجا مانده
 خاتون دویم دختر سعادت اثر سردار نامور و ملک غالیقدر ملک اکرم جان که از نسب
 و حسب قومیت از قریش عرب اند والد ماجد نواب حسام حرم نسبت فرموده در مہد

سعادت عهد کتبخانه فرموده رونق افروز مشکوی والی الملک را لاگردیده بود خاتون سویم
 حبیبه خوش نصیبه لیاقت اثره عالیجاه محمد شرف خان حصار مرحوم خان پنکوٹ برادر
 خور و جناب غفران آاب نواب حصار مرحوم در عهد خردی و طفلی برای والی الملک نسبت
 فرموده بخدمتش و هم آغوش والی الملک فرموده بود: خاتون بیایم: بنده خوش سلیقه عا
 لیجاه شیر محمد خان حصار مرحوم اتق که برادر از یک پدر و مادر جناب نواب صاحب بهادر
 مرحوم بود در حالت بیجانی صوات چنانکه جناب نواب صاحب بهادر مرحوم از سفر کابل
 وارد صوات و دولت خانه خود شده بود و این مانع دل جو بغرض ادای سلام ملاقات
 عم خود یعنی نواب حصار مرحوم آمده در آن حین در نظر فیض اثرش مرغوب محبوب زیبا
 دل آرا آمده هماندم جهت فرزند دلبد خود یعنی والی الملک نسبت فرموده بکمال کسر
 و فرو هزار زیارت نشادی کتبخانی فرموده هم خوابه و هم آغوش والی الملک گردانید:
 در زمانه خردی و کم عمری اوقات گذاری والی الملک از زمانه بیجانی صوات
 تا عهد بجا شدن و رسیدن بمقام برول باندی معه این بانوی مکرمه معظمه بود
 خاتون پنجم از قوم شمانی که مشوانی از نسل اولاد محمد حنیفه رضی الله عنه اند در عهد
 ولیعهدی و مسند نشینی برول باندی از اتفاقات حسنه در نظر کیمیا اثر والی الملک
 آمده یکایک از تیر مزگان آن عشوگر که شمه سنج باناز و طناز مرغ دل عشق منزل
 والی الملک بسمل گردیده بر فرزند چار محبت و الفت و موانست صاحب انفراش
 گردیده و چون در تقدیر رب تقدیر مقدر بود بعد از جد و جهد و کوشش فراوان

آن کبک ز قنار طوطی منقار غارت گریست و دل و هوش را بدست آورده ادویه و مرهم زخم جگر و ریش
 عیش شوق دل سوزش گردیده مرنه الحال و نارغ البال گردید اوصاف این بانوی پنجمین از
 احاطه تحریر و دایره تقریر افزون و بیرون ست و لیاقت و قابلیت او از ارقام اقلام با هر
 اوصافیکه شایسته ماهر و بیان دلیله و خبر و بیان دل آرا می باشد در وجود گرامیش موجود
 بجز در داخل شدن بمشکونی و الای جهان آرای متکفل جمیع امورات خارجه و کار و بار داخله
 گردیده روز و شب در مرحوبات ماموره خود و دل جوئی و رضا طلبی و دل داری و الی الملک
 چنان شاغل و بیدار هوشدار بود که می و ساعتی از امورات خود غافل بی پروا نبود گویا که
 در مکنون بود که محض بفضل الهی و عنایت لم یزل بدست والی الملک آیده تمامی امورات دنیا دار
 و جهان داری بموجب سعادت و نیک ختری او و بظهور و انتظام آورد و از هر گونه آثار ترقیات
 و آبادیات ریاست و رعیت پروری و فوج و لشکر نوازی ظاهر و باهر گردید الغرض از بطن
 این بیگم عظیم المثال جهان دو فرزند سعادتمندان محمد شایه جهان خان و محمد عالم
 زیب خان تولد گردیده باعث خرمی و خوشنودی عالم و عالم باین گردیدند و بفضل یزدی
 نازمانه حالی برریان جوانی و عالم توانی رسیده بخوب روئی و خوب صورتی و زیبائی و دانائی
 و جوان مردی و نیک خلقی و طالع ارجمندی شهره اطراف جهان و کناف عالم گردیده
 باعث مسرت و انبساط خواطر باشندگان ریاست و باغ و بهار گلشن خاندان امارت اند
 و یک صبیله ماهر و یه و یک پسر مثل قمر و دیگر از بطن همین بانوی نیک خسترا نید بعد از حیات
 چند روزه راه پیمای عالم بر رخ گردیدند چند سال بدینمنوال بوجوال صال سر اسرست و نشاط مالا مال

آن خاتون نجسته افعال و زیبا خصال بکمال عیش و آرام زندگانی و کامرانی و حکمرانی کرده داد
 برگزیده عیاشی و کامیابی و استیجاب لذایذ جسمانی و روحانی ادانی نمودند چون دور و وار
 گزفتار و زمانه دون و ازون ناز پروردگان مهند عیش و کامرانی را تا دیری بر یک قرار میگذاشتند
 در عوض ششتر جان فرای کامرانی چند روزه پیاله زهر آب ناکامی ابدیه میپاشانند بنابراین
 در سنه یک هزار و صد و بیست و پنج هجری یک جل ناگامانی بکمال جلدی و شتابی در رسیده
 جوابی که هیچ شتابنده عصای خاک را از ان چاره نیست بیانو خوب و رسانید و
 بانو پیوسته ابرو و لبیک گفته و دلیعت جان بدستش داده داغ فرقت و هجران بدل محبت و عشق
 منزل الی الملک نهاده در ماتم امر ناگزیر بشش شور و شغف ناله و گریه خویش و تبار و همه اهل دربار
 با وقار و سکنه و یا رحمت انبار پیر خ گزفتار رسید و خاطر فیض مناظر والی الملک را بهر وفراق
 آن خاتون شایسته اخلاق مسکن گزین مینو در واق چندان از صبر و شکستی طاق بود
 که دمی و زمانی آرام نمیکرفت بلکه تا فائاد دوست می رفت در چنین حالت بیتابی دل و نا
 قراری خاطر با خود عهد بست که تا میعاد مرور سه سال نام جفت و همجواری دیگر بزبان نیاورم و
 ویش نمی بینم چون میعاد موعود پوره گردید و در ان حین در بار فیض آمد دیر که سابق از انش گریه
 اتفاقی سوخته خاکستر گردیده بود از سه نو بکمال نیست و آرایش که ایوانهای خلد برین بران
 رشک میخورد تیار و مهیا گردید در خاطر دریا مقاطر علی حضرت والی الملک خیال شادی که تخیالی
 دختر مهر جو امان الملک الی حیرال که سابق والد ماجد بزرگوار والی الملک نسبت درست کرده بود
 گذر نمود تا باشد که مانند خاتون مرحوم پنهین مرغوب محبوب خاطرش افتد و مستکفل جمیع

امورات ریاست و امارت گردد بنابران سامان و اسباب کتخدانی از لاکهاروپیه جمع کرده و سرداران و خانان و ملکان و عامه مردمان از او طان پشاور و شنگرد و ستمه با جوڑ و صوات و غیره هزارها هزار با بدارالامارت دیر طلب کرده شدند و پختان آرایش و زیبایش و دهم و دهم کار خیر شادی کتخدانی این بالکونی حیرانی بانجام و سرانجام رسید که هیچ احدی از سرداران و امیران و حاکمان ربع مسکون با نیطور کار شادی کتخدانی نکرده باشند و نه این قسم بان عیش و عشرت دیده باشند لاکهاروپیه بانجام دهمی این شادی صرف گردید چون خاتون موصوفه داخل مشکوی معلی گردید اکثر معتبران اهل دربار بوالی الملک گفتند که اختیارات لنگرخانه و غیره امورات داخله و خارجه تفویض کرده شود لکن والی الملک فرمودند که سر دست بلا تجربه و از مودکاری تفویض این قسم اختیارات پسندیده خرد خرده بین نباشد چون تجربه کامل حاصل آید آنگاه دیده خواهد شد دفعه اول که والی الملک مع این خاتون و ازون بخت دوچار گردید امیش بیاس مبدل گردید و آنچه خیالش بود بوی از آن در وجودش نبود فی الحال خاطر فیض ماثروالی الملک پشمرده و افروخته و آلوده غم و الم گردید با وجود این خیال باز نیز یک گونه رجای در خاطرش باقی ماند که شاید آهسته آهسته و رفته و رفته در عرصه دوسه ماه از باعث صحبت و موافقت حضور والی الملک و دیگر خاتونان دربار در بار چیزی لیاقت و قابلیت در وجودش پیدا و بیاید گردد اما چون عرصه مأموله بلکه زیاده از آن در گذشت روز بروز جوهرها قابلیت و میخردی و نادانی در و ظاهر می شد تا بخدی که همه اخلاق و نمیه

وخصالت های رزیده که در کمینه ترین طایفه انانیت پیدا شد در وجودش ثابت گردید
 الغرض این قسم دختر سیاه اختر ناشایسته اثر موجب شرم و ناموس پدر و مادر
 خداوند کریم هیچ کسی را ندهد بدنی موجب خاطر در مقام والی الملک ز همه وجوه از
 الفت این خاتون وارزون بالکل مانع گردید و هرگز در خوی حقیقتش نیاید آخر الامر
 برای آرام خاطر در جستجوی بانوی قابل و لایق و فایق دیگر افتاد و از خوش قسمتی
 و طالع نیک یک خاتون سمانه بی بی خارو که در اصل از قوم مواتی بود بدست افتاد
 و اگر چه در همه اوصاف بانوی پنجمین مساوی و برابر نبود لیکن نسبت او در نهمین و دهمین
 مساوات می زد و مرغوب و محبوب و دلپذیر خاطر والی الملک گردید و باعث اطمینان
 و آرام و دلجمعی حضور والی الملک گردید در همه خوانین عفت و عصمت آمین اول
 مرغوب ترین و خاطر نین والی الملک خاتون پنجمین والدۀ محمد شاه جهان خان و محمد
 عالم زیب خان بود و سپس این خاتون ششمین و نهمین و دهمین و بعدش سمانه نور
 جهان بیگم شجیه که واپس ترین همه خاتونان است در درجه سویم با وجود این خاتونان
 ماهر و یان هنوز نیز حضور والی الملک در طلب و جستجوی یک محبوبه مرغوبه دل مطلوبه
 دیگر که بمنزل والدۀ محمد شاه جهان خان و محمد عالم زیب خان بکله عصمت و عفت و جود
 لیاقت و قابلیت و در درایت و کفایت و زیبائی و دانائی و هوشیاری و دلربائی
 و رضائی و خوشگویی و نیکوئی آراسته و پیراسته باشد ساعی سرگرم است و خیالش
 بحسب نسب اصلیت نیست بلکه غرض او در اثبات اوصاف و اخلاق حسنه و شایسته

و نفی اوصاف ذمیمه و زریله است خداوند کریم زود این تمنايش بانجام رساند و کام دلش حاصل گرداند

مختارخواه ایتوه و اخوات والی الملک

تا حال دو برادر و دو خواهر از یک پدر و مادر حضور والی الملک از دارنا بدار بقار حلت فرموده اند
خواهرانش یکی موسومه بی بی پشاور و دیگری بی بی جهان بی بی و برادرانش یکی میان گل
جان خان موند و دیگر منصور خان و سویم ایضا منصور خان و سویم که از والی الملک کلان
عمر بود و در خردی وفات یافت و چهارمین اسم نامعلوم و خواهره سویم اتن بی بی زنده

متمم حال دیر و چترال

قبل از سال^{۹۵} لام^{۱۰} ملکنڈ اگر دہات و علاقجات چترال تابع و رعیت خاندان دیر بود از هر قسم
مالیه پیداوار آن دیار بدر بار فیض مدار دیر می آمد تحایف و هدایای اشیای عجائب
و غرائب چترالی را ہی دیر میگردد در سال لام ملکنڈ چون تفرقات دولت سرکار بر طانیه
درین دیار مستر بیز پیدا گردید و بطور سگری مسئله فیصله بندی میان حدود
علاقه جات دیر و چترال میان آمد در آن حین بموجب ترغیب و تحریک و دخل خان بهادر
میان حیم شاه کا کا خیل کپش رو و راه نمای فوج سگری بود و از مهتر چترالی چیزی رقم
بطور رشوت خورده هضم کرده بود محاذ جد بندی دیر و چترال آبریز سلسله کوه لاهور که میان
دیر و چترال شرقا و غربا : طرف شرقی قدری مائل بصوب شمالی است : بحال است
مقرر نموده والد ماجد بزرگوار مرحوم والی الملک از امر لاچار ی جبر او گریز از منظوری این
فیصله سکوت ورزیده لا و نعم ظاہر بزبان نیاورد و چون فیصله نامه برای ثبت مهر

دستخط بحضور والی الملک در آن روز کار داشت اثاب بعد فیروزه ولیعهد و بمقام بر دل باند
 قیام پذیر و سرفراز بود پیش کرده شد آشکارا مردانه از منظوری آن فیصله نامه آن کار فرمود و گفتند
 سر حقوق ابائی واجدانی خود که در حدود علاقجات چترال است هرگز برنگز نمیگذارم و باتلاف آن
 ظلم اراضی نمیشوم اگر هنوز بامر لاجاری و حکم سرکاری که خلاف قانون عدل و انصاف است بلکه سرکاری
 ظلم و مستکاری است آن علاقجات از دست من رود پاک نیست هر وقت که تاب و توان یابم
 باز طالب قبضه و تصرف حقوق خود خواهم شد و تا هنوز این واقعه حد بندی میان دیر و
 چترال تحمل و نامکمل مانده است و حکم زبردستانه جابرانه سرکار برطانیه دست تصرف والی الملک
 از دہات رعیتی قدیمی خود واقع علاقہ چترال کوتاہ و منتظر وقت و موقعه ماندست و آنچه از غور
 و تحقیق و تدقیق و عدل و انصاف سرکار دولت مدار برطانیه گفته و شنیده میشد درین موقع
 حد بندی میان دیر و چترال بالکل خلاف ثابت گردید بلکه ازین واقعه بظہور پیوست که
 مداخلات و فصل مقدمات سرکار انگلیز خالی از ظلم و اعتاف و خود عرضی و خود کامی نیست
 روش موجوده این ریاست چنین است که در حکمرانی و فرمان فرمائی ریاست خود مطلق
 العنان و خود مختار است اگر چه در عملداری سرکار برطانیه در ریاست محروسه او یک سرک کام
 از بل چکره تا حد جنوبی ریاست یعنی آبریز کوه لاهیوری گذرانیده شده و جابجا بران
 قلعهها و چوکیہای چترال آباد کرده شده که ملازمان سرکاری ملیشہ یا سرکاره یا خاصداران
 برای نگهبانی و نگارنی راه بود و باش میکنند لکن ازین حشر در خود مختاری والی میمون
 هیچ قدری نقصان و اندیشہ دامنگیر نشده بلکه بقاعده سابقه فوج کشی و مقابلات اقوام و

دستخط
 والی الملک
 در روز
 کار داشت
 فیروزه
 ولیعهد
 و بمقام
 بر دل باند
 قیام پذیر
 و سرفراز
 بود پیش
 کرده شد
 آشکارا
 مردانه
 از منظوری
 آن فیصله
 نامه آن
 کار فرمود
 و گفتند

اقوام و کشان میکند و رعایای خود را در قبضه اقتدار خود نگاه میدارد و اگر قومی بغا
 و سرکشی کند گوشمالی سربو بی ایشان بچنگ و جد و غارت و خونریزی میکند و
 سرکار برطانیه هیچ قسم مداخلت و مداخلت و غیره در آن ندارد البته در وقت تبدیلی
 فوج برطانیه در ریاست خود نگران امن و امان میباشد و علاوه از افسران
 و عهده داران فوجیه در هر قوم از اقوام ریاست خود را اکنین و پیشوایان مقرر کرده که حسب
 لیاقت خود موجب یا برات سالانه یا فصلانه از دولت شاهی میخورند و فصل و مقدما
 و خصومات در اکثر منازعات بموجب شرع شریف محمدی میکند که علاوه از دارالخلافه
 در هر علاقه قاضیان مقرر کرده تا که قطع منازعات و فصل خصومات بحکم شرع شریف
 میکنند البته اگر معامله رسمی یا رواجی افغانیت باشد بقانون قدیم و جر که افغانان از آن
 فیصل کنند و برای سزایش و سربو بی بد معاشان بنیاست هر یک گناه مانند قتل و راهزنی
 از جانب والی ریاست جرایم و تغزیرات مالیه مناسبه مقرر اند که حاکم تحصیل دار یا عاملان
 دار آنرا وصول کند و چونکه خیمه افغانان از قدیم الایام از مواد سرکشی و طغیان و بغاوت
 معجون شده لهذا والی الملک این ریاست همه جا و همه حال و همه وقت و همه سال در لشکر کشی
 یا در تجویر آن مصروف باشد و فوج این ریاست دو قسم است نظامی و قومی نظامی بر دو نوع
 منقسم تیار خواران و ملازمان یا نوکران تیار خواران خوراک از لشکر شاهی میرسد و برآ
 پوشاک تنخواه ششماهی حسب لیاقت و حثیت داده میشود و این قسم فوج تا وقتیکه بر خدتی
 خاصه معین و مصروف نباشد در دارالخلافه دیر یا در برولان نڈی نژد ولیعهد ریاست

یاد در مقام مؤثر نزد نواب زاده خورشید در محمد عالم زین خان صاحب بود و باش میکنند و
دیگر فوج نظامی که آنرا ملازمان یا نوکران میگویند ایشان را تنخواه سالانه یا شش ماهی یا بایا
حسب حیثیت از نفود و غله داده و بعضی از زمینهای کثری مقرر شده که از حاصل آن تنخواه
خود برآورد میکنند و چونکه بر یک از نواب زادگان بجای خود گنور علاقهای معینه اند پس یکی یکی
ایشان علاوه از فوج سرکاری برای خود دستهای فوج نظامی مرتب کرده از سواران و پیادگان
چوکیهای مستقله منتظم نموده اند و جمله فوج نظامی از سواران و پیادگان بحساب نفری
اند چنانچه بیست نفر را یک چوکی میگویند و بر سر هر چوکی یک جمعدار و ماتحت او یک دو حوالدار
میباشد و بالای پنج جمعدار را یعنی بر سر یک صد نفر یک موبسدار میباشند که او را نیز
هم میگویند و در وقت مقابله دشمن یک یک صوبیداری یا فسخه بکمال متیاز جان فشانی
میکند و بر سر فوج نظامی یک فاعسله کمانیر مقرر باشد که آن را نیز بان اسلام سالار جنگ
میگویند که درین ایام سردار باوقار معیر و تجربه کار بهادر و شجاعت نشان شیر برادر
خانصا محمد صفر خان سالار جنگ کل بایست خداداد مقرر است که فتوحات او در ماسبق
معلوم شده و فوج قومی اینکه در رعایت والی ممدوح همه بنواین و ملکان حسب حیثیت
خود تیار خواران و ملازمان بتنخواه خود نگاه میدارند و اسلحه اصلی انگیزی حتی المقدور با خود
ملازمان علی الدوام میدارند و همچنین عامه افغانان رعایت بنابر عادت شجاعانه
خود از اعلی تا ادنی با خود و فرزندانش و عیال خود اسلحه میکنند ایشان بکمال اهتمام پیدا میکنند
که بعد از خوراک پوشاک ضروری چیز دیگر ازین تیاری ضروری نه انگارند و در وقت فوج

فوج کشی الی این ریاست کل قوام رعایت یا معتبران پیشوایان با سلحه و بیرغهای خود بمقام
 جنگ و مقابله میروند و بموجب ننگ غیرت افغانیت و هر یک دیگر نهایت عرق ریزی و جان
 فشانی میکنند گویا که این قسم فوج در باب امداد و کامیابی والی ریاست نهایت کار آمد
 نباشند و در پرورش ایشان والی ریاست هیچ قسم تکلیف نباشد سوای اینکه کلان
 و مشران ایشان را انعام یا مواجب لایق بقد و قوت ایشان از ریاست مقرر باشد
 و در وقت دوران جنگ خرج و خوراک کارطوس و غیره ضروریات جنگ پشی و مرهم زخمیان
 و کفن کشتگان از خزانه ریاست مقرر باشد خلاصه اینکه اگر چه والی ریاست از بغاوت
 و دست اندازی های این اقوام در اکثر اوقات ناچار می باشد لکن در وقت موافقت
 و لشکر کشی امداد کامل بجانشانی و سربازی هم میکنند ازینجا والی ریاست را از ضروریات و لوازم
 که با اینچنین قوم دلاور و بهادر از هر گونه دلداری کرده دل خواص و عوام را بدست آورد تا از شدت انگیزه
 ایشان محفوظ باشد و در وقت مقابله دشمن بیرونی جانشانی میکنند چنانچه سعدی شیرازی
 فرموده بیت با رعیت صلح کن و در جنگ خصم امین نشین پزرا نکه شاهنشاه عادل رعیت لشکر
 الهی فتنه و دره برای نصیحت و الامم میوز

اسکندر رومی چون در عالمگیری ربع مسکون پریشان و سرگردان شد از مجمع وزرای خود
 پرسش کرده مشوره خواست که چه تدبیر مناسب است که موجب آرام و قرا حضور باشد وزیر
 فرزانه جواب داد در مجلس دشمن کند احسان انداز تا بمقاومت و مخالفت برخیزد و با رعیت
 خود نگوئی کن تا در وقت مقابله فوج جان فشانی تو باشد اسکندر کند احسان مجلس

دشمن نیست که ارالکین او را با حسان خفیه بپند گردان تا مشوره مخالفت تو در انجاغا
 نبانه مضحک کند و نمکونی بار عیت اینکه مفلسان ایشان را وجه معاش بدید تا از وجه تنگی
 ببد معاش خیال نکنند و بد معاشان را برباز سر کوبی ابادان گردان تا بفساد و معاودت
 نکنند و اغنیاء را نقدیت بدید تا در زیر سایه شما بر نعمت خود شاگرد شسته در معموری خود
 کوشان باشند البته جمله رعیت لشکر جانفشان و خیر خواهان سلطنت شما خواهد بود تاریخ
 قدیم مگر فسیوس و هزار افسیوس که اگر با اقوام افغانان این روشن بکار برده شود هرگز از جبات
 خود باز نمی آیند چنانچه از ملاحظه تواریخ ایشان از آغاز تا انجام ظاهر میشود: اقسام فوج این
 ریاست معتدله و حال این فوج نظامی سواران تا یک هزار پیادگان تا پنج هزار توپخانه
 کلان توپخانه میانه توپخانه خورد توپخانه اعظم زیر تجویز است که انجیران کاملین
 دران در خانه دارا الخلافت دیر مصفیه و اشتغالند فوج توپخانه تا یک هزار پیادگان
 تا پنجاه هزار باشند اوطان و علاقهای مقبوضه این ریاست بالاجم پانین جم بر و ل
 سلطان خیل پانین خیل میدان پانین کل ریاست جندول پانین تلاش برد و کناره
 صوات اگر چه بغاوت حالی بعضی از صواتیان کناره کش هستند: علاقهای بلحاظ حقیقت
 و استحقاق قدیمی بوقت مناسبه تجویز آنها کرده خواهد شد چترال تا گلگت و زیباک
 باجوڑ و آتماخیل و مهند تا حد و قشیر کابل و بنیر و کاشرا و غور بند و پورن
 و چک و چغزری و کوهستان صوات و آباسند و آلابی و پیکلی و اگر ور و چچ و هزار
 تا آتک و ستم و شنگر و پشاور و غیره اوطان مقبوضه افغانان

تیمار اصل این ریاست خداداد

از همه اراضی زراعت عشر یعنی دهم حاصلات زمین بقاعده اسلام میگیرند و بابت
چراغی کوههای رعیت از گوجران و غیره خداوندان مویشی قلنگ سالانه میگیرند و همچنین از دختان
میثودار مانند چهار مغز حصه سالانه مناسبه مقررت و همچنین از دیگر محاصل زمین نقود اجارها
و جراثیم با سالانه تجارتی دختان کوهستان تاده لاک روپی می رسند گندم تا پنج هزار
خروار یک خروار هشت من و یک من ذره و یک دژی چهار سیر یک صد و شش تن و وزن
شالی و برنج تا پنج هزار خروار جو تا شش هزار خروار جو و تا چهار هزار خروار ماش و عدس
و کولت مختلف اقسام تا یک هزار خروار و غیره اجناس نامعلوم روغن کوهستان تا یک هزار
خروار چهار مغز تاد و هزار خروار گوجی و غیره ترکاریهای بلاد تعداد و شمشاد و گوسفندان
و مرغان همه سال کفایت لشکری شود که تعداد آن باندازه قدر لشکر جنگی کلامی رسد

مجموعه و کانتینر این ریاست خداداد

در همه جبال کوهستان این ریاست دختان دیار اند نهایت نفیس که همیشه تجارت
آنها جاری میباشد و لکوپار و پیه ازان دستیاب ریاست می شود و کان آهن
هم ظاهر موجود است اگر چه از وجه بی اتمامی نظر اندازست و باز و جره و شاهین
و باشه و پوستهای سمور و سنگ آبی و آه و نافهای قیمتی و تائیر و غیره ادویه مانند
بنفشه و حب الاس و زرشک بلوط و سنبل و کلاب و گل سوسن و بیج سعلب و
نور عالم و غیره ادویه نادره قیمتی درین کوههای آبادان دستیاب می شود و غیره کانهای

شیر برادر والی ریاست و سالار جنگ منتظم افواج کل ریاست حیات الله خان معروف
 خان جواد و ذوالعزم والی الملک حاکم حالا قلعه طور: سید خان بهادر جان صاحب گنوری رکن
 وزارت داخلیه: و قریب الله صاحب ریاست و منتظم امور داخلیه و خارجیه: شایک
 ملک منتظم افواج حدود و دنوسر حال مقیم قلعه باروه دار الخلافه ریاست جندول: سید بهادر
 الدین معروف سید بادشاه کبیر میدان سابق جنرل تمیز ضوآت حالا مدیر مہمات فوجیه ریاست
 و عبد الرحیم خان سہمکوٹ و فرزندش ٹاٹی خان و محمد عزیز خان بائل و دولت خان و غیره خوانین
 بائل و سہمکوٹ و خوانین بیوڑ و غیره اخونجیلان: و عبد الکرم خان معروف خان کوسہستان
 سابق خزانچی خزانہ نواب صاحب حالا نگران امور متعلقہ دربار حشمت انار سید محمود جان صاحب
 زادہ ضامیا کلی: و شیخ عبد الملک سابق خزانچی خزانہ نواب محمد رفیع خان ضامن حرم
 حالا نیز منتظم امور ریاست دیرست: و عجب الحسن خان از خانہ زادان و خدام خاص والی مرحوم وندمانی
 والی موجود و جناب صاحب زادہ صاحب فضل عظیم ساکن روج: کل صوبیداران و آفران
 و بعداران و حوالداران و عہدداران فوج نظامی حسب لیاقت و مراتب مختلفہ: ارکین
 قومیه یا معتبران رعیت: حضرت سید اختر زادہ صنا خہل رکن اعظم اقوام و صدر انجمن
 محاسن شہزادی ریاست عبداللہ خان صنا خان رابط بمصر و تجربہ کار جنگ قیافہ شناس
 شورہای اقوام محمد عمر خان معروف سردار خان خان بانڈی میدان و ہر دو فرزندانش
 حاجی خان و قاشقار خان و ہر دو خوانین دوکڑی میدان و خوانین شاہزادی و ملکان
 انہ شیر خصوصاً ملک حکیم خان و سردار خان و رحمتہ اللہ خان بارون و ظرف خان رابط

و محمد زرین و محمد میر سبحان و عبد الجلیل اخوندگان خهل و غیره خوانین و ملکان سلطانی
خیلو پانده خیل و غیره اقوام و همچنین خوانین و ملکان کل ریاست از ملیزی و صوات بلوچ
حاضری میدان جنگ که هر یکی از ایشان باعتبار سبقت خود در جان فشانی مقابلات و
ریاست درجه افسران فوجیه میدارند چنانچه شیر ملک پیکور و دوره و ملکان بڈالی و غیره
سلطان خیل و پانده خیل و خانزادگان یمیور و اتن و امکوگنار و دیرخان و بادشاہ خیل و مانند آن

جلسه شورای بزرگ وزارت و ...

همه ازین امرای مذکوره و رؤسای سابقه و اراکین قومیہ در وقت ضرورت منتخب کرده میشوند
که غالباً از نمبر اول تا هشتم خالی نباشد و همچنین اراکین قومیہ چغتیه سید اخوندزاده صاحب خهل
و عبد الله خان و همچنین عبد الجلیل اخوندزاده خهل و غیره خوانین و ملکان میدان و سند و دیگر علما
ریاست بمناسبت وقت چرا که درین ریاست از آغاز تا زمان حال پابندی یک قسم کارروایی
بر اراکین و عمل نشده بلکه انجام رسانی مهمات فوجیه و لایه و خارجیہ و داخلیمه شرک کرده میشوند
بمناسبت وقت و ضرورت دبیران حضور یافتر این دار الخلافت میزرا عبد الحقیق میثقی و غیره
تیرا ملاضام دلایق و خوش تقریر و عمر محمد میرزا صاحب نیمه محرران بیرونی را تعداد نیست
قاضیان و علماء که در فصل خصومات و انجام رسانی شرایع تعلق در بار حشمت ائمه دارند
لا الا قاضی ضام حرم قاضی قدیم خاندان دیر شمس العلماء حاجی الحسین الشافعی قاضی
محمد عرفان الدین ضام مصنف کتب تحفه لطفیه و اورنگ زیمیه و جامع این تواریخ که از
خیر خواهان قدیمه این خاندان گرامی و متکفل خدمات علمیه و منتظم شرایع این ریاست

ریاست است قاضی خادم الدرباق قاضی خاص و شیر مجلس دار الخلافت بود مغرور است
و همچنین در هر علاقه ریاست قاضیان از علما، معتمدین از جانب والی ممدوح مقرر هستند
که خصوصیات بقاعده شرع محمدی میکنند و حاکم در عایا بران عمل نمایند

و خلوت نشینان این ریاست

خواجه معین الدین صاحب معروف خواجه ضا تیمور گره در علاقه سند و پالام بابا
صاحب در علاقه غشیره دره این برد و از زمانه قریب رحلت فرموده اند؛ صاحب جزادگان
ریحانکوث یعنی شاهزاده ضا؛ و گل صاحب؛ و جان ضا؛ و گل صاحبزاده ضا؛ و پاچه
صاحبزاده ضا؛ این پرنخ فرزندان زبده العارفین جناب بابا صاحب علیه الرحمة دیر اند
و در طریق قادریه بیعت از مرشدان جدا جدا کرده اند و بر جاده زاهدان خلوت نشین در حجرات خود کوشا
ند

حکیمان متعلقین در بار حشمت مدار -

حکیم امین الحق معروف حکیم صاحب گنڈیری مرد لایق و صاحب کمال؛ حکیم فضل
عادی خان معروف خوندزاده صاحب بانبولی؛ و حکیم صاحب لنڈی؛ و غیره حکما و اطباء
که در وقت ضرورت شاهی از مقامات قریبه و بعیده طلب کرده می شوند غیر مخصوص اند

شعرا و مداحین حضور والی ممدوح

ملا فضل الرحمان شاعر مصنف کتاب جنگنامه دیر و غیره شعرا و مداحین اطراف غیر حضور اند

حیاطان در بار کهر بار

ماسر عالیجان پشاور می مع دیگر عمده کالمین که دائم الحضور در بار اند

در بیان امامت و وزارت و شروط و فرائض منصبی این بر دو که اهل سلام را درین

باب چه باید کرد اگر چه این بحث درین جانب نظر حلی خارج از مقصود نمودار میگردد چنانکه مقصود باینکه

و اندراج احوال تاریخی نیست - لکن چونکه امر اور و سالی اسلام هر وقت دعوه این امر عظیم کنند

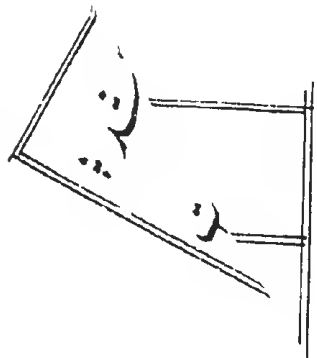
البته ضرورتیست که بشروط و فرائض منصبی آن واقف شوند و حاکم و محکوم از آن تجاوز ننمایند

بحث اول در بیان امامت

بدان ای عزیز که اکمل درجه در مقام امامت خلافت است بوجه اینکه خلیفه در زمین نائب
خداوند عالمین باشد و از احکام خداوندی برای هوای نفسانی سرموتجا و زنیاست
چنانچه الله تعالی اولاً حضرت آدم علیه الصلوة والسلام را از جانب خود خلیفه کرده بود چنانچه در
کلام مجید خود فرموده وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِیْهِ نَبِیًّا وَاٰیٰتِیْ خَلِیْفَةً ط
یعنی یا دکن ای محمد و قتیکه فرمود پروردگار تو نوشتگان را که من گرداننده ام در زمین از
جانب خود یک خلیفه را که حضرت آدم علیه السلام است تا آخر قصه باز در هر وقت و هر عصر یک
نبی مرسل مامور من است و برای اصلاح آن قوم خلیفه گردانیده چنانچه در حق حضرت داود
علیه السلام فرموده یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِیْ الدُّنْیَا وَاٰیٰتِیْ خَلِیْفَةً ط یعنی ای حضرت
داود و علیه السلام هر آینه ما گردانیده ایم شما را خلیفه خود در زمین و چونکه خلافت نبوت

در سالت حقیقی بجناب رسالت مآب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و السلام ختم شد :
 البته اثر خلافت حقیقی بذریعۀ ولایت و کمال خدا پرستی که از نتائج قریبۀ انبیاء علیهم السلام است
 باقی است که جناب رسول ما علیه الصلوٰة والسلام بزبان معجز نشان خود از آن خبر داده که :
 الْخِلَافَةُ مِنْ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً یعنی خلافت حقیقی بعد از وفات من مقدار
 سی سال خواهد بود چنانچه هر چهار خلفاء راشدین آن حضرت صلی الله علیه و السلام ازین خدمت
 اسلامی را بدرجۀ کمال تمام فرمودند بدینطور که جناب صدیق اکبر حضرت ابوبکر الصدیق رضی الله
 بقدر دو سال این خدمت اسلامی را بحکمال بی تعلقی و بی عرضی بانجام رسانید بعد از آن
 در حیات خود حضرت عمر فاروق رضی الله عنه را ولیعهد و خلیفۀ خود گردانید بعد از ده سال
 این خلافت خدائی را بنهایت احتیاط و اهتمام اجرا نموده با وجود کمال طاقت و قدرت
 ظاهری و فتوحات او طایف قریب و بعیدۀ شام و عراق عرب و عراق عجم و ایران و مصر
 و جزائر و غیره اناق مغربیه و مشرقیه همه جا و همه حال از خاکساری و خدا پرستی جدا نمود
 و میان خویش و بیگانه در اجرای احکام ربانی فرق در میان نیاورد قصۀ کشتن او فرزند
 دلبد خود را بسبب الزام گناه موجبۀ رجم معروف و مشهور است و با وجود چندین خزان و اموال
 بسیار گونه لذت نفسانی التجا ننموده چنانچه بطور نمونه نمونه خروار از کتب سیر او نقل کرده می شود
 که روزی فرزندش بر روز عید الفطر عرض نمود که ای پدر مهربان من اطفال کفار با من استنزه
 و مسخره بازی میکنند که قمیص فرزند امیر المؤمنین را به بنسید که چند پارچه در آن دوخته اند
 اگر قمیص من درین روز عید جدید کرده شود بعید از مهر بانی نخواهد بود ایشان بجانب

خلاصۀ تاریخ الخلفاء
 از امام سیوطی



بر رقعہ نوشت کہ مبلغ سہ روپیہ از مخزن بدست عبد اللہ
 شنید بعد از مرگ وصال و وظیفہ مشاہرہ من : ماہوار
 زمین بیت المال کہ یکی از صحابہ کرام بود رعایت
 در جوابش نوشت کہ امیر المؤمنین را و فای حیات خود قطعاً معلوم است
 کہ در وظیفہ مشاہرہ ماہ روان منظور کردہ شود باید کہ مر ازین خدمت معزول فرمایند
 کہ روز قیامت ذمہ وار جواب بخوام شد جناب امیر المؤمنین ازین جواب نہایت خوشنود
 شدہ فرزند خود را قناعت فرمود پس ازین ماجرا قیاس بآنید کرد کہ حاکم اسلام را در حکومت
 اسلامی نصیبہ بغیر از برداشت خدمات اسلام و انجام رسانی مہمات مسلمین چیزی
 دیگر نباشد و گذارہ و معاشر او از دیگر رعایا چند آن فائق تر باشد کہ موجب بربادی رعایا
 و گرفتن اموال ایشان گردد پس بنظر عبرت باید نگریستن کہ وقتی کہ اہل اسلام را ہمین قسم
 سلوک بود چہ قسم ترقی شامل حال ایشان بود کہ در جمیع اطراف و اکناف عالم شوکت و حققت
 اسلام در میان بود و درینوقت چہ حالت است غرض آنیکہ این خلیفہ عادل و خدا پرست
 بقدر وہ سال حکمرانی کردہ فتوحات بانجام رسانیدہ از دست ستمگانی محبوس^{ترشیت} الاصل
 فیروز نام کہ بہ ابولؤلؤ مشہر داشت و غلام یکی از صحابہ کرام بود در وقت صبح صادق
 در مسجد نبوی مدینہ منورہ بزورن کار داد و دوشنبہ زہر آلودہ زخم جگر خوردہ مورخہ ۲۲ سال
 ہجری شہادت چشید بعد از دفن آن خلیفہ عادل در روضہ خاصہ
 تشفیغ المذنبین جناب حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ را باتفاق صحابہ

۱۲
 امام رضی الله عنهم خلیفه اسلام ساختند و مسجد و مفتوحه فاروقیه بکمال احتیاط و انصاف تا عرصه دوازده
 سال حکمرانی فرموده بعد از آن بوجه سخن چینی ناجائز و بدگمانی ناحق اختلاف قوام پیدا شد بیا
 محمد بن ابی بکر از دست اقوام قریش قتل شده مورخه ستمه یحیی شش شهادت چشیده در مقبره
 جنة البقیع مدینه منوره مدفون گردید بعد از آن جناب شجاعت ایاب حضرت علی مرتضی کرم الله
 تعالی وجهه بانفاق اقوام حاضر قریش بوجه استحقاق اصل خود بر مسند خلافت رونق افروز
 گردیده خدمت اسلامی را بکمال برستی و احتیاط بانجام رسانیده و جمله اوام خود غرضی هوایی
 نفسانی را از صحابه کرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کردار و گفتار خود دور ساخته و اختلافات عدا
 اسلامیان را که بوجه مداخلت اقوام خارج دامنگیر اتفاق اهل حق بود جمله مخو و منسی ساخته بقدر
 شش سال اجرائی خلافت حق و فرمان روایی با انصاف کرده در شهر کوفه عراق عرب از دست عبد
 الرحمن ابن ملجم خارجی که او را شیطان طاق هم گفتندی بضرب خنجر زهرآب خورده برسد مبارک
 زخم شدید خورده مورخه ستمه یحیی شش شهادت چشید و در بیابان کوفه که فی الحال آنرا
 نجف اشرف گویند بطبقه نامعلوم دفن گردید تا آنکه در دور خلافت هارون رشید عباسی
 خلیفه بغداد در ستمه یحیی آن قبر مخفی توحی معلوم گردیده قبر منوره نمودار شده تا حال روز بروز
 ترقی گرفته نجف اشرف یک شهر بی نظیر گردید و نیز نشانه قبر و تابوت آنحضرت بعد از زمانه دراز
 در مضافات بلخ بسبب دیدن زمین نمودار گردید روضه مطهره او در آنجا ساخته شده مزار پر انوار
 معسوم مزار شریف مرجع خلایق است و الله اعلم بحقیقه الحال الغرض دور خلافت حق بموجب
 پیشینگوئی و خبر صادق خلیفه برین خلیفه چهارم ختم گردیده بعد از آن امام حسن بن علی رضی الله

چند ماه و بعد از آن حضرت معاویه رضی الله عنه تا بیست سال خلافت کرده و بعد از آن خلفای
مردانیه و بنی امیه تا حد و دوازدهمین هجری به اطوار مختلفه احکام سلطنت اسلامی کرده این سلاطین مردانیه
و بنی امیه بگونه گونه مظالم و خواہشات نفسانیه در چادر پاک سلطنت اسلامیہ مندرج کرده بغیر از خلیفہ
عادل عمر بن عبد العزیز آنکه نام و نشان ایشان از لوح وجود محو گردید و چون لگام سلطنت اسلامیہ
از دست بنی امیه در دست ہجریہ در دست بنی عباس بن حکم قادر قیوم داده شد تاج دارا اول ایشان سفلی
عباسی بود قدر روشن نظام را کم کرده بعد از مرد و چہار سال رحلت ازین سکہ افانی کرده برادر کلان
او ابو جعفر خلیفہ منصور عباسی تاجدار دویم خلفا و عباسیہ اصول مظالم را طمی نموده بترسیم محاسن اسلام
زیادہ توجہ نمود این همان خلیفہ بغداد است کہ ششم بغداد را دارا خلافت ساختہ و این شخص همان خلیفہ
عباسی است کہ او را محضت سراج الامتین مصباح المسلمین نعمان بن ثابت ابو خنیفہ کوفی امام
اعظم صاحب صوفی قافلہ سالار اہل سنت و الجماعت و مقتدای مذہب پاک حنفی مخالفت افتادہ بود
بوجہ آن غصہ دیرینہ و انکار قضای سلطانیہ آنحضرت را در قید خانہ بغداد پنجوس ساختہ ہمدان حسن
در شانہ ہجری وفات یافتہ در مقبرہ خیزران دفن گردید روضہ منورہ او تا حال مرجع خلایق است منصور
عباسی در شانہ رخصت سفر آخرت بستہ فرزندش خلیفہ مہدی بعد از آن فرزند او ہادی بعد از آن
برادر خورد او ہارون الرشید نوبت بنوبت خلافت و سلطنت اسلامیہ کردہ خصوصاً در وقت این
خلیفہ آخر الذکر رونق اسلام جلوہ گر گردیدہ این زمانہ سعیدہ در حق پرورش اسلام و تہذیب مسلمین
قریب بزمانہ حسنہ خلفا و راشدین گردید بعد از رحلت او فرزندش ہارون الرشید اگرچہ
در کار خلافت بی احتیاط بود لکن چونکہ عملاً او ہمہ مہذب و ہمدردان اسلام بودند لهذا

در پرورش اسلام خلل نمی آید خصوصاً والدۀ عقیقه اولی بی زبیده که در عفت و صلاحیت ضرب
 المثل جهان است مولانا نظامی گنجوی درباره او فرموده است نه انخیر شد نام هر میوه پنهان مثل
 زبید است هر میوه پنهان زبیده در مکه معظمه که موجب حیات حجاج بیت العتیق است و از
 کوههای بعیده بمشقت بسیار و صرف مبلغ کثیر المقدار یعنی هفت کروڑ دینار و پنجاه هزار
 مرتب شده از نتایج اعمال حسنه اوست و چون نوبت خلافت بعد از پنج سال خلیفه لائق و
 فایق بران فرید اتمام کرده رونق سلطنت و علم و دیانت و امانت ده چند ترقی
 گرفت حتی که اخلاق و عادات خلفای عباسیه در زمان اهل جهان گردید و خلفای
 دیگر این خاندان پیروی آن قوانین حسنه کرده تا آنکه در شصت و نهمی خاتمه این خاندان گرامی شده
 از عروج و مطاول طمانه تا تاربان صحائف سلامیان پاره پاره شده و بر آتش ظلم آن ناحق
 شناسان خاکستر شده شیخ سعد علیه الرحمته در بیان این مظالم بی نظیر قصائد و در انگیز
 مرتب کرده در یک بیت فرموده: ای محمد در قیامت چون آبروی سبز خاک: سر بر آبر و زو حال
 این قیامت را ببین: از مشاهده این واقعه قیامت خیر از قلوب افراد بشر این نقطه محو
 گردیده که اسلام بار دیگر هم جلوه گر شود و برین لوح خاکی جهان نام ایشان در فهرست امرا
 و سلاطین منسلک گردد لکن چونکه پروردگار معز و مدد معافی سیئات اسلامی
 کرده در دوره دیگر با خاندانهای سلطنت اسلامیة منعقد گردیده مانند خاندان
 تیموریه و عثمانیه و غیره غرض ازین سرگذشت این که ناظرین این کتاب را از امر او و
 و عامه اهل اسلام ضروری است که معتقد و ذین نشین خود گردانند که موجب ترقی

حکومت اسلامی پیروی و متابعت قوانین اسلامی است و تبع آثار خلفاء راشدین و تمسک به سنت
 حضرت سید المرسلین است و موجب نازل مخالفت مابقی است و نیز باید دانست که خلافت
 اسلامی خدمتگزاری اهل اسلام و غیره رعایاست نه آنکه خود غرض و ذاتی اموال غبار و رعایا بوجه
 حرام و ناجائز چنانکه عادت اکثر عمده ریاست ماست اصلاح السوء تعالی هم و مالهم و همچنین
 باید دانست که خلافت حقانی منصوبی برخلافت خلفاء راشدین تا علم الرضوان ختم شده بعد
 از ان اطلاق خلافت بر دیگران مانند خلفاء عباسیه و مثل ایشان بر سبیل تشبیه و مجاز است نه
 سبیل حقیقت بلکه ایشان از قسم ملوک سلاطین بودند نه از قسم خلفاء اسلام و بالله التوفیق

قسم دوم از اقسام امامت از سید الشهدا

و درین قسم دو بحث است بحث اول در نصب امام بر اهل اسلام بدانکه اهل اسلام را از نصب و تقریر
 امام که آنرا بادشاه یا سلطان یا والی یا خلیفه یا امیر بلحاظ محاوره یا مرتبه گفته شود ضرورت و ناجا
 است تا که قامت شریعت و امور دین کنند و انصاف مظلومین ستانند بدلیل نقلی حکم قرآن
 و حدیث نبوی این قول خداست أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَرْوَاحَ الْأَنْبِيَاءِ
 یعنی فرمان برید خدا و رسول را و خداوندان امر و تصرف از شما چرا که مراد از اولی الامر حاکمان
 اسلام اند بنا بر قوم اکثر مفسرین کلام پس معلوم شد که نصب امام بر اهل اسلام ضروری است و اطاعت
 او لازم است و حدیث نفی اینکه فرموده است رسول الله صلی الله علیه و سلم که مَنْ مَاتَ وَكَانَ
 يَعْرِفُ إِمَامًا زَمَانَهُ فَقَدْ مَاتَ بِسَلَامَةٍ یعنی هر که بمرد از اهل اسلام و نشناخت
 ختم بود بادشاه زمانه خود پس بمرد آن شخص بگج جا بلایه پس معلوم شد ازین حدیث شریف

که اهل اسلام را از تقرری بادشاه ضرورت است و معرفت و اطاعت او لازم است نه بینی
 که دفن رسول الله مصلی الله علیه و سلم مصمم نمیشد تا آنکه تقر خلافت اسلامی بر حضرت ابوبکر صدیق
 رضی الله عنه نهاده بود و دلیل عقلی اینکه ماده انسان از طغیان و نافرمانی است پس اگر تقر
 بادشاه لازم نشود برپا شود فساد و دست اندازی بر ائمه و امتعه و انفس یکدیگر پس واجبست
 بر افراد انسان که نصب تقرری امام بکنند و در کتب شریعت این را فرض کفائی شمرده : تا آنکه
 اگر کسی جامع شروط امامت باشد و در وقت او دیگر کس جامع شروط یافته نمی شود و برین شخص جا
 مع طلب امامت لازمست و اگر طلب کند گناه کارست چنانچه در کتاب تنقیح التمهید تصریح مذکورست
 بحث دوم در اقسام و طرق امامت بدانکه طرق و اسباب امامت چهار اند نصب
 و استخلاف : و شوری : و استیلا : نصب اینکه اهل اسلام یک قلم یا اندک یا زیاده اتفاق
 کنند بر امامت و باو شایسته یک شخص معین پس این امامت همان وقت صحیح و منعقد گردد
 و آن جامع شروط امامت باشد بدینطور که بالغ عاقل مسلم عادل حر عالم مجتهد ذورای
 شجاع مدبر قرشی بیناشنویا سلیم الاعضاء که قادر بر حرکت و سرعت تمام باشد و بعد از
 اجتماع سیزده شرط مذکوره شب کوری و ضعف بصر و فقدان قوه شامه و ذائقه مانع نیست
 و چنین عصمت و باثمت از امام شرط نیست و اگر قشری جامع شروط مذکوره دستیاب
 نمی شد پس مجمع شروط مذکوره از قوم بنی کنان^{عنه} منصوب کنند و اگر از قوم بنی کنان هم پیدا
 نمی شد پس مجمع شروط مذکوره از اولاد خست اسمعیل علیه السلام یعنی از قوم عرب
 منصوب کنند و در تهذیب گفته که اگر از عرب این قسم شخص پیدا نمی شد پس از اقوام عجم

نصب کنان^{عنه} شایسته است
 و اگر از قوم بنی کنان هم پیدا
 نمی شد پس مجمع شروط مذکوره
 از اولاد خست اسمعیل علیه السلام
 یعنی از قوم عرب
 منصوب کنند

متعین کنند : و اگر در صورت اجتماع شروط دو شخص موجود شدند لکن یکی عالم فاسق
 بود و دیگری جاهل عادل پس جاهل عادل اولی است از عالم فاسق در حق منصوب کردن
 برای امامت چرا که غرض از نصب امام اصلاح خلق الله است و این غرض در امامت
 عادل خاطر خواه میسر می شود و معرفت مواضع اجراء و تمیز مقامات سزا و جزا از خدا آن بندگی
 و زرای ذی علم و قضات و منافی هم حاصل میشود : و در وقت نصب و تقریر امام
 اتفاق جمیع اهل حل و عقد در جمله بلاد اسلام شرط نیست بلکه چون در یک قبضه و علاقه
 اتفاق اهل اسلام بر امامت یک شخص میشود پس اهلالی او طان بعیده را که خبر امامت
 این امام مستجمع میرسد موافقت و اطاعت ایشان امام مذکور را لازم است و نیز
 در وقت اتفاق مقداری و عددی متعین در مبانی شرط نیست بلکه آن قدر جمعیت
 ضروری است که در اصلاح امور مناسبه و تدبیر لائقه آن وقت کفایت میکنند و نیز در
 مبانی شرط نیست که جمله مبانی بصفت شهادت موصوف باشند بلکه غالب ایشان
 اهل علم و صلاحیت باشند و امام الحسین فرموده که اصحاب فرموده اند که حضور شهید
 در وقت بیعت ضروری است لکن صاحب روضه گفته که این شرط وقتی است که یک
 یک نفر گواهان اند و جایز نیست منصوب کردن دو امام در یک وقت و بر یک علاقه
 از جهت خوف فتنه و فساد بسبب اختلاف ایشان چرا که جای که خوف فتنه نباشد مانند اجتماع
 دو بنیان یا انبیاء در یک وقت پس چنانست از نخبه که انبیاء علیهم السلام معصوم اند از خوا
 هشتات نفسانی و اگر در تصرف یک امام مسلم بلاد و افره و بقلع بعیده در آمد باید که

مع
 منافی جمیع معنی است
 حله

که از جانب خود امیران و نائبان مقرر کنند تا خدمت اسلامی و پرورش خلق الله بقا
نمون شرع محمدی بانجام رسانند و اگر دو شخص را بیعت در یک وقت معانعت گردد
پس یکی دو باطل است از جهت دلیل مذکور و اگر بر ترتیب یکی بعد از دیگری بود پیشانی
باطل است و اول حق است و اگر با بیعت کننده گان بر بیعت اولی عالم باشند و با
وجود علم بغیر از اعداء قابل عذر بیعت کرده باشند ایشان قابل تغیر اند از جانب شرع شریف تا که
این امر موجب اختلاف سلام گردد

حاشیه دوم از طرف او و جوه و اسباب امامت اختلاف

بدینطور که خلیفه یا امام در حین حیات خود فرزندان یا برادر خود یا شخص اجنبی را از جانب خود قائم
مقام خود گرداند و تفویض خلافت یا امامت بدو کند و این قسم امام را در عرف موجوده
و محاوره حال و لیع به گویند چنانچه خلافت حضرت عمر فاروق در حین حیات حضرت ابو
بکر صدیق رضی الله عنهما و در چنین شخص هم اجتماع شروط مذکوره ضروری است و اگر امام
در حین حیات خود تفویض امامت شخصی نکنند لکن بعد از مرگ خود وصیت امامت
بنام یکی از اولاد خود یا دیگر کسی بکنند پس صحت این وصیت اختلاف است مگر قوی تر
این قول است که وصیت را هیچ اثر نیست چرا که ارث در امامت جاری نمیشود پس وصیت
هم در و کارگر نمی شود

حاشیه سوم از اسباب و جوه امامت شورى است

و شورى بمعنا مشورت و مصلحت است بدینطور که امام سابق یا قوم امامت میان

دو یا سه نفر یا زیاده از آن مشترک بگذارد که ایشان را تفویض مشوره و اختیار مصلحت است
 هر که برای امامت پسند کنند آن شخص امام خواهد بود چنانچه امامت حضرت عثمان بن عفان
 رضی الله عنه چنانکه حضرت فاروق رضی الله عنه میان شش نفر از اصحاب کبار خلافت را
 زیر مشوره ایشان گذاشته بود ایشان بعد از مشوره حضرت عثمان بن عفان را منتخب
 ساختند و درین قسم اتفاق دیگر اهل حل و اهل عقد ضروری نیست و فرق میان این قسم و
 استخلاف وصیت بدینوجه است که در اولین مفوض الیه شخص معین باشد پس اگر در حیات
 بود نافذ است از جهت بقاء اختیار و حقیقت که او را استخلاف و ولیعهد گویند و اگر بعد
 از وفات بود او را وصیت گویند و نافذ نیست از جهت عدم بقای اختیار و حقیقت و در قسم
 اخیر تعیین شخص نباشد و درین صورت یعنی جائیکه تعیین امامت یا خلافت بعد از موت
 این خلیفه باشد: شروط امامت در آن شخص در وقت عهد کردن ضروری است
 حتی که اگر این شخص در وقت انعقاد این عهد نابالغ باشد باز در وقت موت خلیفه
 اول بالغ باشد آن عهد و انعقاد را اعتبار نیست تا آنکه تجدید معاهده نکرده شود و اگر بعد
 امامت برای شخصی غائب کرده شود پس اگر این غائب معلوم الحیات بود درست است
 و اگر مجهول الحیات بود جائز نیست و اگر دو شخص مستجمع شروط بودند در امر امامت منازعه
 کردند آیا ایشان قریحه خواهند کرد و با اختیار است اهل حل و عقد را که یکی از ایشان را
 منتخب کنند درین امر اختلاف است اصح قول خبر است

یعنی غلبه کردن یک شخص بر یعیه عساکر و اموال بر اوطان و علاقه‌های ایشان برای غرض امامت
 و سلطنت و تسلط وی بر ایشان بلا اختیار و این قسّم غالب الوقوع است درین ازمان اخیر
 از جهت احاطه خواهشات نفسانیه بر نوع انسانی و در قسّم اینچام از شرط مذکور شرط
 نیست پس اگر شخصی صورت موت سلطان یا دیگر حالت بر اوطان اهل اسلام غلبه کند
 و خود را بلا بیعت و اتفاق بذرائع متهر و تسلط امام و بادشاه سازد و امامت و بادشاهت او صحیح و
 منعقد گردد واجب احکام امامت و سلطنت مانند اقامت جمعه و اعیاد و اخذ عشور و
 صدقات از دست او صحیح باشد خواه قریشی یا دیگر عربی جامع شروط باشد و یا جمعی غیر مجتمع
 شرط باشد و خواه عالم عادل باشد یا فاسق جاهل باشد در ققادی در مختار و حاشیه
 ورد المختار مذکور است که وسیع امامت المتغلب بالافعی الشیخ و این مطلق گفته و
 همچنین در شروط جمعه که یکی از ان امام است تعمیم کرده که عادلان و ظلماً بلکه در جامع الرموز
 درین مقام نوشته یعنی خاص در حق امامت جمعه و اعیاد گفته که و الاطلاق مشیر الی ان
 الاسلام لیس بشرط یعنی اگر کافری تسلط و غلبه کند بر اوطان اهل اسلام و خود را بادشاه سازد
 پس احکام متعلقه امام از دست او جاری کردن درست است تا که جرم در اجرای احکام
 عائد حال مسلمین نگردد پس در صحت امامت تغلب مسلمان چه شک استباه است
 البته علماً و صلحاً و رضوری است که سیر و لوازم امام را بر وظایف کرده تا بران عمل کند -
 و اگر شخصی را امامت بقهر و غلبه منعقد گردید و شخصی دیگر بر او استیلا و غلبه کرده او را مغلوب
 ساخت پس تغلب ثانی امام است و اول معزول گردید و اگر امام اول بذریعۀ بیعت

در قسّم اینچام از شرط مذکور شرط نیست پس اگر شخصی صورت موت سلطان یا دیگر حالت بر اوطان اهل اسلام غلبه کند و خود را بلا بیعت و اتفاق بذرائع متهر و تسلط امام و بادشاه سازد و امامت و بادشاهت او صحیح و منعقد گردد واجب احکام امامت و سلطنت مانند اقامت جمعه و اعیاد و اخذ عشور و صدقات از دست او صحیح باشد خواه قریشی یا دیگر عربی جامع شروط باشد و یا جمعی غیر مجتمع شرط باشد و خواه عالم عادل باشد یا فاسق جاهل باشد در ققادی در مختار و حاشیه ورد المختار مذکور است که وسیع امامت المتغلب بالافعی الشیخ و این مطلق گفته و همچنین در شروط جمعه که یکی از ان امام است تعمیم کرده که عادلان و ظلماً بلکه در جامع الرموز درین مقام نوشته یعنی خاص در حق امامت جمعه و اعیاد گفته که و الاطلاق مشیر الی ان الاسلام لیس بشرط یعنی اگر کافری تسلط و غلبه کند بر اوطان اهل اسلام و خود را بادشاه سازد پس احکام متعلقه امام از دست او جاری کردن درست است تا که جرم در اجرای احکام عائد حال مسلمین نگردد پس در صحت امامت تغلب مسلمان چه شک استباه است البته علماً و صلحاً و رضوری است که سیر و لوازم امام را بر وظایف کرده تا بران عمل کند - و اگر شخصی را امامت بقهر و غلبه منعقد گردید و شخصی دیگر بر او استیلا و غلبه کرده او را مغلوب ساخت پس تغلب ثانی امام است و اول معزول گردید و اگر امام اول بذریعۀ بیعت

ست
 ن عفا
 ترا
 انتخاب
 هم و
 در حیات
 اگر بعد
 در قسم
 موت
 است
 فقه
 از غلبه
 است
 شماره
 را

مسلمین امام گشته بود پس بوجبه متغلب معزول نگردد و ثانی امام نشود مگر اهل
اسلام را جائز است که با ثانی سلوک امانت کنند برای دفع فتنه و انسداد فساد و اگر امام نفس
خود را از جهت پیری یا مرض بیماری معزول سازد عزل او درست است و بلا عذر درست نیست
لکن اگر شخص دیگر پیش از عزل خود و االی ساخته ولایت او صحیح و معتقد است و اگر بعد از عزل بود
درست نیست و اگر شخصی سلیم الاعضاء امام کرده شده باشد پس عرض آفت جسمانی مانند
کری و کوری و کنگلی زبان و جنون و مرض کثرت ذبول و سیان قابل عزل گردد و بسبب
ثقل سمع و لکنت زبان معزول نگردد و اگر در اطراف و کناف سلطنت امر او بآب
مقرر کر باشد بموت و عزل او آن عمل معزول نگردد و الله اعلم ۱۳

تتمه تکملة مسدود

واجب است بر اصل اسلام اطاعت امام در او امر و نوای عاقل باشد یا ظالم و واجب است
بر علما و صلحا حبس و نصیحت او تا باز گردد از مظالم خود - و جائز است که خوانده و گفته شود
او را لفظ امام یا خلیفه و یا خلیفه رسول الله مگر خلیفه الله گفتن جائز نیست که این لفظ
مختص به انبیاء علیهم السلام است چرا که خلفاء و راشدین رضی الله عنهم خود را خلیفه الله
گفتندی و نوشتندی - و اگر امام فقیر باشد جائز است او را گرفتن از بیت المال بقدر
کفایت مناسبه خود از ثیاب و دواب و ماکول و مشروب خود و غیره ضروریات
و اگر غنی باشد و امانت را بغیر از عوض نمیکند بقدر اجرت مثل گرفتن درست است
و این امر مفوض است به اهل رای آن وقت

خدمات نازمه بر امام یا پادشاه وقت اینست

که نگهبانی دین مطابق اصول و فروع مقرر شرع شریف کند و حفاظت حقوق مستأجرین خارجیه و داخله با احتیاط تمام کند و قطع خصومات رعایا بانصاف کامل نماید و نگرانی مقامات خطر درونی و بیرونی و حسدات بصفائی کند تا که مسافری و تاجرین را در آمد و رفت تکلیف نرسد و در احوال غربا و مساکین و یتامی و بیوگان بتخصیص نظر پرورش کند و معالجه بیماران بلاعربی و تکفین و تجهیز اموات بلا وارث از بیت المال کند و اقامت حدود و زواجر نفیسه و مالیه حتی الامکان فرو نگذارد و در هر علاقه حکام باتمیز و قاضیان با انصاف برای اصلاح امور رعایا مقرر فرمایند و در احوال ایشان وقت بوقت تجسس نمایند و نیز در هر علاقه محتسبان معتدین مقرر فرمایند تا که در احوال بلاد و قوارع نظر کنند و گز و میزان و پیمان و نرخ بازاریان و تاجران را ملاحظه نماید و رزق و کفایت جمله متعلقین را از بیت المال حسب حیثیت و لیاقت مقرر فرماید و در استغاثه مستغنیان یحقر تغافل و تهاون روان دارد و در وقت نقل و حرکت افواج رعایا تکلیف و مظالم روا روان دارد و در حالت طاقت قدرت و استعداد با دشمنان خدا مجاهده و مقابله کند غرض اینکه در جمله امور حتی الامکان تجاوز از حدود شرع محمدی نکند و ازین تحقیقات سابقه معلوم گردید که ولایت والی ممدوح ما از قبیل قسم اخیر است یعنی از قسم استیلاست چرا که رعایای او اقوام افغانان یوسف زری اند و جبلت قدیمی افغانان اینست که آمد وجود ایشان از مخالفت و طغیان و بغاوت و نافرمانی معجون گشته که گاهی تروا

و حکومت والی خود اتفاق نمیکند و غالباً بلکه علی الدوام در وقت فست و یافتن طاقت از
 انقیاد روگردانی میکنند لهذا حاکم و والی ایشان را بغیر از استیلا و چاره دیگر نباشد چنانچه از
 ملاحظه تواریخ ایشان روشن و هویدا میگردد و چونکه ولایت این والی ممدوح از قبیل قسم استیلا
 گردید پس فوات شروط امامت بسبب بودن او عجمی الاصل و ناخوانده و لگنت زبان و گرانی
 گوش و جور عمده او و مخالفت او در بعضی امور از قوانین شرع شریف منحل بصحت امامت او نگردد
 بلکه امامت او درست و صحیح است و آنچه لوازم امامت است از اقامت جمعه و اعیاد و ذکر و دعائی
 او در خطبه و اخذ عشور و صدقات از دست او درست و صحیح است اگر چه امور ظالمانه نفس او و عمده او
 از قسم جسد نم نامشروع از رعایا و غلبه خوری بر ایشان و علف و بزه اسبان و دیگر قسم
 نواب و حبایات ناجائزه رسمیه و عرفیه بنا چاری و نا علما جی جمله ناجائز و نامشروع و ظلم
 و بی انصافیت و این قسم والی و بادشاه را بادشاه عادل خلیفه اسلام و مسلمین نباید خوانند
 لکن از صحت امامت او انکار هم نباید کرد البته او را بادشاه وقت مقرر باید کرد تا در اجبه
 امور عیشیه متعلقه والی اسلام یا امام مسلمین توقف و تعطیل نیفتد و نیز بر مالکان مذایع و اراضی
 تکلیف اعاده عشور و صدقات اموال ظاهره عائد و راجع نخواهد شد اگر چه در مصارف زکوة
 صرف نشود لکن چون مالکان در وقت دادن نیت صدقه بر ایشان بکنند هم بحجت فقر ظلم
 سلاطین این زمانه بر مالکان اعاده نیست مگر حبایان بنی که خیلی از خلفا بنی امیه و مروانیه
 گونه گونه مظالم قتل سادات و علمای پیشین خود ساخته بودند و علماء آنوقت که غالباً از صحابه کرام
 و تابعین بودند انکار از امامت ایشان نکرده اند بلکه جمله امولای امامت را از دست ایشان

قرار داده اند و همچنین بعضی از خلفاء عباسیه بعد از خلیفه از اهل حق را بسبب انکار ایشان از خلق قرآن که
 خلاف عقیده جمهور اهل اسلام است بقتل رسانیده اند و یا وجود این نظام محکمی را از اهل اسلام از خلافت
 ایشان انکار نسبت پس سید است که بعد از ملاحظه تحقیقات گذشته منکر صحت امامت والی مدوح
 برای انکار خود بچگونگی حجت بغیر از نصب هوای نفسانی یا سوای جهل و نادانی نخواهد بود مگر دو وجه ظاهر که
 باعث انکار منکرین خواهد بود : اول اینکه رقبه حکومت او که است که موجب استحقاق نسبت امامت
 نخواهد شد و دوم اینکه قدرت او از نفوذات خود بالاستقلال نیست بلکه از جهت استمداد سربکاری
 بر طایفه است جواب سوال اول این است که در هیچ کتابی کتب شریعت محمدی بنظر نیامده
 که برای انعقاد امامت اسلامی نصاب یا مقدار رقبه معین کرده باشد که در صورت کمی از آن
 والی منصوب یا متغلب استحقاق منصب امامت نگردد و اگر بالفرض و التقدير دیده شود آن مخالف از شرع محمدی
 خواهد بود نه مبنی که خلیفه اول در امت محمدی باتفاق که حضرت صدیق اکبر ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 رقبه حکومت او از دار الخلافت مدینه منوره در ملک حجاز باعتبار حاصل مردمان به نسبت رقبه حکومت
 این والی مدوح بمراتب کثیره کمتر بود با وجود آنکه خلافت او مشخصی و اتفاقی است قطعاً و یقیناً
 و جواب سوال دوم اینکه وقتی که والی اسلام را طاقت مقابله حاکم غیر مسلم باشد از جهت عدم کفایت
 لشکر و خزانه و نبودن سامان حسب پس از آن وقت بادشاه اسلام یا اقوام سلمانان را مصالحه و صلح
 و آشتی کردن بلا معاوضه یا بمعاضه گرفتن جائز است و نیز گرفتن فتوحات و هدایات از دست
 حاکم غیر مسلم با قبول ضیافت او و قتیکه خنل و مضره اصول فروع اسلام نباشد در کتب حدیث
 و سیر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مرقوم است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدای

نسخ کتب
 مبنی بر ملاحظه باید در کتاب

اسلام قبل از هجرت با اقوام کفار مشرکین و اهل کتاب روش مسالمة و معالجه کردی و بعد
از هجرت و نمودن جگرهای ایشانرا ملاطفت کردی و دل داری و ضیافت فرمودی و مخالف و پدا
یای ایشان را قبول فرمودی تا باعث تالیف قلوب ایشان گردد - چنانچه یکبار دشاهیه بود
موقوف نام سه چیزهای قیمتی پیش بها با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطور تحفه و هدیه فرستاده
بودند - اول سیف ذو الفقار یعنی شمشیر خداوند سوارانها چرا که قریب دسته او در تیغ او سه
سوارانها بودند بقدر سوراخ انگشت پیر چیز که ضرب او رسیدی از او در گذشتی دویم
مرکب لؤل که مادیان یا بغله خاکی رنگ بود بنا بر اختلاف که در کوه و بیابان مانند آب دریا
یکسان هموار رفتی سویم یک کنیزک نفیس بی بی ماریه قبیله که علاوه از حسن صورت
و نشنگی شیر عالمه کتاب تورا بوده پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن تحفه و هدیه را
بغرض استیلائی قبول فرموده ذو الفقار و لؤل را بجناب عالمی مرضی کرم الله تعالی و هم بخشیدند
و حضرت ماریه قبیله را در سلک ازواج مطهرات خود منسلک فرمودند که جناب سیدنا
شهراده سید ابراهیم صاحب فرزندار جمیع جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم از
نتایج آن عقیقه بود - و همچنین امیر المؤمنین جناب عمر فاروق رضی الله عنه را در ابست
فتح بعضی صوبهای ملک شام یا یا شاه از طایفه هر قل نام که عیسائی مذہب بود تجوز صلح
شده بود باز در وقت ترقی و زیادت اقتدار اسلام و یقین خدایان مخالفین طرح
جهاد را پیش کرده شده بزمام و نشان مخالف اسلام خط نسخ کشیده - همچنین دیگر
خلفا و ملوک اسلام بمناسبت وقت با حکمان غیر مسلمین صلح اختیار کرده اند بنابر آن

بنابران والی ممدوح ماکه در حکمرانی و فرمان روائی خود کامل خود مختاری بدست آورده و در
 گوشمالی سرکوبی دشمنان و باغیان از نفس خود حفاقت در اختیار است اگر با سرکار برطانیه
 مصالحت از جهت کم طاعتی اهل اسلام اینو احمی کرده باشد یا از معاوضه ساختن سرکهای
 سرکاری در قبه حکومت خود گرفته باشد و یا بوجه نگرانی و ذمه واری امن و امان در وقت آمد
 و رفت افواج سرکاری در ریاست و مملکت او که از فرائض بر حاکم است در قبه حکومت خود
 چیزی رقم سالانه قبول کرده باشد مگر بسبب این وجوہات و عوارض ضروری الوقت و مناسب
 الحال در صحت لایست او و انعقاد امامت او هیچ نقصان و خلل متوجه نگردد و اگر بعضی از علماء
 وقت ازین امر ممانعت بلا دلیل کنند و مدافعت بلا حجت نماید قول ایشان قابل اعتبار نخواهد
 بود چرا که درین ایام میان این حکومت و والی ممدوح ما و میان سلطنت سلامی کابل در حق
 سلوک و تعلقات دوستانه سرکار برطانیه بمناسبت حال و مصلحت هیچ فرق نیست

بشروط بیان وزارت و شروط آن و اقسام آن

بدانکه قاضی القضاات ماوردی در کتاب احکام سلطانیه وزارت را بر دو قسم قرار داده
 اول وزارت تفویضی دویم وزارت تنفیذی وزارت تفویضی آنکه امام وقت شخصی را وزیر خاص
 اختیار گرداند و تفویض امور سلطنت ب فکر و رای او نماید و درین قسم آن شروط عمیت
 که در امام مرعی باشد چنانچه سابقا ذکر شده بغیر از تعیین نیست که آن درو شرط نیست
 بلکه درو شرط دیگر است که در امام مرعی نبود و آن این است که در باب تدبیر جروب و مقابلات
 و تحصیل خیرات و غیره محاصل بوشیار و تجربه کار باشد و این قسم وزارت حاصل میشود

بدادن اختیارات عامه یا خاصه مانند وزارت داخله یا خارجه یا ملکی یا فوجی یا مالی یا انتظامی
و همچنین حاصل میشود بلفظ وزارت و نیابت و غیره الفاظ تفویض و اختیار مناسبه وقت و احوال
و عرف و زبان - و هرگاه که وزارت صحیح و مستعد گردید پس لازم است بر وزیر مقابل امور گذشته و موجوده
و آینده و اصلاح مفاسد متوجه امامت و رعیت و اطلاع امام خود بر جمله امور عارضه و حاصل
او را جمله اختیارات مگر بغیر از سه چیز - تفویض امامت و وزارت با امام دیگر و وزیر دیگر و استغفا
امت و رعیت از امام و امامت و عزل آن که اشخاص که اقامت کرده باشند بلا سبب و عیب و مرضی
امام - و امام را ضروری است که در افعال و احوال و تعلیل و تکرانی و امتحان کند تا غفلت او موجب
مظالم رعایا و خرابی سلطنت نشود - قسم دوم وزارت تنفیذ است و آن اینکه بادشاه وقت
شخصی را برای اجراء احکام صادره خود مقرر گرداند و این قسم وزارت شرط نیست حسیه و علم
و اسلام و معرفت به امر حسد و ب و غیره مگر شرط است اینکه امین غیر خائن باشد و صادق الاخبار
و قلیل الطمع باشد تا مردمان را به اخبار کاذب یا رشوت ستانی بر باد نسازد و وزیر اول را
تصرف در احوال بیت المال جائز نیست بعرف و اخذ در وقت ضرورت دوم را و جائز است بادشاه
تأمین کردن دو وزیر یا زاده از ان بقدر حاجت و اولی علم بالقصواب

بخش نهم در بیان امارت و اقسام آن

بدانکه امارت بر دو قسم است عامه و خاصه عامه آنکه بادشاه وقت شخصی را
از جانب خود بر اقلیمی یا بر شهری از جانب خود امیر مطلق گرداند بلا تعین و تخصیص پس
جائز است او را تصرف در جمله امور راجعه به سلطنت و لازم است بر او نظر و تامل در امور رعیت

رعیت و بدیر جوش و تقدیر رزاق لازم متعلقین از رعایا و عساکر و قضا و اجرای جبرائیم حرج
و قصاص و تنقیذ حقوق مستحقین و اخذ نظام رعایا و رسانیدن آن بمستحقین و اقامت
جمعه و اعیاد و استخلاف دران و امارت خاصه نیکه بادشاه وقت شخصی را در کاری معین
صاحب یار گرداند مانند تدبیر جیش یا انتظام قوافل حجاج و یا مطلق قوافل حسدی و غیره
پس تصرف او در دیگر امور نافذ نیست بلکه مخصوص بدین امر است :

چهارمین در بیان برکات و بایان احکام فقط
بخش ششم از امور و ترتیب و ذمه

اگر چه این اباحت در کتب فقه و غیره فنون شریعیه بکمال تفصیل مذکور است لکن چونکه سلطنت
بدین امور آویزش یافته افتد لهذا قدر احوال ایشان درج این صحیفه گردید تا ناظرین مستعین
این کتاب را موجب اندک بصیرت باشد بدانکه مجاری آن کفار اند که بیرون از رقبه حکومت
اسلامیه متعدد مجاری و مقابله باشد پس اگر والی اسلام یا اقوام مسلمین را طاقت مقابله و مغلوب
کردن ایشان باشد جهاد با ایشان فرض کفائی است و اگر آن مجاری بر رقبه حکومت اسلامی
یا اقوام مسلمین دست اندازی کنند جهاد کردن با ایشان فرض عینی گردد پس هر کس از
مرد و زن و بنده و آزاد صرف کردن کوشش و طاقت بدنی و مالی خود درین موقعه فرض قطع است
و بتقدیر غلبه کردن بران کفار مال ایشان غنیمت است و اسیران ایشان غلامان
و کنیزان اند اهل اسلام را و بر ملک ایشان دست اندازی نمیکنند و بتقدیر آویزش با
ایشان قطعاً ذلت و خجالت مسلمین باشد پس در این صورت مقابله کردن و آویزش نمودن
درست نیست چه اگر در صورت قائم کردن یک حکم اسلامی که آن هم داخل امید کام یابی نباشد

هزار نفر از اسلامیه باشند بهم و احراق مساجد و مصاحف و تهاجمات اسلامیه خلاف اصول
 شرعیه و قوانین عقلیه است بلکه در مثل این صورت مصالحه و مصالحه و مصالحه و مصالحه و مصالحه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود کمال امداد و رزائی در ابتدای اسلام صورت مسالمت اختیار
 فرموده بودند - مضامین قرآن کریم و واقعات نبویه و حجاب ابرام را ملاحظه باید نمود
 و مرتدین آنانکه بعد از قبول اسلام اصلی یا عارضی باز با فرعونانند نعوذ بالله منها حکم ایشان
 در شرع شریف محمدی اینکه اولاً شک شبیه ایشان بخوبی زایل کرده شود که بکدام وجه از اسلام
 پاک اعراض کنند بعد از آن اگر به اسلام راجع شدند بهتر است ورنه قتل کرده شود و زوجه
 مرتد و زوج زن مرتده فی الحال از وجود است و اگر کافر زن و شوهر با اسلام مفتر گردید
 دیگر اعضا اسلام کرده شود اگر انکار از اسلام نمود بعد از آن بطلان نکاح ایشان شود
 و مرتد را در ارتداد خود گذاشتن درست نیست بلکه فیه و با اسلام راجع کرده شود یا قتل کرده
 شود و اگر درین حالت ارتداد بمرد یا قتل کرده شد پس نالی که در حالت اسلام کسب
 کرده باشد و ارث مسلمان بگیرد و آنکه در حالت کفر کسب کرده باشد و ارث کافر بگیرد
 اهل ذمه یا ذمیان آن کفار را گویند که بپادشاه اسلام یا قوم مسلمین عهد و پیمان
 کرده باشد که در ملک شما و بی ستمی شما سکونت و بود و باش میکنم و از اراضی خود خراج
 و از سدهای جزیره بدیم چنانچه امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه بعد از فتح ملک
 شام در علاقهای حمص و فلسطین و دمشق و غیره با احوالی آنها که یهودیان و عیسایان
 بودند این عهد و پیمان کرده بودند و بر ملاک اراضی خود برقرار گذاشته بودند و همچنین

و همچنین سواد عراق که در خلافت فاروقی به غلبه فتح شده بود و حکم الهی می یاز میان یانهندوان
 چنانچه در علاقه ریاست والی مدوح مایاد دیگر افغانستان و یاد دیگر اوطان اهل اسلام بود و باش
 میکنند این است که سر و مال ایشان محفوظ و مأمون است بلا وجه تعرض کردن بر ایشان حرام
 و مناصف ایشان در میان خود ایشان یا با اهل اسلام بطریق انصاف اسلامی لازم است و ایشان را امتیاز
 و جدائی در لباس و خانه های خود و مرکب منبع آب اگر ممکن بود ضروری است و بتقدیر مخالفت محتسبا
 لازم است که ایشان را منع کرده تغذیر بدید و همچنین منع کرده شوند از نوآباد کردن عبادت خانه خود
 و بت خانه خود در بلاد مسلمین و اگر در دست ایشان قدیمی مانده بود برقرار گذاشته شود و همچنین
 منع کرده شوند از آشکاره کردن سنای اسلام ظاهرا تا اهل اسلام بدان اعتبار نگیرند مانند
 سرود و شش ظهرا و بیمار پرسی هندوان جائز است به اراده که الفت و رغبت او به اسلام پیدا
 شود مگر تغذیر و فاتحه خوانی جائز نیست و اگر اتفاقی طور و یا بنا چاری برین امر شخصی متباد گردد
 از استعمال آن الفاظ احتراز کند که رجوع آن بمغفرت باشد الله تعالی جل شانبه فرموده است
 مَا كَانَ لِإِيْمَانِكُمْ أَنْ تُسْتَعْفِفُوا فِي الْمَشْرِقِ وَلَا فِي الْمَغْرِبِ وَلَا تَكُنُوا أُولَى
 قُدْبًا يَعْنِي نِيَّتِ جَائِزِ غَيْرِ وَأَنَا نَزَا كَإِيْمَانِ آوَرْدَه اَنْد كِه ايشان طلب مغفرت كنند براي
 مشركان و نیز اجابت دعوت و خوردن طعام ایشان جائز است مگر خوردن مذبوحات
 ایشان حرام قطعی است و احتراز از مالهات و میوه های خود ساخته ایشان از قسم احتیاط و
 تقوی است و از اراضی ایشان خراج گرفته شود یعنی بالیه غله فصلانه و این را خراج مقاسم گویند
 که بطاقت زمین گرفته شود و نصف حاصل نهایت طاقت است یعنی از نصف حاصل زیاده گرفتن

جائز نیست یا نقد بحساب جریب و این خراج موظف گویند و این را نیز مقداری معین در دین اسلامی
 بلکه طاقت زمین و احوال مالک کاشتکار نظر کرده شود چنانچه در خلافت فاروقی بر اراضی سواد عراق بر سر
 هر جریب از فصل خود و در هر خراج سالانه بود و از گندم چهار درهم و از دخن و قصب الشکر شش درهم
 و از باغ تمر یعنی نخلستان ده درهم بود و از دخن از سیتون که سیل قیمتی از آن کشیده میشود دوازده درهم
 بود و جریب اسلامی فاروقی شصت گز در شصت گز مربع زمین را گویند و اگر اسلامی فاروقی یک ذراع یعنی
 یک دست از سر انگشتان تا بند ساعد و یک قبضه و یک انگشت است و دیگر گزهای اسلامی ازین مقدار چندان
 مغیر نبودند بلکه بقدر یک انگشت زیاده و کم بودند مشهورترین این ها و ذراع هاشمی فیض فاروقی یوسفی
 مأمونی و صاع پیمانه اسلامی فاروقی چهار سیر شرعی بود که بحساب زمانه حال سیر اسلامی پناوری میرسد
 و سکه در هم و دینار اسلامی غالباً در میان وزن یک مثقال تا نصف مثقال بود و مثقال وزن بیست قراط
 و هر قراط وزن پنج دانه خورا گویند مگر درین باب از جانبین اسلام مقداری منصوصی معین نیست بلکه با
 وقت را اختیار است که تقدیر گز و سیر و پیمانه صاع و سکه در هم و دینار باندازه خود و مناسب وقت کنند
 البته نگرانی این اشیا وقت بوقت بذریعه محتسب از ضروریات است تا عاقله مسلمین را از دست تاجران
 و بازاریان منظمه بخاره نرسد غرض آنکه اصل اصول اسلام این است که حق تلفی خدا و رسول با خلق
 الله در باب فرزند خود جائز نیست و ظلم و بی انصافی در حق کفار معاهدین هم جائز نیست درین باب
 فرمان فاروقی بر زبان عربی بعد از فیهب المقدس با اقوام یهود و نصاری ترجمه نقل کرده می شود
 هَذَا مَا أَعْطَى سَيِّدَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَدُ الْمَوْفَّقِ يَا أَيْدِي الْإِسْلَامِ يَا أَيْدِي الْإِسْلَامِ يَا أَيْدِي الْإِسْلَامِ
 امان است که بنده خدا حضرت عمر امیر المؤمنین با اهل ایلیا داده بود داده ایم ایشان را امان بر انفس

ایشان و اموال ایشان و گرجهای و صلیبهای ایشان و بیمارستانهای ایشان و در گرجهای ایشان
سکونت کرده نمیشود و ویران کرده نمیشود و نه در آن نقصان کرده نمیشود و نه در مال ایشان دست انداز
و نقصان کرده می شود و نه ایشان را ضرر جانی و مالی رسانیده شود و بر ایشان لازمست که از زمینهای
خود خراج و از روس خود جزیه بدهد تا آختساب امان پس معلوم شد که رعایت حقوق معاهدین با
اهل اسلام برابرست و از روس اهل ذمه یعنی از عسکری هندوان جزیه گرفته نمیشود و جزیه در حقیقت
جسأ محاربه ایشانست که با اهل اسلام کرده باشند حقیقتاً یا حکماً یا جزاء و بدل این قتل ایشانست
چرا که بقبول کردن جزیه ایشان از قتل آزاد هستند و اصحاب اینست که جزیه بدل محافظه معاهدین
واجبت مناصفه بادشاه اهل اسلامست و دادستانی مظلومین ایشان از ظلمه قوم ایشان و دیگر
اقوام و این وجه آخری قرین شرع و قیاسست چرا که از تواریخ فتوحات اسلامی فاروقی
ظاهرست که وقتی که بعد از فتح اول ملک شام بوجه بغاوت اقوام و تحریک بادشاه عیسایان هر قل نام
که بردار الخلافه انطاکیه که قابض بود قننه عامه برپا شد صحابه کرام رضی الله عنهم بفرمان امیر المؤمنین
عمر فاروق رضی الله عنه جانب مغربی شام را خالی کرده بدشوق جمعیت خود مرتب کردند پس سالار فوج
حضرت ابو عبیده ابن جراح که از صحابه کبار و عتبه مشهوره علیه السلام رضوان بود گاهی که از علاقه حمض شام
اراده و سپس فرمود بعد از مشوره اهل مشوره باشند گان حمض را که یهود و نصاری بودند فرام
کرده و خسران بیت المال یعنی حبیب بن مسلمه را فرمان داده که اهل حمض را رقم جزیه گرفته شده این
سال باز پس بدهید ایشان گفتند که ما بالکل تقاضا نداریم چرا که سلوک حکومت شما در مانهایت
موزون و بالانصاف بود در جواب فرمود که جزیه گرفتن ما بدله حفاظت شما بود از دشمنان

و انصاف مظلومین از ظلمه قائم کردن امن در شما و چون این امور فی الحال در دست ما ماند پس جزیره
 حق بمانیت پس معلوم شد که تسمیه جزیره وجه آخری مناسب تمام دارد و در جزیره از پنج ارکان خیریت
 و ناچاری است صیغه جزیره و عاقد و مقصود علیه و مکان انعقاد و مقدار جزیره پس صیغه
 تقرری جزیره این است که بادشاه اسلام هندوان را بتقریر یا بدرعیم تحریر مخاطب و آگاه کند که شمارا
 اجازت سکونت دار اسلام نیست هر آنکه شمار مقابل هر سال بمقدار سالانه جزیره اسلامی او نمکند
 و ایشان قبول کنند بقول یا بفعل که سکونت ایشان بعد ازین اطلاع دلیل رضاست و عاقد
 جزیره نباشد مگر والی اسلام یا آنکس که او را از جانب تفویض کرده باشد پس اگر یکی از رعایا یا
 بغیر از تفویض والی تقرری جزیره کند درست نیست و مقصود علیه اهل ذمه یعنی هندوان باشد
 بشرط عقل و بلوغ و حریت و ذکوریت پس مجنون و نابالغ و بنده و زنان اهل ذمه
 جزیره نیست و همچنین برکور و لنگ و رامیتارک الدنیا و شیخ فانی که ایشان طاقت محاربه
 ندارند جزیره نیست و شرط پنجم مقصود علیه این است که آن ذمی از جنس اهل کتاب باشد
 یعنی یهود و نصاری و یا مجوسی و یا بت پرست عجمی چرا که برست عربی و بر مرتد اسلام
 تقرری جزیره نیست چرا که ازین هر دو قسم قبول کرده نه شود مگر اسلام یا قتل و مکان انعقاد
 و جزیره دار اسلام است چرا که استیلائی آن در حجاز و یمن شده بعد از آن در عراق و شام
 و غیره بلاد اسلام جاری شده پس اگر حربی مستامن از وطن کنفاری برای تجارت یا دیگر
 امر آمد و رفت میکند بر تقرری جزیره درست نیست و مقدار جزیره بر فقیر و تاجر یکسان
 بر هر سه دوازده روپیه سالانه که باین حساب چهار روپیه سالانه انگیزی می شود و بر متوسط

الحال بیت چهار روپیه شرعی سالانه نهاده شود و بر بند وی توانگری راسن چهل و هشت روپیه
 شرعی سالانه گرفته شود که بیش از ده روپیه انگریزی سالانه می رسد و غنی در اینجا آنکه طاقت سه هزار در هم
 شرع دارد و متوسط الحال آنکه طاقت دو صد روپیه شرعی دارد و فقیر آنکه کم از این دارد و این قول
 امام کرخی است و برین قول فتوی و اعتماد است و جزیه هندوان در حق والی اسلام بشطیکه در گرفتن
 او از حد و مقرر مسطور تجاوز کرده نشود طیب حسن اموال در عرف سلطنت اسلامیة بلخ منینه
 این قسم اموال را عین المال گویند که بمصارف مخصوصه صرف نمایند و باغیان قومی باشند از اهل
 اسلام که از اطاعت و انقیاد امام حق انحراف و اعراض کرده باشند و حال آنکه اعراض ایشان بنا
 بر تاویل باشد پس اقوام غیر مسلمین را باغیان گفته نشود و همچنین قومی را از اصل اسلام
 که انحراف کنند از ان امام که اطاعت او شرعاً لازم نباشد بوجه ظهور بوجبات عزل در و باغیان
 گفته نشود و همچنین اگر پادشاه غیر مستوفی شروط متغلب باشد و در وقت سلطنت او ایشان
 اتفاق برضا بر سلطنت او کرده باشد پس در وقت زوال غلبه او انحراف ایشان بغاوت شمرده نشود
 بلکه در وقت غلبه او سلطنت او صحیح است و احکام امام بر و مرتب است و بتقدیر مخالفت اقوام از و
 اختلاف و مقاتله ایشان در میان خود و مقاتله دو طائفه است از اهل اسلام و هر دو طائفه درین مقابله
 و مقاتله مستحق عقوبت هستند پس عامه اهل اسلام را که ازین دو طائفه خارج باشند ضروری و باجاری
 که این هر دو را نصیحت کرده میان ایشان صلح کنند و اگر ایشان قبول نکردند بایکدی مدد نکنند و رنه
 در عقوبت لایقه ایشان شامل شوند الله تعالی جل شانیه در کلام مجید فرموده **وَإِنْ طَائِفَتَانِ**
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَسْلَحُوا بِهِمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقاتِلُوا

الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيئَ إِلَىٰ آيَةِ اللَّهِ ۖ يَعْنِي اگر وظائف از اهل اسلام در میان خود مقاتله کنند
 پس شما ای اهل اسلام دیگر - در میان ایشان کوشش کنید و فتنه و فساد ایشان دفع کنید
 پس اگر شمار معلوم شد که یکی از ایشان بغاوت کرده بود بر دیگری چنانچه در یک طائفه امام حق
 لازم الانقیاد موجود بود که طائفه دیگر را نسبت بغاوت بموجب شرع محمدی درست پس از جانب
 امام حق بآن طائفه باغی جنگ کنید تا آنکه باغی بجانب قبول کردن حکم خدا و رسول و اطاعت امام
 حق رجوع کنند فَإِن فَاءَتْ فَأَمَّا إِيَّاكُمْ فَاغْلُظُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
 الْمُقْسِطِينَ ۚ یعنی اگر طائفه باغی از بغاوت خود رجوع کردند و باطاعت امام حق متقاد شدند
 لکن با طائفه امام حق مخالفت در رعایت حقوق داشتند پس شما ای اهل اسلام منصفین در
 میان ایشان صلح بعد از انصاف کنید چه اگر الله تعالی انصاف کنندگان را دوست میدارد
 یعنی امام حق و طائفه او را از نفس منصبیه خود در رعیت آگاه کنید که تجاوز از حدود الله تعالی
 نکنند و طائفه باغی را از لوازم فرمانبرداری آگاه کنید تا که فتنه فروشنند و اصلاح مسلمین
 پدید آید بَارِئُ اللَّهِ تَعَالَىٰ شَانِهِ در باب صلح بین المؤمنین تاکید فرموده که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
 إِخْوَةٌ فَأَتَىٰ اخْوَانِيْنَ اِخْوَانِيْكُمْ وَاقْتُلُوا اِلِلَّاهِ ۚ وَبَعَثَ فِيهِمْ
 منان برادران دینی هستند پس شما ای مؤمنان منصفین در میان ایشان صلح کنید
 و ترسید از خدای تعالی یعنی در تغافل ایشان اگر ممکن بود یاد تقویت فساد در میان
 ایشان ترجیح و امداد یک فریق امیدست که الله تعالی بر شما رحم کند پس نظر انصاف و تأمل
 ملاحظه باید کرد که این آیاتهای کریمه بمطابقت سیاق و سباق و اخذ معانی صحیح در کدام موقع

نازل شده و مفهوم بغاوت شرعیه بتفسیر کتب مفسرین فقهاء در جمیع التذکرات در کدام مقام صادق و درست
آید پس بزرگتر است که از بعضی ابدان خشک تصوفین خام اندیش که برای ترقی اغراض نفسانی خود در
مضامین قرآنی را ذریعۀ کام یابی خود ساخته و اقوام افغانیه صوالت و باجوڑ و غیره را بخیافت و الیدیر
اساده ساخته بنیاد فساد را محکم میکنند و طائفه الیدیر را مصداق آیت کریمه فان بلغت ساخنة عوام
الناس را تحریص جدال و تحریص قتال میدهند و این فعل محرمه را بنام جهاد موسوم گردانیده ذهن
نشین و معتقد آن ساده لوحان سازند و مقتولین این قسم واقعات را شهیدان شمرده بلا غسل و کفن
دفن کنند و نیز حریت سبب تجاسر بعضی علمای طمع پرست که از جانب الیدیر بر این اقوام کشیده
حکم بغاوت می کنند چرا که امامت والی مذکور از قسم طریقه تغلب استیلاست بغیر از رعایت و
اجتماع شروط نه از قسم نصیب جامع شروط پس حق و انصاف اسلامی در مثل چنین مقابلات
و مقاتلات این است که هر دو فریق را نصیحت و اصلاح پیش کرده شود تا فتنه و فساد فرو شود و اگر عمل نکردند
پس نصیحت مؤمن کنار کشی است بموجب مقوله مقبوله باخ ساء آيات فادناه یقیناً و اما
عَلَيْكَ و اشراط تاویل در تعریف باغیان اشاره باین است که اگر اخصا ایشان بلا و تاویل باشد
حکم باغیان از نفوذ بعضی تفصیلات و منصب قضایان و غیره بر ایشان مترتب نمیشود و مثال تاویل
چنان باشد که جناب معاویه رضی الله عنه و طائفه او که از حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه
مشوره او قتل شده و قاتلین او را می شناسد و براستی فساد قصاصی از ایشان قادر است
و نمیکرد پس گاه که ایشان را صدق و حقیقت و پاکی او از عیوب مذکوره مانند شمس بود اگر دید
از بغاوت رجوع کرده فرمان برداری کردند حکم باغیان چنین است که امام و طائفه او با ایشان

ایمروا بنین علی کرم الله وجهه بغاوت کرده بودند باین تاویل و اعتقاد کرده بودند

اولا تقریری و تحریری تصفیة کند و تاویل ایشان را جواب داده اند اگر عمل نکردند و ایشان را طاقت
مقابله بود با ایشان مقاتله کنند و باغی کافر نیست مگر اهل عدل جبارة نجر او تغیر آن کنند و اجرای احکام
شرعیة متعلقه امام مانند اعیاد و جمعه و نصب قاضیان و مفتیان و اخذ عشر و صدقات ظاهره از دست
ایشان جائز است تا که تعطیل احکام اسلام نیاید و عامه مسلمین از اهل عدل امداد ایشان نکنند بلکه تسلیم
مغلوبیت ایشان بکار برند تا فتنه فروشنند فقط و الله اعلم بالصواب

تکملة فتاوی کتابة در بحث احتساب

بدانکه ای عزیز که احتساب بمعنای حساب کردن و انقض منصبی انسان است و در محاورات بمعنی تیار
و انکار هم استعمال میشود - پس اگر احتساب شرعی ازین محاوره مأخوذ شود بعید نخواهد بود چرا
محتسب خلق الله را بر قواعد شرعیة آماده سازد و از ارتکاب مناصی برایشان انکار کند - و محتسب
بر دو قسم متطوع و منصوب متطوع آنکه برای رضای خدای تعالی بنا بر حبلیت اسلامی خود
بنیاز تفویض و الی امر معروف و نهی منکر کند و این امر مختص بیک شخص نیست بلکه وظیفه هر مؤمن است
چنانچه آمده و آن که استطيع انک انک و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب
یکی از شمای اهل اسلام امری ممنوع را پس لازم است که بدل کند آن امر را بدست اندازی خود
این مرتبه در حق سلاطین و امرا و ذوی الاقتدار است و اگر طاقت دست اندازی نداشت
پس بدانان را بزبان خود - و این درجه در حق علماء است که وعظ و نصیحت و توفیق دهند
و عیادت در انجا پیش کنند و اگر این امر را هم طاقت نداشت از جهت ضیق وقت یا خوف
نفس یا مال پس باید که آن امر را بدل کرده انکار و یعنی دل خود بدین واقعہ معنوم و محزون

سازد که یکی از مسلمین برگزیده مبتلا گردد و مستحق قهر و عذاب خداوند تعالی میگردد و محتسب منصوب
 آنکه والی اسلام یا جمیع مسلمین شخصی را برای اجرای امور شرعیه بر خواص و عوام اهل اسلام مقرر سازد
 و درین قسم شخص را بدیست که اجتماع شروط ذیل باشد علم تقوی سیاست تا که بسبب جهل در مباح
 لکن نامشروع و افراط و تفریط از اجزایست و از وجه فسق خود بمناسی و منکرات از جهت ضعف ایمانی و یا
 بسبب طمع دنیوی رضا مند نشود و نیز از جهت نبودن رعب و داب و همیت در چشم مردمان و در عزت
 و وقاری باشد تا که از خوف او تجاوز منکرات نکنند و وقتی که تفویض احتساب بدو کرده شود و از تقرر
 اعیوان او را آگاهی داده شود چرا که بغیر از اعیوان انجام رسانی احتساب از مشکلات است پس اگر
 دینی علم باشد واقفیت قوانین عیشیه او را کافیست و اگر دنی علم نباشد و از جهت ضرورت غیری علم
 مقرر کرده شده باشد استفتاء و استمداد علماء و نمایه او را تفویض کرده شود و برای یاد داشت و سهولت
 استحضار باید که فهمت فرائض منصبه احتساب او را ادا شود که مشتقل باشد بر نگرانی سنای و
 منکرات خواص و عوام و شوارع و اسواق و تاجرین و مسافران در محافل و مساجد و مصائب
 و عساکر و سگها و مقادیر و موازین و عقود و فسوخ و کثرتان و غلامان و غیر حقوق و عبادات
 و معاملات دینی و دنیوی و بر انواع مناسی تفویض تقدیر سازد و جزا کرده باشد و علاوه ازین احتساب
 عامه احتساب بر خواص است ادا کرده باشد از انجمله احتساب بر والی اسلام است که بعد از استقامت
 عقیده صحیح باین شراعی علمی و عملی باشد که این امر موجب کم یا بیهیت توهم کردن حکم و در پیچ
 کردن پیچ از حکم توهم پیچ و در استفسار احوال رعایا جند و جند کامل کند حتی المقدور استثناء
 مستغنیان را گوش گذارد خود کند و کم از کم در شب و روز یک دفعه در دربار عام یاد در خروج و بروز

خود عوام رعایا را اجازت دهد و از آن دخل عام عوام الناس را آگاهی دهد چرا که یکی از اسباب
 عزال حضرت خالد بن ولید فاتح شام از جانب سیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنهما این بود که بدر
 بار خلافت این سخن رسیده بود که عرض سائلین را بخود نمیشنود شومیم اینکه در تذکر استغاثه
 مستغیث بلا تحقیق شتابی نکند بلکه اولاً از بصیرت و تجربه خود صدق و کذب آن استغاثه نموده
 بعد از آن بقوا عد شرعی و عرفیه توجه نماید چرا که با اوقات مستغیث در استغاثه خود پیشروستی کند
 که نتیجه آن معکوس باشد و خیلی از این قسم واقعات بصیرت علمیه و تجربه هم حل میشود چنانکه در تواتر
 ریح خلفای عباسیه مرقوم است که در عهد خلافت مامون الرشید عباسی روزی زنی سائله در باب
 گاه عدالت استغاثه کرد که در شهر کوفه برادرم وفات شده مبلغ ششصد دینار از وی ترکه مانده
 مگر اهل کار بی انصاف بانی ظلم بی غایت کرده بغیر از یک دینار از آن زر بسیار بمن سپردند او
 مامون الرشید اندیشید که در بحرای چنین خلافت اسلامی چندین ظلم فاش برگزیند شاید که در
 استغاثه سائله کذب یا مغالطه باشد پس در تصویر فرائض و تقرر ورثه تقسیم ترکه معروضه توجه نمود
 اولاً اندیشه کرد که شاید که این میت مذکور را مادر هم موجود باشد که در چنین صورت مستحقه^۱
 کل مال باشد پس یک صد دینار از ششصد دینار حصه نصیه او مقرر شد و شاید که این میت مادر حق
 صلبیه او دو یا زیاده هم باشد پس ثلث آن از آن ترکه که چهار صد دینار می شود حصه فرضیه آن دختر حق
 صلبیه میشود و شاید که زوجة او هم موجود باشد که حصه فرضیه آن در مقصود شمس است یعنی هفتم
 حصه کل مال است که در رقم مذکور هفتاد و پنج دینار می شود باقی ماند بیست و پنج دینار در میان عصبای
 پس در عصبای چه طور سائله را یک دینار داده شده است که حقیقت او باشد نه زیاده - و چونکه

مستحق
 ام بات
 ۱ مستحق
 ۲ ائمه اخت عصبای
 باقی مال

و چونکه این صورت محتمل چذو جوه بود در بنجا بطرف سائله توجه فرمود آلت اِثْنَا عَشَرَ آخَا : ایست
 ترای سائله و از ده برادر زنده سوای میت گفت نعم یا امیر المؤمنین بی شک میت مرا ای
 امیر مسلمانان - فرمود ترا حق و حصه خود پوره رسیده چرا که یک برادر در غصبتا برابر و خوراک است
 برابر و زنان است بعد از آن حاضرین مجلس را اظهار مسودة قلبی خود و تصویر ورثه و تقسیم تر که
 ظاهر نمود جمله انگشت حیرت بدمان مانند بین خلفای سابقه اسلام چه طور خداوندان بصیرت
 و استقلال بودند چهارم اینکه برای استفسار احوال خفیه رعایا جاسوسان را برگارد تا که در کشف احوال
 مخفیة در معالطه نیفتد چنانکه منقول است که معاویه در وقت ولایت خود خیلی از جواسیس برای اظهار
 مخفیات گماشته بودند پنجم اینکه گاهی در لباس غریب و مساکین بر بعضی مقامات شب گردی
 کند تا بعضی از مظالم و احوال چشم دید خود را معالجه کند چنانچه در سبب تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا
 که در افواج سلاطین زمانه حال جاری است در تواریخ خلفای اسلام است مرقوم است که حضرت
 فاروق اعظم شبی در کوچه های مدینه شب گردی میکرد زنی از قوم قریش در دوره عزل شهبازبان
 عربی زمره کردی و در مفارقه شوهر سفر رفته خود که در لشکر اسلام به اوطان بعیده و ازمنه وافر از وی
 بهجور بود اشعار فراقیه را در او از حزن و ناله غمگین میگفتی که ای شوهر محب من وقتی بود که میان ما
 و شما جدائی یک شب موجب هلاکت من بودی اکنون وقتی رسید که خلیفه دستهای خود دراز کرده
 اطراف دنیا را در قبضه خود آورده سالهای هجران جانگداز نصب من شد خلیفه عادل از شنیدن
 این مضمون نهایت غمگین شده فر داور تقرر تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا جاری فرمود
 سر تا زمانه حال دستور العمل کل سلاطین است - و همچنین خلیفه هارون الرشید عباسی با

و چونکه این صورت محتمل چذو جوه بود در بنجا بطرف سائله توجه فرمود آلت اِثْنَا عَشَرَ آخَا : ایست
 ترای سائله و از ده برادر زنده سوای میت گفت نعم یا امیر المؤمنین بی شک میت مرا ای
 امیر مسلمانان - فرمود ترا حق و حصه خود پوره رسیده چرا که یک برادر در غصبتا برابر و خوراک است
 برابر و زنان است بعد از آن حاضرین مجلس را اظهار مسودة قلبی خود و تصویر ورثه و تقسیم تر که
 ظاهر نمود جمله انگشت حیرت بدمان مانند بین خلفای سابقه اسلام چه طور خداوندان بصیرت
 و استقلال بودند چهارم اینکه برای استفسار احوال خفیه رعایا جاسوسان را برگارد تا که در کشف احوال
 مخفیة در معالطه نیفتد چنانکه منقول است که معاویه در وقت ولایت خود خیلی از جواسیس برای اظهار
 مخفیات گماشته بودند پنجم اینکه گاهی در لباس غریب و مساکین بر بعضی مقامات شب گردی
 کند تا بعضی از مظالم و احوال چشم دید خود را معالجه کند چنانچه در سبب تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا
 که در افواج سلاطین زمانه حال جاری است در تواریخ خلفای اسلام است مرقوم است که حضرت
 فاروق اعظم شبی در کوچه های مدینه شب گردی میکرد زنی از قوم قریش در دوره عزل شهبازبان
 عربی زمره کردی و در مفارقه شوهر سفر رفته خود که در لشکر اسلام به اوطان بعیده و ازمنه وافر از وی
 بهجور بود اشعار فراقیه را در او از حزن و ناله غمگین میگفتی که ای شوهر محب من وقتی بود که میان ما
 و شما جدائی یک شب موجب هلاکت من بودی اکنون وقتی رسید که خلیفه دستهای خود دراز کرده
 اطراف دنیا را در قبضه خود آورده سالهای هجران جانگداز نصب من شد خلیفه عادل از شنیدن
 این مضمون نهایت غمگین شده فر داور تقرر تبدیلی افواج و تقرر چوٹی و رضا جاری فرمود
 سر تا زمانه حال دستور العمل کل سلاطین است - و همچنین خلیفه هارون الرشید عباسی با

با وزیر اعظم خود جعفر برمکی و منتهی خاص و جلاد با اخلاص سه روز و غلام در اکثر اوقات در لباس
 غربا و مساکین شب گردی کردی که در تواریخ عباسیه از آن واقعات عجیب و حکایات غریبه بنظری آید
 و از آنجمله احتساب سبت بر روز را و هفت شینان است اول اینکه والی را بر حقیقت واقعه و استغاثه خوب
 مطلع گردانند و بر افواه عامه و اخبار را تنبیه تحقیق و ثبوت رسیده باشد اما نه سازد و تا جز بلا تصور
 و تعذیب غیر جانی بد و منسوب نشود استدعا در باب اخبارات کا دبه فساد فرموده است یا آنکه
 الَّذِينَ اسْتَوَاتِ بِمَا لَكُمْ فَاسِيَةً بِمَا لَكُمْ فَاسِيَةً وَاسْتَوَاتِ بِمَا لَكُمْ فَاسِيَةً وَاسْتَوَاتِ بِمَا لَكُمْ فَاسِيَةً
 مَا فَعَلْتُمْ نَدِمْتُمْ هُ يَعْنِي اَي مُؤْمِنَانِ اِذَا خَبَرَ كُنْدَ شَمَارٍ اَي فَاسِقٍ يَخْبُرُ بِكَ شُبُوهٍ دِيكَانِ بِمَقِينِ
 معلوم نباشد پس باید که اظهار و اثبات و حقیقت حال آن بطریق دیگر معلوم کنید تا ضرر و نقصان
 نرسانید قومی را بوجه بی خبری پس فر دایک در خود پشیمان باشید و ویم اینکه در وقت غضب
 گیری و پیش کردن جرم آن در گفتار و کردار آن طریقه را اختیار کنند که غضب او را فرو نشاند چنانکه
 سعد شیرازی در باب وزیر یک محضر نقل کرده که دشنام را به پیش کردن آیت استعفا
 بیان کرده و در تواریخ عباسیه مرقوم است که وقتی که میان منصور عباسی خلیفه بغداد و میان
 ابو حنیفه کوفی حضرت امام اعظم صاحب صوفی رحمه الله علیه بسبب فتوی دادن بر خلافت سید
 ابراهیم که مقابل و معارض خلیفه منصور بود رخس عظیم افتاده بود تا آنکه مفاجاتاً حاکم حاضری
 او زیر حید است شاهی بدار اختلاف بغداد نمود امیر حید است چونکه اطلاع حاضری امام
 اعظم صاحب گوش گذار خلیفه منصور گردانید اشتغال سابقه زیاده التهاب میگرفت لکن حسا
 بارگاه که مرد خیر اندیش و حق پرست و دیانت پسند بود اطلاع امیر حید است را بدین الفاظ

بگوش خلیفه رسانید که این آن ابو خنیفه است که سگان ربع مسکون ممنون بار منت علوم نافعه است
 و این آن خنیفه کوفی است که قافله سالار حاصل خدا پرستی و حق شناسی است و این آن ابو
 خنیفه کوفیت که گشتگان حقیقت و معرفت از بحار فضائل و سیب و شاداب اند تا آنکه
 نایره غضب خلیفه منصور با جماع مضمون مذکور شده ترقی بجا است دیگر خدمات نامشروع نموده
 بلکه از طریق سالمه و رضامندی چند مخاطبات با امام صاحب مذکور کرده که درج کتب تواریخ است
 سیم اینکه اگر خیال الی بوجه بی علمی یا بموجب هوای نفسانی بجانب غیر حق میلان کند باید که
 وزیر او هشتمینان از کلمه حق عدوان خاموشی نورزند و نرمی و گرمی تا آنکه خطره جانی عائد ایشان نشود
 توجه والی بجانب حق کنند ورنه سزاوارند دست دنیا و آخرت خواهند شد و اگر بواسطه اظهار حق تحمل
 عقوبت والی الملک شوند عزت دنیا و آخرت است و از انجمله احتساب است بر قاضیان که اولاد والی را
 ضروری است که شروط قضا را امری داشته که علم قرآن و حدیث است و احکام اجتهادیه و اصول
 و فقهاء مقلدین و فرق میان اقوال قویه و ضعیفه کمرویه و احوال زمانه و مناسبت حال را هم
 واقف باشد و در اجرای احکام شریعه و تنزیل آن بمنازل عارف و تجربه کار باشد و بعد از اجتماع این
 شد و حق پرست و دیانت پسند باشد و والی را باید که درین باره کمال جهد و کوشش کند و اگر دوله
 او این چنین شخصی پیدا نمیشود از ولایت دیگر طلب کند درین باره فهرست قاضیان حضرت عمر فاروق ملاحظه
 باید کرد که چه طور اشخاص در حجاب کلام برای قضا منتخب کرده بودند اول بریدن ثابت کاتب و حی
 رتانی قاضی مینه منوره بود که علاوه از اجتماع علوم قرآنی و حفظ احادیث و فنون اجتهاد و اصول و فروع
 و فرائض از زبانهای عبرانی و سریانی واقف و عارف بود و سیم کعب بن سوره از دی عالم و فاضل

قاضی کوفه بود که علاقه ابن سیرین در کتاب خود قضایای او نقل کرده است و سیم عبادة بن الصامت
قاضی فلسطین اصحابی مشهور عالم فائق از جمله آن پنج اصحاب کرام بود که در عهد رسول صلی الله
علیه وسلم حفاظ قرآن بودند و تعلیم هر یک از آنها در حدیث رسول اکرم سپرد ایشان شده بود
چهارم عبد الله بن مسعود قاضی کوفه صحابی مشهور در علوم دینی و اجتماعی مورث اول است
پنجم قاضی شریح بعد از انتقال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه در سنه ۱۹ قاضی کوفه مقرر شد اگر چه
تابعی بود مگر در اجرای احکام قضا مشهور جهان است و قاضیان دیگر مانند جمیل بن عبد المجید
و ابو مریم الحنفی و سلمان بن ربیعته الباهلی و عبد الرحمن بن ربیعته و عمران بن حصین جمله از علما
و محتاطین بودند البته بمقتضای اسلام در آن وقت چه بطور محض و بعد از اجتماع این شروط و احتیاطات
قاضی ضروری است که قبول تحالف از محتاجین نکند که از قسم رشوت است و از ضیافات
خاصه احتراز کند و برای فصل خصومات موضعی را انتخاب کند که در انجام آن مانع آمد و رفت نباشد
و از او قاضی خود برای فصل خصومات عوام الناس را آگاه کند و از تواریخ معینه خصوصاً
المقدور مخالفت نکند و در وقت حاضری خصوم پیشی مقدمه میان اعلی و ادنی تسویه کند خصوصاً
خصم مغلوب را زیاده تسلیه دهد تا که کسر قلب او نشود و در تقرر تواریخ حاضری مردمان دیار بعید
آن طریق را اختیار کند که موجب حق تلفی ایشان نگردد و بعد از انفصال مقدمه نقل فیصله در
جسم خود نگذارد و حتی الوسع کوشش کند که فیصله فزاین بصلح و زمامندی شود چرا که
در صورت گواهان و حلف حق تلفی غالب است از جهت کثرت گواهی دروغ و قسم ناحق و بر
گواهی بلا تحلیف عمل نکند که عوام الناس زمانه حال ستور است که ملایان کم حشیت یا لحاظ دار

برای امداد هر یک فریق از خصوم کتابها در دست گرفته حیل کامیابی جانب خود در میان اندازند
 پس قاضی منصف و محق را ضروری است که پیروی حیل ایشان نکند بلکه حیل و روایات فریقین را
 تقریراً یا تحریراً اخذ کرده بتامل صادق جانب حق را بلا لحاظ ترجیح یک جانب در دل خود مصمم کرده
 بر آن حکم خود قائم کند و از رشوت ستانی کمال احتراز کند که هیچ دریه دستیاب او نشود
 چرا که هلاک عظیم خردن دو جهان است و در علاقهای مسکونه افغانان این پیشه مهلکه است
 از پنجهت بسیار است که اقوام افغانان این وطن بعضی شرایع را باتفاق علانیه پیشینست
 انداخته مانند میراث دادن زنان مستحقه که نصوص قرآنی در آن تصریح وارد اند همچنین بسیار
 امور بلامهارات میگویند که درین باره بامر شریعت عمل نمیکند بلکه بواج افغانیه عمل کنیم و در کدام احکام
 که زبانی شریعت مقرر کنند بهر صورت که باشد مطلوب خود را دست یاب میکنند البته رشوت را
 بقضایان و اعوان ایشان پیش میکنند و اگر در یک جا رشوت قبول نشود بجای دیگر شریعت
 خود را منقل سازد لهذا قاضی محق را ضروری است که در نیاب از رشوت ستانی کمال احتراز کند
 و در اظهار حق پیش حاکم خود یا دیگر صاحب اقتدار هیچ گونه لحاظ و رعایت نکند بلکه حکم خدا را صاف
 صاف بیان کند چه اگر حکام ظلمه این زمانه اگر چه در بعضی اوقات بفتوای حق عمل نمیکند لکن بیان
 حق خوشنودمی باشند و بکتمان حق ناراض شوند چنانکه والی محمود مابعضی از قاضیان
 و نهشینان را بسبب کتمان حق و ترعیت نامشروع عتاب بعذاب الیم گرفتار کرده اند چرا که
 والی محمود ما از نسل افغانان است و عادت عامه افغانان چنین است که اگر چه نیت
 خود بدکار و ناپسند کار باشند لکن مقتدایان و پیشوایان خود را در سلک نیکوکاری و پسندکار

مقتد دارند و بتقدیر خلاف رزی از تنگ و تحقیر و تغیر ایشان هیچ باک ندارند و این خلق در عادات ایشان بهتر است که اگر چه بد باشند لکن بدی را در نظر خوش نیارند و الله اعلم بالصواب

نکته تکمیل در بیان آنکه توبه و تغیر از عیبت که از آن است و از آن است و از آن است

بدانکه اجزیه شرعی بعضی متعلق بملوک باشد چنانچه خراج بر زمین که بحث آن گذشته است و بعضی متعلق باشخاص مکلفین باشد و این بردو قسم است آنکه او را از جانب شارع تقدیر و اندازه منقول باشد چنانچه یک صد تازیانه زدن زنا کار غیر محرم یعنی مردی یا زنی که نیکاح صحیح جماعت نکرده باشد و حرم مکلف هم نباشد و اگر محصن باشد یعنی اصیل عاقل بالغ باشد و جماعت هم نیکاح صحیح کرده باشد حکم او برجم است یعنی شستن بسنگها و هشتاد تازیانه زدن است در دشتام وادن عفاف بر ناکردن و همچنین هشتاد تازیانه زدن است در شراب نوشی و حد عبد نصفی است از حد حر یعنی برای عبد چهل تازیانه زدن است و بریدن دست است در دزدی و در هم شرعی که سه رویه و پنج آن انگری می شود یا مسادی آن چیز دیگر باشد طهوه شرعی بدان وجه که در کتب فقهیه تفصیل مذکور است و اگر زنی کرده باشد و مالی بقدر نصاب شرعی گرفته نباشد سزا بمناصب داده شود و قید کرده شود تا آنکه توبه کند اگر مال بقدر نصاب شرعی گرفته باشد و قتل و زخم نکرده باشد یک دست راست و پای چپ او از بند بریده شود و اگر مال گرفته باشد و قتل هم کرده باشد اول قطع دست و پای او کرده شود بعد از آن بر سر دار بسته شود و سه روز بر سر دار مانده شود تا عبرت ناظرین گردد - و اگر قتل کرده باشد بغیر از گرفتن مال قتل کرده شود قصاصاً و نیز اگر کسی در حالت اختیار صحیح و بیک مسلم یا ذمی معاف

بقصد تنزیی اسلام یا ضرب تنفک غیره که هلاک در آن غالب یقینی باشد قتل کند بالفور باشد
 یا بلا فور قاتل را بوار ثانی مقتول داده شود تا که بطور قصاص شسته نکنند اگر ورثه مقتول بقتل متفق شدند
 قصاص گیرند و اگر کل یا بعضی را ارضی شدند قصاص قاطع و مال مقرر یا دیت شرعی بجهه‌های
 خود بگیرند و این قسم قتل را قتل عمد گویند و دویم شبهه عمد است و آن اینکه قتل بقصد و اختیار صحیح
 باشد لکن الله قابل قتل یقین نباشد مانند سنگ صغیر و چوب خورد و جزای دینوی این قسم
 قتل دیت مغلطه یعنی خون بها که یکصد شتران است مختلف اقسام یا هزار دینار است که ده هزار
 در هم شرعی است و ارثان مقتول را و کفارت که ازاد کردن بنده مؤمن است اگر تو لنگر باشد
 و اگر طاقت ازاد کردن بنده ندارد پس کفارت او دو ماه روزه داشتن است پی در پی و اگر
 مقتول مورث قاتل باشد پس درین قسم قسم اول از میراث هم محروم است قسم سوم قتل
 خطاست که یا خطائی در قصد آمده باشد چنانچه بر شخصی که از دور دیده می شود گمان نکند که یاکافر
 مباح القتل کرده باشد و آن مسلمان باشد و یا خطای در فعل باشد چنانچه اراده زدن تشرانه
 یا صد کرده باشد و از آن تجاوز کرده بمسلمان یا معاهد رسیده از آن کشته شود قسم چهارم
 مشابه قبیل خطا چنانچه شخصی در خواب بلا اختیار بر شخصی دیگر افتاده از آن بمیرد پس درین دو
 قسم دیت است یعنی خون بهای شرعی و کفارت و حرمان میراث مذکور است پنجم قتل
 بسبب چنانچه شخصی در راه چاه کندیده باشد یا چوب و سنگ نهاده باشد و بر آن شخصی بمیرد
 حکم این قسم قتل دیت است نه کفارت و نه حرمان میراث و این اقسام مذکوره اجزیه را
 سر مذکور شد حد و دو قصاص گویند و قصاص چنانکه در نفس است بچنین در آن اند آنهاست

که مساوات در آن ممکن باشد چنانچه بریدن دست و پا و انگستان از بندها و اگر مساوات
و موازنه در آن ممکن نباشد پس در بعضی ازان اگر تقدیر منقول باشد از شارع همان قدر
داد و شود آن شخص را که بر و تعدی و جنایت کرده شده باشد و اگر تقدیری در آن نباشد
بمنصفه منصفان از گرفته شود - و قصاص خمر و عید و مسلمان و ذمی معايد و مرد و زن
و صغير و كبير و بينا و نابينا و درست اندام و ناقص الاعراف و هوشيار و ديوانه برابرست بغير
اگر تقول يکي از اين عيوب معيوب باشد و قاتل سالم باشد بالعکس اين بهیچ باک
نیست بلکه برابر قصاص گرفته شود مگر قصاص گرفته نشود از پدر و مادر و جد و جدّه و فرزند
خود را و نیز در کشتن مولای مالک بنده خود را و اگر چند نفر در قتل یک شخص شریک شده
باشند کشت کردند جمله را قصاص کرده میشود و اگر بعکس این بود یعنی یک نفر جماعت را کشته
بود آن یک نفر قصاص کردن در بدله آن جماعت کفایت کند و اگر شخصی شکم زن حامله
زده بچه مرده ازان افتاده برین شخصی غره لازم است یعنی نصف عتدیت که بخصه در هم شرعی
میشود - و اگر بچه زنده افتاد بعد ازان ببرد دیت کامل لازم شود یعنی ده هزار در هم شرعی
و اگر بچه مرده بیفتاد بعد ازان مادرش هم ازین زدن ببرد برین شخص یک غره برای بچه
و یک دیت برای مادرش لازم میشود و اگر بچه زنده بدون افتاد بعد ازان بچه و مادرش
بمزدند ازین زدن پس و خون بهائی کامل لازم شود و آن اشیا که از شارع ازان
تاوان مقدره منقول است درج ذیل اند که در کشتن نفس که عمد نباشد چنانچه تحریر کرده شده
و نیز در بریدن بینی از زمره و بریدن زبان و الت تناسل از بیخ یا از سر یا بزدن سر

یا از سر یا بزدن سر یا دیگر جا که ازان عقل را بد شود یا قوت شنوائی یا قوت شامه یا حسن
 بینائی یا ذائقه زایل شود دیت کامل یعنی پوره خون بجا لازم شود که ده هزار درهم عیشت که
 سه هزار و سیصد و سی درهم انگیزی است چیزی بالا - بحساب شمردن درهم شرع ثلث یعنی
 سویم حصه درهم انگیزی - و همچنین در تراشیدن ریش یا سر دیگر کس که باز رویده نشود
 و کور کردن چشم و بریدن دو دست و یاد و لب و دو آبر و دو پای و یاد و گوش و دو خصیه
 و دو پستان زن پوره بهاست و در بریدن جمله انگشتان هر دو دست و یار دو پای
 از پنج پوره خون بهاست پس در بریدن یک یک انگشت از بیخ عشر دیت است یعنی یک هزار
 درهم شرع و اگر انگشت از یک بند بریده شده باشد یا از دو بند بحساب آن یک حصه یاد و
 حصه از دیت انگشت که یک هزار درهم عیشت گرفته شود مگر انگشت ابهامه که آن را انگشت
 کلان هم گویند و بند دارد پس در یک بند آن نصف دیت است یعنی پنج هزار درهم
 شرعی و همچنین در هر اندامهای مذکوره که پوره خون بجا لازم است و آن اندامها متعدد باشد
 در یک ازان بحساب کل تاوان گرفته شود و در کشیدن جمله دندانها یا شکستن آنها خون بها
 کامل است که تخمین هر یک اندام که نفع کلی آن فوت شود اگر چه بریده یا شکسته نشود چنانچه دست
 که شل کرده شود پوره خونهای آن اندام لازم شود - و اگر کسی شش شخصی را شکسته کند پس اگر زخم
 تا استخوان رسیده باشد تاوان آن پنجاه درهم عیشت و اگر استخوان شکسته باشد تاوان
 یک هزار درهم عیست و اگر استخوان شکسته از جای خود بیجا کرده باشد یک هزار و پنجاه
 روپیة تاوان است و اگر زخم سر بدماغ رسانیده باشد یا زخم شکم بباطن رسانیده باشد در بیست

از جانی دو حصه خون بجا گرفته شود و زخمهایی که ازین مذکورات کم باشد خواه در شب یا دیگر جا
تاوان آن بمنصفه منصفان است و این تاوانهای مذکور خود دیت کامل باشد یا کم از آن اگر
معامله قتل باشد و از ثانی مقبول را داده شود و اگر در صورت زخم اندامها باشد چنانچه تشریح
یاد کرده شد دست خداوند زخم را داده شود پس غرض از تحریر این جرم و تغیرات درین کتاب
تاریخی اینکه آنچه عمده والی ممدوح با یادگیر والیان اسلام از جرائم عرفیه نامشروعیه از رعایا وصول کنند
و خود را در دنیا و آخرت مجرم و ذمه دار گردانند اگر این جرائم و تاوانها بقاعده عیشیه برای مظلومی که
برو قضا کرده شده بودی گرفته شده بودی باز از و رضای وی از حصه حکو گرفته شدی چه طور
محاصل و فوائد مالیه بحکومت راجع شدی نظر بناید کرد که جرائم عیشیه چه قدر گران بار اند که جرائم عرفیه
بدان هرگز نمیرسد خصوصاً در معامله قتل در ولایت و الیمدوح ماحرم است که اگر شخصی موثر خود را
که لاولد باشد برای اموال او کشته کرده بر ناحق قتل کند از قاتل مبلغ وصول کنند که آنرا لونگی
یا ناغمه قتل گویند و اموال و امتعه بلکه زنان و دختران آن مظلوم مقتول باین قاتل ناخدا
ترس حواله کنند حیث هزار حیث ازین جزای معکوس مخالف خورش بر و سلطان
خراج به چه اقبال بینی در آن تخت و تاج به پس اگر بجای این سزای نامشروع چنین بودی
یا بعد ازین امید است که مقرر کرده شود که قاتل را بورش مقتول برای قصاص داده شدی و ترک
مقتول که قاتل از آن بالکل محروم است با جازه پسرانندگان مستحقین که هرگز ممانعت نخواهند
کرد شکری شده داخل خزانه والی الملک کرده شدی و پسرانندگان را کفایت ضروری مقرر
شدی چه انصاف خدای و فائده مالی راجع بحکومت بودی بیت گمانش خطا بود و بدیر رسدست

که در عدل بود آنچه در نظام هست : قسم دیم از اجزیه شرعی که از شارع در آن تقدیر و اندازه منقول
 نباشد آنرا تعزیر گویند که مرتب شود بر ارتکاب امر نامشروع که سوای مناهیه گذشته خواه راجع به
 هتک شخص دیگر باشد چنانچه شریف یا عده را دشنام دهد غیر از نسبت زنا کند یا راجع به تکیه شرع
 شریف باشد چنانچه تحقیر قرآن مجید یا مسجد یا دیگر کتب شرع شریف کند این شخص مستحق تعزیر است
 باختلاف اشخاص و احوال مختلف میشود پس قاضی حاکم شرع مفوض است و بمختلف طرق گرفته میشود
 مثلاً زدن تازیانه و سوار کردن بر خر و سیاه کردن روی و تراشیدن ریش و بردن
 و سوختن خانه او و جلا وطن کردن چندی و تعزیر بقتل کردن هم می شود چنانچه قتل کردن یا خستن
 یا در آب غرق کردن لوطیان که از قسم تعزیر است و همچنین اگر شخصی زوجه خود یا دیگر مجرمه خود یا شخص
 اجنبی در یکجا بفعل زنا یا بارتکاب اسباب آن بپسندد و راجع از دست که هر دو را تعزیر بقتل کند
 چنانچه این قسم قیامت در علاقهای افغانان بکثرت واقع شوند و محسب قاضی یا دیگر حاکم شرع را
 ضروری است که تعزیر دهد اباخواران و روزه خواران و بینمازان و فروشنده گان مسکرات را مانند
 شد آب و بنگ جستم و دزدان و راهزنان و سرودیان و غیره بدکاران را بمناسبت وقت
 و حال تا آنکه توبه کنند از بدکاری و اثر توبه ایشان ظاهر شود باینطور باز بطرف آن معصیت
 رجوع نکنند و اگر رجوع و توبه را باخواران از ربا آنکه قبول است که راس مال خود بگیرد و مال ربا
 ی را که خورده باشد با لک خود بپسندد الله تعالی در باب توبه را باخواران در کلام مجید
 فرموده است **وَإِنْ تَابَ فَلَكُمْ دَرَسُ مَوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ**
 یعنی اگر شما ای رباخواران از ربا خواری توبه کنید پس شرط توبه شما این است که راس مال خود یعنی

یعنی اصل مال بگیرد و نفع آن هرگز نگیرد بلکه مالک خود بازدهید شما ظلم نکنید که از اصل حق خود زیاده بگیرد و بر شما هم ظلم نشود که اصل مال از شما کم کرده میشود پس اگر والی ممدوح یا در ولایت خود این حکم عام را جاری کند که کسی که بر ربا خوار مقدمه ربا خواری را قائم کند بشرط ثبوت شرعی جمله رقم ربا خورده مالک خود باز پس داده شود امید است که قلع دستور ربا خواری که از کبار و شایسته معاصی بن محمدی است بطریق احسن کرده خواهد شد و تغزیر مال گرفتن والی اسلام را بمناسبت حال هم جائز نیست چنانچه در خلاصه الفتاوی و حمادیه در آن تصریح کرده و در معدن و مختار الفتاوی گفته که کسی که تارک الجماعت باشد جائز نیست تغزیر دادن او را بگرفتن مال پس تارک صلوٰه را با ضرورت جائز شد و در حسب المقتین گفته که محبت جائز نیست تارک الصلوٰه را تغزیر دادن بگرفتن مال از او بر سر نماز بگیرد از و یک دانق یعنی سدس در هم شرع کرده و پیسه انگیزی میشود اینقدر کافی بود در بیان تغزیرات و اجزیه شرعیه برای دستور العمل علمه و الیان اسلام خصوصاً اهل کار والی ممدوح و اگر زیاده تفصیل و تحقیق حسب اقتاد و کتب اسلام بتفصیل مرقوم اند و چونکه بیان احکام شرعیه از امامت و توابع آن و محاربین و مرتدین و ذمیان و باغیان و حدود و قصاصها و تغزیرات مقدره و غیره مقدره درین کتاب تاریخی برای ضرورت دفع الوقتی و حاجت حالیه بطور فہمست مختصراً ذکر کرده شده اند بلا تفصیل شروط و تحقیق و دلائل و شریحات قیود و غیره توابع و لواحق آنها لهذا از علما و کرام و ناظرین کتاب التماس میدارم که بوجه عدم کفایت کامله بیان مذکور یا بنقصان شرط و تفصیلات بعضی احکام متوجه قدح و طعن و اعتراض نشوند چرا که مقصود از

اندرج این احکام شرعیه درین کتاب تاریخ متوجه کردن حکام اسلام سنت بطرف احکام
اسلام در حکومت و معاملات خود نه استفای جمله احکام که آن محتاج به بسط و تلویل و تفصیل و
جزیل است لهذا اگر در وقت اجراء و تمیل حاجت بتحقیق مزید و تفصیل بدید افتاد که ازین بیان
که ازین بیان مختصر مستفاد نمی شود رجوع بکتاب شریعت کرده خواهند شد

ضوابط منتهی دستور العمل ریاست ذکر

اگر چه حاکم سلمان را قوانین شرعیه سابقه کافی و وافی است چرا که هیچ امری از امور دینی و دنیوی نیست
که قرآن بسین و احادیث سید المرسلین در آن صراحت یا اشاره فیصله نکرده لکن با وجود توضیحات
و تحقیقات مذکوره حاکم سلمان را گاه گاهی بمناسبت وقت و حال حاجت بقوانین و عقود موضوعه خود
یا دیگر حاکمان ذیامی فتنه اخذ چند ضوابط برای تمیل این ریاست خداداد منتخب کرده شده تا بذریعہ
آن اجراء حکومت موجوده کرده شود ضابطه اول اینکه فی الحال و محکمہ دفتر خصم و ریاست
یکی دفتر محاصل که کلی و جزئی اجناس و نفود آمدنی ریاست در آن با احتیاط تمام قلمبند کرده شده درج
کتاب جبر طر محاصل خواهد شد - و چونکه اقسام محاصل متعدد و مختلف است لهذا برای هر یک صیغه
جبر طر علی حده ضروری است و نشیان دفتر محاصل را گانه مقرر نموده سر دفتر ایشان یک محرر
هنوشیار معتمد و امین مقرر فرموده بدمه واری کامل و را دفتر ندکوز حواله کرده او را عهد و لقب دبیر خاکی
عطا فرموده درین باره اقوال او را قابل اعتبار دارند و بتقدیر ظهور حیانت ذمه واری و جواب
دهی بدمه دبیر محاصل خواهد بود و دیم : دفتر مصارف : که جمله حساب اخراجات ریاست را
قلمبند کرده درج کتاب جبر طر مصارف سازند و این دفتر را بمثل دفتر محاصل محرران جدا گانه

سالار جنگ خواهد بود؛ که دیگر کسر در آن دخل و غرض داری نخواهد بود بلکه عمل و انضای والی الملک
 بکار روانی سالار جنگ خواهد بود و فوج سیاسی؛ آنکه در دار الخلافت دیر یا بانندی بیرون و غیره
 مقامات ملکی بحثیت حاضری بود و باش میکنند و این قسم فوج را ازینجهت میگویند که برای
 سیاست رعایا و حفاظت ملک و حشمت دار الخلافت و تعمیم احکام شریف و فوری
 متعین باشند و برای ششته این فوج یک محکمه فوج سیاسی ضرورت زیر تعین یک
 افسر علی که آنرا افسر ریاست خوانده شود که متکفل انجام رسانی مهمات فوج سیاسی خواهد بود
 و عهده داران این فوج هم بقاعده فوج جنگی خواهد بود که در وقت ضرورت جنگ بدان طریقه
 مستعمل میشوند و نیز تعمیم اجرای احکام ریاست از گرفتاری حیران و گرفتار فراریان و سرکوبی
 طاغیان و غیره امور لازمه دست اندازی همه امور محوره بنظم این افسر ریاست خواهد بود و تعلیق
 خانه و مجلس یعنی حوالات و قبده خانه هم زیر نگینی افسر ریاست خواهد بود که تاریخ گرفتن و رهایی
 فیدیان داخل خطر او باشد و جواب دهی تعمیم امور بالا ازین افسر ریاست گرفته شود و
 این فوج سیکار در علاقهای دور شاخهای متفرقه ضروری است که بششته لخط و کتابت
 افسر ریاست در هر علاقه تعمیم کرده آید ضابطه سوم؛ اینکه در هر علاقه مستقلا مانند آذتری و
 شمشیر و غیره مواضع علاوه از عهده داران فوج جنگی از دوشتر چاری است یک برای فرایمی
 و گرفتن محاصل آن علاقه از قسم غنم و خراج و جزیه و غیره که آنرا بلسان حال تحصیل از خوانده شود و این
 افسر زیر محکمه تحصیل دار الخلافت باشد و او را سوای گردآوری اقسام محاصل ریاست در دیگر تعلق
 نباشد و اگر او را ضرورت استمداد افتد موافق قاعده از شاخهای فوج سیاسی و جنگی استمداد خواهد گرفت

تا که رعایت را بکثرت آمد و رفت ملازمان تکلیف نیفتد دیگر قسماً رعایت معده دستة فوج
 که خبزه جرایم بقاعده شرع نشیر یا دستور افغانی حواله او باشد و این امر در فوسر در قلعه خجکی یا در دیگر جای
 مستقل یکجای یا جداگانه بود و باش میکند آن طریقه که تکلیف را بیشتر و نقل و حرکت ایشان را جمع برجا
 نباشد و تعلق فستویه در دار الخلافت با افسر سیاست خواهد بود و اطلاع دهی او در صیغ تعیمات
 یا موافقت و مخالفت رعایت در بار الخلافت بذریعہ افسر سیاست خواهد بود و داد و ستد مستغنیان آن علاقہ
 و حق رسانی و انجام رسانی فیصلہ های خورد آن علاقہ که بغیر از مرافعه دار الخلافت پیشتر شود نیز حواله افسر
 خواهد بود پس او را ضرورت است که بعد از انفصال کلیات و جزئیات امور محرره اطلاع دهی بدار الخلافت داده
 و نقول آن امور فیصل شده بقید تاریخ در جسطرح خود نگه دارد و چونکه در هر حکومت خواه اسلامی باشد
 یا غیر اسلامی از یک افسر ممیز و امین هم ناچاری است که او را نائب لریاست یا نائب الحکومت یا دیگر تعیر
 بمناسبت وقت و حال و مقال خوانده شود تا که نگارنی این شاخهای مذکوره مد نظر دارد و بتقدیر خلل
 قواعد و تجاوز عمال و خرابی رعایت اطلاع دهی والی الملک حواله او باشد و جواب دهی الزامات
 خارجه از حکومت و سفارت امور عظیمه با حکومت های قسماً و حوار و غیره امور درونی و بیرونی بدار
 باشد البتہ این مقام را هم خالی نباید گذاشت و مشتمل امور مذکوره بدست این نائب لریاست خواهد بود
 افسر دیگر ناظم لریاست که نگارنی آنها را و شجار و جد بندی اقوام رعایت و صیغ تجارت و زراعت
 ایشان و تجاوز تعلیمات دینی و دینویہ و ترمیم و تنسیخ امور تعمیرات مقامات ملکیم حواله او باشد و چونکه
 منفعت و مضرت امور محرره بغیر از مشاہدہ کامل معلوم نمی شود لهذا ناظم لریاست علاوه از واقفیت
 تقریری و تحریری از دور دستهای یا ششماهای ناچاری است تا که احوال هر علاقہ را در جسطرح

خود جدا گانه مندرج سازد - و تغیر و تبدل مناسب بمناسبت وقت حال را اختیار او باشد :
 ضابطه چهارم : برای فصل خصومات و قطع منازعات : اینکه در دار الخلافت دیر فی الحال دو محکمه
 دیگر قائم کرده شود یک محکمه شرعی که یک قاضی حق پیرست و مفتی معتدین در آن موجود باشد که پاسبان آن
 قیود باشد که سابق در باب احتساب ضیاع گذشته است و فصل خصومات بتناصین را مطابق
 حکم شرع شریف بانجام رسانند و نقول آن در رجسٹر خود نگهدارند و اطلاع دهی روزانه یا هفت واریز باده
 بمناسبت حال بوالی الملک رسانند و چونکه یک قاضی دیگر از ندیان خاص الملک هم غالباً موجود باشد
 که او را قاضی صدر یا خاتم اللہ خان گفته شود باید که ششتره ای محکم عشیره و دیگر قاضیان و مفتیان
 رعایت زیر تجویز و نگرانی او باشد که دالی الملک را به اغراض آن واقف گردانند دیگر محکمه انتظام که در آن
 چهار نفر منصفان مساوی الدرجه و یک نفر منصف سر پنج مود باشند که بحال انصاف ایمان داری
 فصل خصومات دستور و عرفی رعایت را بانجام رسانند پس در صورت اتفاق ایشان هیچ بحث نیست
 و در صورت اختلاف پیشیج متابعت کثرت رای کند یعنی اگر سه نفر بر یک طرف شد پیشیج متابعت
 ایشان کند و اگر دو نفر بر یک طرف و دو بر دیگر طرف بودند پیشیج را اختیار است بهر کدام جانب
 که دستخط پیشیج عمل کند و تدبیر امور ریاست و اجرای احکام و تقرر جرائم قومیه و ملیکیم هم زیر تجویز آن محکمه
 انتظام خواهد بود و ششتره احتساب رعایت که تحقیق آن بتفصل گذشته است اهم ازین محکمه
 انتظام خواهد بود و ششتره احتساب رعایت که تحقیق آن بتفصل گذشته است اهم ازین محکمه
 از یک عهده دار و یکدسته اهل دیان ناچار است که حفاظت شبان روزی با قاعده بحساب او
 ثبات و ساعات حواله ایشان باشد و بتقدیر ظهور مخالفت جواب دهی بدمه عهده دار حر است باشد

و نگرانی سامان حاضره اجلاس خاص و اطلاع و دخل در بار هم حواله نموده دار حست خواهد بود و والی
 الملك را ضروری است که برای پیشه صحر یک حاکم وقتی معین و فیسید که ملاحظه التعمیل او کرده از منظور
 و نامظوری آن نشان دهی فرمایند و چونکه کار پردازان و مدبران این ریاست از جهت عدم ان
 ضباط و پاسبان قوانین تا زمان حال بکثرت اند و در انجام رسائی مهمات سابقه همه تفایت نکنند
 یک مجلس شورای هم مرتب منعقد باید کرد که آنرا بمناسبت حالت موجوده انجمن خاص یا جرگه وزارت
 گفته شود و ممبران و اراکین این جرگه هم از ان افسران گذشته منتخب ده شود چرا که روشن سابقه
 این ریاست همه جا و همه حال در سفر و حضر با اختلاط والی الملك اراکین در قعود و قیام و کلام و طعام
 و سیر و شکار گذشته است پس بغیر از اشتراک انجمن خاص یا بندی هیچ قسم قانون امیری و مامور
 پسند خاطر ایشان نخواهد شد البته آغاز در اجساد این دستور العمل قطع اختلاط و اشتراک
 مذکور کار گر نخواهد شد و تعیین نصاب و مقدار نفری و انتخاب اشخاص این جرگه مفوض رای والی
 الملك خواهد بود و نیز ترمیم و تنسیخ این انجمن حواله او خواهد بود و الله اعلم بالصواب

ضابطه ششم انتظام خزانه

اگر چه سابق ازین در باب خزانه هیچ قسم انتظام معقول بعمل نیامده است لکن فی الحال همین
 قدر انتظام ضروریست که یک شخص معتمد که از جمله هم نشینان و حاضر خدمتان والی الملك باشد
 امین بیت المال یا حافظ مخزن یا بهر نامی که خواهد بود در حال فرستادن یا خردن یا بقیه مقرر باید فرمود و هر قسم
 اموال که حواله او کرده شود رسید آن بدست خط خاص او درج حرب و مخرج و محافظانه خاص حضور والی
 الملك کرده شود و رسیدات مصارف جدا گانه نگه داشته که در وقت محاسبه میان هر دو حرب

جرستر مقابل کرده شود - و خزانه را بر دو قسم تقسیم باید ساخت یکی گنج ثابت و آن خزانه است
 که برای ضروریات مهمات و محاربات اعداء و بناوات رعایا و دیگر حوادث عارضه ریاست
 جمع کرده هاده شود و چونکه بلحاظ رعایت وقت حاضر و حالت موجوده و کمی خزانه بسبب
 بمقدمات گذشته ریاست را کمی سداعارض شده است لهذا ضروریست که نصفی از هر
 قسم محاصل ریاست در صندوق و آثاری های گنج ثابت نگهدارند و دیگر گنج روان و آن
 است که مصارف خرچ و خوراک ربار و خریدن سامان جنگ و اسلحه و ضروریات آن و بخشش تحقیق
 و غیره مصارف شبار و زری از آن جاری باشند و باید که باعتبار تعدد مصارف در آن شا
 خها مقرر سازند و جرسترهای جداگانه مرتب سازند چنانچه مصرف خاص یا خرچ دربار و مصرف
 جنگ - و مصرف خیر - و مصرف عام - و باید که صیغ محاصل برای مصارف مذکوره یک یک
 صیغه علی حده مقرر دارند - و چونکه اندازه خرچ دربار سابقا معلوم شده باید که همان قدر خوراک
 برنج و گندم از اجاره سهند و غیره مناسب آن روغن از روغنهای کوهستان و مرغان و
 گوشتها و غیره گوشتها مقرر داشته صرف کنند و همچنین لباسهای خوانین و ستورات حرم
 و کنیزان و خادمان و غیره لوازم و ضروریات را اندازه و نصاب مقرر داشته بران امضا کنند
 و همچنین مصارف نواب زادگان و غیره وابسته گان و متعلقین دربار حشمت آثار را اندازه
 و مقداری معین دارند که غبن و مغالطه را در آن موقعه کم افتد اینقدر تمهید برای دستور العمل
 حالی ضروری بود که در وقت اجرا و تعیل در از ترمیم و تنسیخ مناسب وقت و حال کرده خواهد شد
 اعتذار از جانب مصنف این کتاب بخدمت اولی الالباب از ناظرین این سفر مستطاب

این احقر بی بصر از جهت بی بضاعتی و کم استطاعتی نه فقط بلکه از جهت دانستگیری حوادث گوناگون
و عوارض بوقلمون و اضطراب بابل ذره مثقال و تشتت احوال تردد منوال حسد اخوان زمان تعصب بنیان
و بدگمانی اهل بلدان عداوت پیشگان و ناساعدت گردش سفله پرور و بموجب خبر حق اثر سرور خیر
البشر در علامات و احوال قیبر محشر که ذلت افشا و عزت دینوی ارزال از دست فاد می شود و
بسبب حکومت غیر اسلام که کمالات اسلامی و علوم قدیمه در نظر خام این کج خیالان بی وقار و حقیر المقدار
می نماید - چون نقطه پرکار در میان دایره حوادث و موانع محسوس و مایوس نشسته متبع آثار سلف خود را
بسیچ اثر معتبر بنظر نمی بینند فقط

نظم مولف بر حسب ازمانه خود کبابا بازار علوم قایم اسلام

عجب آنکه از انقلاب زمان وزیده بگلپاش باد خزان کسوف آمد این طرئه خورشید را ببازارهایش کادی فتاد چه لیلی سلمی که بیکار شد نگویم ز دیوانگی این فضول ز جا ه خان مضطرب نیستم ز صد هایکی باد گوهر فروش	ز رونق شد این گوهر جاو دان فرورفته آبش بریگ روان فر و مایگی جام جمشید را گدائی درین کیقبادی قتاد سخن بین کجا از کجا بار شد ز درد جگر داند اهل عقول ز فرزانگی منقلب نیستم گهر خچرین باد معنی نبوش
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

اما با وجود این عوائق و علل فوق پروانه وار گرداگرد این شمع انوار میگردد و ذره شال در پیش این

خوشید کمال می پرورم و از اوقات حیات ستار خود ساعات مختلسه با کمال میفراری و تمام بی
 حضوری درین باره خرج کردم و قدری از تصانیف ناقابل خود در علوم مختلفه و فنون متفرقه نذر اهل کمال
 ساختم مانند حاشیه شرح و قایمیه و مفتاح الشانیه: ابن صاحب در علم صرف که از قالب طبع برآید
 مقبول مدرسین است و تعلیقات بر فصول الجوانبی شرح اصول الشانیه و عرفانیه حاشیه بر ساجو
 و تعلیقات نور الانوار شرح المنار و تعلیقات میرزا بهر رساله بر رساله قطبه و هندیه الاسلام معروف
 تحفه شریفیه که در لاهور طبع شد و التحقيق الوافی علی الخانقاهیه و شرح دعای سامعه و شرح
 ابیات مطول و هدایت الوری فی شرح لغوت المصطفیٰ تشریح نعوت و عبارات مندرجه تورات و
 و انجیل و صحائف قدیمه و تحفه الاخلاص فی احکام الوباء و الاجوبه المستحسنه الاسولیه الخمسه و تحفه الا
 خیار فی الخطب الاذکار و شمائل النبی منظم و در زمره در احکام عاشوره و تحفه اسدییه و تشریح
 العقاید و جام کوثر و آینه عبرت و رموز العشاق در اصطلاحات صوفیه و تعلیم الصلح منظمه افغانی
 و تحفه غوثیه منظمه افغانیه و نظم الدرر فی ولاده المسیح بلا من المشرق و سفینه النجات فی طبقات
 النجات و انعاس نفیه در منتخبات اشعار طبعغز و خود و غیره و تشریح العوامل شرح نظم العوامل
 و تحفه اوزنگت بییه در ابطال عقائد فرقه قادیانیه که فرمان والی ممدوح در مطبع اسلامیة لاهور وقف
 فی سبیل اللہ طبع شده لکن از جهت اضطراب احوال اکثر این اسفار تلف شده و بعضی در
 میان معالین و متعلین بتقریر و تحریر دایرست و بعضی از قالب طبع برآمده لهذا از ناظرین
 با انصاف و مطالعه کنندگان بی اعتساف التماس است که اگر خطائی عبارت یا غلطی مضامین
 ایشان را بنظر آید در اصلاح آن بگویند ورنه باخلاق کریمانه پوشند اللہ تبارک و تعالیٰ فرموده

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كَمَا مَرُّوا بِهِ الْأَوَّلَ عِلْمٌ بِالْقَوَا ب

تعطی خاتمه بختام مسکن تجاب سفرنامه حیدر علی خان

تاریخی باغ قاب قوسین اگرچه داعیه جلیت اسلامی بکمال حفظ خطابات قرآنیة تحریک قوای اطاعت
پیمای سفر قرین خلف حسین الشیخین می نمود لکن رویای بشته حضرت شفیع المذنبین
علیه افضل الصلوة المصلین که در سنه ۱۲۳۲ یک هزار و سصد و بیست و هفت هجری که دیدار فیض آثار
خود در بلده طیبه مدینه منوره آشکاره فرموده بودند و این احقر ضعیف الاثر نعلین مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر دو دست در مقامی که دروازه باب السلام مدینه منوره ازان متصور می شد
مهیاساخته و گرد آن نعلین شریفین را باستین خود نشانده و پاک صاف نموده حضرت ایشان
علیه صلوۃ الرحمن از مسجد مقدس خود بیرون تشریف فرموده و من بعد از کار و بلیه با دیگران شغل
شدم بعد از بیداری که مرزده حج فرضی ازان ظاهر استفاد می شد آتش شوق دیدار در پند
دل بقرار انداخته روز بروز اشتعال التهاب می افزود تا آنکه در سنه ۱۲۳۶ هجری بیست و یکم رمضان
شریف شب جمعه من و شرافت پناه رفیق و محبی حاجی سید عبدالرزاق جان کبر میزدان
بعد از اجازت و استمداد از والی ممدوح خود از غریب خانه خود بعزم این سفر میمون بیرون شدیم
و بذریعه ڈاک ریل روز سویم در شهر ممبئی قیام کردیم اگرچه جنگ عالم سوزشاهان یورپ که
سلطان المعظم ترکی بادشاه اسلام هم در آن شامل بود شروع شده بود سده راه شده خارها
بسیار و خطرات بی شمار در راه می انداخت لکن پروانه وار جان نثاری را تیار شده بروز
دویم شوال سنه مذکوره در جهاز کویت سوار شدیم بعد از کشیدن زحمتهای لازمه سفر

سفر
برای
اقا
مذکر
مختصر
ناظر
مط
شاه
برو
نقد
س
م
ما
ک
بوج
بحر
مذکر

سفر سمندر در بندر عدن بقدر یک شبانه روز استقرار کرده بعد از آن در جزیره کامران
 برای تعمیل قواعد نظییه از دست عمده ترکیه نزیل کامران شدیم بعد از آن در شهر جدّه مبارکه
 اقامت چهار روزه کرده روز پنجم راهی بیت الله شریف شدیم تا آنکه بر روز اول ذی القعدة
 مذکوره بدین فیض آثار بیت العتیق مشرف شده بعد از ادای مناسکات موره در قرب حرم
 محترم در نزاق حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اقامت انداخته در صبح و روح
 ناظر مناظر حرم محترم و ساجد ساجد بیت العتیق شدیم بعد از ادای حج فرضی در قافله
 مطوف نیک خیال عبد القادر رمضان بسواری شغوف بشوق کامل و اخلاص
 شامل بقصد زیارت حضرت شفیع المذنبین علیه افضل صلوة المصلین قدم
 برداشتیم بعد از قطع منازل دوازده گانه بتاریخ هفتم محرم^{۱۳۳۳} بمیدنه طیبه در بالا خانه حاجی غلام
 نقشبند کابلی قریب دروازه باب السلام رخت اقامت انداخته بیدار مزار پر انوار حضرت
 سیدالابرار شتر شدیم و در ایام اقامت خود از زیارت مزارات متبرکه و مقامات
 فخر مانند مزار پر انوار حضرت سیدنا حمزه رضی الله عنه و دیگر شهداء احد و غیره مقا
 مات معظمه فیض یاب گردیدیم تا آنکه بعد از قیام یازده روز هفتم محرم^{۱۳۳۳} بسواری قافله مند
 کوره مراجعت کرده دویم ماه سفر النطفه شهر جدّه رسیدیم و در حالت کمال ناامیدی
 بوجه شدت محاربات ملوک یورپ بعد از چهار روز بسواری جهاز شایه جهان سیاحت
 بحری شروع کرده شانزدهم ماه مذکور در شهر یمنی نزول کرده بتاریخ بیست و پنجم ماه
 مذکور^{۱۳۳۳} بنسب خانه خود رسیدیم بعد از اقامت چند روزه تبرکات حرمین الشریفین

پیش و الی مدوح حاضر کرده از کیفیت سفر مذکور بیان مختصر گوش گذارا و نمودیم الحمد لله
 الَّذِي هَدانا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَكَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ ط: الشاكر
 لانعم الله خدام الحرمين الشريفين محمد عرفان الدين قاضي بخيلي منتظم خدمات علميه ريايت
 ديروصوات و جندول ۱۳

کتاب	اورتائیلید	جمع	۲	تقویر شافروشم	۳۸	۱۳
کتاب	بدن رمنتی	جمع	۲	تقویر شافروشم	۳۸	۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم
نحمده ونصلی علی رسولہ الکریم

بنام جهاندار جبار فرین

جنگ پنجاه و ششم با اقوام صواتیان و میانگلیان بمقام توتان بانده علاقه نیک بخیل

و پیش ازین بود که اگر چه والی الملک برای واپس علی قهای بیرون شده از حطه فرمانش منتظر وقت فرصت می بود لکن بعضی از اقوام صواتیان بلا واسطه یا بواسطه پیغامها از بانیه یا با رسال سل و رسال بوالی الملک ترغیب داده که با دستور قدیمی نقاد و فرمان هستم و حاکم دیگر بالای خود پسند نمیکنیم باید که فوج کشی بملک صوات کرده شود که پیشتر دیدباشیم و دوستان و همرازان بایار و مددگار خوانند پس بدینکه خیلی تکلیف عاید ریاست نخواهد شد و بدین ترغیبات ناتمام از والی الملک انعامات دستیاب میگردند تا آنکه در آخر ملک تاج محمد خان صوات بالا و ملک چمنده خان نیک بخیل که هر دو سرکره و نظام جنبه علاقه های خود بودند و نمک خواران و دوستان قدیمه این ریاست خداداد بودند و عهد ها محکم داده بلکه فرزندان خود را در جو بعضی والی الملک ستاده که مانند منتظر وقت هستیم بنابراین والی الملک فوج نظامی خود با لشکر اقوام مرتب کرده به اراده استفتاح علاقه نیک بخیل و الا صوات آخر آبراه گاوئی دره که منفذ آن بواسطه علاقه نیک بخیل میرسد کوکبه جنگی را راهی فرمودند و بذات خود از دار الخلافه در عقب لشکر بیرون شدند

در تورنگ دره بمقام رضا گرام قیام فرمودند فوج جنگی بر قلعه های کوه قلاگی بمقامات متفرقه دوسه شب
 بانتظار سلام شدند اقوام و بامید صلح میان گل صاحب که درین ایام بواسطه مولف به حاجی قاضی صاحب
 عرفان الدین بخیده خطاب یافته ریاست دیر به تمنای مصالحت از والی الملک کرده بودند بلکه شرایط
 صلح از جانبین بقناعت نمودن میانگل صاحب بادشاه صوات بکناره جنوبی ملک صوات پذیرفته
 اطاعت نمودن دوستانه والی الملک منظور شده موقوف مستطی جانبین بود بران قلعه انتظار حکم حاضری
 میدان جنگ چشم براه می نگریستند و قتی که سالار جنگ محمد غفران مع اراکین قومیه حضرت سید اخون
 زاده خسل و عبدالقدان رباط و غیره اراکین از خیمه گاه والی الملک از مقام رضا گرام برای انتظام میدان
 جنگ تعیین اطراف سواران و پیاده گان بر مورچه های فوج جنگی رسیدند انتظار امر دیگر را بیفایده دیدند
 و از جانب مخالف هم باعنی دوستان آتش ایشان را تیز کرده حتی که چند سر غنای چمند ملک و
 دوستانش بالشکر والی الملک ضافه شده ناچار فوج دیر برد هات و لشکر مخالف حمله یلغاری کردند
 خصوصاً سید میران که یکی از عمده داران فوجی بود بادهسته زیر کمان خود بر قلعه توتانو بانده و مورد
 چلهای قرب و جوار جانهای بنادیق و نیزه ها و شمشیرهای لشکر مقابل کردند و همه روز چلهای خونریز
 و یلغارهای پیش قدمی و پس بیکدیگر کردند و کشتگان بسیار و زخمیان بیشتر سواران و پیاده گان
 از جانبین در خنده های یکدیگر ماندند خصوصاً از توفنگهای اندرونی قلعه توتانو بانده نقصان جانها
 لشکر دیر زیاده رسید به آخر الامر لشکر دیر جای رهایش در ملک شمن ندیده براه بچ غاخی بانده
 و باندهای سر کوه دکن خیل بتفاریق بد هات علاقه ادنری مراجعت نمودند والی الملک
 از انجا براه سید بجانب پائین روانه شده چند شب در رباط و چند شب در زیارت الملک دره

قیام کرده فوج خود را حکم داده که براه سوی گلی بر مقام نیک نخل و باره میدان کارزار گرم کنند و این علاقه
 بیرون شده را چار و ناچار در دایره پر کار حکومت خداداده درون بکنند بنا بر آن سالار جنگ مع کل فوج
 نظامی و قومی براه سوی گلی چترانی کرده قریب زیارت سوی گلی روی بروی علاقه نیک نخل خندقهای
 جنگی مورچلهای مقابله آماده کردند و بقرب قلعههای و خندقهای دشمن صدای مردانه داده بر رخ مقابله بلند
 کردند حتی که غلام حبیب خان دو کتری که یکی از معتمدان این ریاست بود در ترتیب و احاطه حدود میدان
 جنگ از گوله اندازی بنادیق دشمن سخت زخمی شده باز بصحت رسید فوج جنگی مع کل افسران و عهده
 داران در مقابله بانظار جنگ در آنجا قیام نموده و والی الملک از املوک دره بموضع اوج و زانجا در چکدره
 قیام فرموده مگر لشکر مقابل بفتح سابقه خیل دلاور شده از مقابله جنگ برگزید و گردان نبودند درین
 اخبار جهاد سرحدهای اسلامی بمقامات مختلفه با سرکار انگریزی بتواتر رسیده و والی الملک بنا بر مدد
 اسلامی خود که گاهی فروش نمیشود و بنا بر پاسخ خاطرهای لشکر خود که در وقت شهرت جهاد اسلام باشتغال
 خانه جنگی ناراض بودند حکم تفرقه لشکر خود داده و والی الملک از چکدره و فوج از کوه سوی گلی مراجعت کرده بدار
 الخلافت دیر رسیدند و چند مدتی در استقرار طلبی کرده به آمدن وقت فرصت تنظری بودند
 که این گنبد نیلگون همبازی در پیش آرد و این میزبان مهمان نواز چه مانده بستره در مرغ گرسنگان
 ربع مسکون جلو گرفته اند تا که چار و ناچار ازین جام خون آشام لب خشک تر و معده خالی برگردانند بیت
 رضا بیاده بده و زمین گره بکشا که برین و تو در اختیار نکشاد نیست

جنگ بنجاه و هفتم متا قریب چهار شهر با و با اقوام ماموند و سلاری با مدد محمد جان خاص خان شهر

سپیش این بود که خان صاند کو که از عرصه دراز در دوستی تابعداری والی الملک بود و بموجب

این دوستی علاقه‌های ابازی و خادگری و دوشینیل از جمله مملکت ملک صوات بطور جاگیر و انعام
 معه دیگر منافع تو فنگها و خلعت‌های نفوذ و استعلا میخورد از والی الملک استمداد خواسته که سرکوبی و
 گوشمالی اقوام باجوژ کند اقوام باجوژ در میان خود اتفاق قومی ساخته ملای بابیره که یکی از جمعیت
 سازندگان آن وطن است اتفاق و جمع آوری ایشان زیاده محکم کرده بلکه برای غرض خود اعلان
 جهاد هم داده چنانچه قبل ازین هم برای حصول مطلب خود بهانه جهاد ساخته جنگ جدل افغانی را که در
 جمله اوطان سرخیلگان عاده جاری باشد و این پیشه موروثه ایشان گاهی منقطع نمیشد جهاد فرض کرده
 خان خارا بدوستی نوابضا بهادر سرزنش داده به دبا و دلاف ترسناک ساخته هنگام جنگ یورش بی
 آهنگ گرم ساختند بنا بران والی الملک حکم لشکر کشی بامداد خان صاحب داد فوج نظامی از دار
 الخلافت دیروبرول بالشکر ملک حسدول روانه شد و حاضر میدان جنگ شدند اقوام باجوژ بسیار کوشش و
 جان فشانی بکار برده سه روز در مقامات مختلفه میدان کارزار گرم کردند لیکن در هر نوبت شکست
 فاش خورده بهریمت می شدند آخر الامر شکست عظیم خورده و رو بفرار نهادند و خیلی از اسلحه و اسبان
 ایشان دست یاب لشکر دیر شده بقلعه‌های خود و دار الخلافت دیر مراجعت کردند و این فتح قریبه
 جیره شکست سابقه جنگ توانا نو بانه نیکبخیل شده والی الملک از رنجش بفرحت حالیه اشتغال
 و اشتغال گرفت و از غیش خیر نبود که علام الغیوب در پرده غیب چه سرملکون مخفی داشته و این گنبد
 مفرس که غالباً بخلاف مراد میگردد بطون حوامل عناصر را بکدام حمل منجوس تملو ساخته لهذا علامه
 صفدی شیخ طوسه عربیه لامیه خود برای عدم اعتماد بر کامیابی و ناکامی دنیائی بی بنیادی فرماید
 لَا تَمْسَيْنَ عَلَى مَا فَاتَ ذَاخِرِينَ وَلَا تَطْلُبِ مَا أُوتِيَتْ مِنْ جَزَلٍ

فَأَلْذَمُوا أَقْصَىٰ مِنْ هَذَا وَذَآءِبًا ۖ وَلَا يَفِيكَ بِمَا يَأْتِيكَ مِنْ عَمَلٍ ۖ يَعْنِي شَبْرًا دَرِغَمًا
 مگذارد از جهت آن مطالب که از شما فوت شده باشد ۖ و روز را هم در خوشی آن نعمت صرف نکن که بتو از زمانه -
 رسیده باشد - چرا که زمانه ازین پاننداری این هر دو قاصر است پانندار نخواهد ماند و وفا نخواهد کرد بسبب
 آن غم و خوشی که بتو داده باشد غرض اینکه نعم و شادمانی دنیا اعتماد نباید کرد که هر دو فانی اند و تو به هر حال
 خالق خود و توشه عمر جاودانی باید کرد ۖ جنگ پنجاه و هشتم بمقام سید و جانی شاه میزی صوات بالا و بعد از فتح
 چهار روز شکست یافتن و تاراج شدن لشکر درینظم مؤلف در مخاطبه اقبال بالشکر فاتح والی الملک بعد
 مختصر من بقصد کسب تایید باشم ۖ بهم کبابی ذی حشمتان بجا باشم ۖ جوهر خگر چه روم عمر با بکار کسی ۖ
 بحمان مبرکز کام دگر خطا باشم ۖ نیم زد صبر میراث کس گر و هرگز ۖ همیشه گاه چنین گاهی چنان باشم ۖ
 جو بلبلم که بهر نو گلی بوقت بهار ۖ بکامراتی نو خیز خوشنوا باشم ۖ چنانکه دست بدست آمدم تا بشما ۖ
 ز دستهای شما همدمی جدا باشم ۖ خالق یحون و رب الارباب کن فیکون در هر گز درش گردون
 بازیهایی گوناگون طاهر می سازد تا بندگان عاقبت اندیش بزور و قوت خود غرّه نشوند
 و بضعف بشری معترف باشند البه مضمون میمون ۖ وَلَوْ كَسَبَ اللَّهُ الْوِزْقَ لِعِبَادِهِ
 لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ ۖ همه جا و همه حال مناسب مقام و ملائم احوال باشد تفصیل این اجمال و
 تشریح این مقال اینکه چون والی الملک از جنگ با جور سبک و شش شده برای افتتاح ملک
 صوات براه انتظار چشم دو چار نشسته بود و دمبدم مشوره های لشکر کشی ملک صوات ازارا کین چشم
 و قومیه و جنبه داران ملک صوات جستجو میفرمودند تاج محمد خان و چند خان که سرگروهان جنبه
 خود در ملک صوات بودند و درین ایام بعد از مراجعت لشکر از سوی گلی خوردان و متعلقان

ایشان را قلعہ شوه و غیره مقامات داخل ریاست ماوا و ملجا مقرر شده بود و انتظام خوردنوش و
گذاره معاش ایشان از خزانه عامه با عطاء نقود و اجناس غله و خلتهها و غیره ضروریات بخوبی شده
بود و خود ایشان هر دو سرگرد و دهان در دار الخلافت دیر بحضور والی الملک قامت گیر بودند درین ایام
بجانب اقوام خود مرسلت و افرو و پیغامهای متکاسره بکار برده جگرهای تازه دستیاب کرده والی
الملک در گوش نهادند که این وقت فرصت است جنبه مابرای امداد تیار اند در لشکر کشی صوت بیج
گونه درنگی و تعطیل نباید کرد که موقع دیگر این مقصود مستغرق و مطلوب بزرگ بدست نخواهد آمد بنابرین
والی الملک که مشتاق این عشیق طاق بود با اراکین افواج و اقوام جگرهای خفیفه کرده اعلان
فوج کشی و حکم چیرانی ملک صوت دادند و فوج نظامی سواران و پیادگان قلم رو خود بغیر از فوج
پیاده ریاست جنود که زیر کمان نواب زاده سردار محمد عالم زب خان بود و برای حفاظت
ملک جنود از فوج کشی صوت مستثنی شده باقی کل فوج نظامی بکمال خوبی مرتب شده و فوج
اقوام هم اضافه کرده شده بتاریخ ششم ماه ذی القعدة سنه ۱۲۳۰ هجری تقارنهای فوج کشی شده علمها
یورش برداشته از دار الخلافت دیر و غیره مواضع بیرون شدند و این فوج جترار و لشکر
طرز از زیر کمان و لعیه ریاست خان بهادر سردار محمد شاه جهان خان حصا و سالار جنگ
محمد صفدر خالصا باین بهین افسران و عهده داران فوجی و اراکین قومی بکوتلهای دره جات
و قلعههای صوت بالای متوجه منزل مقصود شده بکمال شوق و عتقا بان شکاری بر کبوتران
کوهی پرواز نموده اکثر از کوه صوتانی بمقام شوز دره و بعضی براه فاضل بانده و بجاده داخل
علاقه صوت شدند اقوام صوت اگر چه ازین یورش ناگهانی و میت افواج نظامی و قوچی

و کز نت کار توس و گوله و باروت و غیره سامان حرب و وحشت استقام گرفتن مقتولین جنگ
 سنبٹ و غیره مقاتلات بزدل و ترسناک بوده در مقابل و حاضری میدان جنگ تجاسر نتوانستند مگر
 با وجود این خوف غالب جنگهای خفیه بمقامات متعدد و باین فوج دریا موج و اثر کردند و چند
 نفر مقتولین و مجروحین از جانبین قسمت خود خورند تا آنکه بر مقام بهما که قلعه اش در منفذ تنگ
 دره فاضل بانده واقع است جنگ شدید شده و علاوه از دیگر گشتگان یک مرد بهادر در میدان موسی
 خان نو عمر و نوجوان که از برادر زادگان عالیجاه معصوم خان خان در شخید که صدر المہام و رئیس عظم
 صوات و بانی مبانی مخالف و جانب مقابل والی الملک بود درین مقابل قتل شده آخر الامر اقوام
 صواتیان میدان مقابل را خالی کرده رو بفرار نهادند و فوج نظامی میانگل صوات بادشاه صوات
 در قلعه های دیگر و قلعه نل درون شده طاقت مقابل میدان در خود ندیدند بلکه ساعت بساعت
 تدبیر فرار بکناره جنوبی صوات میکردند و زیر و را را کین میان گل صاحب چند بار جگرگاہی اقوام جمع کرده
 تدبیر مقابل و مشوره مقابل در میان انداخته بحث مباحثه میکردند لیکن هیچ گونه مصلحت مقابل میدان
 و جانها سوختن بآن صخره آتش نشان معمول نمی شد غرض اینکه فوج دریا موج و والی الملک علاقهای
 سبب جونی و شامیزی را از حسدات شور دره و بهادره تا مقام شانگواٹی و خریٹری فتح
 کرده در قبضه و تصرف خود آوردند و تاج محمد خان که محرک بلکه فائدین فوج جترار بود با اقوام صواتیان
 جگرگاہی انقیاد در گردنهای خود انداخته سلامی شویید تا که مال و جان و خان و مان خود صارا
 محفوظ کرده با حل سلامتی رسید و رنه دیگر داب این بحر ناپید اکنار غرق شویید جگرگاہی اقوام هم
 درین جواب ششدر و پریشان شده آد هم اراده را عنان لا و نعم کشیده و گسته و سمند لنگ

عنایت را پای مشکسته پیش و پس ده ناچار و دوچار چشم براه انتظار می بودند و درین جواب
سر پا اضطراب و رنگ ساعت و امروز و فردا میکردند که تا مسبب الاستیجابی ظاهر کنند

قلعه ساختن فوج فاتح والی الملک بر مقام تونکی

چونکه سپه سالار فوج نظامی محمد صفدر خان که در فنون حرب و بصارت جنگی بینظیر است
اندیشید که اقوام مفتوحه صوات از جهت خوف خود بجلدی منقاد نمیشوند و در ملک دشمن بغیر از
قلعه مستر بود و باطل از صفت هوشیاری نیست بنابراین با ولیعهد محمد شاه جهان خان حصار و غیره
و اراکین فوجیه و قومیه مشوره کرده و خود ایشان در موضع شانگوئی که صدر مقام آن دیار و مسکن
تاج محمد خان قائدین فوج بود رخت اقامت انداختند و فوج را حکم دادند که بر مقام تونکی قریب
خیرتری که مسکن معصوم خان رئیس صوات بود قلعه جنگی فوجی شروع کرده بجلدی و شتابی برای جنگ
اماده کرده تیار سازید چنانچه افسران و عهده داران فوج بتعمیل این امر ستابی ظاهر نموده
فوج نظامی و اقوام عسکری را همگروه با بادی قلعه تونکی مصروف کردند و اراکین فوج بخوشی و دلچسبی
در شانگوئی نشسته والی الملک را دمیدم مراسلات و پیغامهای این فتح مشکله و نعمت غیر مترقبه
میفرستادند و حکام پوللیکل هم احوال این فتح کلان بذریعہ تحریرات و سیلفون و سیکراف سیکدیگر
میرساند و تحفیات و مبارکبادیهای اردوستان ریاست و تغزیات از جانب مقابل بگوش
زمانه میرسیدند و زین حکم ربانی ناگهانی واقف الحال نبودند که خالق کن فیکون در پرده غیب پوشیده
که بیت بیک گزشتن چرخ نیلوفری بانه نادربجا ماند و نی نادری :

حمله ناگهانی کردند بر قلعه با طره گرفتند و قلعه را فتح کردند

و شکسته شدن پای دُرین فرار و شکست خوردن لشکر فاتح دیر از رسیدن این خبر بملک صوت
 تمهید مفید حضرت امام غزالی رحمت الله علیه (رحمت) در مکتوبات خود آورده که علامته العیوب را
 در کائنات خود بموجب و مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ یعنی نمیداند لشکرها را غایب پرور
 و کارشماگر و میداند اسباب عیب و وجوهای غیب میباشد که خیلی از آن در بعضی افراد بشر ضاره و
 در حق دیگران فایده میباشد چنانچه موت مورث قطع حیات اوست و در حق وارث جبر منافع و احوال
 و بربادی سیداب یک ملک را آب پاشنی لایست و دیگر و قحط سالی یک من برای منفعت غله فرو
 ولایت دیگر باشد و چنانچه گویند که مَوْتُ الْأَغْنِیَاءِ وَاحْتِ الْفُقَرَاءِ نظام الدین گنجوی
 رحمت الله علیه درین تقریب میفرماید بیت بهندوستان پیری از خرقه تار پد مرده را بچین گاو زاراد :
 تشریح این ابهام اینکه چون لشکر قرین ظفر و الی الملك بفتح تصوات از علاقه خود بیرون شده عبدالتین
 خان کابلی که وارث اصلی مملکت جندول بود و از ملک بل برای این مطلب آمده بود و مانند پروانه
 جان شارگر و اگر داین شمع پری خسار میگردد و وقت فرصت را میگذراند که ایا وقتی یا بم که این
 سر بریده کف نهاده خود را در عرصه این عشیقه مهر و می در بازم چنانچه قبل ازین هم چند بار ذکرش
 گذشته و از جان بازی او و مجوس او در دست و الی الملك الجاث طویله تحریر شد بهمان و طیره
 در طلب این معشوقه بی نظیر خود سرگردان و پریشان میگفت بیت کوته نکم ز دامن دست :
 گر خود بزنی به تیغ تیرم : و درین وقت اسباب دیگر متفرقه با اراده او اضافه شده که امداد
 رسیدن منقول مقصود مکرر اسباب درونی و بیرونی گرفته شدن قلعه بازده که دار الخلاف
 ریاست جندول بود اول اینکه چونکه این قلعه نامی صدر مقام ریاست جندول است پس در ایام

فتح و تقسیم ملک چندول چشم هر کسی از طامعان و مستحقان قسیده و جدید بطرف و دوچار بود
 که از جانب الی الملک نامزد فی شدی و چونکه والی الملک بدین ان خروشها گونش نهاد و اینجانب را چه
 بلکه نور چشمان خود را هم بدین محل اعزاز می قبضه ندادند پس هر کسی از خویش و بیگانه بنزوال اعزاز حکم را
 غیر مستحق یعنی ملک شاهی را ضعیف بودند و ویم اینکه نوکران و قلعه باشند این قلعه و بیابانندگان
 قرب جوار او که اکثر از نمک خواران پدر عبد المتین بودند و بعضی از ایشان پرورده جدید و او
 بودند که وقتاً فوقتاً او را از اوقات فرصت خبر میرسانیدند و بطور جاسوسان و مشاوران بلکه امیداران
 او امداد کمر بستگی او بودند و بدین اطلاع او را در عداقات ماموند و سلازنی که ایشان هم بوجه قو
 میت و محمد بن عبد المتین خان قبضه و الیدیر را بر قلعه بازوه بلکه بکل ریاست چندول نگوار میدانستند
 جگرها و تدابیر گرفتن این قلعه بکار می بردند و یگان یگان بطور مدعیان با الاستقلال جد و جهد
 کامل می نمودند سوّم اینکه ملک شاهی نام که از مرتبه سفلیه با عزازات متکاثره و انعامات وافر و والی
 الملک بکسرداری و مرتبه علیا بقبری رسیده بود و هیچ فائده مالی و منفعت اعزاز می درین ریاست
 خدا داد نبود که مامون ملک شاهی را داران قدم راسخ و خط وافر نبود و اینچنین شخص را از فرائض و لوازم
 باشد که در حفظ ناموس آقایی ندارد خود بجان و تن در بیخ ندارد خصوصاً در امور حکمرانی و فرمانروائی
 چنین عمل بکار برده که دل و علایق را بدست آورد و در اطاعت و فرمان بری حاکم خود مردمان
 عامه و ملازمان خاصه را مصمم و مستحکم دارد و مگر چونکه والی الملک از جانب خود مامون صاحب ملک
 شاهی را بکمال مهربانی و عنایت خود که با فرزندان خود هم نمیکرد ملک صاحب شاهی را حاکم و
 متصرف قلعه بازوه بلکه حکمران قرب و جوار آن ریاست چندول گردانید ملک صاحب شاهی بخلاف

بخلاف آن کار روانی کرده چنانچه با رعیت بجای دل داری و خراشی کرد جرائم بقاعده و مظالم گونا
گون در ایشان جاری نموده رعایا و مسالزمان را د لشکن کرده که هر کس بشکت او و بی اعتباری او
رضامند و منتظری بودند و اراده خیر خواهی و امداد ظاهری او در دل انداشتند پس چون اجتماع
این اسباب متفرقه عبد المتین خان کابل وقت فرصت یافته و ملکات حشاکگی را غافل و بزل
و بلا ندید معلوم کرده که در پاس ناموس و حیاداری منعم خود هیچ گونه جان فشانی نخواهد کرد بنابراین
بمشوره خفیه جنبه خود از مهموند و سلارزی و غیره باجوڑ و بامداد و عده جاسوسان و قلعه باستان
حمه یلغاری ناگهانی کرده و بتاريخ هژدهم ماه ذی القعدة^{۳۶} هجری قمری قلعه باژوه را فتح کرده بدست خود آورد
و جنبه داران خود مژده فاتحانه داده که لشکر خود را مهتیا کرده باشند که بذریع فتح این قلعه باژوه که او را
صدر مقام یا دار الخلافت یا چشم ریاست جندول تواند خواند کل ریاست جندول را بدست
آرم و نام و نشان نواب دیر را از مملکت خداداد محو نموده سازم و ملک صاحب شلگه ازین کشمکش
بلا جنگ و جدل بکمال بی همتی سرن شده بلکه میدان معیه چند نفر ملازمان خود فرار نمودند چنانچه
برای داغ بدنامی دائمی درین گریز و فرار و یاد رجستن از قلعه وقت خالی کردن پای او از
بیخ ران شکسته شده بزخم بدنامی داخل وطن میدان گردید و چونکه این خبر غم اثر درین وقت نازک
باخطر در حضور والی الملک که بغیر از چند نفر اردلیان حشاکه هیچ کس موجود نبود بگوش موش والی
الملک رسید اضطراب بسیار و پریشانی بشمار عاید خالش گردیده میگفت مصرع
چه تدبیر سازم چه چاره کنم: آخر الامر اندیشه با حوصله کرده که بغاوت ملک چندان مغل ریاست
نیست که بغیر از رفائی وطن چیزی دیگر ننماینند و به امر دیگر خواست دست اندازی ندارند اما

بر حسب دستور ایالت خود را
داده بر دای انگلیس ناموس خود را

که ملک حشاکگی می کشید و می کرد
تا از سران و بزرگان سران

بناوت ملک جندول که زبانه این آتش رفته رفته زیاده شد بدار الخلافت من میرسد
 باید که تدبیرش این آتش اولاً کرده شود بنابراین یکک غرضوری بنام سپه سالار فوج
 محمد صفدرخان و ولیعهد خود محمدشاه جهان خان تحریر نموده فستاد که چنین واقعه هائیه
 رسیده شبان شب فوج خود را واپس کرده بدار الخلافت و علاقه خود برسانید تا که مهمت
 و الپبی قلعه جندول کرده شود از اکیں فوج درین باره بسیار تدبیر خفیه بکار برده که چه تدبیر
 و حیل باید ساخت چنانچه تاج محمدخان سیبوجنی را که از اقوام صوات جنبه دار و طرفدار
 والی الملک قاندلایں فوج دریاموج بود بتکرار گفته که میان ما و اقوام صوات هر قسم معاهده
 و مصلحت که ممکن باشد منعقد کنید که در پرده و حیا ازین جا واپس شویم مگر سرکردگان صوات
 هم خبر خفیه از جانب عبدالمتین خان رسیده بود چرا که برادران او باین طمع از جانب پادشاه
 صوات در قلعه نل بعهده تحصیل داری و انتظام ملکی شسته بودند پس اقوام صوات
 هیچ گونه مصالحت و معاهده نمیکردند سالار جنگ محمد صفدرخان حسنا از زبان
 خود بیان مینمود که لشکر و سگروهان صوات خبر گرفتن قلعه باروه از جانب عبدال
 المتین از اطلاع ما مقدم رسیده بود چرا که وقتی که ما در موضع بابا خیل به مسمی پادشاه
 خان ملک و غیره همراهانش جمع که بازی جنبه داری خود میکردم در آن وقت در
 دور بین لشکر دشمن را دیدم که اسپان خود یکدم از جهت این اطلاع ازین
 کرده بی رغبت را تیار نموده بر لشکر ما حمله میکردند لکن از جهت کثرت لشکر ما تا جاست نتوانستند
 چون من از آنجا بموضع توتکی رسیدم طنطنه این خبر بدریه یک ملازم سرکاری

بن رسید مگر حوصله بجا کردم و چون من بموضع خیرتری رسیدم و نفر پیام رسانان موضع
 جبلوک از جانب والی الملک بشتاب رسیده قطعاً بیان نمود که جناب والی الملک
 حکم ناطق واپس لشکر کرده و رنه خوف رفتن دیرست با وجود آن حوصله خود را بجا داشتم
 و بمقامات موضع چم خیرتری و غیره مواضع خندق سازی و مورچه بند کردم لکن چونکه خوف
 ناک و ترسناک شده و از جانب حاکم هم اطلاع واپسی یافته باز چگونه سکون و ثبات میگرفت البته
 در وقت نماز خفتن بقرار و هرگاه حکم واپسی کردم مگر چونکه لشکر کلان را حوصله در ضابطه نمیآید بنابر
 لشکر بحوصله شده و این واپسی اختیاری را فرار و انهم اضطراری شمرده صدای الفرار دادند
 و هر یک از دیگر سبقت کرده گیر را غنیمت شمردند و محکوم از حاکم و سپاهی از عهده دار خود سزا شده
 مانند رستخیز نفسی نفسی بکار بردند لشکر صواتیان که در مقامات فرصت یا انتظار این شکار نشسته
 بودند اطلاع یافته مانند کجشکان برای چیدن این مورچگان بارشند و از خانهها و دهات
 و منافذ و نشستهگاه خود پرواز نمودند و هر جا که پسرانندگان ایشان را یافته از اسلحه و جامه عاری کرده یا
 کشته یا زخمی کرده یا زنده در مغاک انداختند این بلای آسمان و تاراج ناگهانی چون برین لشکر فرار
 مسلط شده غوغای قیامت خیز نمودار شد و چنان باشد که ملک ناآشنا و شب تاریک راه تاریک
 و کوهپای نامموار و خروش بنادیق جان نثار و جوش دشمنان طرار البته لشکر فاتح بزبان حال سنگین
 بیت شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل بجا دانند حال ماسکساران ساحلها
 عجب تر اینکه در اکثر مقامات مقدم لشکر بر موخر خود گمان دشمن کرده و بر بنادیق آتش فشان کردند
 و موخر را هم یقین آمده که دشمن سبقت کرده جواب آن بگولهای خونین دادند از نجهت اکثر

لشکر والی الملک از دست خود قتل و بر باد شده در پنجه دشمن بماندند و سواران چون
 برای ننگ باریک رفتار نمی توانستند لهذا سپاهیان جنگی از اسپان خود پیاده شدند
 اسپان را در میدان دشمن رایگان بگذاشتند و همچنین پیادگان را که خطر سزایاده
 شد اسلحه خود را در جنگها و مغاکها به اختیار خود گذاشته خلاصی سر خود را غنیمت شمردند
 و خیلی ازین لشکر پریشان شده بر اهای بیگانه و کوههای بعیده مانند کوه درال و غیره بعد
 از مدتی بسیار آمدند و بعضی از ایشان زنده گرفتار شده بعد از عرصه دراز را کرده بودند و بعد
 از نجات دست اندازی دشمن کوه باشان و هموطنان درهای پینده خیلان و غیره کوهیان
 هم از دست اندازی و اسلحه ستانی دریغ نکرده لشکر شکست خورده تاراج کردند و غرض اینکه نقصان
 جانهای لشکر و اسپان و اسلحه درین شکست از حد زیاده خصوصاً از قلعه ^{عند} سهند و غیره که
 در قلعه توتکی پس مانده بودند بسیار نقصان جانها و اسلحه رسیده بود و این شکست فاش
 تقدیری بود از بهادری لشکر صوات و بزرگدلی لشکر دیر شمرده میشود چرا که هیچ مقابله در میدان
 جنگ مورچلهامیان هر دو لشکر درین نوبت بظهور نیامده که موازنه کرده شود بلکه از کامیابی
 قدرتی اقوام و بادشاه صوات شمرده می شود چرا که بعد از روز شکست چند مدتی تلاطم نگننده
 گان کوهی در مغاکها و داهای کوه اسلحه انداخته شده یافتندی و کشتگان گننام و رخمیان
 بلا تربیت بظهور آمدی و غالباً اینچنین واقع شده که یک گروه کلان بخانه یک خان یا ملک
 یا دیگر سفید پوشان پناه گزین درون شده صاحب خانه پنا داده یا نداده لکن اسلحه و جامها
 یا اسپان که با ایشان می بودند فوراً دست یاب کرده قبض نمود که کسی دیگر را شرکت نخواهد بود

و چونکه لشکر در بر مقام صوات بالا شکست خوردند و سه دست فوج کشتی جندول هم شمشیر
 پس قلعه شموزی که در دست قلندر خان ملک بود و قلعه را موره در دست چمن ملک بود ایشان
 همه نامردی و احسان فراموشی کردند بالشکر صواتیان اتفاق قومیت کردند و کل علاقه شموزی
 و آذری را بنامردی خود و با اشاره اسسنت دیر مغل باز خان که ظاهر دوست و خفیة غیب
 جوی این ریاست بود حواله دشمن کردند و همچنین علاقه آبازی و خادگری را به همین تحریک
 بلا جنگ حواله دشمن بادشاه صوات کردند و غرض آنیکه حسدی ملک نواب صاحب درین
 درین نوبت بمقام کاشکله تالاش رسید»

دیر فوج کشتی جندول

رسیدن لشکر شکست خورده بدار الخلافت دیر و تدبیر فوج کشتی جندول برای واپس
 گرفتن قلعه از دست از عبد المتین خان کاشکله

چونکه بتکرار و اصرار و تخریبهای بیشمار معلوم شده که حوصله و استقامت این والی شایسته
 بی نظیر و قابل تعریف است که در چنین طوفان ناپاید کناره که تماشایینان را زخم آن جواب نیاید
 این والی بهادر در امواج آن طوفان عالمگیر از حوصله و استقامت خود هرگز منحرف نباشد
 و تدبیر دیگر که عقل از تسلیم آن بفرسنگها گریزند تصویریده باشد بنابراین چون لشکر شکست
 خورده فی صدی تا پنج آن هم اکثر بی جامه و بی سلاح وارد دار الخلافت شدند و ولیعهد رضا
 و سالار جنگ غیره اراکین از کثرت رنجش و در مقابل و مشاهده والی الملک حاضر نمی شدند بلکه
 جایجا در اقوام در عیبت شب باشی میکردند والی الملک که مراسلات بسیار و بیغاهای بیشمار
 از حلف خود سردار محمد عالم ریب خان و غیره ذمه داران جندول برای استمداد و لشکر کشتی
 رسیده بودند و گوش و دل و زبان والی هم بدان جانب مصروف بودند البته غم و اندوه ناشی از این

شکست فاش را پس پشت انداخته حکم امداد و فوج کشتی بملک جندول دادند چرا که یقین
 میداشتند که عبدالمتین خان که وارث اصلی ریاست جندول است بگرفتن قلعه باژوه
 نمیکند بلکه بعد از استحکام باژوه و غور دیگر قلعه جات جندول کند و بعد از دست یابی جندول
 بامداد دیگر دشمنان ریاست که زمانه دراز بانتظار نشسته اند برای تسخیر دیگر کمر کشتی خواهند کرد
 از بخت چار و ناچار حکم حاضری میدان جنگ جندول کردند لیکن انتظام گذشته بجا است
 که بنقاره نوازی جنگ صفوف بهادران بسته شود و فوج سابقه بجا است که میمنه و میسر و طلوع
 و ساق و قلب از آن مرتب گردد لهذا یک افسر فوجی بکلف بیان نموده است که حسب تعمیل
 فرمان همایونی بامن از دار الخلافه فقط یازده نفر بیرون شدیم و سلا جنگ محمد صفدر خان
 صاحب بعد از واپسی از میان راه متوجه مقصود والی الملک شده براه شدند برای جرکه اقوام بمقام
 خیل که جمع و صدر مقام جرکه های اقوام است رخت اقامت انداخته جرکه بازی تدبیرش کمر کشتی
 ملک جندول شروع نمود بخت کاران ناظرین این امر را خیلی تعجب خیز و سخره شمرده که ازین
 لشکر تاراج شده شکست خورده و اقوام گسسته سردمزا جان چرتخته برخیزد که مقابل شمشیر خندق
 گیرند و قلعه گرفته شده باژوه از لشکر باجوڑ واپس گیرد بلکه یقین همین است که بمثل شکست
 سابقه صوات از ملک جندول را برای مقتولین و مجروحین خود را زندگان بیجا و بی سلاح
 نذر میدان جنگ جندول کنند الغرض سلا جنگ چون از جرکه قدری وعده خفیه فوج کشتی
 جندول گرفته نفس خود را بدان مطمئن ساخته در مقام دیارون از علاقه اسند قدری
 قیام بانتظار اضافه شدن جرکه لشکر نظامی و قومی کرده در آنجا سیر غمهای جنگی از سر نو دوخته ساق

بدست ملازمان شیر علی خان ولی داده بقلعه مونده درون شدند در بحالت
 نقش میدان جنگ جندول بدینطور بود که عبدالمتین خان را علاوه از قلعه باژوه قلعه ها
 صفدر کلی و جنگی و کج کوٹو و کانبٹ و ستره مع قرب و جوار آن و دہات پیاده بدست
 آتدہ بودند و قلعه گنبہ در دست شاد محمد خان صوبیدار فوجی قبی و والی الملک بود یک گونہ معاہدہ
 با عبدالمتین خان کابلی کردہ بود کہ بشرط فتح جندول من بلا جنگ تابع خواہم شد گویاکہ
 عبدالمتین خان از جنگ قلعه گیر ہم بری الذمہ و فارغ البال بود البتہ در فتح جندول
 اورا قلعه طور و سینر و قدری سدر راہ بود و قلعه موندہ بقدر قلعه باژوہ یا نصف از ان
 دم شکر و عرق چین بود از ہمت لشکر باجوڑ بکمال خوشی و امید کلان فراہم کردہ در مقامات
 مختلفہ مورچہ زن بودند سپہ سالار مذکور بیان نمود کہ در وقت ابتدای داخلی جمعیت
 فوجی من چنین قدر بود کہ سپہ کابلی خرج روزانہ کفایت میکرد بعد از ان رفتہ رفتہ
 بہ ہشت روپیہ رسید و چونکہ امداد خان خار رسید کہ قدیم جنبہ دار والی الملک بود و از امداد
 لشکر تاراج دیر و برول ہم جایجا اجبا گوش گذار گردید اراکین از موندہ و طور رفتہ در انجا
 مشورہ جنگ تدبیر میدان مقابلہ و استحکام قلعه تور کردند درین اثنا لشکر باجوڑ
 و عبدالمتین خان کہ بہ فتح باژوہ و جمعیت خود مغرور بودند لشکر دیر را لایق مقابلہ
 خود ندانستہ بر قلعه عارف و ڈوف جنگ آوری کردند و در اول روز دور و دراز
 قلعه ڈوپ خندقها و مورچلہا ساختہ گرفتہ تفنگ اندازی میکردند درینوقت خان بالشکر
 خود بامداد قلعه ڈوف را یات بلند کردہ بلکہ ذمہ واری خود ظاہر گنہ حفاظت و نگہداشتن

بقین

ہجر

ندول

بند کرد

ست

لیع

یل

رخان

قام

می

ن

مدق

ت

طلاح

فی

ی

ساخت

دوف را ماضا من هتیم لکن چونکه لشکر باجور در وقت شام جنگ شدید شروع نمودند
 و محاصره دُوپ را گرداگرد قلعه قریب رسانیدند پس خان نصا خار که ذمه وار این لشکر بسیار بود
 از خوف و هیت لشکر خود را پس پا کرد از مقابلہ گریز نمودند و لشکر بیرون با ندهی بایک دسته
 فوج موئده که درون قلعه دوف قلعه گیر بودند بالشکر بیرونی باجور سخت مقابلہ و
 بکمال جانفشانی مدافعه لشکر باجور میکردند لیکن بموجب قیامتی ست که بر یک دو بازده
 شود آخر لشکر قلعه گیر ناچار شده قلعه را خالی کرده بگذاشتند و در وقت نماز خفتن همان
 شب لشکر محاصر باجور قلعه عرف و دوف را فتح کردند و درین قلعه گری عداوه از کشتگان
 و زخمیان قدری تاراجی اسلحه هم نصیب لشکر باجور گشت چنانچه شصت ضرب تو فکهای خان
 موئده بنقصان رسید این جنگ اول فتح جدید جدول بود درین جنگ اگر چه شکست
 دیگر بزرگست سابقه اضافه شد و داغ بدنامی و نامردی بر چنین خان خاوشکرس نمودار
 گردید و اعتماد اراکین دیر بر همراهی و امداد وی ضعیف گشت لکن اراکین و لشکر دیر در
 حوصله خود مطمئن و مستحکم شدند چرا که جمعیت خود قابل مقابلہ دشمن دیدند از نجات محمد عالم
 زیب خان و سالار جنگ محمد صفدر خان و دیگر اراکین بکمال عرق ریزی و جان فشانی برای
 تسخیر جدید جدول و اطمینان پاره کمر بند خونریزی و سربازی بر میان همت خود محکم
 بستند بعد ازین لشکر خود از قلعه نور بعد از استحکام ممکن واپس کرده بر مقام سینر و انداختند
 جنگ ویم جدول بر مقام متا که شکست لشکر خاروایت و لشکر بیرو و اسپیشی لشکر باجور با کشتگان
 لشکر باجور بعد از فتح قلعه دُوپ بر مقام متفرقه شب باشی کرده بعد از آن به اراده مقابلہ جنگ

جنگ ویم جدول
 فتح

و جنگ دیگر بر مقام شکار مضمی است در دامن کوچ آوری و مورچه بندی کردند منتظران فوج دیر
 لشکر خود را سه جاقبیم کرده بر مقامات متفرقه خندق سازی مورچه بندی کردند اول
 مورچه خندق بر دل باندی مع توابع دلواحق خود دویم مورچه بر مع توابع دلواحق خود سوم سنگر
 خار مع لشکر توابع خود و بر هر یک حیاط و استحکام کار توشن و غیره حتی الامکان کردند لشکر دشمن اول
 بر خندق بر دل باندی حمله نکرد و ایشان با وجود سخت مصیبت و رحمت کشی سوخ نمودند باز
 جنگ دشمن و لشکر مقابل بر خندقهای خار و دیر حاطه کردند و سخت خون ریزی بکار بردند لشکر خار باز
 شکست خورده در وقت نماز خفتن تا میان کلی منهنز شده مقدار یکصد و بیست ضربت تفنگ از ایشان
 نصیب دشمن شد سالار جنگ صفد خائفنا مع چهل سواران و خان خار خود و سواران چند و یکجا شده
 مشوره شکست لشکر با جوژ میگردند مگر لشکر دیر کمال مردانگی و جان فشانی بدست برده تا صبح صادق در
 خندق و مورچههای خود ثابت قدمی کردند و بر شکست خار بزدل و خوف ناک شدند چکر کرد و سلطنت سلطان
 العظم بادشاه اسلام روم در تبار و تجاویز و انتظامات جنگی و ملکی النور بادشاه در ریاست دیر
 عالیجاه محمد صفدر خان که برادر رضوی الی الملک بن یوز کمالات و فنون حربی و جنگی و ملکی ماهر و دانات
 چنانچه در زمانه امیر حمزه صبا و عمر میان و غیره غیره گذشته است این واقعه گذشته را پیش دیده و
 لشکر دیر را سابق گفته که در یک وقت من لشکر خار را از خندق خود برای یک غرض بر سخت
 خواهم کردم شما بد دل و ترسناک نشوید از بخت لشکر دیر برین شکست گمان همان
 تدبیر سابقه کرده بی حوصله نشند و در خندقهای خود ثابت قدمی کرده مستحکم مانند لشکر باجوژ
 چون ثابت قدمی ایشان معلوم کرده قصد واپسی کردند با مقتولین و مجروحین خود با شکست

فرار نمودند و این فتح بیگمان و نعمت غیر مترقبه در لشکر دیر روح تازه انداخت از یخیت نواب زادگان
 و سالار فوج از غایت همت و شادمانی دامنه‌های انعام بر افشاندند بر سر صوبه‌دار سستی رویه
 و جمعدار بیست و حواله در هفت رویه و سپاهی پنجره رویه و عالیجاه شهباز خان و آئی را که سرگروه
 این فوج جان فشان بود چهل رویه ممتاز کردند و سرزاعیم محمد سید که در رحمت کشتی شکمش خونریز
 مستحق انعام بود بعضی انعام بر چه معافی عشر دائمی گرفته پنجین دیگر متعلقان حضور مانند مرزا
 صاحب عید الحق و غیره همکاسه غم شریک بودند بعضی از ایشان در غیبت و بعضی در حضور برداشت
 خدمات لایقه میکردند منتظران فوج دیر بکمال خوشی اطمینان رعایت و دلجوی فوج فاتح خود کرده
 که بعد از این بغیر از فتح چیزی بظهور نخواهد رسید انشاء الله تعالی لهذا نیم سیری یعنی خرج خوراک ایشان را
 بخوبی داده کار توس و برایشان تقسیم کرده تونگهای نقصان شده را حسب امکان برابر ساخته حاضر
 و مردم شماری فوج و ترتیب اسلحه‌های فوجی از سر نو مرتب آماده جنگ ساختند
 جنگ سویم چندول بر مقام عریف و دوپ و فتح لشکر دیر این هر دو قلعه را شکست لشکر باجوڑ
 فردا روز بکمال شوق و شادمانی لشکر دیر حاضر میدان جنگ شدند لشکر باجوڑ از شکست سابقه پرورده
 بودند و چندان خرج خوراک و کار توس و غیره سامان حرب هم ایشان را بمثل لشکر دولت خدا داد
 دیر بکفایت رسیده بود و استقامت و حوصله و ثابت قدمی فوج دیر بارها قبل از این
 هم معلوم کرده بودند و درین نوبت با وجود شکست کلان و کما افراد و غیره و جوبات ضعیف بحق
 الیقین رسانیده بعین الیقین مشاهده نمودند و فتح سابقه خود را بمثل غلبه فصیح شوح چشم
 بر صاحب کمال حوصله دار بی اعتبار انگاشته چنانچه سعدی رحمه الله علیه بی اعتباری او اشاره فرمود

جنگ سویم چندول
 لشکر دیر بکمال شوق

بیت هان تا سپهر ننگینی از حمله افصح به کوراجراین مبالغه مستعاره نیست به بنابران لشکر
 باجور از مقابلہ میدان جنگ عاجز شده در قلعه عریف و دوف درون شدند لشکر دیربکمال عشت
 و بهادری مانند عقابان گرسنه بر شکار کبوتران فراهم شده پرواز نمودند سالار جنگ محمد صفدر خان
 بموضع جنگ عریف و دوف بلشکر آماخیل دویزار ز پیہ انعام گفت که این هر دو قلعه را فتح کرده باشید
 مگر آنہا کہ از جوهر دانی و ایمان داری عاری و از غیرت مبرا بودند قبول نکردند - و لشکر دیر از شتر
 و تو فنگ لشکر باجوڑ چشم پوشی کرده صرد و قلعه را و مورچیل پلو سی بجنگ حمله نمودند و لشکر باجوڑ
 با شتگان خود منہزم شده گریز نمودند و به علم واقعی دانستند کہ بعد ازین فتح و غلبہ نصیب ناخواہ شد
 کہ خداوندان فتح پیدا شدند مگر از جهت ننگ ناموس افغانی کہ لیاقت و طاقت و استحقاق
 نظر نکنند میدان چند و دل خالی نکرده بمقامات متفرقه و قلعه های قرب و جوار باژوه استقرار گرفتند
 و لشکر دیر بر مقام معیار و دیگر مواضعات شب بایشی کرده برای جنگ صردار و ز انتظام و تدبیر کار
 و مقامات جنگ مقابلہ را اندیشید و غم یا بحر فتح باژوه نمودند

جنگ چهارم جند و فتح کردن اشتر قلعہ ای قریب جوار دالابعد از آن فتح کرد قلعه و گرفتار حبس المین نان سلا
 نظم مولف در مخاطب اقبال یزبان حال بال لشکر فتح بتسلیم انقیاد با عبد المتین حاجت بخش واد بار

بجان لشکر دشمن دمار ریشیم
 بیادم آرد که من یار خوب و شیرینم
 مرا بجو کہ ترا غمگسار دیری نم
 بدشمنت ندہم اذہم و نمد ز سینم

بیابا کہ تراد و ستار پیشینم
 نیم جدا ز کف فوجدار ذی اقبال
 مباحش عمزده از یورش غلیم لئیم
 بدیگران ندہم قلعہای شرف

محمد حسن بیک
 در تاریخ
 ۱۲۸۵

محمد صفدر خان

محمد حسن بیک

کلاه عزت و رفعت بهم بفرق سرت
نویس فتح نصیب کسی بغیر تو نیست
بفتح یکدمی ^{عبدالتین} هیچ نماز
اگر تو شیر شوی فی المثل بجنگ شدید
و اگر بقلعه الوند جای خود گیری
و اگر تو عصه جندول سخت تر گیری
کلاه سپه چو ستانم زدشمن محروم
بشاطران دهمت دست بسته در زنجیر
که این بگیر غیب تحفه دل آویزت
به آستانه خدمت سری بهم بخوشی

بدشمن تو بخون جامه های رنگینم
من آن کسم که درین باغ بر تو گل چینم
شکنج ابروی من بین که سخت بی چینم
پی گرفتن تو شیر گیری میسم
کمند قلعه شکن را به بین ز آئینم
سزای مات خوری پس از شاه و فرینم
بوقت جنگ ازین هر دو هیچ نمیکنم
رسانمت بحضور نواب ^{نواب بدین} دیرینم
بحق آنکه نمک خوار یار دیری ^{نیر} نم
خرد نوید خوشی دلبری نگارینم

فرداروز اگر چه شکرتا ناخیل هم متفرق شده و لشکر خان شهر هم سست رکاب بودند لکن چونکه
این فتح نامی را نصیب کمر برار و بهادر دیر میگردانید لهذا سپه سالار فوج معنواپ زادگان
واراکین کمر همت بسته و لشکر دیر و برول را برداشتن کوه گنڈیری جمع کرده و یک دسته فوج
حراست و امدادی با خود بکناره دیگر رودنگه داشته اول جمله که درین روز لشکر فاتح کرده بودند
بر قلعه کچ کوٹو یورش نمودند حتی که قلعه مذکور قریب بیک کشته فتح نمودند بعد از آن
بمقام صدر بر کلی علمها برداشتند بعد از قدری ساعت از انجام لشکر دشمن فرار نموده قلعه ده
مذکور رافع نمودند بعد از آن کل لشکر را بکناره غربی رود فرار هم کرده قصد جنگ فتح کردند

قلعه با روه نمودند عبدالمبتین خان که وارث اصل این قلعه داین ریاست بود عهد بلوغ و کوشش
 تمام صرف کرده سر خود و همراهان خود بکف نهاده که گرفتن این قلعه به انداختن سر من مساوی
 خواهد بود این همان وقت است که در عمر خود به هزاران تمنا و دعوات و تکالیف خواسته بودیم
 باز این وقت کجا بدست آید لکن جان بازی لشکر فاتح و همدی اقبال الی الملک فراموش کرده
 بمقتضای صاحب الغرض مجنون جان و تن را به هدف این صاعقه شرار و نشانه تفنگهای
 آتش افشار نموده صدای احتجاج بلند نمود از بجانب لشکر فاتح برای تکمیل این فتح سرهای خود
 بکف نهاده از هر چارچوب گرداگرد قلعه سیر غمهای جنگی برداشته سرهای السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
 بِقُوتِ شِوَانِیْده جنگ مردانه و ارشود نمودند و بر روز عید الضحی هم ذی الحجه هجری بوقت دوا
 زده بجه روز میدان کارزار قلعه گیری گرم شد قلعه باشان درونی بجان فشانی عبدالمبتین
 خان در تو فنگ اندازی نشانه محشر برپا کردند لکن بهادران فوج فاتح گولیهای بنادیر را
 از قطرات باران بهاری هم کمتر شمرده سرهای خود را قدری نشیب و فراز هم نکردند و سرهای
 خود و همراه خود را از گوی میدان هم بی برداشتمده از زور چوگان اراکین نه فقط بلکه از جوش مرگ
 خود پیش قدمی میکردند تا آنکه نعره تاخت همگروه کردند و از چارچوب خروش لَفُودُ وَالْجَلُ
 بلند کرده مانند عقابان گرسنه بر کبوتران شکاری پرواز نمودند قلعه باشان در تو فنگ اندازی
 قیامت برپا نمودند مگر لشکر فاتح بکشتگان و زخمیان نظر نکردند و یک دفعه تاخت نموده بر دروازه
 قلعه جنگ انداختند و چونکه دروازه قلعه محکم بود بنا بران بهادران فوجی بر دیوارهای قلعه
 بلند شده و بعضی دیوار قلعه و خانهها را سوراخ کرده مانند موشان درون قلعه شدند یکی بعد دیگری

بر همان دیوارهای قلعه و چوبهای آن بالا شده درون قلعه شدند مگر قلعه با شان
درینوقت هم دریغ نکرد و سخت تفنگ اندازی نمودند و خیلی از فوجیان لشکر دیر نیالت
کشته و زخمی شده چون برگ درختان از یورش بان دختران جای افتادند که فاتحین قلعه برایشان بیخ نظر نکردند

زخمی شدن سالار جنگ محمد صفدر خان درین

چونکه سالار مذکور را خطر واپسی لشکر فاتح بود از بخت بریک جا قرار نمیگرفت بلکه گاهی بجانب
شتر و گاهی بغربی و گاهی بطرف شمالی و گاهی بطرف جنوبی قلعه محصوره تاخت
نمودی و لشکر انبف قلعه محصوره را نگیختی و هر دو نواب زادگان معه دیگر ارکان عبد الله خان
رباط و حضرت سید اخوندزاده خسل دیگر اخوندزادگان و خوانین گرداگرد قلعه لشکر را را نگیختند
درین اثنا از برج کاریز یک تفنگ آتش نشان بر دل و سینه سالار محمد صفدر خان برار شده
کار تپه های گردنی او هم آتش زدگی کرده پرواز نمودند و گولی تفنگ ذره ذره شده بر کف
دست راست و انگشت های سالار مذکور درون شد و کف انگشتان او سخت زخمی شده
مگر دل و سینه را خداوند حافظ و ناصر مامون و محفوظ داشتند خان مذکور بحرحیت خود را
مخفی داشته تا که لشکر دیر نیالت قرب فتح ترسناک نشوند و واپسی نکند الغرض لشکر
فاتح بدین قسم شجاعت و جان فشانی بدیوارها و چوبهای قلعه درون قلعه شدند و در
وازه قلعه را کشته قلعه را بدست آوردند مگر درین حالت هم عبد المتین خان و هم پادشاه
از فضیل کوٹ داخلی برجهای قلعه تفنگ اندازی منع نمیگرددند چونکه نجات ایشان قطع شد
اوازا لآمان آلامان دادند تفنگ اندازی منع شد و نواب زادگان معه ارکان

درون قلعه شده قلعه با شان یعنی دولت خان و خان بهادر سیادت پناه جان صاحب گنور
 و بعضی اردلیان در برج کوٹ نزد عبدالمتین خان رسیده گرفتار کردند مگر چونکه از لشکر دیرتگان
 و زخمیان بسیار شده بودند و کسی بسیر و کسی برادر کشته یا زخمی افتاده یا قیبه الموت بودند
 از نجات به امان دادن راضی نبودند بلکه میخواستند که عبدالمتین خان بعوض این زخمیان
 و شتگان که تعداد آن یکصد و شصت^{۱۶۰} رسیده بود همه را بهان خود قصاص کرده شود و درین
 مدتی بانواب زادگان سخت مباحثه کردند که هرگز امان نخواهیم داد چونکه خالصا محمد صفدر خان را
 ازین واقعه اطلاع رسید پس چار و ناچار بدن زخمی و جامه خون آلود خود را درون قلعه کرده امان
 قائم نمود و عبدالمتین خان را از قلعه کوٹ باعتبار و اعتماد خود زیر کرده حواله یک چوکی و جمعا
 کرده بدار الخلافه دیوبند و الی الملک و انداختند و انتظام و استحکام قلعه باره کرده
 حواله شیر علی خان و الی فسر تویج خود کرده نواب زادگان و اراکین بعد انتظام کلی قلعات جندول
 لشکر را مقرر کرده بمقات خود رفتند و خالصا محمد صفدر خان بنعشر برداشته لشکر تاج بدار الخلافه
 تویه نمودند و الی الملک چون خبر فتح نمایان جندول گرفتند قلعه باڑه بجنگ شدید
 و گرفتاری دشمن باز خود و جان فانی نور چشم پادشاه خود و خونریزی لشکر خود بمقتضی
 رسید زخمهای شکست سابقه را حیره بته بلکه فراموش کرده متوجه دیدن دشمن دست
 بسته خود در بنظر خود نگران می بود چون نظر بر دشمن سر باز زنجیر بسته خود افتاد پیاله تلخ
 صبر نوش کرده و کل اجزا و نقصانات جانها و مالها را فراموش کرده بکشتن یا زخمی کردن
 او انتقام نگرفته بلکه در مجلس خانه دربار فیض اثار درون کرده بدمه واری یکجمله دار و حر است یکجمله

بیان صبر و استقامت الی اللہ

ما در زمانه را چنین فرزند حوصله دار در بر سفت که با وجود قدرت و مکنات چنین بر دشمن جانی که هزاران نقصانهای مالی و جانی او کرده باشد و بسته و زنجیر در کردن انداخته در عین مقابله و مقابله کارزار گرفتار کرده پیش او حاضر کرده باشد و از بریدن سرش دریغ کرده باشد با وجود این چنین تجربه که یک دفعه قبل ازین از چنین جرم استغنا خواسته رها کرده باشد و باز بدشمن سخت که موجب بیخ کنده باشد اما ده استاده باشد مگر این والی همایون فزرا که با وجود معذور و ظاهره و بی تعلیمی و ناخوانده گی این اخلاق خدا داد نصیب کرده شده که محل تعجب و تحسین است چنانچه قبل ازین عبد المتین خان در محصور قلعه طور گرفتار کرده شده دست بسته آورده شده و بدشمن سفت و سفید پوشان و استغفای مشتقان رها کرده بود که وعده خود را بدین انجام رسانید که ذکر شد با وجود آن از سر خود او در گذشته صحیح و سالم با عبدالحق خان طور در مجلس خانه فرستادند

نظم مؤلف در مخاطبه والی الملک با عبد المتین خان

دشمنان خود بزبان مقال و حکایت حال از صبر و استقامت خود

من آن نیم که ز دشمن ترش جبین دارم	به انتقام بوقت صلاح کین دارم
چو لاف جنگ کند آتشم بسوختنش	چو سرفرو نهم پای بر زمین دارم
بوقت جنگ هر بران من درنده بین	بوقت صلح عجب خصلت بهین دارم
با انتقام کشی سرستانم از دشمن	ولی چو رام شود عفو در کین دارم
اگر چه سخت ز فولاد تر بود تیغ من	ز آب نرم شود آهن چنین دارم

تو کی چو ترک بچینی ز من خلاص شو کی	اگر بکشتن تو بر حسین چین دارم
ولی ز همت من عفو خصم خونریز است	ز کائنات برین خوی آفرین دارم
خوش است عفو ولی قاضیا بآن کس نی	که پس نگره چنن جنگ را قرین دارم

الغرض اینکه والی الملک بعد از فتح مذکور و تسخیر خدی ملک جندول اندیشیده که حفاظت این ریاست مستقر به غیر از مدعی کامل نمیشود. بنابراین کل ریاست جندول را حواله خلف دویم خود یعنی سردار محمد عالم زیب خان کرده که سابق حاکم قلعه منوذه و تعلقات آن بود و درین فتح جدید همت مردانگی خود را بکمال عرق ریزی آشکاره کرده و به صرف اموال و شمار کردن اسلحه و غذا کردن فوج زیر کمان خود در ریخ نکرده بلکه سر خود هم بکف نهاده و در خندقهای جنگی حصه گرفته بود و بدین وجهه مذکوره والی الملک زور ضامن شده و کل ریاست جندول را حواله او کرده بدو الحاق قلعه باڑه سکونت او را مقرر فرموده مالک سیاه و سفید آن گردانیده بخان جندول و مخالفین او و از حضور والی الملک علاقه شمرنگیل با تمامی توابع آن و خاکدازی و آباری علاقه صوم و دو شخیل و داروڑه و جوغانج و پایخیل و کونگی و جندول حصه و بهره مقرر شده حواله گردید و الله اعلم بالصواب

چونکه ولایت افغانان اختلاف و بی اتفاقی از آغاز تا انجام معجون ذاتی و جز لاینفکست بنابراین نواب زادگان محمدشاهی خان صاحب که علاوه از لیاقت ذاتی و هوشیار و حوصله خوی و انصاف پسندی خود بعهده ولیعهدی کل ریاست ممتاز و فخر از دست

و از جانب کم وقت سرکار انگلیسیه هم خطاب خانیهاری و افسر افواج متکلمه ریاست مغز
 و ممتاز بود و از ریاست خداداد دیرنگورنری علاقهای برول میدان بهر وروب کونت
 صدر مقام برول بانندی که او را یا اعتبار صفائی و خوش هوای چشم این ریاست گفتن بجا است
 اقامت گیر و سکونت پذیر است با وجود این همه اعزازات و فخری با بستر غیب و تمامی
 بعضی از عیب جوانان این ریاست بر اعزاز و امتیاز سر دار محمد عالم زیب خان رشک نخورده
 طرح مخالفت انداخت و از جانب والد بزرگوار خود بخش غیر معمول ظاهر کرده بنابراین اکثر
 اراکین ریاست دیر و گروه شده هر یک گروه حسب خاطر خواه خود بر پیروی و جنبه داری یکی از
 نواب زادگان صدای احتجاج بلند نمودند حتی که بعضی از جنبه داران ولیعهد صاحب خانکوی
 و جلا وطنی هم کرده از مساکین و بویجا و آواره شدند لکن چونکه والی الملک دست قفل همت و
 قائم مزاج است آن آتش مخالفت را که بتقدیر عدم معالجت بنیاد کند و امتعه سوز کل ریاست بود
 سبب صبر و استقلال فرو گشت و ولیعهد صاحب بوجه فکر مصیبت عاقبت اندیشی خود از ان
 اراده غیر مستحسنه باز گردیده و بجوئی و رضامندی والد بزرگوار خود دست یاب نمود و با برادر سر فوار
 خود بکمال خوبی و صفائی اتفاق و مخالطت کرده و بوجه مخالفت و بی اتفاقی را از میان دو انداختند
 و جوانب منزل زله ریاست را بتدبیر و انتظام مناسبه برقرار و محکم گردانیدند

حمایه نامور و انکرون بیماری بر والی الملک و دولت رنجور شد و وی و هم پو

وی از امور ریاست و حاکم کردن بهر دو چهره ان خود اراکین بایاقت خود

چونکه سر دهری این فلک کج رفتار بتکرار و اضمار معلوم شده که در هر ای دولت که اولش دو و آ

و آخر شلست پائندی نیست بنا بران والی همایون بعد از صفائی ریاست چندون گرفتاری و شتاب
 احسان فراموشی و فراموشی فتنه اختلاف نورچشمان خود برای جرگه بازی اقوام خود از دارالخلافت دیر
 بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول^{۳۸} هجری^{۳۸} بیرون^{۳۸} به مقام جوغانج و واری جرگه های کل اقوام خود را جمع
 فرموده که شما مهتیا و مستطرحکم ثانی باشید که بعد از چند روز انتظام فوج کشی ملک صوت خواهیم کرد
 ایشان با اتفاق وعده دادند که در وقت اطلاع یابی در بیخ نخواهد بود چو از جرگه اقوام بدرالخلافت
 بتاریخ پانزدهم جمادی الاول^{۳۸} هجری^{۳۸} مراجعت کرده مرض مزمن که از عرض دراز از جهت فساد خون و دیگر افضلا
 در بدن وی متمکن و ساری شده و قسم معالجات و گونه گونه ادویه یونانی و دکتری با استعمال آمده
 خصوصاً یورپین دکتر شاهی که سه آمد دکتران انگلیسیه بود و در انگلند و اندیا همسر خود نداشت
 و در موقعه دوره چیف کشت صاحب صوبه^{۳۸} شمالی پشاور والی الملک را ملاحظه کرده بود و لاف
 معالجه از حد زیاده کرده بود بامید ناموس و شهرت و مولی انعام یک لاک روپیه از والی الملک علاوه از
 سفر خرج و مهراری یک هزار روپیه تا عصبه قیبر و دو سال معالجه والی مذکور نمود مگر هیچ فائده
 معتد نبود حاصل نشد البته فقره مزورنه مصرع و لکن یصلح العطاء ما افسده الدهر^{۳۸}
 راست آمد یعنی هرگز راست و درست نتواند کرد عطار و حکیم چیزی را که زمانه فاسد و خواب
 کرده باشد درین ایام بر والی ممدوح سخت حمله کرده و در بدن وی جای آثار درد و شکستگی
 ظاهر شده بی تابی و بیقراری رو نمود و والی مذکور از استقلال برداشت خود بی احتیاط کرده
 صاحب فشر بلکه سخت سلوب الحواس گردیده حتی که در اکثر مواضع قریبه و بعیده مشهور
 و نه و انتقال ی گوش گذار گردید از بجهت والی الملک از ریاست و امور فرمان روائی دست

داشته بفراهمی قوام دارا کین ریاست خود خلف کلان شاه جهان خان را که سابق و لیعهد
ریاست بود فرمان فرما و خود مختار ریاست خود ساخته و ستار بندی حکمرانی مستقل در مجمع عام اراکین و اقوام
نظم موافق بر حسب حال پیوفانی دنیای فانی

بیاکر الفت این ملک بی وفایان کنیم	باشنای این دهر ایتجا نه کنیم
ز بی ثباتی این نوع و سزای نگار	بجاست گرز پس پست آتفا نکنیم
چو دالیان جهان جمله بادریغ شدند	بهست گرز خط و خالشان قضا نکنیم
کجاست شوکت جمشید و قیاد و شیدا	چو رفت دور سلیمان دیگر جان کنیم
کسی سست کوز خمش جام زهر را بخشد	که ساز خنجر او گریه ناله بان کنیم

جنگ دیگر با اقوام باو در علاقه خار و آردار بادار خا و وار و در شکر دیر

سبش این بود که چون چیف کشتن صاحب سیدی شیما بدوره ملکند و چکدره آمده
والیلان سرحد را طلب نموده و لیعهد شاه جهان خان صناعه اراکین خود برای ملاقات حاکم
مذکور یافت جان محمد خان خا را هم طلبیده بر فاق و لیعهد صاحب ملاقات حاکم مذکور بنا بر تواعد
دلداری رؤسای سید امتیاز و اعزازش زیاده کرده انعام فراوان بدو بخشید بعد از مرا
جعت اقوام با جهور نجافت او اتفاق کرده را بدان را و عالیمان را پیش نموده اوازه جهاد و
دادند چونکه خان مذکور دوست و تعلقدار این ریاست خدا داد بود استمداد از سره دار محمد عالم ریب
خان گونر چندول خواسته سدر مذکور بتاریخ نسبت هشتم شهر رجب روز پنجم بی اجاز
والی الملک با او شکر گشتی کرده بمقام چرگوژه و غیره قرب و جوار مقابل شکست خوردند بعد از ان

خان مذکور بذریعہ دستاوردن برادر خود کیکاؤس خان و والدہ خود معیار بی بی معہ قرآن شریف
 بمقت و زاری والی الملک کرده کمال الحاح و استغاثہ کرده حکم لشکر فوج نظامی نمود مگر چونکہ این
 ریاست بقاعدہ خود فراہم شدہ بود بلکہ چند دستہ فوج بمردان باندی و میدان بزرگ مقام پیولہ
 در ملکنا آشنا مورچل گرفته نشسته بود قوم سلازریان و غیرہ دشمنان اطلاع یافته در وقت
 شب برایشان حملہ کردہ جنگ شدید ساختند از بخت لشکر مردان میدان شکست خورده قدری
 اسلحہ ہم ازیشان بتارجی رفت مگر وجہ این شکست ہمہ بی انتظامی خود و غفلت و لا پرواہی
 خان خار بود کہ لشکرنا آشنایابی موقعہ انداختہ بودند و نیم سیر نمیداد و بدینوجہ میان والی
 الملک و خان خار بخش و بی اعتباری پیدا شدہ لشکر خود را بریاست جندول واپس نمودہ و چونکہ
 در وقت واپسی ملک جندول فوج نظامی و ملکی بتعداد کثیر جمع شدہ سپاہی ارجمند صف خان صاحب
 و غیرہ اراکین ہم جمع شدہ بودند حتی ارادہ فوج کشی ملک صوات و قبضہ کردن علاقہ ادرنزی و غیرہ
 قریب و جوار نمودار گردید و بدین سبب بادشاہ صوات کل لشکر صوات خود را بسکرگردگی و زیر خود
 حضرت علی خان بمقام ادرنزی جمع کردہ قلعات را از سر نو مرتب ساختہ لشکر اقوام صوات را
 از ہر دو کنارہ از سرتابن بکمال ہیبت و یلغار بہ علاقہ ادرنزی فرستادند و در کل ہات صوات
 جوش و خروش و ہیبت و مہابت آمد آمد لشکر والی دیگر گردید مگر چون ماہ رمضان المبارک رسید
 بود و بل دریای سند ملزی ہم مہتیا نمود و ارادہ والی الملک ہم بوجہ بیماری بفوج کشی مصمم نبود
 بنابراین حکم تفرقہ لشکر دادہ بتاریخ اول ماہ رمضان المبارک ^{۱۳۳۳} فوج نظامی و قومی متفرق شدہ
 بدار الخلافت مراجعت نمودند و تا حال والی الملک بمعالجہ خود از تدبیر حکمت پناہ حکیم امین الحق صاحب

گنڈیری که تعلیم گیرنده و سندیافته مشهور دلیست معروف اند و این مرض اگر چه
بایل و مشکل است و تا حال مقدار هفت ماه گذشت که حضور نواب صاحب بهادر سخت
بیمار و رنجور بود هنوز بفضل خدا و رسول و توجیه جناب حکیم صاحب موصوف به نسبت سابقه
در یک دو ماه آخر اندک اندک در بهتری و صحت است لعل الله یحدث بعثته لک

امراً

یواریتہ تم تبرم مقام اذنری در مقابلہ میان کل صاحب دشاہ صوات و جملہ اقوام صوات و قرب جوار
ایشان چونکہ خواہش روز افزون امر و سلاطین ہمیشہ علی العہوم و مزاج ترقی مزاج والی محمود باطل
الخصوص و تزیید حکومت و ترقی حکمرانی خود در اغلب وقایع باعث بیان و علت تمام آوینش خصوصاً
در استمداد مقاماتیکہ از حکومت قدیمہ بیرون شدہ باشند بنابران والی محمود در تسخیر کل علاقہات کہ
صوات کہ زیر نگین فرمان او بود و لاسیما علاقہ اذنری کہ مانند ساخت و فساد دارالحکومت دیر سخت بی
قرار بودند و شب و روز مشوش و دوچار بودند کہ کدام وقت این مرغ پریدہ در دام سطوت او داخل شود
و برای حصول ہر وقت فرمایش فوج کشی میکردند لکن اراکین ریاست بوجہ اعذار ظاہرہ و مشورہ مانعت آخر
الامر کتاب اعذار و دفتر حیل بنجامت رسید و اہل کار در گرم کردن کار از ناچار شدند و کمربند تعمیل بر
تعمیل بستہ متوجہ انجام دانی این فرمان واجب الاذعان شدند و بر مقام اذنری شہ حملہائی شد
متواتر کردند کہ ہر تعمیل ہر یک حملہ اگر چه قابل دفتر جداگانہ بود لکن بطریق اختصار درین مجموعہ مختصر
درج کردہ اند ز ناظرین غیبت گزین گردید حملہ اول مقام اذ^{۳۴} در سنہ ۱۳۰۴ بجای سبیش علاوہ
از اسباب سابقہ اینکہ بعضی سرگردان خوانین و ملکاتان از اقوام صوات خصوصاً از علاقہ

شاهزنی مسلمان شریف خان و سلطنت خان معه دیگر جنبه داران خود از میان گل صاحب
 بادشاه صوات ناراض شده بدار الحکومت دیر در ظل حمایت والی مدوح داخل شدند استمداد
 می جستند که البته والی الملک ضرر بنشاند و فوج کشی کرده متوجه ملک صوات شود البته نامدعیان
 ملک ندین خواهم بود و علاوه از اقتدار خود جنبه در علاقجات صوات پیدا کرده بلا جنگ بدل
 ملک صوات رازیزنگین و البیدیر خواهم آورد و ما تابعدار این معه کل علاقجات صوات حکومت
 پذیرد رعیت این والی مستحق خواهم شد البته شوق والی مدوح افزونی گرفته ارکین ریاست
 فوج کشی مجبور کردند و ترتیب فوج نظامی قوی بآیین بهین و طریق بهترین کرده منتظر حکم فوج
 کشی شدند تا آنکه بعد از نظم و تشق عسکر دشمن شکن بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول یک هزار
 و صد و بیست و نه هجری نقاره فوج کشی بتعمیل حکم پورشن ناگهانی بسر مناره دربار دار الحکومت
 دیر شده افواج قاهره کل ریاست بسر کردگی هر دو نواب زادگان یعنی ولیعهد محمد شاه جهان
 خان صاحب ولیعهد ریاست دیر و صوات و جندول و شجاعت پناه سردار محمد عالم زیب خان
 گونر جندول و عالیه شجاعت نشان سالار جنگ ریاست خالف صاحب محمد صفدر خان مع لشکر
 اقوام پانده خیل سلطان خیل و بروآ و میدان و سیند و غیره علاقهای حکومت متوجه
 تسخیر اذنری و مقابله عساکر بادشاه صوات و لشکر اقوام شدند مگر لشکر جندول برای
 دفع خطر مداخله لشکر خان خا و اقوام باجور که علی الدوام بطح گرفتن ریاست بعضی از جندول
 منتظر وقت فرصت میباشند در قلعههای جندول مقرر و متعین کرده شده و باقی عساکر
 راهی منزل مقصود شدند از انجا میان گل صاحب بادشاه صوات از هیبت این سیلاب

لازم الاضطراب بطور حفظ ما تقدم اقوام صوات جگر بازی و اتفاق سازی کرده کل لشکر قوا
 صوات تا حدود کوهستان و کانرا: و غور بند: و غیره قرب و جوار مع لشکر قلمی خود بقیاد
 وزیر خود و میرزا حضرت علی خان و دیگر سرکردگان قومی مانند حبیب خان و امیر خان
 شاه میزنی و دیگر خوانین نیک بخیل با یوزی مقدم بمقام اذنری فستاده قلعهها را
 محکم ساخته و بیرون از قلعهها در منافذ و عمرهای خندقها و مورچهها ساخته آماده مقابله در موضع اوج
 و شوه و کتیری تا مقام چکدره نشسته و مورچه زن بودند تا آنکه لشکر والی مدوح داخل
 میدان جنگ شده آوینش حیرفانه کردند روز اول مقابله بفاصله یک میل بجانب غری
 اوج در قس و جوار قریه پنجو و او خکی کردند چون تاریکی شب بظهور آمد لشکر دیر مورچههای
 خود را مقدم ساخته قریه شدند و مورچههای دیر و دشمن را مستقر خود ساختند روز سوم
 از انجا هم پیشروی کرده بمقام کنڈر و محاذات آن مورچهها گرفته حتی که موضع اوج را که مستقر
 لشکر بادشاه صوات بود محاصره کرده کل را محصور ساختند و ولیعهد متا شاه جهان خان مع
 سالار جنگ محمد صفدر خان حصار مقام کنڈر در عین مورچه اقامت و سکون گرفته تحریر و
 تحریر مقاتلین و مبارزین خود میکردند و هر روز مقابله تفنگها و سواران میفرمودند و از
 محاذ مورچه کلان قلعه اوج را بتوپ آتش باران میکردند و هر روز معائنہ و ملاحظه
 کشتهگان و زخمیان خود و لشکر مقابل خود میکردند و قریه تا عرصه هر دو لشکر باد
 مقابله حیرفانه نشسته میدان کارزار گرم بود اگر چه لشکر مخالف از مقابله عاجز بود و چنانچه
 صفت حاصری و محصور بمرین مدعی برهانی قوی و دلیل روشن است لکن وجه قیام

و ثبات و پایداری و مورچه باشی آن لشکر مخالف این بود که از میظرف از جانب بعضی ارکان و معتبران
 یا ایشان خفیه سازش و اندر فی مشوره و تسله همی بود بدین سبب که حلیف متجاگر شده در آوینش بودند
 جنگ هم رویه و نکست لشکر دیر

چونکه قاعده مستمره محاربات این ست که لشکر منصور بارام و سکون باشد و لشکر حاضر بمابان
 نشین و مضطرب الحال می باشند خصوصا در آن ایام که این محاصره شدید در موم نرستان
 و سرمای سخت بطوالت انجامید و جنبه داران ملک صوات هم بوجه درازی مقابل اندیشناک شده
 بترغیب جبرگ بازی وزیر بادشاه متوافر یفته شده در عین میدان جنگ مسمیان شریف خان
 و سلطنت خان مع معاونین خود از مورچه باطرف دشمن فرار نمودند بنا بران سالار جنگ و لیعهد
 ریاست مشوره اختصار این محاصره کرده که جنگ نگروه و حمله فرامی بیکر دنا که بدین هبت جانکاه کامیابی کنم
 و دات دشمنی را بدست آریم البته بطرف سردار محمد عالم از بیخان جنگا گور خندول که تا حال زردار حکومت
 خندول مقام باروه حرکت نکرده بود و بانتظار دعوت جنگ همیانشسته بود خفیه جواب و مشوره مشوره
 فرستاده که شبان شب فوج جزار جان خود را بمیدان جنگ رسانیده که جنگ همگروه کنیم سردار مذکور
 چونکه در حاضری میدان جنگ گرم مزاج بلکه پروانه وار عاشق رخسار شمع کارزار است مع یکدسته
 فوج جزار خود از ملک خندول یلغار نموده در وقت شام شامل لشکر خود و داخل مورچه های عسکر
 گردید و در وقت شب با سالار جنگ و برادر کلان خود و لیعهد ریاست مشوره حمله صباحی تقیم
 مواضعات یورشش کردند و برای حمله خود مقامی سخت و شدید و مشکل متعین کرد که فردا علی
 الصباح در وقت طلوع فجر یعنی صبح صادق هر یک از مورچه باشان بمقام خود پیش قدمی و حمله در

کتند و مورچهای دشمن را قبضه کرده همه قلعههای را در تصرف خود آوردند و تا آنکه سرشنگوی میدان جنگ
 نشد از چوگان دشمن روگردانی نکنند و سردار مذکور معصوم خود و قدری لشکر برون باندی بعین
 سرک سرکاری بجانب جنوبی موضع اوج بمورچه کند که مورچه کلان و مال مال از لشکر صوات بود
 به پرواز پیادگان و سواران خود حمل آوردند از عین طلوع صبح صادق شروع حایره آتشان
 شده بر دوشکرتنگهای آتش شروع کرده که آتش از آن شعله انداز زمین و آوازهای آن رعد و آرمه
 چرخ دوار میکرد و سامعین دور و نزدیک متباین تفرقه فائز با نفهمیده بلکه بمثل عذرا طویل المقدار گوش
 گذار گردید و آوازهای انفارهای یلغار و تیرنگهای حمل آوری با شغب سابقه منظم شده عکس صور
 رستخیز نظامی نمود و جانهای حاضر میدان جنگ به تفنگ و نیزه و شمشیر بآلایات پرواز
 می نمودند و دسته جنوبی کلی جزای سردار خود بجا آورده از کشت و خون خود چشم پوشی کرده
 مورچه کلان موضع کتد را که تا مقدار چهارصد نفر بهادران اعتمادی در آن مورچه زن در قبضه خود
 آورده مورچه با نشان که از چشمیدن شربت اجل باقی ماندند امن و امان داده اسلحه و افیروز ایشان
 غارت کرده تباراج بردند و در بعضی جهندگان مورچه و دیگر فراریان قریب و جوار تعاقب کرده تا
 موضع شوه و تازه گرام اسلحه ایشان تباراج نمودند و در همه لشکر مقابل هیبت و فتور افتاده دل به
 شکست دادند و وزیر بادشاه صوات معیه دیگر سرگروبان صوات از موضع اوج برون شده
 قصد فرار کردند و از کامیابی قسمتی خود بخیخته بوده از فتنه بی طمع بریدند مگر دشمنی چه کند چو مهربان
 باشد دوست به لشکر غربی و شمالی دیر از مورچهای خود پشت نمای سازشیان یا به یزدی
 خود بجای پیش قدمی پس پای کرده ندای الفرار بلند کردند بنا بر آن لشکر شکست خورده دشمن

تجارت گشته قهقری نمودند و بمورچای شمالی و غربی توجه کرده تعاقب ایشان نمودند و چونکه
 دستهای خالصین جانب جنوبی به پشت خود نظر کرده لشکر ایشان رو بفرار نهاده ناچار ایشان هم
 پشت بدشمنی کردند مگر چونکه در میان لشکر دشمن چهار شده راه گیر و نجات نداشتند البته اگر نشان
 تفنگی دشمن شدند چنانچه علاوه از ملازمان عام و لشکر اقوام سیمان فوجون خان و محمد خان
 خانرا دگان قوم بهادر شاه خیل و سرکردگان فوج برول باندی که همیشه در معرکهای شدید و محاربات همیشه
 پیش می بودند درین معرکه شدید معاسپان خود کشته شدند و لشکریات در پیش کردیر
 تعاقب کردند و تا مقام کاشکله بلکه تا حد و تالاش در پیش شکر هزیمت شده یلغار و علاوه از کشتگان و غنایان
 زنده اسبان زین کشتان و اسلحه فراوان در دست لشکریات آمده تاراج نمودند و لشکر دیر بقات
 خود واپس رفته سالار جنگ استحکام حصه های تالاش نموده در پس از دگان بدار الحکومت دیر مراجعت کردند
 و در تمام ادنزی و مراجعت بوجه مرض و بلاء

همدین سال بعد از مرور چند ماه والی مدوح از اراکین خود ناراض شده و ملامت نموده و بر فرار و پس پائی سخت
 ملزم ساخته بقهر و غصه و بیم سربازانش فرمودند بنا بر آن عنقریب بترتیب مذکور حکم فوج کشتی کرده بمقام ادنزی
 حمله آور شدند و بمقامات او تنگی و شیسو و تنخو و بعضی بر مورچهای سابقه مورچه زن گشتند و قدری فدری
 مقابلات خفیه از جانبین بظهور آمده آوینش میکردند و اراده داشتند که درین نوبت گاهی خالی دست هرگز
 نرویم بلکه جمله اوطان و علاقجات مقبوضه دشمن را منسخر کنیم و از انطرف لشکریات هم بقاعده سابقه بلکه
 مستحکم از آن در محاذات خود نشسته بودند و بوجه چند دفعه فتوحات سابقه منتظر فتح و تاراج بودند مفاجاتاً
 از تائید آسمانی در شکر دیر مرض و بانیضه و بانهوار شدند و چند نفر از لشکریان در عین هجوم راهیان مرحله

هر چه عدم شدند و رفته رفته ترانید گرفته از مملکت غلنی در ورطه مملکت غلنی افتادند و اکثر از عامه لشکر یا خفیه روبرو
 نهادند بنا بر آن سالار فوج و دیگر اراکین ریاست مشوره تفرقه لشکر کرده حکم واپسی کردند و شبان شب از پنجاه
 خود پای کشیده مانند طغیور پرواز نمودند و اکثر از ایشان در راه بیان و مراحل و مساجد شریعت حاکمات چشیده بلکه کفن
 و دفن افتاده بودند غرض آنکه درین نوبت هم میان کل صاحب شاه صوا و اقوام صواتیان را نایب آسمانی
 امداد ناگهانی کرده خط مقبوضه تمامها در دست ایشان مانده و لشکر ناکام واپس شدند و بمقامات خود و
 دار الحکومت در بر شکسته نیز بهیبت افتراقی رسیدند و چونکه از خلعت والی مطلع بودند هر کس در دل خود
 اندیش ناک خوف ناک جدا جدا در منازل خود نشسته بوالی الملک، رخ نمودند حضور ما را اکیس و سرگردگان از
 کرده خود پشیمان به پناه و حیل از دار الحکومت دور دور تعطیل و سکون گرفته بامید اینکه غصه و غمی و آلاء
 منطفی شود و با اظهار اعدا و گذشتن لیل و نهار مزاج مانوس و ابتهاج او متغیر گردد و از قبر و بطش او امین
 شوند در مراجعت و سر امر روز و فردای نمودند سله عویم بمقام انضرائی و سله عویم بمقام انضرائی و سله عویم بمقام انضرائی و سله عویم بمقام انضرائی
 مراجعت لشکر دیگر گشتن الی مدوح رسیدتش غیض و غصه در دل شجاعت منزل و انبار و
 اشتغال گرفته دارند خود بر خاسته بر یک جاق را بگرد و خورد و نوش را هم نخوشی و خور می خیر باد
 گفته زیق مثالی مضطرب الحال میبود و هر کس را که از سپاهیان و عهده داران فوج خود معاینه میکرد
 بدشنام سخت و کلام شدید مخاطبه میکرد که شما همه بغیرت و نمک حرام هستید که چندان در مقابل آن
 دشمن که من همه عمر با یالی او کرده بودیم پشت کرده فراز نمائید و سبوی کلان ناموس را بنگ ای عرتی و
 بمرتعی و بی غیرتی بشکنید یا ازین قسم زندگی شمار مرگ بهتر از دفعه بهتر است یا نه و اراکین و سرگردگان
 گویان عدل هستند اول آنکه وقتی در صدر بالای شاهی از غرقه محل تماشای میکردم که بر هر چه بود

ش هر بغداد دسته خراسان و راه بادشاهان استاد جمور را از مرور را همان محفوظ ساخته
 و راه گذاران را از مرور جمور بند کرده بودند که بدین وجه که جعفر بر یکی از خلیفه وقت برای ملاحظه و دوره اخرا
 سان رخصت کرده هر سه روز یکبار سامان وارد لیان و شاطران وزیر مذکور عبور می نمودند پس اشتغال
 هر سه جمور را گذران از آنها بند کرده شده تا که سامان و بار برداری وزیر مذکور را ضیقت و تشکیف باشد
 و اکنون می بینم که همان خلیفه یحیی آن وزیر حجب را سه پاره کرده بران جمور او نیزان ساخته که مردمان
 تماشای او میکنند و ویم آنکه دی سال در روز نهم با دوشاه وقت و خلیفه بدین نظر آمده بود که چهل هزار دینار برای
 عیدیه یعنی شیرینی روز عید برای دربار جعفر بر یکی از بیت المال مقرر کرده شده عطا کنید و امسال بدست همان
 بادشاه وقت در روز نهم آن خلیفه دیدم که سه روپیه از بیت المال بیرون کرده که قریب یک و نیم کلا می شود
 و بدین رقم فقط بویرها خرید کرده پارتای لاش جعفر را دران سوخته کنید پس عاقل را باید که ازین هر دو
 سرگذشت عبرت گرفته بآل مکت و رتبه و اقتدار دنیا اعتماد نباید کرد و عرض اینکه والی مملوح هر محل بدگما
 تغییر و تبدل داده فوج خود را بترتیب جدید نظم و نسق داده در عشر آخر ماه محرم یک هزار و نه صد و چهل و چری
 از دار الحکومت خود بیرون شده برای جگر بازی و تصفیه اقوام بیرون شده چند روز در میان سیر
 و فساد و دوره رعیت خود با معتبران و سرکردگان اقوام سلطان خیل و پانده خیل مشور و منصوبای
 اتفاق کرده جمله اقوام برای لشکر کشی صوات مینا و اماده ساختند که جمله شما منتظر حکم ثانی خواهید بود و
 از انجا بمقام خیل که صدر مقام و جای اجتماع جمله اقوام است قریباً تا عرصه دو ماه در انجا رخت اقامت
 انداختند و غونزادگان خیل که قایدین و سرگروهان اقوام هستند با قامت والی محمد و ح هر قسیم گذشت
 و غل و غش از دل های خویشان کرده بر فوج کشی صوات و تسخیر آن علاقهای بغاوت گیر عفت

قلب و تکلیف خلاص کردند و در انجام رسائی حمیری یکدل یکجهت شده متفق اللفظ بزبان حال
 و لسان مقام گفتند که بیت من آنکه عنان بازیم ز راه پیکر یاسر دهم یا ستانم کلاه پنجین
 قومیان سیند و میدان و غیره علاقهای رعیت با خلاص تمام اشتغال غیرت گرفته بر لشکر و
 و سر باختن متفق شدند و خونه از گال ^{چهل} و دیگر را آگین ریاست اگر چه والی ممدوح را بسیار تسد و اطمینان
 میدادند که شما بدارا حکومت خود مراجعت کرده بسند خود بنشینید که با بجا نهایی خود این مهم را
 بانجام رسانیم و فرمان شما را حتی الامکان بجا آریم لکن والی ممدوح را بغیر از مشاهده آوینش میدان
 جنگ جبر و سکون نمی آمد و بغیر از چشم دید خود تسد و اطمینان روی نداد تا که امتیاز مخلص و مدتیست
 و تفرقه موافق منافق بعین الیقین خود حاصل نمایند بابران خود سپه سالار فوج گردیده در راه برج ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

آهسته آهسته پیش قدمی کنند و بهر وسیله دیهات دشمن را در قبضه خود دارند تا که نقصان جانی نباشد
سرگذشت موزان (تنباسبیه سالار) والی میمون

در کتب سیر و تواریخ فاروقی در احوال خلیفه مستطاب شهید محراب حضرت عمر بن خطاب
رضی الله عنه مرقوم که هرگاه که خلیفه اسلام از فتح ملک شام بدریغ سببه سلطانه نیک فرجام حضرت خاتم
بن ولید که حضرت محمد رسول الله او را از زبان معجز بیان خود لقب صیف الله عطا فرموده بودند
و حضرت ابو عبیده ابن جراح که از مرده عشره مبشر محسوب بودند فراغت حاصل نمودند و مدتی برین
نمط منقضی گردید البتة شوق این خلیفه اعظم بدرازی دست اسلام بالا شده اراده نمودند که ملک عجم که
در قبضه شاهان اعجم اولاد نوشیروان ایرانی که از قدیم الایام مذهب آتش پرستی کیش موروث
از ابا و اجداد ایشان بود از تلویث کفر پاک نموده بخلعت پاک اسلام محلی و مفرین فرمایند بنابراین
اراده حسنیه در میان خدام اسلام و پیش روان دین محمدی ظاهر فرمود همه مخلصان دین پاک مشوره
مستحبه دادند که درین باب تاخیر و تعطیل نباید کرد مقرر در کار خیر حاجتی هیچ استعبار نیست
بنابران برای ایجاز این مهم با فواج منصوره اسلام و همه گرویان اهل یان حکم دادند و چونکه انجام
رسانی امر سعید را از سپاه رسد بد ضرورت و ناچاری بود و اکثر ناموران اسلام در انتظام ملک شام
مصرف بودند و خلیفه محق و عاشق صادق را بتحمل بار خلافت اسلام دل سرد نمی شد بلکه خدمت
دیگر اسلام را هم بگریز بنابران بحیثیت فوجداری و منصب سپه سالاری بالکسر اسلام از دارالهدایت
مدینه طیبه بیرون شده متوجه ملک ایران گردید چونکه سه مرحله طی فرمودند صحابه کبار و واقفین
اسلام پسند نفرمودند و عرض نمودند که منصب خلافت پایه اعلی است بغیر از ذات همایون

شما مشکل است که انجام پذیر شود و این خدمت فوجداری و سپهسالاری بهرکت و اقبال شما شخصی
دیگر بر نخواهد رسانید بنابراین بمشورۀ آن واقفین امر را سعه و قاصر فوجدار و سپهسالار اسلام
مقرر فرموده خود بدار الهجرت و بقعة النصرت مدینه طیبه راجعت فرمودن و بر منصب خلافت برقرار و ممکن
گشت نگرانی و خبر گیر محابدين اسلام فرمودند غرض از این سرگذشت اسلامی علاوه از اطلاع وقت
فتوحات اسلام دین که امیر رعیت و حاکم ریاست را هم گاهی بتقائیدای وقت و حال ضرورت
فوجداری انداخته چنانچه از گذشته بالا معلوم گردید البته والی محدوح همایون دیر خود بحثیت فوجداری
وزیادت اهتمام و احتیاط ضروریات حرب حرفیانه بالشکر خود بمقام نالاش تفتیش آورده در قلعه سرانی
پوست سکاری قیام فرمودند و وقت بوقت بمورچههای میدان جنگ تشریف برده نگرانی مورچههای لشکر
خود مدلا خط مورچههای دشمن میکردند و بسا اوقات بتغییر و تبدل مورچهها و فنادیق حکم صادر فرمودند و اکثر
اوقات پیش قدمی لشکر خود امر فرمودند و برای انجام این مهم بعوض سالار معزول دولت خان باطل و
جمعه از تجلب حسن را مقرر فرمودند و جمله رؤسا و خوانین و سرگر و بان قومی و فوجی در مورچهها و فنادیق
دینق در مقابلۀ فوج دشمن مورچه زن گردید و از جانب لشکر بادشاه صوات با کل اقوام در دوات
اوچ و شوده و کتیارای تاباچکدره بسرگردگی زیر حضرت علی خان در مقابلۀ میدان نشسته بودند و شب و روز
تفنگ اندازی حرفیانه میکردند و هر یکی منتظر دیگری بود که دست اندازی پیش قدمی کند فقط

ایا کردن قلعههای جنگی

چونکه میانگل حضا بادشاه صوات در فنون حرب تجربه کارست و از اول کار این تدبیر اندیشیده بود
که وقتی بسر رسیدنی است که دست و گیر بیان خود هم شد البته قلعههای جنگی مرتب باید نمود که در وقت

مخابره و غلبه دشمن در آن پناه گزین شویم پس در میانه اوج شتر و غری قلعه محکم ساخته بود
و بعد از جنگ سابقه و شایده حال مورچه کند را قلعه محکم ساخته و چونکه حفاظت قلعه کند را از قابو کردن
و ایت را آوردن سربازی ناچاری بود بنا بر سر گریوه ستر گنود و برجهای محکم و بلند ساخت که این مقامی
منیع و مورچه رفیع را لشکر دشمن قبضه نکند و قلعه کند را و دیگر گذاره آمد در وقت لشکر از آن بریاد نشود
و همچنین در موضع چشمه هندوان دهات شوه و مازه گرم و قریب کتیاری قلعها و برجهای جنگی ساخته بودند
غرض اینکه هر جا که لشکر دشمن را احتمال مرور و عبور بود و منفذ آنرا بستند و چونکه لشکر والی دیر شامل میدان
جنگ گردید منفذی و معبری را ندید که خالی از برج و قلع باشد البته مبصران فنون حرب اندیشیدند
که از جانب ما هم قلعهای جنگی درجه بدرجه در مقابل اباد کرده شود تا که لشکر ما را هم در وقت آوینش اطمینان
قلعهای خودی باشد بنا بر آن بمنظوری والی خود قلعه گندآب در منفذ کائیکه اباد کردند که دام غله و دیگرین
و اسلحه زانده و غیره سامان حرب در آنجا محفوظ باشد بعد از آن بروج اوسکی قلعها و قلعها مقابل شاهرا
دب و غیره مقوات میدان جنگ اباد کردند و علاوه از آوینش و تفنگ اندازی روز در وقت شنبه بجه
دشمن حمله خاطر خواند میکردند چنانچه یک شب بوقت نماز خفتن چند نفر از بهادران بر جم یکدسته تیار کرده بر مورچه
در سبک حمله نمودند که چند نفر از دران از جانبین کشته و زخمی شده مورچه را بجنگ گرفتند و مقدار چهل عدد
تفنگهای انگریزی و پتیا و غولین گرفته پیش والی مدوح حاضر ساختند و اسدا علم بالصواب
فراخی خوراک در سبب لشکر دیر

چونکه والی مدوح لشکر خود گونه گونه ترغیب پیش قدمی و بهادری میداد این هم اندیشند که فراخی خوراک
در سبب موجب دلآوری افواج است بحکم آنکه زربده می مرد سپاهین ما سربده و وگرنش زنده می نمانند

البته بدادن از رخت که هر هفته از قلعه سرانی مستوران نفوذ بار کرده بمیدان جنگ رسانیده بشکر تقسیم فرمود
و عهد داران را علاوه از خرج افسران ابعامهای گوناگون هم عطا فرموده و علاوه از خرج نفوذ غله و چای
و مصری و ترکاری گوشت رسانی گوسفندان و گامیشان نر و ماده گاوان بمورچههای لشکر تقسیم فرمودند
که راهروان و مسافران هم از آن گوشت بی پایان سیر میگرددند و چون سبب زرخیزی مملکت خلداد
و المیخوج اکثر متهملان و تاجران زردار ملک پائین اکثر نوبه تجارت با بر و دیگر صنایع استر باج تعلق دارند
ایوانی اند مانند خان بهادر میان فشیه شاه صا کا کا خیل و خان بهادر تاج محمد خان بدرشی و دیگر
تاجران نامی هر چه آمد و تحائف غله و نفوذ و سیوه جات گوناگون با والی مدوح و سرگروهان لشکر و میکرو
و اشیا مذکور بنجنادیق و مورچههای میدان جنگ بر سر کردگان و افسران و عهد داران فوج دیر رسانید
گویا که مورچههای فوج دیر بمثل بازار شهر از میوه و استغنه گوناگون ارسته بودند و غربا لشکر دیر نفوذ و
مخرج نیم سیری خود نگه داشته در خواج خانگی و ادای قرضهای دیرینه خود باصری نمودند که گویا که مورچه زنی
میدان جنگ ر حق عوام لشکریان یک صیغه تجارت یا بسجیده زراعت بود که کفایت ست همان ایشان
میکردند لهذا بدرازی صندوق نشینی ایشان را دل تنگی نبود فقط

تسکینات قدرتی این باب برای هر دو لشکر

علاوه از رزق شب مقابل تفنگ فی و حملهای یلغاری بر یکدیگر و سرمای سخت موسم سخت زمستانی که ما
عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت یعنی ماه مکر و پوس و ماهگن و بهارگن و چتر اوقات سرمای
سخت کل در آن مفر و شده بود تکلیف قدرتی از آسمان بکثرت میرسیدند یعنی بارشهای متواتر
بلکه برف هم گاه گاه بکوههای نزدیک بلکه بعین مورچه میدان اضافه می شد و این تکلیف اگر چه بهر دو

بهر حم لشکر برابر بود لکن بشکر دیر زیاده بود چرا که ایشان جدا از آبادی در حاق بیابان موزن بودند
و باین همه تکلیفات این بارگاهان را برداشت نمود و در نهایت و بروج خود کجبال ثابت ندیدی منتظر
فتح بر دشمن می بودند و گونه گونه تدابیر می کردند

تدابیر اتواب برای قلعه شکنی

چونکه مقابله لشکر مقابل تو فنگ زنی و نیزه بازی و شمشیر زنی مشکل معلوم شد چرا که لشکر بیایا صوات
با وجود کثرت سواران و پیادگان از قلعه ها و مورچه ها و دجیات بیرون نیامدند و بصورت حمله بر
مورچه ها و قلعه ها نقصان ز جانهای لشکر دیر یعنی ظاهری شد لهذا مدبران جنگی دیر بن تدبیر
بکار برده که اتواب دار الحکومت دیر بمیدان جنگ آورده شود پس بموجب حکم والی محدوح اتواب
اتسج بار از دار الحکومت بیرون کرده شده کتان کتان بقلعه سرانی که مستقر والی محدوح بود
حاضر آوردند مگر چونکه توپ کلان از دها و دار را طاقت برداشت کفایت نمیکرد مگر که و میدان جنگ
اجازت ندادند و اتواب خوردار بمقابل مورچه شاهراد و ب و محاذی آن در مقامی مطمئن متعلقین
فرموده گوله اندازان قلعه شکن نوبت بنوبت گوله اندازی کرده تیر به هدف قلعه های دشمن را ویران و
منهدم می ساختند مگر چونکه ایشان از جانب حاکم خود مجبور این جان دادن بودند البته سینه ها
خود را بر این تیر و خنجر ساخته مورچه زن بودند اگر چه میان گل با حب باد شاه صواب برای مدافع
این اتواب رعد و ارتوب خود هم بقلعه گنبد فرستاده آماده کردند مگر چونکه بنیادش خام بوده
استادش ناکام البته بنوبت ثانی و فاشتر دویم پاره پاره شده قطعات آبن را بقا خود باز پس ستان
آمده شدن خان خار و کل لشکر با جور با مداد باد شاه صوات و مقابله

سیم فرمود

و جای

بودند

خداداد

نقدار

و دیگر

و میکردند

انید

در روز

زنی

ایا

ل

م

م

م

م

م

کرون باشکرسه دار عالم ترب خان در میدان جنگ جندول
 چونکه عادت قدیم در سمریه زمان همین است که مردان لشکر و ناحق شناس در بدله نیکویی
 میسازند بنابراین خان خار که سر کرده اقوام باجوڑ و رئیس آن النواحی است و همیشه در زیر
 احسان والی محدود بود و در حمایت او. علاقه بازاری و خاد که نازی بطور انعام و احسان
 در تصرف او رده چند سال حکمرانی میکرد و گوییم آن احسان است را فرموده کرده ابقا با او الحمد و شاد
 صوات جنبه داری کرده بطلع مال و زیر سرخ مقابل و مجاری بلند کردند و ملک جندول که زیر فرمان والی محدود
 بود حمله کرده میدان کارزار گرم کردند و بدریعه جگرهای خود هر دو طرفین را ترغیب دوستی و تحریک جنبه
 داری خود دادند و چونکه با شاه صوات را احتیاج جنبه داری اوزیان بود بنابراین وزیر حضرت علی
 خان در عین وقت او نیزش مبلغ دو هزار درهم بخدمت او روانه کرده نذر و خد متشکر کردند بنابراین
 خان صاحب خارب نشه شراب دولت محمود گشته بمیدان جنگ جندول بذات خود مع کل لشکر خود اقوام
 باجوڑ حاضر شده بقلعه منته که صدر مقام درجه دوم ریاست جندول است حمله کردند و از وقت چاشت
 میدان کارزار گرم کرده دست و گریبان شدند و چند بار حملهای سخت بر یکدیگر کردند و بوجه طلع دست
 کشتی ریاست جندول بخواهی اینکه مغلان بجان کوشد از هر گنج بر لشکر جندول بمثل باران رسیع بارش
 گولها گرده سواران و پیادگان فوج خار بیهوشیهای خود و نیزهای خود از نیاها کشیده اواز الفور
 و الیورشن العجل بر داشته مانند طلیور پرواز نمودند و چند مورچههای جنگی از لشکر جندول گرفته خان صاحب
 خار طلع گرفتن جندول یاده گشته بگریه و دران ریاست جندول حمله خود بیا کرده مانند کوه در
 خنادق خود ثابت قدمی کردند و تماشا باین خام اندیش بوجه شور و شغب پیش قدمی بی ثبات آواز

اواز
 و بمیدان
 خار
 گولهای
 جلباب
 نیزهای
 شکست
 نذر و خد
 بود که
 طرفین
 حریف
 چونکه
 تسبیح
 خان صاحب
 و خزان
 و صدر
 بالا کرده

اواز شکست لشکر جنبدول مشهور کرده حتی که طغنه ناین اواز بگوشن اولی مدوح بقلعه رسیده و
 و بیدان جنگ منته شده و حتی که بعضی خام اندیشان مشهوره آفرقه لشکر اندیزی برای توجه مقابل لشکر
 خار و حفاظت ملک جنبدول بم بوالمدوح دادند اما لشکر جنبدول کمال جان فشانی سرافرازیهای خود را بر
 گولهای لشکر خارسانته چون سواران شب برضیای روز نیزها کشید و دامن خون آلود شفق به
 جلباب غلاف شب پوشیده شده لشکر جنبدول از مورچههای خود بپرق تیغهای درخشان و شعلها
 نیزهای سرفشان بیرون شده بر لشکر خار حمله قهرمانی کرده هزیمت دادند و چند میل تعاقب آن لشکر
 شکست خورده کرده خیلی از سواران و پیادگان لقمه اجل شده کشتگان و آفره و لاشتها متکاثره
 نذر میدان جنبدول گذاشتند و اقلعه مجاریه آواز الفزار پناه گیرین کردند و غرض اینکه تردد آواز شکست باقی
 بود که آواز بلوغ مرزده کامیابی رسانید و خانقا حجاب که قبل ازین جای تمناء و التجای جنبه داری
 طرفین بود در بادیه بی اعتباری و سراسیمگی باند و لشکر دیر بشنیدن این اواز فغانه متجاگر شده
 حریف بیدل گردید بیان مقابله والی دیر و حمله آوری او بر ملک صوا از جانب کوهستان شرقی
 چونکه مثل مشهورست که صاحب الغرض چشم چهار باشد البته والی دیر در وقت روانگی خود برای
 تسخیر ملک صوات تدبیر مقابله جانب مشرقی هم کرده و عبد الکرم خان برادر رضعی نواب محمد شریف
 خان صاحب مرحوم که از عرصه دراز دراز حاکم کوهستان است برآه کوهستان با ترک بانیادیق و شگن
 و خزانه معقول و دیگر سامان جنگ را مور کرده در کوهستان صوات بمقام برائیل که موضعی مشهور
 و صدر مقام کوهستان است منتظر جنگ بود از اینجانب حبیب الله خان میادام علاقه جنگی خیل صوات
 بالا که دوست و جنبه دار و الیدیر بود و مرد بهادر و تجربه کار حروب بود جنبه خود را از کوهستان و

و فراریان صوات فراهم کرده از جانب شرقی هم میدان کارزار کرم کردند میاکل صاحبصوات
 بادشادرین امر بریشان شده جدیدان و امیرخان سرکرده خان صوات را برای مقابل
 ایشان مقرر کرده بعضی از لشکر قومی که در خانه مانده بود و قدری از لشکر قلمی و بسکر دگر
 نائب احمد علی خان برادر وزیر حضرت علی خان برای مقابل جنگی شرقی فرستادند و چند بار
 آویزش و مقابل شده ایشانرا شکست دادند و نامقام چور ژری که حیدر صوات است
 و مجاورت جنگی خیل است از ملک صوات در قصبه خود آورده بر مقام چور ژری قلعه ساختند و عبدالکریم
 افر و الیدیر و حبیب الله خان خان میاد در آن قلعه برای مقابل میدان شرقی مورچه زن
 بودند و هر وقت منتظر این آواز بودند که آواز فتح میدان غربی که بذات خود والی ویردران
 حاضرست کجا میرسد که ما از بنجانب هم حمله فاتحانه میکنیم

آمدن سید عبدالجبار شاه ستانه وی سالتو بادشاه و ابامد و الیدیر بالشکر خود بجا ملک بنیر
 اگر چه قبل ازین معلوم شده که سید عبدالجبار شاه ستانوی بدین سبب که چند مده اقوام
 صوات او را برای مقابل این والی بادشاه کرده بود سخت مخالف و دشمن والی مدوح بود
 و چند مقابلات و محاربات شدید در میان آمده بود چنانکه پیش ازین درین کتاب بتفصیل تمام
 درج شده است لکن بعد از مضرولی با والی دیر سلسله دوستی جنبانیده و بذریعه مراسلات
 و خطوط علاقه دوستی قیام کرده اقرار نمودند که وقتی که نواب حصار داده تسخیر ملک صوات فرمود
 من هم بمنزل یک افسر جنگی طاقت خود کمر بسته حاضر خواهم بود بنابراین والی مدوح در ایام
 قیام خیل با سید مذکور مراسلات کرده که اکنون وقت است اگر چیزی نمایش از دست

از دست شما میشود در بیخ نذارید بعد از کامیابی کناره جنوبی ملک صوات بخش شما خواهد بود سید
عبد الجبار شاه را در حاضری این مقابله مواج بسیار در پیش بوج عدم استعداد کافی و غما
نعت سرکاری انگلیزی و بعد مراحل و مانعت و مزاحمت اقوام افغان مگر چونکه سید
مذکور مرد بهادر و دانا و تجربه کارست همه مراحل را به نرو دانی طی کرده از نواب حیاتا ناول که
منعم قدیمی اوست امداد مالی و بنادیق و التواب دستیاب کرده و از اقوام گدازن و خود و نیل
و غیره بملک چمکه گذر کرده بملک بونیر رسید میا رنگل صاحب بادشاه ضواری چون این طنطنه
بگوش رسیده جگرها و کاغذات برای مدافعه او بملک بونیر فرستاد تا که این آتش فتنه
در چنین وقت باریک هوای بیهوده بکوه منطفی گردد و اعلی ترین حیل مدافعه سید عبد الجبار
همین بود که سید مذکور اگرچه عالی نسب سامی حسب دی علم مرد میدان بهادر تجربه کار بود و رکن
اعظم معزولی او از بادشاهت سابق ملک صوات همین تهمت شنیده بود پس میا رنگل صاحب بادشاه جدید
ملک صوات در مدافعت او بهین صیغه سعی کرده و بذریعه پاجاملا صاحب که را بدست عمده آن نواحی بود و دیگر
علماء و سفید پوشان آن وطن که اکثر از مریدی اخوند صاحب ضواری رحمة الله تعالی علیه خالی نبودند تجویز مانعت سید
عبد الجبار شاه کرده و هفته عشته این تجویز معقول هم سواره سید مذکور گشت مگر این تدبیر هم کارگر نشد
و سید مذکور بکمال بهادری با اقوام بونیر که برخلاف او بودند با یکدسته فوج منتخب کرده خود و همراهی
یک جنبه خود از بونیر و از چند مقابلات قومیه در آن وطن کرده و قلعه های ایشان را به التواب آتشبار
خود منهدم ساخته بعرق ریزی و جانفشانی بکوتل کراکڑ که منفذ شهسواران دیارست بالاست به حذر
ملک ضواری رسید و از انجا اعلان جنگ کرده پیغمبر موسی خیلان که همیشه خطیبی ایمانی و وعده خلایق دلی

و بی وفائی بر صفحہ جبین بی تمکین ایشان نمودارست و در سابقه محاصره قلعه نشود از پلشت عبد الجبار
 حقیقت فرار کرده انهم از آن نوبت غالباً منسوب بایشان بود اکنون این قوم بی وفای هم خفیتاً طرفدار سید
 عبد الجبار شاه و بذریعہ این بی ایمانی از نواب حیدر و میاں اکمل صاحب بادشاہ متوا حصول رشوات خلعتا
 میگردند و درین نوبت غالباً تجاسر و پیش قدمی سید عبد الجبار شاه بدین مملکت مغرب سازی
 و دھوکہ بازی این فریقہ مذکور بدین بود مگر چونکہ میان صاحب بادشاہ و صوامردان و موقعہ شناسان
 پس و لا معالجه این قوم پیر برستان بطریق سیاست و بلشکل ترضیہ پیر سخی ایشان
 صاحب زادہ عبد الحق ساکن مانگی کرده بعد از آن برای مقابله سید عبد الجبار بذات خود
 با قتلشکر نظامی و قوم ابا خیل و موسی خیل و مدران کوتل کراکڑ حاضر شد و دو معرکہ شدیدیہ
 و مقابله مہمہ ہم ظہور رسیدہ غرض آنیکہ فوج کشی والی میر درین نوبت برای تسخیر ملک صوات
 از جانب دوزگار و از نوادر یادگار صحائف تواریخ این رجب مسکون خواهد بود کہ از چہار جانب
 میدان کارزار گرم بود بتفصیل ذیل میدان غربی لشکر خان خارباجو طرفدار بادشاہ صوات
 چنانچہ سابقاً تحریر شدہ و در مقابلہ لشکر نواب زادہ سردار عالم زیب خان گونز چندول بمقام میدانکل
 و قلعه موندہ و میدان شرقی عبد الکریم خان والی دیرو جلیب اللہ خان خان بیادوم طرفہ از
 حوالی دیر در مقابلہ خوانین قومی و قدری لشکر نظامی بادشاہ متوا بمقامات جورتری و پیا
 سرحد صوات با کوهستان و میدان جنگ شمالی خوانین سمرکوت و بعضی از
 فوجی والی سر بامداد جنبہ داران نیک بخیل در مقابلہ قدری لشکر بادشاہ متوا و اقوام بمقام
 منجہ علاقہ نیک بخیل شرکت آن قوم از جانبین و میدان جنوبی ہمیں مقابلہ سید عبد الجبار شاه

و میان گل صاحب بادشاه فتوایات خود که در سیاق تحریر او قلم فرسائی شروع است
 و در میان این چهار جوانب میادین حروب مهملکه میدان جنگ کلمان و معرکه شدید مقام
 و نزاری بود که قوای اعظم هر دو دولتین در آن مصروف بود و خود و اولاد ویر برای انجام رسائی
 آن بمقام قلعه سرانی ملکات لاش فروکش بود گوایه که گوشت حل بمنزله بادشاه خونریز بود و محاط هر چهار
 جوانب محره منزلگاه فوج قتال و عسکر سفکاد بود که از شرق بمنغرب نقل و حرکت میکردند که آن فوج
 خونریز سرانی طلایع و ساقه و میمنه و میسر و قلب بود پس فوج و جندول طلایع و محاذ کوهستان
 و چورری ساقه و محاذ منجه میمنه و محاذ کراکر میمنه و میدان جنگ و نزاری قلب عسکر بود که خود در حل
 خونریز در اینجا گزین بود این تفر را سامی بران تقدیر است که حرکت بجانب مغرب فرض کرده شود
 چنانکه حرکت شبازری ملک که موجب حرکت شمس و قمر و ظهور لیلیا و ایام و اگر بجانب مشرق فرض کرده
 شود چنانکه حرکت بعضی کوکت سیار است پس سامی فوج در حل بر عکس آن خواهد بود یعنی
 کوهستان طلایع و جندول ساقه و کراکر میمنه و منجه میسر و خواهد بود ووافق لفظ شمال که بجانب
 چپ را گفته شود نکته عجیبه تا بله اتحاف قدر شناسان سوال دران وقت که شخصی مستقبل
 قبله طرف مغرب ایستاده شود چنانچه ادا اصوله این ریاست دست راست بجانب شمال می آید
 و چپ او بجانب جنوب پس طرف اول را شمال بجهت گفته می شود بلکه مناسب همین بود که سمت
 نبین بر عکس این بودی جواب توجه شخص را اعتبار نیست چرا که این بهر خدایت مختلف
 میشود بلکه سیمین جانین بقاعده علماء علم هیئت بدان سبب است که توجه بروج فلکی بطرف
 مشرق شمس است و بقاعده شریعت بدین سبب است که توجه بیت الانبیاء بطرف مشرق شمس است

پسوان فوق قاعده هر دو علوم شمالی بجانب چپ و جنوب بجانب راست میماند و این توجه گاهی
 متغیر نمیشود غرض آنکه سید عبدالجبار شاه اگر چه بهادر میدان و حوصله دار بود مگر به چه عریب
 الوطنی بعد امداد یابی و سختی رسیدن سبانی فوج خود در آن ایام قحط سالی بعد از دو مقابله شدید
 پشت مراجعت کرده رفته رفته در ملک بنویر پس پانی کرده حتی که بمسکن خود ستانه و مستقر خود تنایان
 نزول فرمود و میان گل صاحب بادشاه صوات بدار الحکومت خود سید و شریف مراجعت فرمود
 گویا که ثابت قدیمی و حوصله داری همین بادشاه صوات هم قابل تعریف و لایق غور است که با
 چندین طاقت خداداد و الیدیر و احاطه محاربه هر چهار جوانب و آویزش سخت میدان جنگ
 ادنزی تغیری و لغزش و فرار و انزمام عارض حالش نشد که وَالْفَضْلُ مَا شَهَدْتُ بِهِ الْإِعْدَاءُ
 غرض آنکه معرکهای کل جوانب بحال خود میگذشت و هر روز در هر معرکه هزار باطیور راجح از
 از نفس بانی قوالب بدلان پرواز میکردند و آتش غیض و غصه در دماغهای اهل زمانه جا گرفته
 مهر و محبت و رحم و رافت را جای نگذاشت تا آنکه بعد آنکه بعد از سزایابی شامت اعمال خود خالق
 مسبب الاسباب سبب اصلاح و آشتی از پرده غیب بمنضه ظهور آورد و آن اینست
 که ذکر میشود وَمَا دَخَلَ سِرَّكَ أُنْكَلِيشْ دَر بَارَةُ التَّوَا جَنَگ ^{چون حوالی میدان جنگ ادنزی همه}
 مورچها و خنادیق و بروج خود را در محاذات لشکر دشمن نزدیک ساخته آویزش کردند
 تا بجای که دست و گیربان شدند و ناظرین امتیاز بروج طرفین نتوانستند و تماشاگران و ^{طنین}
 و غریب لوطن برای نظاره این آویزش می آمدند و افسران سرکار انگلیش برای متعا
 این مقابله و ملاحظه این میدان جنگ بذریعہ موثر با و چهار زبانی هوایی حاضری شدند و خیلی

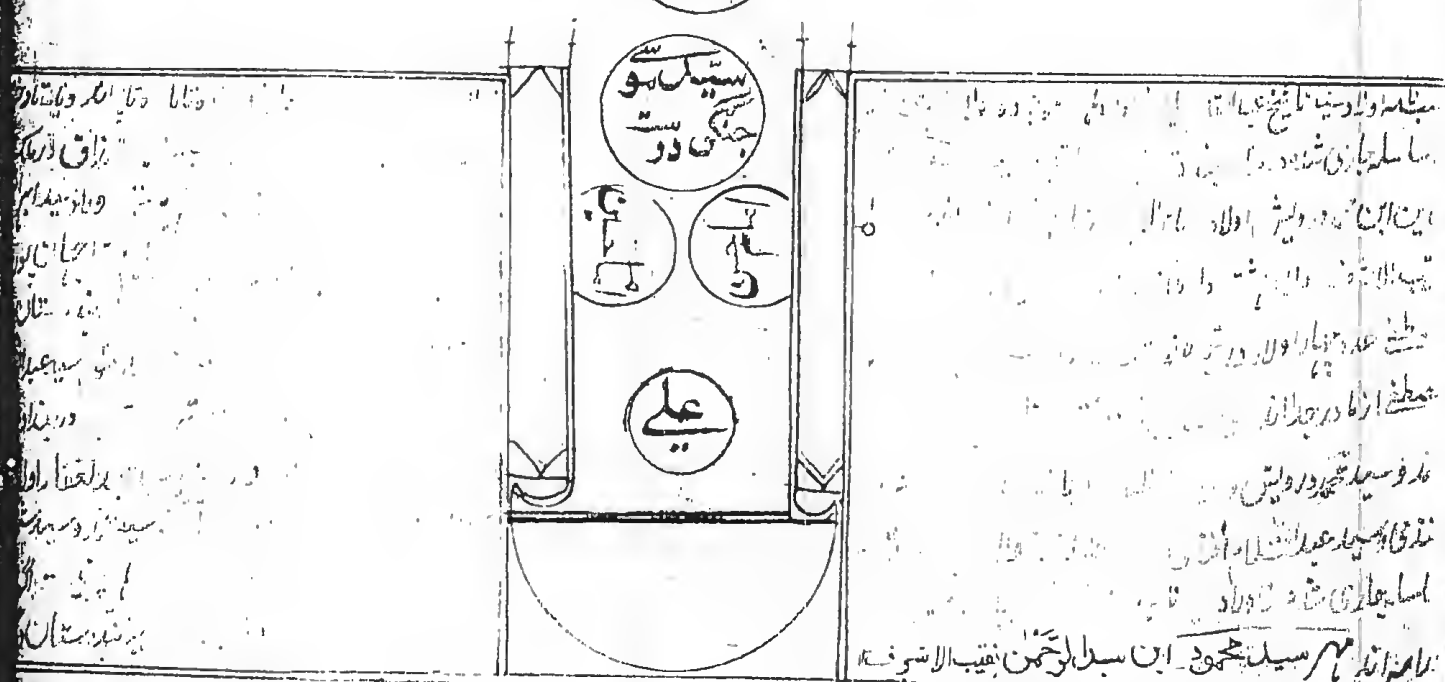
از مبعران فوجی انگلیزان درین نظم و نسق میدان دموچیزی و بنا برین ساز و ساختن و فساد و بیج جنگی
 انگشت بدندان حیرت گرفته تعجب میکردند البته بدین طوالت مقابله و برپا دی طرفین و دراز
 کشت و خون که به شمشیر قریب میشود رحم آورده مداخلت جرگ بازی در میان کرده و طرح مصفا
 با طرفین شروع کردند رساله را مغل با رخا که افسر خلیق و نیک نیت بود درین ایام بعیده اسست
 اسستنی عداقه دیر از جانب سرکار انگلیشیست تعیین بود درین باب کوشش بسیار کرده
 عوق ریزی نمود اگر چه هر دو طرف ازین امر ابا میکردند لیکن بجهت بلیغ او به التواء جنگ میعادوی
 و انتشار لشکر طرفین را راضی کردند و تا میعادوی ستم ماه ذی الحجه سنه ۱۲۰۳ هجری لشکر طرفین منتشر شده
 حد بندی بجهت در میان انداختند که تا گذشتن میعاد مورچه ها و حد و طرفین بموجب قرار نامه زیر
 زیر اقتدار سرکار محفوظ و مامون باشند بعد از آن حد و مورچه های خود هر یک طرف را از آن نری
 و منجه و چوریزی و کوهستان و بنویر حواله آن طرف کرده خواهند شد و صوت و زمین محدوده این دو مذکور
 حواله و مقبوضه بر قبضه بادشاه معوات خواهد بود و بعد از فرور میعاد مذکور در لشکر طرفین اختیار خواهند
 والی مدوح دیر اگر چه بدین تعطل و التواء جنگ میعادوی رضامند نبود لکن بوجه ماندگی لشکر خود که عرصه
 دراز در بارش برف و باران و فساد و بیج و بروج جنگی جانکشی کرده بود بدل شکسته گی دستخط
 به اقرار نامه التواء کرده لشکر خود را اجازت مراجعت مقامات خود کرده متفرق گردیدند
 بیان سیاحت والی مدوح و سفر هندوستان و صلح قطعی در میان هر دو حریفین و حواله کردن علاق
 اندرزی و ابانرزی و نهادنری و دو شخیل والی دیر بطور صلح
 چونکه قایم این جنگ والی الاطراف اگر چه در نظر ناظرین معنی شناس بهادری نادر العمر بود لکن

لکن چونکه از خواستن شیر خصلتی والی مدوح بود و بدینقدر پیش قدمی با اهل مله جوانب بغیر از تنفر
 وطن مطلوب پسینه او سرده نمیشد بنابراین از ان قلعه سرائی و میدان جنگ برای تفرج اراده سفر
 هندوستان کرده تا که این کدورت و شکستگی به سیر و جست و جوی دفع گردد و در ضمن این سفر بعضی
 بعضی مقاصد جنگی از فرامی سامان حرب و دیگر تجاویز ضروریه کار آمد این مقصد فرا هم نم
 بنابراین یکدسته خاطر خواه از مدبران و هم نشینان و افسران فوجی منتخب کرده بسیار هم دویم
 رمضان المبارک ۱۲۰۳ — یکهزار و سیصد و چهل و هجری از قلعه سرائی بیرون شده
 بمقام چکدره ارام گزین گردیدند و چونکه نامیان تجار و سامیان دولت مند این دیار میا
 صاحب مشرف شاه کاکا خیل و خان بهادر تاج محمد خان بدشاهی را باین دولت عالیه گونه
 گونه تعلقات بود البتة هر یکی از ایشان موثرهای نفیسه خود برای سواری کوبه والی مدوح
 بمقام چکدره پیش کرده بمقام ملکنڈ نزول فرمود حکام پلشکل چونکه نارضا می او معلوم شد
 و پیش و پس نظر انداخت که احتیاج و تعلقداری ما باین دولت و افرست و سلسله اندوخت
 بند بر حتران بغیر از ممنونی این دولت از محالات عادی خواهد بود بنابراین طرح تملق و مسالت
 و میان انداخته چیف کشنر نموبه سرحدی مقیم پیشاور هم بمقام ملکنڈ فروکش شد و والی مدوح
 مبارک بادی علاقهای ادنتری و ابانتری و خادگری و دوشخیل که بیک حیثیت بمقدار
 ربع صوات میرد در دربار عام داد و بجا کام پائین ملکنڈ حکم قطعی تفریری و تحریری داد
 که تا فلان تاریخ و مراجعت نواحی صاحب از ملک هندوستان این علامات مای
 مذکوره از قبضه بادشاه صوابیرون کرده حواله والی دیگر کرده شود و والی مدوح ازین

ازینجست که شیران به پس خورده دیگران میل نکنند بدین امر راضی نبود و بدین تجویز سرکار
 انگلیشی به بغاوتش خود دستخط نمیکرد و میگفت: ز ملک من اقطاع من میدهی: ^{۱۳}
 بسات سهیل ازین میدهی: یعنی ملک صوات قدیمی محکوم من بود خصوصاً علاقه
 ادنرای و غیره ساحت خانه من و میدان اسپان من بود پس بطور صلح بدین قدر
 چه طور راضی خواهم شد مگرندیمان و اهل جبرگه او ذمه واری ترضیه و دستخط او کرده از اینجا
 بمقام نوشیره قیام کرده باز بطرف هندوستان توجیه کرده سرکار انگلیشی به هم گونه گونه مدارات
 او کرده و دیگر مغزین کرام در هر جا که مطلع شده طاقت خدمت و دلداری پیش کرده
 بکمال عیش و آرام سیر و ساحت مقامات لاهور و دهلی و کراچی و بنی و کلکته و دیگر موا
 ضعات مشهوره هندوستان فرمودند و در انشای این سیاحت تجاویز مفیده
 و فزاینده سامان حسرت هم بدست آوردند بعد از ان مراجعت کرده قدری آرام دز زیارت
 لاجپوک که مزار جد خود اخون الباس صاحب علیه الرحمه فرمود از اینجا بدارالحکومت خود تشریف
 فرمودند حکام سرکاری بنابر تجاویز خود علاقه ادنری از لشکر و چوکیات میان نصاحب خالص
 بناراضی او خالی کرده همه علاقه های ادنری و ابازی و دوشخیل مع کل کلعها و بروج حواله
 عهده داران والی ممدوح دیر کردند و میان ایشان یک معاہده وافر از نامه منظور کرد
 که بریک دیگر خضداری و دست اندازی نخواهد بود و خاتمه این تجویز سرکاری در ابتدای
 ماه ذوالحجه بجزی بانجام رسد معلوم نیست که بعد ازین از پرده نجیب چه بظهور میرسد فقط

الہام **بسم الله الرحمن الرحیم** محمد ^{۱۳}

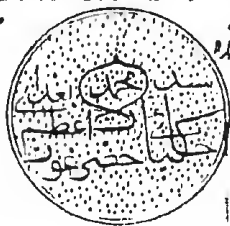
مسلمان را درین یقین است



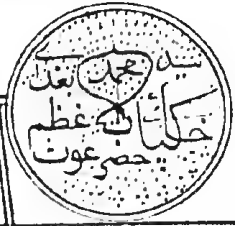
اولاد سیدنا شیخ عبدالقادر جیلانی

حاجب دہ کلان سیدنا عبدالرزاق مرقد او در امر شریف است اولاد آن یک در ملک هندوستان
 نظام الملک حیدر آباد شهر اورنگ آباد مقیم شده نام آن سیدنا برہیم است و از اولاد سیدنا برہیم الرزاق
 یک اولاد که نام آن سیدنا حکیم است در اگرہ است اولاد سیدنا حکیم کہ در شاہجہان پور است نامش را
 معلوم نیست و از اولاد ہای سید عبدالرزاق در ہندوستان است و ملک دیگر نیست و سلسلہ
 جاری شدہ است اولاد دوم سیدنا عبدالغفر زکی در ویش حصام الدین و دیگر سیدنا ہر دو سلسلہ
 جاری شدہ و سندنشین در بغداد شریف ہستند نامہای آن دہر شاخ جدا جدا نوشتہ میشود
 از کسری مرہ از اولاد ہا سہم سید عبدالوہاب دوازدہ سالہ وفات کردہ اولاد چہارم سید عبدالجبار پانزدہ
 سالہ اولاد ندارد پنجم سیدنا عبدالغفار از ظاہر غائب شدہ برای مریدان راہ مایندہ ست ششم
 سیدنا عبدالغنی در میان دریگشت میکدر غرق شدہ را بیرون آرد ہفتم سیدنا صالح محمد
 در کوبہ ہا غائب شدہ اولاد ندارد ہشتم سیدنا شمس الدین یک دختر ہفت روزہ و مات
 یافت دیگر بیچ اولاد نیست نہم سیدنا برہیم بعمر پانزدہ سالہ وفات دہم سیدنا یحیی از کتبہ برادران
 خوردست یازدہم یک بہت اسم مبارک آن فاطمہ است رحمہم اللہ تعالی علیہا

بہر سید محمد بغدادی ابن سیدنا قادری بغدادی اجازت عام سلسلہ موجودہ روانہ می شود فائزہ تاریخ



بسم اللہ الرحمن الرحیم



نحمدہ و نصلی علی رسولہ الکریم

کامل الانقاد و الواقع الاعتقاد مدام رضای حق ہستند پس از سلام سنت الاسلام باعث

تحریر و موجب تسلیم آنیکه از کلام برخوردار سید محمد قادری حالات صدق و صفا و زهد و اتقا
آن عزیز معلوم شد خیلی خرمی و بسیار مست رو نماید شاد باشد که انجام بخیر است حسب
همین است هر مسلمانی را باید که اول راست اعتقاد باشند و بعد بر رگن قدیم و آثار و افعال
فرونگارند با مخصوص از نام نامی حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی رحمة الله علیه و
اولاد اجدحتی که هر کس که نام خواه ایشان بود بصدق قلبی محبت کند زیرا که محبت آنها محبت
حضرت غوث پاک رحمة الله علیه است خداوند تبارک و تعالی این نیک حالات و مستحق معالمت
آن محب دائم برقرار دارد و روز افزون سازد عزیزم پیر مرشد ایشان سید عبد
السلام صاحب که ستون منزل اسلام و چراغ راه هدایت و رہنمون حقیقت و طریقت بود
ازین دار فانی پرده کنش شده بقرب حق پیوست رحمة الله علیه بر آن ساعت که محبت نامه
آن عزیز معرفت برخوردار سید محمد قادری وصول شد همان وقت یاد رحلت حضرت سید
عبد السلام صاحب رحمة الله علیه تازه گشت از احوال مقومه ایشان و قوف یافتیم حضرت مرشد
مدوح کعبه مدائن بکثرت داشتند از جمله عزیزان خود از بر خور دار برادر زاده سید محمد که از
معتقدان صالح و پیر نیکوکار و ائمه بود و عزیز تر دانستند حتی که مختار عام کارهای خود ساخته
خلیفه خاص گردانید و چیزی از علمهای حسنه و ورده و لطائف عریبه برد مخفی نداشت ازین تمامی
امور کماینی و واقفیت دارم حالاً بر خور دار سید محمد قادری با جازت و نگهبانیت من شجره
تبار کرده ازین جهت من مهر صداقت ثبت نمودم لهذا بر خور دار مذکور با یامی من شجره
پیشگاه ایشان ارسال می نمایم باور باید دانست زیاده چه ارقام کنم از جانب رفیق جمیع اهل
سید الرحمن نقیبه ————— | مجلس سلام مسنون برده | | ایضا بغالای و قادری

آنکی ز نسبت بیوه از خاندان همرا خیل شاهزادی

از راویان عمده دهر و از حاکیمان زبده عصر حکایت است که سمات آنکی ز نکه بیوه یعقوب بابا : و حمزا بابا که در
 یعقوب بابا در عمر کلان و دیگر گرم سن بر دو برادران اعیانی خاندان نصر دین خیل شاهزادی بود معلوم
 که ز نکه مذکوره منکوحه بیوه عم ایشان بود بطور خفگان و مانی بدون کدام شخص شوهرت گرفتن طرف
 جندول روانه شده مقیمه موضع جونی کلی که قریه از قریجات جندول و فرتبه شیخیل است شد در آن
 مده قوت و طاقت قبیل شیخیل بسیار بود خاندان شاهزادی که از مردم شیخیل معتبرین اقوام جندول
 استفسار بیوه خود بعضی و البس آن بدین بکانات خود قلعه شاهزاده کرده و صلاح جوان سرانجامی
 این امیر همراهی عزیزان خود با پادشاه خیل و سلطان خیل و او سخیل شدند مگر بسبب خامکاری و بغور
 اتفاق کل مردم ترکلا نیان خوانین از ناوگی و خا و پشت و آسمار و همه قومدار بیوه مذکوره بخاندان مو
 صوفان نه دادند بنابران حمزا خان بابا بامادیان حملدار خود سوار شده بسبیل منعت و زاری بتمای
 و همگی یوسف زری از مکرزی صوات و بون و چکی سروکانشرا و غور بند و بنیر و جمله مندر که اعیانی برادرزاده
 یوسف بابا بود اولادش محسوب از یوسف زری اند تا موضع کیا و کبل سرحد و برید مخلوق افغانان و
 هندیان است ده بده بلکه خانه خانه گردیده عصر بقدر دو ساله و ششماه درین دوره مطالب نفایت
 گذرانیده حتی که مادیانش زانیده وضع حمل خود بچه زکر کرده در عرصه ملفوظ آن بچه مادیان باری ساخته
 با او سوار شده تمام عساکر یوسف زری را جمع و فرا هم نموده متوجه جانب جندول گشته بضیعه عزت
 عزیز زری خود کامیابی خود با واردین جندول شدند در اثنای راه در مقام توره یگه برید یوسف زری
 و ترکلا نیان قریب گو سم فی نفر یک گولی جهت امتحان و معلومیت قلت و کثرت جنادات ظفر

علامات بزین انداخت چونکه این گولیهات تحت تعداد آورده شد بقدر نوکمه برآمد گردید و تئیکه داخلین
 جندول شدند بحکم داوریه مال و حاکم لایزال جل شانہ بزور و زبردستی یوہ خود از جونی کلی مجبور اخراج ساخته
 تحویل خود بانمودند و از روی قہر و خشم افغانی و محنت کشی دانی بالا از مقام موند یوہ مومیہ را کشته بر جہ
 شہادت رسانید و حین حیات خود آن شہیدہ زبان طغنت دراز کرده لغت و دشنام
 بہہ اقوام و خوانین مردم ترکلا نیان خواند و گفت کہ یک دست من بکون سفید ریش معتبر خان
 ابراہیمیل و دیگر دست ما بکون خان کلان جندول درون باد افسوس کہ افغانان کہ
 ہستند یوسف زری اند و خاص حمزہ خان ست مگر من قدر شناسی آنہا نکردم ہنوز کہ پشیمانی
 و ندامت میکنم فائدہ ندارد : چونکہ دران آوان مردم شماری قوم یوسف زری نولاکھی ہو و
 بالفعل درین زمان کہ بتقصلا تخالق موجودات جزئی و کلی درین دیار سالک سالک طریقت صاحب
 کشف و کرامت ولی یگانہ قطب دورانہ حضرت جناب اخوند الیاس صاحب علیہ الرحمۃ والغفران
 مبروز و پیدا شدہ ذمام حکومت و اختیارات تعزفات ریاست قوم دیانت دار یوسف زری بدعا
 پیرو مرشد خود جناب قدسیت تاب سید آدم بنوری صاحب علیہ الرحمۃ در ایادی اولادش
 افتاد معظم دیرگوشن نظیر پای تخت و بلجای استقامت و سکونت خاندان و الاتبار اخفا و صفا
 مدوح معین و مشخص گردید خوانین عظام احسن الوجوہ الحسنین والاباء ذی شوکت و دست نواز
 دشمن گداز سخاوت و شجاعت پیشگان در دیر ساکن و متمکن شدند از آن وقت الی حین حکومت
 اغلب یوسف زری از ہسائیتری و اکوزی ملیتری باضا بطہ کردہ و با خصوص حکومت عالیجناب
 معالی القاب امارت و ریاست تاب نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم والیدیر و صلا و جند و طاعت شد

انکی ز نسبت بیوه از خاندان همرا خیل شاهزادی

از رویان عمده در واز حاکمان زبده عصر حکایت است که سمانه انکی ز نکه بیوه یعقوب بابا بن و حمزا بابا که در
 یعقوب بابا در عمر کلان و دیگر کم سن بر دو برادران اعیانی خاندان نردین خیل شاهزادی بود معلوم
 که ز نکه مذکوره منکوحه بیوه عم ایشان بود بطور خفگان و مانی بدون کدام شخص شوهرت گرفتن طرف
 جندول روانه شده مقیم موضع جونی کلی که قریه از قریجات جندول و فرتیه شیخیل است شد در آن
 مده قوت و طاقت قبیل شیخیل بسیار بود خاندان شاهزادی که از مردم شیخیل معتبرین اقوام جندول
 استفسار بیوه خود بعضی و البس آید آن بکانات خود قلعه شاهزاده کرده و صلاح جوان سرانجامی
 این امیر همای غیزان خود با پانصد خیل و سلطان خیل و او ساختیل شدند مگر سبب خامکاری و بغرور
 اتفاق کل مردم ترکمانان خوانین از ناوگی و خا و پشت و آسمار و همه قومدار بیوه مذکوره بخاندان مو
 صوفان نه دادند بنابران حمزا خان بابا بمادیان حملدار خود سوار شده بسبیل منت و زاری بتمای
 مگر یوسف زری از ملکز و صوات و پور و چکی سرو کانترا و غور بند و شیر و جمله مندر که اعیانی برادر زاده
 بابود اولادش محسوب از یوسف زری اند تا موضع کیا و کسل سرحد و برید مخلوق افغانان و
 پندیان است ده بده بلکه خانه بخانه گردیده عصر بقدر دو ساله و ششماه درین دوره مطالب لغایت
 گذرانیده حتی که مادیانش زائیده وضع حمل خود بچه نکر کرده در عرصه ملفوظ آن بچه مادیان باری ساخته
 با او سوار شده تمام عساکر یوسف زری را جمع و فراهم نموده متوجه جانب جندول گشته بضیعه عزت
 غیز زری خود کامیابی خود با واردین جندول شدند در اثنای راه در مقام توره میگه برید یوسف زری
 و ترکمانی قریب گوسم فی نفر یک گولی جهت استمان و معلومیت قلت و کثرت جنات ظفر

علامات بزین انداخت چونکه این گولیا تحت تعداد آورده شد بقدر نوکمه برآمد گردید و تقی که داخلین
 جندول شدند بحکم داور مهمل و حاکم لایزال جل شانہ بزور و زبردستی میوه خود از جونی کلی مجبور اخراج ساخته
 تحویل خود نمودند و از روی قهر و غصه افغانی و محنت کشی دانی بالا از مقام موند میوه موسیه را کشته بر جبهه
 شهادت رسانید و حین حیات خود آن شهیده زبان طغنت دراز کرده لعنت و دشنام
 بهما اقوام و خوانین مردم ترک لانیان خواند و گفت که یک دست من بکون سفید ریش معتبر خان
 ابراهیمیل و دیگر دست ما بکون خان کلان جندول درون باد افسوس که افغانان که
 هستند یوسف زری اند و خاص حمزا خان است مگر من قدر شناسی آنها نکردم هنوز که پشیمانی
 و ندامت میکنم فائده ندارد : چونکه در آن آوان مردم شماری قوم یوسف زری نولاکه می بود
 بالفعل درین زمان که بتفضلاً تخالق موجود است چیزی و کلی درین دیار سالک مسالک طریقت صاحب
 کشف و کرامت ولی یگانه قطب دوران حضرت جناب اخوند الیاس صاحب علیه الرحمت والغفران
 مبرور و پسید شده دام حکومت و اختیارات تصرفات ریاست قوم دیانت دار یوسف زری بدعا
 پیرو مرشد خود جناب قدسیت آب سید آدم بنوری صاحب علیه الرحمت در ایادی اولادش
 اقتاد معظم دیگر گلشن نظیر پای تخت و بلجای استقامت و سکونت خاندان و الایثار اخفا و حب
 مدوح معین و مشخص گردید خوانین عظام احسن الوجوه و الحسن البلق و الایجاد ذی شوکت دوست نوز
 دشمن گداز سخاوت و شجاعت پیشگان در دیر ساکن و متمکن شدند از آن وقت الی حین حکومت
 اغلب یوسف زری از بهائیزی و اکوزی ملیز می باضا بکمر کرده و بانخصوص حکومت عالیجناب
 معلى القاب امارت و ریاست آب نواب محمد شریف خان صاحب مرحوم والیدیر و متوا و جندول طالع الله

شراه و جصل الحننه مشواه و ايضا حکمرانی حضور و الا نشان جناب نواب محمد اورنگ زیب بالقاب
 نواب زنده آقاي وقت طاقت و راند چکر گدشتگان مسند نشینان دیراز روی خوش
 اعتقاد و کردار متکین بحبل المتین عزوة الوثقی و سنت سید المرسلین حضرت محمد مصطفی شفیع روضه
 بودند و بشخصه بر دو نوابان دالد و ولد علی بن آیت کریمه در باره دوشو بخشش کرده من جَاءَ بِاِ
 الْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَ اَلِهَذَا اَمْدَنِي خزانة ایشان از وجه سخاوت دراز دیاد و چندی
 سرچندی انصرام یافته است و ملک ملازمان و سپاه و رعیت بدرجه هزارها قریب دولت با
 رسیده است تخمینا مردم شماری یوسف زری به رتبه تقضا عفا یعنی هزاره لاکه یا زیاده ازین خواهد بود
 و نوابهای دیرسرداران اینقدر لکوک قوم خود هستند خاندان دیر و جمیع تابعداران آنها را میباید
 سرشکر باری تعالی بعطیه نعماء عظاما اما قاله بر خود بالازم و واجب دانستند و وظیفه خود نمایند فقط
 چونکه در عرض ماضیه مردم یوسف زری دیندار یا غیرت و اتفاق در هر کار میکردند هم امورات بسرانجام
 میرسیدند هنوز مناسب بلکه لازم است که مانند گذشته بایمان داری و اتفاق و همت داری
 خود را مستعدین نموده باردار خود را حاکم دیر بخوبی بشناسند و مدام بنمک حلالی کارگر باشند
 و بی غیرتی نکنند امورات کلیه انصرام یابند نظر بحالات ترک بدارید و هوش کنید که دلادری و
 شجاعت و جوانمردی و وفوت مثل بهادران ترک ای مردم یوسف زری عمل و تربیت آقاي خود نواب
 وقت کرده نمایند چرا که از هر جای حکومت نمیشود چنانچه تحت سلطنت ترک در روم قسطنطنیه
 مقرر شده برای یوسف زائی دیر تعیین یافته است خدمت نواب بخود بالازم و فرائض دانند
 انشاء الله تعالی قصوری و فطوری در ریاست نخواهد شد فقط المرقوم ۵ ذوالحجه ۱۲۳۹

